

آية الله العظمى مكارم شیرازی

شرح تازه و جامعی بر پنج اسبلاغ

پیام امام

امیرالمؤمنین علیه السلام

خطبه

۱۷۱-۱۹۰

جلد هشتم

کتاب برگزیده سال

بیمکاری جمعی از فضلاء و دانشمندان

آیت اللہ العظمیٰ مکارم شیرازی

شرح تازہ و جامعہ برنج لبلاغ

پیام امام
امیرالمؤمنین
علیہ السلام

خطبہ

۱۷۱-۱۹۰

جلد ہفتم

کتاب برگزیدہ سال

بایکادری جمعی ازفضلا و دانشمندان

| | |
|---------------------|--|
| سرشناسه | مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - |
| عنوان قراردادی | نهج البلاغه، فارسی - عربی، شرح |
| عنوان و نام پدیدآور | پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام): شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و اندیشمندان حوزه علمیه قم. |
| مشخصات نشر | قم: موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، ۱۳۹۷ - |
| مشخصات ظاهری | ۵۶۰ ص. |
| شابک | ۹۷۸-۶۰۰-۹۹۸۰۱-۶-۱ (دوره) ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۳۵-۰۴-۰۲۲-۶۲۲-۹۷۸ (ج ۸) |
| وضعیت فهرست نویسی | فیبا |
| یادداشت | فارسی - عربی. |
| یادداشت | کتاب حاضر توسط ناشران متفاوت در سال های مختلف منتشر شده است. |
| یادداشت | چاپ اول. |
| عنوان دیگر | شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه |
| موضوع | علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۲ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- خطبه ها |
| موضوع | علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۲ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- نامه ها |
| موضوع | علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۲ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- کلمات قصار |
| موضوع | علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۲ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- نهج البلاغه -- نقد و تفسیر |
| شناسه افزوده | علی بن ابی طالب(ع)، امام اول، ۲۲ قبل از هجرت - ۴۰ ق، نهج البلاغه، شرح |
| رده بندی کنگره | BP ۳۸ / ۰۴۲۲ / م ۷۱۳۹۷ |
| رده بندی دیویی | ۲۹۷ / ۹۵۱۵ |
| شماره کتابشناسی ملی | ۵۴۰۱۶۸۴ |

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
محمد رضا آشتیانی - مرحوم محمد جعفر امامی - محمد جواد ارسطو
مرحوم ابراهیم بهادری - سعید داودی - احمد قدسی

پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام / ج ۸

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۵۶۰ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۷

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری انتشارات امام علی بن ابی طالب(ع)

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۹۸۰۱-۶-۱ (دوره) ۹۷۸-۶۰۰-۶۳۳۵-۰۴-۰۲۲-۶۲۲-۹۷۸



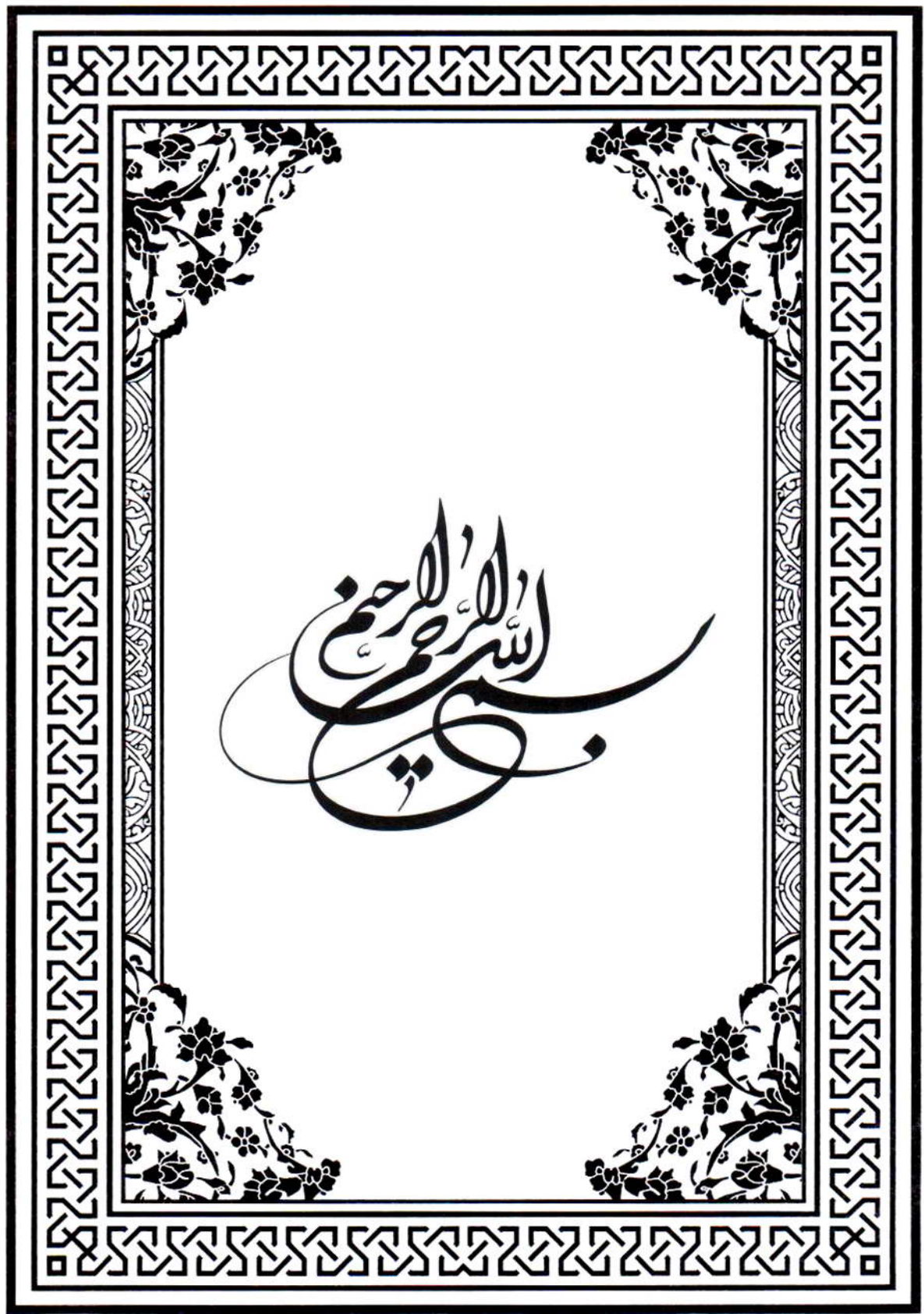
آدرس ناشر: ایران - قم - خیابان شهدا - کوچه ۲۲

تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸

فکس: ۳۷۸۴۰۰۹۹

www.makarem.ir

اللَّهُمَّ ارْحَمْنَا



فهرست مطالب

| | |
|----|--|
| ۱۵ | خطبه ۱۷۱ |
| ۱۵ | خطبه در یک نگاه |
| ۱۸ | شرح و تفسیر: بهشت پیش روی شماست! |
| ۲۳ | نکته: رعایت اصول انسانی در جنگ |
| ۲۵ | خطبه ۱۷۲ |
| ۲۷ | خطبه در یک نگاه |
| ۲۹ | بخش اول |
| ۳۰ | شرح و تفسیر: کارشکنی های قریش در امر خلافت |
| ۳۴ | نکته ها |
| ۳۴ | ۱. چشم بستن بر واقعیات |
| ۳۷ | ۲. آیا بخشی از حق را باید رها کرد؟ |
| ۳۹ | بخش دوم |
| ۴۰ | شرح و تفسیر: رسوایی آتش افروزان جنگ جمل |
| ۴۷ | خطبه ۱۷۳ |
| ۴۹ | خطبه در یک نگاه |
| ۵۱ | بخش اول |
| ۵۲ | شرح و تفسیر: شایسته ترین فرد برای زعامت مردم |

- بخش دوم..... ۵۷
- شرح و تفسیر: دستوراتی درباره نبرد با فتنه جویان ۵۷
- نکته: گفت‌وگویی با عمار یاسر در جنگ صفین ۶۰
- بخش سوم ۶۳
- شرح و تفسیر: این جهان منزلگاه اصلی شما نیست! ۶۴
- خطبه ۱۷۴..... ۶۹
- خطبه در یک نگاه..... ۶۹
- شرح و تفسیر: کارهای ضدونقیض طلحه دلیل رسوایی اوست..... ۷۲
- خطبه ۱۷۵..... ۷۷
- خطبه در یک نگاه..... ۷۹
- بخش اول..... ۸۱
- شرح و تفسیر: این همه غفلت چرا؟ ۸۲
- بخش دوم..... ۸۵
- شرح و تفسیر: پیامبر صلی الله علیه و آله همه چیز را به من خبر داد ۸۵
- خطبه ۱۷۶..... ۹۱
- خطبه در یک نگاه..... ۹۶
- بخش اول..... ۹۷
- شرح و تفسیر: بهشت در ناراحتی‌ها و جهنم در شهوات پیچیده شده است. ۹۸
- نکته: آن‌ها که به طاعات عشق می‌ورزند ۱۰۱
- بخش دوم ۱۰۳
- شرح و تفسیر: نقد خویشان! ۱۰۳
- چند نکته مهم..... ۱۰۵

| | |
|-----|--|
| ۱۰۷ | بخش سوم |
| ۱۰۸ | شرح و تفسیر: درمان دردهای شما در قرآن است |
| ۱۱۱ | نکته: قرآن و درمان بیماری‌ها |
| ۱۱۳ | بخش چهارم |
| ۱۱۳ | شرح و تفسیر: قرآن، شفاعت‌کننده روز جزاست! |
| ۱۱۷ | بخش پنجم |
| ۱۱۷ | شرح و تفسیر: با این شرط من مدافع شما در قیامت! |
| ۱۲۱ | بخش ششم |
| ۱۲۲ | شرح و تفسیر: قضا و قدر |
| ۱۲۵ | نکته: استقامت در مسیر ولایت |
| ۱۲۷ | بخش هفتم |
| ۱۲۸ | شرح و تفسیر: فرق مؤمن و منافق در اصلاح زبان است |
| ۱۳۴ | نکته‌ها |
| ۱۳۴ | ۱. زبان، عجیب‌ترین عضو بدن |
| ۱۳۶ | ۲. سرمایه‌های اصلی انسان |
| ۱۳۹ | بخش هشتم |
| ۱۴۰ | شرح و تفسیر |
| ۱۴۰ | خطرات بدعت‌ها |
| ۱۴۴ | نکته: بدعت چیست؟ |
| ۱۴۷ | بخش نهم |
| ۱۴۷ | شرح و تفسیر: در قرآن، بهار دل‌ها و چشمه جوشان علوم است |
| ۱۵۳ | بخش دهم |
| ۱۵۴ | شرح و تفسیر: خوشا به حال آن‌ها که مشغول اصلاح خویش‌اند |
| ۱۵۹ | نکته: اجتماعی زیستن یا انزواگرایی؟ |

- خطبه ۱۷۷ ۱۶۳
- خطبه در یک نگاه ۱۶۳
- شرح و تفسیر: با انحراف حکمین، حکم آن‌ها باطل است ۱۶۶
- نکته: حکمین به قرآن پشت کردند ۱۶۹
- خطبه ۱۷۸ ۱۷۱
- خطبه در یک نگاه ۱۷۳
- بخش اول ۱۷۵
- شرح و تفسیر: عظمت خداوند و کرامت پیامبرش صلی الله علیه و آله ۱۷۶
- نکته‌ها ۱۸۱
۱. کلید حل معمای صفات ۱۸۱
۲. اهداف بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۱۸۲
- بخش دوم ۱۸۵
- شرح و تفسیر: با صدق نیت به درگاه خدا بروید ۱۸۶
- خطبه ۱۷۹ ۱۹۳
- خطبه در یک نگاه ۱۹۳
- شرح و تفسیر: آیا خدا را دیده‌ای؟ ۱۹۵
- خطبه ۱۸۰ ۲۰۵
- خطبه در یک نگاه و شأن ورود آن ۲۰۷
- بخش اول ۲۰۹
- شرح و تفسیر: یا جهاد یا در انتظار مر و ذلت بودن ۲۱۰
- بخش دوم ۲۱۳
- شرح و تفسیر: همه گفنی‌ها را گفتم اما ۲۱۴

| | |
|--|-----|
| نکته‌ها | ۲۱۹ |
| ۱. فرق میان «مَعُونَه» و «عطا». | ۲۱۹ |
| ۲. خدمات چهارگانه فرهنگی امام <small>علیه السلام</small> . | ۲۲۰ |
| خطبه ۱۸۱ | ۲۲۱ |
| خطبه در یک نگاه. | ۲۲۲ |
| شرح و تفسیر: سرنوشت خرده گیران لجوج | ۲۲۵ |
| خطبه ۱۸۲ | ۲۲۹ |
| خطبه در یک نگاه. | ۲۳۴ |
| بخش اول. | ۲۳۷ |
| شرح و تفسیر: آنچه شایسته شکر اوست. | ۲۳۸ |
| بخش دوم | ۲۴۳ |
| شرح و تفسیر: این آسمان با عظمت نشانه‌ای از اوست | ۲۴۴ |
| بخش سوم | ۲۴۹ |
| شرح و تفسیر: احاطه علمی او به همه چیز | ۲۵۰ |
| نکته: انواء چیست؟ | ۲۵۴ |
| بخش چهارم. | ۲۵۷ |
| شرح و تفسیر: عجز ما از درک صفات او. | ۲۵۸ |
| نکته‌ها | ۲۶۵ |
| ۱. رمز پیچیدگی صفات خدا. | ۲۶۵ |
| ۲. عرش و کرسی چیستند؟ | ۲۶۶ |
| بخش پنجم | ۲۶۹ |
| شرح و تفسیر: کجا رفتند فراعنه و عمالقه؟ | ۲۷۰ |
| نکته‌ها | ۲۷۴ |

۱. شوکت سلیمان علیه السلام و مر او ۲۷۴
۲. عمالقه کیان اند؟ ۲۷۶
۳. فراعنه مصر ۲۷۶
۴. اصحاب رس ۲۷۷
- بخش ششم ۲۷۹
- شرح و تفسیر: ویژگی های آن مرد الهی ۲۷۹
- نکته: اشاراتی به قیام مهدی علیه السلام ۲۸۴
- بخش هفتم ۲۸۵
- شرح و تفسیر: آنچه لازم بود، گفتم! ۲۸۶
- بخش هشتم ۲۹۱
- شرح و تفسیر: همگی آماده جهاد شوید! ۲۹۲
- نکته: یاران باوفای امام علیه السلام ۲۹۵
۱. عمّار یاسر ۲۹۵
۲. ابن تیّهان ۲۹۷
۳. ذوالشهادتین ۲۹۷
۴. قیس بن سعد بن عباده ۲۹۸
۵. ابوایوب انصاری ۲۹۹
- خطبه ۱۸۳ ۳۰۱
- خطبه در یک نگاه ۳۰۵
- بخش اول ۳۰۷
- شرح و تفسیر: نقش پیامبران در هدایت امت ها ۳۰۸
- بخش دوم ۳۱۳
- شرح و تفسیر: هدایت الهی در سایه قرآن ۳۱۴
- نکته ها ۳۱۹

۱. یکسان بودن حکم خدا از اول تا آخر تاریخ بشر ۳۱۹
۲. قرآن ناطق است یا صامت؟ ۳۲۲
- بخش سوم ۳۲۵
- شرح و تفسیر: جایگاه عظیم تقوا ۳۲۶
- بخش چهارم ۳۳۵
- شرح و تفسیر: عذاب هولناک قیامت! ۳۳۶
- بخش پنجم ۳۳۹
- شرح و تفسیر: آزمون الهی ۳۴۰
- بخش ششم ۳۴۷
- شرح و تفسیر: به همسایگان الهی بیوندید ۳۴۷
- نکته: طریق سیر و سلوک الی الله ۳۵۰
- خطبه ۱۸۴** ۳۵۳
- خطبه در یک نگاه ۳۵۳
- شرح و تفسیر: خاموش باش ای روسیاه! ۳۵۵
- نکته: بُرج بن مُسهر کیست؟ ۳۵۷
- خطبه ۱۸۵** ۳۵۹
- خطبه در یک نگاه ۳۶۳
- بخش اول ۳۶۵
- شرح و تفسیر: این گونه باید خدا را شناخت ۳۶۶
- بخش دوم ۳۷۵
- شرح و تفسیر: ابعاد وجودی پیامبر اسلام ﷺ ۳۷۵
- بخش سوم ۳۷۹
- شرح و تفسیر: قدرت بی نظیر او در آفرینش موجودات کوچک و بزرگ .. ۳۸۱

- نکته: زندگی بسیار شگفت‌انگیز مورچه‌ها ۳۸۸
- بخش چهارم ۳۹۳
- شرح و تفسیر: نگاهی به موجودات آسمان و زمین بیفکنید! ۳۹۴
- نکته: جلوه‌هایی از برهان نظم ۳۹۹
- بخش پنجم ۴۰۳
- شرح و تفسیر: به ساختمان ملخ نگاه کن! ۴۰۴
- نکته: زندگی عجیب ملخ‌ها ۴۰۶
- بخش ششم ۴۰۹
- شرح و تفسیر: راستی او بزر است! ۴۱۰
- نکته: درس‌هایی بزر در جمله‌های کوتاه ۴۱۵
- خطبه ۱۸۶** ۴۱۷
- خطبه در یک نگاه ۴۲۲
- بخش اول ۴۲۳
- شرح و تفسیر: نکات دقیقی درباره صفات خدا ۴۲۴
- نکته: چگونگی جمع ضدین ۴۳۲
- بخش دوم ۴۳۵
- شرح و تفسیر: نه تغییر در او راه دارد، نه زوال و افول ۴۳۶
- بخش سوم ۴۴۳
- شرح و تفسیر: بخش دیگری از اوصاف بی‌نظیر او ۴۴۴
- بخش چهارم ۴۵۱
- شرح و تفسیر: باز هم اوصاف مهم دیگری از اوصاف جمال و جلالش .. ۴۵۲
- بخش پنجم ۴۶۱
- شرح و تفسیر: حتی قادر به خلق پشه‌ای نیستند! ۴۶۲

| | |
|-----|--|
| ۴۶۴ | نکته‌ها |
| ۴۶۴ | ۱. معاد جسمانی و اعاده معدوم |
| ۴۶۵ | ۲. آفرینش شگفت پشه‌ها! |
| ۴۶۷ | بخش ششم |
| ۴۶۸ | شرح و تفسیر: من نکردم خلق تا سودی کنم! |
| ۴۷۲ | نکته: آیا زمانی بود که مخلوقی نباشد؟ |
| ۴۷۵ | بخش هفتم |
| ۴۷۶ | شرح و تفسیر: تداوم خلقت و فنا |
| ۴۷۹ | خطبه ۱۸۷ |
| ۴۸۱ | خطبه در یک نگاه |
| ۴۸۳ | بخش اول |
| ۴۸۴ | شرح و تفسیر: حوادث و حشتناکی در پیش است! |
| ۴۸۹ | نکته: حوادث سخت و دردناک آخرالزمان |
| ۴۹۱ | بخش دوم |
| ۴۹۱ | شرح و تفسیر: دستورهایی برای نجات از فتنه |
| ۴۹۴ | نکته: کنار رفتن از برابر امواج فتنه‌ها |
| ۴۹۷ | خطبه ۱۸۸ |
| ۴۹۹ | خطبه در یک نگاه |
| ۵۰۱ | بخش اول |
| ۵۰۱ | شرح و تفسیر: توصیه به تقوا و شکر |
| ۵۰۵ | بخش دوم |
| ۵۰۶ | شرح و تفسیر: بهترین واعظ! |
| ۵۰۹ | نکته: مر را فراموش نکنید |

- بخش سوم ۵۱۱
- شرح و تفسیر: راه نجات ۵۱۱
- خطبه ۱۸۹** ۵۱۵
- خطبه در یک نگاه ۵۱۷
- بخش اول ۵۱۹
- شرح و تفسیر: ایمان‌های پایدار و ناپایدار ۵۱۹
- نکته: عوامل پایداری ایمان ۵۲۱
- بخش دوم ۵۲۳
- شرح و تفسیر: هر چه می‌خواهید برسید ۵۲۴
- نکته: نقش هجرت در اسلام ۵۳۰
- خطبه ۱۹۰** ۵۳۳
- خطبه در یک نگاه ۵۳۶
- بخش اول ۵۳۷
- شرح و تفسیر: پیامبر رحمت و جهاد ۵۳۷
- بخش دوم ۵۴۱
- شرح و تفسیر: مشکلاتی که در پیش رو دارید! ۵۴۲
- بخش سوم ۵۴۵
- شرح و تفسیر: ترس‌های محشر! ۵۴۶
- بخش چهارم ۵۵۳
- شرح و تفسیر: آماده سفر آخرت باشید ۵۵۳
- بخش پنجم ۵۵۷
- شرح و تفسیر: هر کاری وقتی دارد! ۵۵۷
- نکته: قیام‌های نابهنگام ۵۵۹

وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لَمَّا عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِصَفِّينَ

از سخنان امام علیه السلام است

که آن راهنگام تصمیم به مبارزه با لشکر معاویه در صفین ایراد فرمود^۱

خطبه در یک نگاه

این سخن، نه خطبه است، نه کلام معمولی؛ بلکه یک دعای پرمعناست که امام علیه السلام در آستانه جنگ با قاسطین یعنی معاویه و یارانش در ماه صفر سال ۳۷ هجری خواند و در پایان آن اصحاب خود را به جهاد دعوت کرد. قسمت اول این سخن، دعایی است بسیار پرمعنا در آن، امام علی علیه السلام که خدا را با اوصافی می ستاید و روح ایمان را در انسان زنده می کند و در پایان آن از خدا

۱. سند خطبه:

این دعا را گروهی قبل از سید رضی رحمته الله علیه در کتاب هایشان نقل کرده اند؛ از جمله نصر بن مزاحم در کتاب صفین، ص ۲۳۲ و حسین بن سعید اهوازی در کتاب الدعاء والذکر طبق نقل سید بن طاووس رحمته الله علیه در مهج الدعوات، ص ۱۰۲، و طبری در تاریخش، ج ۴، ص ۱۰ در حوادث سنه ۳۷. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۰۷).

می خواهد که او و یارانش را در صورت پیروزی بر دشمن، در راه حق استوار کند و در صورت پیروزی دشمن، شهادت را نصیب فرماید و از فتنه‌ها دور نگه دارد. و در قسمت دوم، یارانش را با جمله‌های کوتاه، اما حماسی و تکان‌دهنده، به مبارزه با معاویه و طرفدارانش فرامی خواند.

Hé Æ½ TÄ] m°Äö û -°I \ °I ,î ùo-°b Ü°A] n a°I
 ; nB v°Aç \ «a°Hh ½ ,o-Ü°I u -z°a ° ò ½ ,nB«°AÑ æ
 m J n ; jBÄ] ½¼ ½v , T ½¼ ½Häw »Bw S äÄ]
 d B½ ,çB» I çA a°H]nk ½ ,çB °GACBTÄ] T°Ç n I
 Ç n °BTÄ] T°A wAo°InB Δ °U n ; o B½ o B-½
 Bj k w Æ°BI« ù ,B k Å a°BÜ i E/A GjBÄIÖh æ ,GjBE
 / «T°I ½B- ÄI , jB z°ABCpnB B a° Ü i E/A ; Öd æ
 nB°BÜd °Ñ E] ½Ö ÜB°In q»k«Äo ÆBI ,nBm°i »B°I] E
 ! ½E «\ °I f nA

ترجمه

بار خدایا، ای پروردگار این سقف برافراشته و این جوّ و فضای نگاه داشته، که آن را مرکز پیدایش این شب و روز، و مسیر خورشید و ماه، و محلّ رفت و آمد ستارگان، و مسکن گروهی از فرشتگان قرار دادی؛ همان فرشتگانی که از پرستش تو هرگز خسته و ملول نمی شوند!

و ای پروردگار این زمین که آن را قرارگاه انسان‌ها و جای رفت و آمد حشرات و چهارپایان و آنچه به شمار نمی آید از جانورانی که به چشم می آیند و آن‌ها که دیده نمی شوند، قرار دادی.

و ای پروردگار کوه‌های محکم و استوار که آن‌ها را برای زمین به منزله میخ‌های محکم و برای خلق، تکیه‌گاه مطمئنی ساختی. اگر ما را بر دشمن پیروز

ساختی از ستمگری برکنار دار و بر راه حق استوار فرما و اگر آن‌ها را بر ما غالب کردی، شهادت را نصیب ما کن و از فتنه، دورمان دار.

کجایند آن‌ها که در برابر دشمن و حوادث سخت می‌ایستند و افتخاراتشان را حفظ می‌کنند؟ و کجایند آن مردان غیوری که به‌هنگام نزول مشکلات به پاسداری (از عقیده و کشور خود) می‌پردازند؟ (بدانید) ننگ و عار پشت سر شماس است و بهشت پیش رویتان!.

شرح و تفسیر

بهشت پیش روی شماس!

همان‌گونه که در آغاز خطبه آمد، امام علیه السلام در بخش اول این سخن، دعای بسیار پر معنایی به پیشگاه پروردگار عرضه می‌دارد تا خود و یارانش را آماده نبرد با دشمن سازد و از آن‌جا که به‌هنگام دعا معمولاً خدا را با صفاتی می‌ستایند تا دل و جان آمادگی بیشتر پیدا کند، امام علیه السلام هم در این دعا، گاه خدا را به نام پروردگار آسمان‌ها و گاه به اسم پروردگار زمین و سرانجام به نام پروردگار کوه‌ها ستایش می‌کند. نخست عرضه می‌دارد: «بار خدایا، ای پروردگار این سقف برافراشته و این جو و فضای نگاه‌داشته، که آن را مرکز پیدایش این شب و روز، و مسیر خورشید و ماه، و محل رفت و آمد ستارگان، و مسکن گروهی از فرشتگان قرار دادی؛ همان فرشتگانی که از پرستش تو هرگز خسته و ملول نمی‌شوند!»؛ (اللَّهُمَّ رَبَّ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ، وَالْجَوِّ الْمَكْفُوفِ^۱، الَّذِي جَعَلْتَهُ مَغِيضًا^۲ لِلَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَمَجْرَى

۱. «جو» به معنای آسمان، فضا و هوا آمده است.

۲. «مکفوف» به معنای متراکم و نیز به معنای بازداشته شده آمده است و از ریشه «کف» به معنای جمع یا منع است.

۳. «مغیض» به معنای محل فرو رفتن آب است؛ گویا فضا نیز مانند زمین است که شب و روز را در سینه خود فرو می‌برد این واژه از ریشه «غیض» بر وزن «فیض» به معنای فرو نشستن آب در عمق زمین است.

لِلشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَمُخْتَلَفًا لِلنُّجُومِ السَّيَّارَةِ؛ وَجَعَلْتَ سُكَّانَهُ سَبِطًا^۱ مِنْ مَلَائِكَتِكَ، لَا يَسْأَمُونَ^۲ مِنْ عِبَادَتِكَ).

تعبیر «سقف مرفوع» یا اشاره به محلّ ستارگان در آسمان است که به صورت سقف دیده می‌شوند - که از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب کشیده شده‌اند - و یا اشاره به جوّ زمین است؛ یعنی لایه‌ی هوایی که به قطر حدود دویست کیلومتر گرداگرد زمین را گرفته و همچون سقفی آن را در برابر اشعه‌ی مرگبار کیهانی و سنگ‌های سرگردان آسمانی حفظ می‌کند.^۳

ولی تفسیر اول مناسب‌تر است؛ بنابراین «سقف مرفوع» محلّ ستارگان عالم بالاست که در نظر زمینیان به صورت یک سقف، مجسم می‌شود و «مجری الشمس و القمر...» نیز به همین معناست.

و «جوّ مکفوف» قشر هوای محیط بر زمین است که محلّ پیدایش شب و روز می‌باشد (شب که سایه‌ی زمین است در همین «جوّ مکفوف» ظاهر می‌شود و همچنین روز که محلّ تابش آفتاب است).

تعبیر به «مُخْتَلَفًا لِلنُّجُومِ السَّيَّارَةِ» ممکن است اشاره به تمام ستارگان آسمان باشد که در این فضای بی‌کران در رفت و آمدند؛ هر شب از افق مشرق طلوع و در افق مغرب غروب می‌کنند؛ ولی اگر «النجوم السیارة» اشاره به همان سیارات پنج‌گانه معروف منظومه‌ی شمسی باشد تعبیر به «مختلفاً» اشاره به حرکت مخصوص آن‌ها در آسمان است؛ گویا این‌گونه به نظر می‌رسد که مقداری پیش می‌روند، کمی برمی‌گردند و دوباره پیش می‌روند (هر چند در واقع چنین نیست).

۱. «سبط» به معنای قبیله و طایفه است و در اصل به معنای توسعه و گسترش چیزی به آسانی می‌باشد و از

آن‌جا که طوایف، گسترش می‌یابند، این واژه بر آن‌ها اطلاق شده است.

۲. «یسامون» از ریشه «سامة» به معنای خستگی از ادامه‌ی کار گرفته شده است.

۳. شرح این مطلب را در تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۰۰، ذیل آیه ۳۲ سوره انبیا نوشته‌ایم.

ضمناً کلام مزبور، و نیز تعبیرات قرآن مجید، با دانش ستاره‌شناسی امروز هماهنگ است و هیئت بطلیموس را نفی می‌کند؛ چراکه مجرای شمس و قمر بودن به این معناست که این دو کره، مستقلاً در آسمان در حرکت‌اند (و همچنین ستارگان) نه این‌که در افلاک بلورین می‌خکوب شده و همراه فلک می‌چرخند. سپس به زمین و موجودات زنده آن اشاره کرده، می‌فرماید: «ای پروردگار این زمین که آن را قرارگاه انسان‌ها و جای رفت و آمد حشرات و چهارپایان و آنچه به شمار نمی‌آید از جانورانی که به چشم می‌آیند و آن‌ها که دیده نمی‌شوند، قرار دادی»؛ (وَرَبُّ هَذِهِ الْأَرْضِ الَّتِي جَعَلْتَهَا قَرَاراً لِلْأَنَامِ، وَمَدْرَجاً لِلْهُوَامِ^۲ وَالْأَنْعَامِ، وَمَا لَا يُحْصَى مِمَّا يُرَى وَمَا لَا يُرَى).

این عبارات، نشانه احاطه علمی امام علیه السلام به تمام جانداران روی زمین است که شامل انسان‌ها و انواع حیوانات اهلی و غیر اهلی و حتی جاندارانی است که به علت کوچکی اندام به چشم نمی‌آیند؛ مانند انواع میکروب‌ها و ویروس‌ها. جمعی از شارحان نهج البلاغه^۳ «ما لا یری» را اشاره به جانورانی دانسته‌اند که در حال عادی در بیابان‌ها پراکنده‌اند و کمتر کسی آن‌ها را می‌بیند و گفته‌اند: اگر در شب تاریک، آتشی در بیابان روشن شود در گرداگرد آن، جانورانی اجتماع می‌کنند که انسان آن‌ها را ندیده است؛ ولی با توجه با کشفیات جدید درباره جانداران ذره‌بینی که با چشم غیر مسلح دیده نمی‌شوند به این‌گونه تفسیرها نیاز نیست؛ زیرا گروهی از جانداران هستند که هیچ‌وقت به چشم نمی‌آیند. این بیان، یکی از کرامات مولا علیه السلام است که پرده از روی حقیقتی که در آن زمان از همگان مخفی بوده، برداشته است.

۱. «مدرج» از ریشه «دروج» به معنای پیمودن راه است و مدرج به محل پیمودن راه گفته می‌شود.

۲. «هوام» جمع «هامة» به معنای حشرات و حیوانات کوچک، همچون موش و مار آمده است.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۳۰۲؛ شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۳، ص ۳۲۸.

در مورد انسان، تعبیر به فرار (محل استقرار و اقامت) شده و در مورد حیوانات، تعبیر «مدرج» (محل سیر آرام و تدریجی) آمده است؛ این تفاوت تعبیر، ممکن است اشاره به این باشد که جنب و جوش و حرکت در حیوانات، بیش از انسان‌هاست.

امام علیه السلام در بیان سومین ویژگی ذات پاک خدا در این دعای پرمعنا عرضه می‌دارد: «وای پروردگار کوه‌های محکم و استوار که آن‌ها را برای زمین به منزله میخ‌های محکم و برای خلق، تکیه‌گاه مطمئنی ساختی»؛ (وَرَبَّ الْجِبَالِ الرَّوَاسِيِ الَّتِي جَعَلْتَهَا لِلْأَرْضِ أُوْتَادًا^۱، وَلِلْخَلْقِ أَعْتِمَادًا).

این بیان که کوه‌ها میخ‌های زمین‌اند، از قرآن مجید اقتباس شده که در مورد کوه‌ها می‌فرماید: «وَالْجِبَالِ أُوْتَادًا»^۳.

گاه تصور می‌شود که حجم بزرگ‌ترین کوه‌های زمین در برابر کوه زمین به قدری کم است که اطلاق میخ بر آن شاید مناسب نباشد؛ ولی با توجه به این که کوه‌های عظیم، ریشه در اعماق زمین دارند و در بسیاری از موارد، این ریشه‌ها به هم پیوسته است و همچون زرهی زمین را در بر گرفته و جلوی فشارهای درونی و بیرونی را - که از جاذبه و جذر و مدّ ماه برمی‌خیزد - می‌گیرند، مانند میخ‌هایی هستند که قطعات یک در یا وسیله دیگر را از جدا شدن بازمی‌دارند.

اما این که می‌فرماید: «تکیه‌گاه مطمئنی برای خلق خدا هستند» به دلیل این است که کوه‌ها بادهای سخت و عظیم را درهم می‌شکنند و مانع طوفان‌های شن و سیلاب‌های خطرناک می‌شوند؛ افزون بر آن بسیاری از چشمه‌ها و رودخانه‌ها

۱. «رواسی» جمع «راسیة» به معنای استوار و پایرجاست.

۲. «اوتاد» جمع «وتد» بر وزن «نمد» به معنای میخ است و از ریشه «وُتِد» بر وزن «وقت» به معنای ثابت ساختن چیزی گرفته شده است.

۳. نبأ، آیه ۷.

از کوه‌ها سرازیر می‌شوند و مرکز بسیاری از معادن مفید و سودمند هستند و نیز گاه، قلعه‌ها و خانه‌های محکم در آن‌ها ساخته می‌شود. در مناطقی که در معرض جریان سیل است، غالباً خانه‌ها را روی کوه‌ها می‌سازند تا از خطر در امان بماند. اکنون ببینیم این مقدمه دعا و ثنا به کجا منتهی می‌شود و امام علیه السلام از خدا در ذیل آن چه می‌طلبد؟ عرضه می‌دارد: «(بارالها!) اگر ما را بر دشمن پیروز ساختی از ستمگری برکنار دار و بر راه حق استوار فرما و اگر آن‌ها را بر ما غالب کردی، شهادت را نصیب ما کن و از فتنه دورمان دار»؛ (إِنَّ أَظْهَرَ تَنَا عَلَيَّ عَدُوَّنَا، فَجَبَّنَا الْبُغْيَ وَسَدَّدْنَا لِلْحَقِّ؛ وَإِنْ أَظْهَرْتَهُمْ عَلَيْنَا فَارْزُقْنَا الشَّهَادَةَ، وَأَعِصِمْنَا مِنَ الْفِتْنَةِ).

امام علیه السلام در این دعای پر معنا نخست به این حقیقت اشاره می‌کند که در میدان نبرد، در فرض پیروزی، بسیاری هستند که از مسیر عدالت خارج می‌شوند و ظلم و ستم‌های ناروا بر دشمن روا می‌دارند؛ از این رو از خدا می‌خواهد که در صورت پیروزی، از این کار خلاف دور بماند؛ ثانیاً بسیاری کسانی که پیروزی را برای خودکامگی و هوس‌رانی و سلطه بر خلق می‌خواهند. امام علیه السلام عرضه می‌دارد: خداوندا، به ما توفیق ده که پیروزی را برای اقامه حق و عدل بخواهیم؛ ثالثاً در فرض غلبه دشمن، از خدا شهادت می‌طلبد و برکنار ماندن از فتنه را.

واژه «فتنه» در این جا ممکن است اشاره به موضوع امتحان باشد؛ چرا که میدان نبرد یکی از میدان‌های بزرگ امتحان است و انسان باید از خدا بخواهد در این میدان پایش نلغزد؛ زیرا آن‌کس که به حقایق خویش معتقد است، هرگاه گرفتار شکستی شود ممکن است از بخت و اقبال خود خشمگین گردد و در برابر پروردگار زبان به شکوه بگشاید و این شکستی دیگر است در میدان امتحان.

سپس امام علیه السلام به دنبال دعاهای پر معنای خود، اصحاب و یارانش را با عباراتی مهیج و پرنفوذ به مقابله با دشمن دعوت می‌کند، می‌فرماید: «کجایند آن‌ها که در برابر دشمن و حوادث سخت می‌ایستند و افتخاراتشان را حفظ می‌کنند

و کجایند آن مردان غیوری که به هنگام نزول مشکلات به پاسداری (از عقیده و کشور خود) می پردازند؟؛ (أَيْنَ الْمَانِعِ لِلذَّمَارِ^۱، وَالْعَائِرِ^۲ عِنْدَ نُزُولِ الْحَقَائِقِ^۳ مِنْ أَهْلِ الْحِفَافِ!^۴).

و سرانجام با این عبارت، پیشتازان را تشویق و فرارکنندگان را توبیخ و تهدید می کند؛ می فرماید: «(بدانید) ننگ و عار پشت سر شماست و بهشت پیش رویتان!»؛ (الْعَارُ وَرَاءَكُمْ وَالْجَنَّةُ أَمَامَكُمْ!).

اشاره به این که اگر عقب نشینی و فرار کنید، ننگ دامان شما را خواهد گرفت و اگر به پیش تازید بهشت جاویدان پاداش شما خواهد بود.

نکته

رعایت اصول انسانی در جنگ

در تاریخ بشر، جنگ های فراوانی به وقوع پیوسته است؛ اعم از جنگ های منطقه ای یا جهانی؛ ولی هدف آن ها غالباً برتری جویی و فزون طلبی و گاه انتقام گیری و ماجراجویی بوده است. به همین دلیل به هنگام پیروزی یک طرف، جنایات هولناکی به وقوع پیوسته؛ چراکه هدف مقدّسی در کار نبوده است. تنها جنگ های انبیا و اولیای الهی از این اصل کلی مستثنا بوده است. اسلام، جنگ را برای خاموش کردن آتش فتنه: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً»^۵ و نیز

۱. «ذمار» به معنای چیزی است که حفظ آن بر انسان لازم است؛ مانند خانواده و نوامیس و وطن، از ریشه «ذمر» بر وزن «رمل» به معنای برانگیختن همراه با سرزنش گرفته شده است و از آن جاکه اگر در حفظ ناموس و خانواده و وطن کوتاهی شود، انسان مستحق هرگونه سرزنش و ملامت است، واژه ذمار در آن معنا که گفتیم به کار گرفته است.

۲. «عائر» به معنای غیرتمند است.

۳. «حقایق» جمع «حقیقت» در اینجا اشاره به حوادث سختی است که به انسان یا کشور و جامعه روی می آورد.

۴. «حفاظ» از ریشه «حفظ» در این جا به معنای وفاداری و نگهداری عهد و پیمان است.

۵. بقره، آیه ۱۹۳.

برای دفاع در مقابل مهاجم: «فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ»^۱ مجاز می‌شمرد. به همین دلیل، هم در اثنای جنگ و هم بعد از پایان آن، اصول انسانی را رعایت می‌کردند. امیرمؤمنان علی علیه السلام در توصیه خود به سربازان اسلام می‌فرمود: «هنگامی که دشمن شکست خورد و فرار کرد، فراری‌ها را نکشید و زخمی‌ها را به قتل نرسانید و زنان را آزار ندهید؛ هر چند به شما دشنام دهند و آبروی شما را بریزند و به بزرگانتان بدگویی کنند».^۲

در خطبه مورد بحث نیز می‌بینیم امام علیه السلام در دعایی که قبل از جنگ صفین می‌خواند، از خداوند تقاضا می‌کند که در صورت پیروزی، ما را از تعدی و ستم برکنار دار و بر راه حق استوار فرما. این است تفاوت جنگ طلبان دنیاپرست و خداپرستان حق‌جو.



۱. بقره، آیه ۱۹۱.

۲. نهج البلاغه، نامه ۱۴.

وَمِنْ خُطَبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

از خطبه‌های امام علیه السلام است^۱

بخش اول

صفحه ۲۹

/HânEÇ nE , -Bv -Bv «Å nAU mP&k-d °I
:S Üù;} od °K °B M MB½ IAn Å »AÑ ÇBB:kÇ :B «½
T»E °Hè S Lç B»A ,J oÇE } i EBE ,kÄM oe &I ÆÑM

۱. سند خطبه:

به نظر می‌رسد که این خطبه بخشی از نامه‌ای است که امام علیه السلام در اواخر ایام خلافتش مرقوم داشت و حوادثی را که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا آن زمان واقع شده بود به‌طور فشرده در آن برشمرد و دستور داد آن را برای مردم بخوانند و کسی که جمله «انک علی هذا الامر لحریص؛ تو درباره امر خلافت حریص هستی» را به امام علیه السلام گفت، «عبدالرحمن بن عوف» در روز شورای شش نفری عمر برای انتخاب خلیفه بعد از او بود (و امام علیه السلام پاسخ دندان‌شکنی به او داد که در این خطبه نقل شده است) این مطلب را طبری در کتاب مسترشد، ص ۴۱۶، ضمن حدیث ۱۴۱ آورده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۰۸). علاوه بر آن ابراهیم ثقفی در الغارات، ج ۱، ص ۳۰۸ و ج ۲، ص ۵۷۰ و شیخ مفید در الجمل، ص ۱۲۳ و ۱۷۱ و مرحوم کراچکی در التعجب من اغلاط العامة، ص ۶۹ قسمت‌هایی از این خطبه را ذکر کرده‌اند و سید بن طاوس در کشف المحجّة، ص ۲۳۵ به نقل از کتاب رسائل مرحوم کلینی این کلام را متفاوت با روایت سید رضی نقل می‌کند.

تَحُولُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، وَتَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ. فَلَمَّا قَرَعَتْهُ بِالْحُجَّةِ فِي الْأَمْلاءِ
 الْحَاضِرِينَ هَبَّ كَأَنَّهُ بُهِتَ لَا يَدْرِي مَا يُجِيبُنِي بِهِ!
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ! فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي،
 وَصَعَّعُوا عَظِيمَ مَنزَلَتِي، وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مَنَازِعَتِي أَمْرًا هُوَ لِي. ثُمَّ قَالُوا: أَلَا إِنَّ
 فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ، وَفِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ.

بخش دوم

صفحة ٣٩

,B oA k« Å ½ Io\ UB-f صلی اللہ علیہ وسلم &I ñ wn ¼e ¼ o\ A] ohù
 ñ wnu le ~~noM~~,B-U MùB- vB»B Idù, o LI ~~BM~~] T½
 , ÅBä°A »B ÅEk ç ~~Ñ~~] n «¼B/zy] ù,B- o Æ B- ° صلی اللہ علیہ وسلم &I
 ñB ½S M¼q ~~BM~~ a½B aÅA¼k Ùù, o ½o ô HÄçB ÄL°M °c-w
 °&I ù/Gk ô û çB, GL û çBA ~~Ù~~,Ba E; ½ o ô ; -v -°I
 , o] ço] M ~~Ù~~°; k-~~Ä~~¼GkA] n ~~Ä~~; -v -°I ½AL °
 « ÅAÄk ° ,Ao « aù oé e lA afy \ °I q ÑTC °Ñd °
 B MA q j T°Ak Ä°ÑX¼ -v -°I ½A ~~TC~~ k ç »EB¼ j /k M ¼B°M
 ! Å

خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در این خطبه بعد از حمد و ثنای الهی، به کارشکنی‌های جمعی از سرشناسان صحابه و زخم زبان‌های آن‌ها اشاره می‌کند. این خطبه از دو بخش تشکیل می‌شود:

در بخش اول اشاره به تعبیر بسیار زنده‌ای می‌فرماید که «عبدالرحمن بن عوف» یا «سعد بن ابی وقاص» در شورای شش نفری عمر به امام علیه السلام گفت و نسبت حرص برای خلافت به آن حضرت داد و امام علیه السلام پاسخی شایسته به او فرمود.

در ادامه این بخش، امام علیه السلام شکایت قریش و همدستان آن‌ها را - که بر ضد او اقدام کردند - به پیشگاه خدا می‌برد.

در بخش دوم، داستان طلحه و زبیر و جنگ جمل را پیش می‌آورد و اشاره به کار بسیار زشت و بی‌سابقه‌ای که آن‌ها مرتکب شدند می‌فرماید که همسر پیامبر صلی الله علیه و آله (عایشه) را از خانه بیرون کشیدند و به لشکرگاه آوردند و از این جا به آن جا بردند و مقام رسول الله صلی الله علیه و آله را بدین وسیله هتک کردند و گروه زیادی را به کشتن دادند.

بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُوَارِي عَنْهُ سَمَاءٌ سَمَاءٌ وَلَا أَرْضٌ أَرْضًا.
منها: وَقَدْ قَالَ قَائِلٌ: إِنَّكَ عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ يَا بَنَ لَيْي طَالِبٍ لِحَرِيصٍ؛
فَقُلْتُ: بَلْ أَنْتُمْ وَاللَّهِ لِأَحْرَصُ وَأَبْعَدُ، وَأَنَا أَحْصُ وَأَقْرَبُ، وَإِنَّمَا طَلَبْتُ
حَقًّا لِي وَأَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، وَتَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ. فَلَمَّا قَرَعْتُهُ
بِالْحُجَّةِ فِي الْمَلَأِ الْأَحَاضِرِينَ هَبَّ كَأَنَّهُ بُهَتَ لَا يَدْرِي مَا يُجِيبُنِي بِهِ!
اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعِيدُكَ عَلَىٰ فُرُشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ! فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي،
وَصَعَّعُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي، وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي أَمْرًا هُوَ لِي نَمَّ قَالُوا:
أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ نَأْخُذَهُ، وَفِي الْحَقِّ أَنْ نَتْرُكَهُ.

ترجمه

ستایش، مخصوص خداوندی است که هیچ آسمانی، آسمان دیگر را از دید علم او نمی پوشاند و نه هیچ زمینی زمین دیگر را.
در بخش دیگری از خطبه آمده است:
گوینده ای به من گفت: ای فرزند ابوطالب! تو درباره این امر - یعنی خلافت -
حریصی! در پاسخش گفتم: به خدا سوگند! شما با این که دورترید، حریص ترید
(چراکه خلافت، شایسته اهل بیت پیامبر ﷺ است که به این کانون هدایت
نزدیک ترند) و من شایسته تر و نزدیک ترم. من فقط حق خویش را مطالبه کردم،
ولی شما میان من و آن حائل می شوید و دست رد بر سینه ام می گذارید. هنگامی
که در آن جمع حاضر با این دلیل کوبنده به او پاسخ گفتم، مبهوت و سرگردان
ماند و نمی دانست در پاسخم چه بگوید!

بارخدا یا! من در برابر قریش و کسانی که آنان را یاری می‌دهند از تو استعانت می‌جویم (و شکایت پیش تو می‌آورم) آن‌ها پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند و مقام و منزلت عظیم مرا کوچک شمردند و برای مبارزه با من در غصب چیزی که حق من بود، همدست شدند (و به این هم اکتفا نکردند) سپس گفتند: بعضی از حقوق را باید گرفت و پاره‌ای را باید رها کرد (و این از حقوقی است که باید رها سازی).

شرح و تفسیر

کارشکنی‌های قریش در امر خلافت

امام علیه السلام در آغاز این خطبه، مطابق معمول، به حمد و ثنای پروردگار می‌پردازد و در این جا تکیه بر گسترش علم پروردگار - به تناسب بحث‌هایی که در ذیل آن خواهد آمد - می‌کند و می‌فرماید: «ستایش، مخصوص خداوندی است که هیچ آسمانی، آسمان دیگر را از دید علم او نمی‌پوشاند و نه هیچ زمینی زمین دیگر را»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُوَارِي عَنْهُ سَمَاءٌ سَمَاءً، وَلَا أَرْضٌ أَرْضاً).

شارحان نهج البلاغه در تفسیر جمله «و لا أرض أرضاً» با توجه به این که کره زمین یکی بیشتر نیست به زحمت افتاده‌اند؛ بعضی گفته‌اند: این جمله اشاره به اقلیم‌های هفت‌گانه روی زمین است که با توجه به کروی بودن زمین یکدیگر را در نظر امثال ما انسان‌ها - هر چند بیرون از کره زمین به آن نگاه کنیم - می‌پوشانند. تمام مناطق روی زمین را در یک لحظه نمی‌توان با چشم دید؛ هر چند از فاصله دور در فضا به آن نگاه کنیم؛ ولی برای خداوند چنین نیست؛ همه در پیشگاه علمش حاضرند و او بر همه ناظر است.

گاه نیز گفته می‌شود که این جمله، اشاره به طبقات زمین است؛ زیرا زمین از طبقات مختلفی تشکیل شده که ما تنها یک طبقه را می‌بینیم؛ ولی خداوند از همه آن‌ها آگاه است.

بعضی نیز گفته‌اند: منظور، مخلوقاتی است که در این زمین‌ها زندگی می‌کنند.

همین گفت‌وگوها در تفسیر آیه شریفه ۱۲ سوره طلاق نیز دیده می‌شود: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾؛ «خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن‌ها را».

و بعضی از مفسران مانند فخر رازی و مرحوم علامه طبرسی^۱ هر کدام، یکی از تفسیرهای یاد شده را پذیرفته‌اند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه و تفسیر کلام امام علیه السلام وجود دارد که منظور، عوالمی باشد که در آن سوی کره زمین قرار دارد.

توضیح این‌که، ما آنچه را که بالای سرمان قرار دارد، آسمان می‌نامیم و آنچه را که زیر پای ما قرار دارد، زمین؛ و می‌دانیم کره زمین در میان مجموعه‌ای از ستارگان ثابت و سیار قرار گرفته و همان‌گونه که در بالای سر ما بخش عظیمی از آن مجموعه است اگر به زیر پایمان یعنی درست آن طرف کره زمین نیز نگاه کنیم مجموعه‌ای از این عوالم موجود است که برای ساکنان آن‌جا آسمان است و برای ما که در این طرف زمین قرار داریم زمین محسوب می‌شود. آسمان فقط نیم‌کره‌ای نیست که بالای سر و دو طرف ما قرار دارد؛ بلکه نیم‌کره دیگری هم در زیر پای ماست که آن نیز همانند این نیم‌کره مملو از ستارگان و کرات آسمان است (دقت کنید).

سپس امام علیه السلام در بخش دیگر این خطبه، به ماجرای شورای شش نفری عمر برای انتخاب خلیفه سوم اشاره می‌کند و در برابر گفتار کینه‌توزانه «عبدالرحمن بن عوف» یا «سعد بن ابی وقاص» - که امام علیه السلام را به حرص در امر خلافت متهم ساخت - چنین می‌فرماید: «گوینده‌ای به من گفت: ای فرزند ابوطالب! تو درباره این امر - یعنی خلافت - حریصی! در پاسخش گفتم: به خدا سوگند! شما با این‌که دورترید، حریص‌ترید (چرا که خلافت، شایسته اهل بیت پیامبر علیه السلام است که به این کانون هدایت نزدیک‌ترند) و من شایسته‌تر و نزدیک‌ترم»؛ (وَقَدْ قَالَ قَائِلٌ:

۱. تفسیر فخر رازی (مفاتیح الغیب)، ج ۳۰، ص ۳۹؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۶۶.

إِنَّكَ عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ يَائِسٌ أَبِي طَالِبٍ لِحَرِيصٍ؛ فَقُلْتُ: بَلْ أَنْتُمْ وَاللَّهِ لَأَخْرُصُ وَأَبْعَدُ،
وَأَنَا أَحْصُ وَأَقْرَبُ).

درواقع، عبدالرحمن بن عوف‌ها و سعد بن ابی وقاص‌ها از دریچه کوتاه فکر خود، خلافت را طعمه لذیذی برای خود یا افراد مورد نظرشان می‌پنداشتند. آن‌ها نمی‌دانستند یا نمی‌خواستند بدانند که فرزند ابوطالب علیه السلام با صراحت می‌فرماید: اگر برای احقاق حقوق مظلومان نبود، هرگز زیر بار خلافت نمی‌رفتم! او خلافت را برای هدایت و اجرای عدل و پیشرفت و عظمت مسلمین می‌خواهد، نه برای خودش.

آنگاه در ادامه این سخن می‌افزاید: «من فقط حق خویش را مطالبه کردم (چراکه از همه شایسته‌ترم و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مرا تعیین فرموده است)؛ ولی شما میان من و آن حائل می‌شوید و دست رد بر سینه‌ام می‌گذارید»؛ (وَإِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا لِي وَأَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ، وَتَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ).

آنچه امام علیه السلام در این بیان فرموده، دلیلی است روشن و برهانی است قاطع که مقدمات آن برای همه معلوم بود؛ زیرا همه به شایستگی علی علیه السلام و نزدیکی او به کانون هدایت یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله معترف بودند، ولی حرص و آز برای امر خلافت به آنان اجازه نمی‌داد در برابر این حق تسلیم شوند.

لذا در ادامه این سخن می‌فرماید: «هنگامی که در آن جمع حاضر با این دلیل کوبنده به او پاسخ گفتم، مبهوت و سرگردان ماند و نمی‌دانست در پاسخم چه بگوید!»؛ (فَلَمَّا قَرَعْتَهُ^۱ بِالْحُجَّةِ فِي الْمَلَأِ الْحَاضِرِينَ هَبَّ^۲ كَأَنَّهُ بُهِتَ لَا يَدْرِي مَا يُجِيبُنِي بِهِ!).

۱. «قَرَعْتَهُ» از ریشه «قرع» بر وزن «فرع» به معنای کوبیدن چیزی بر چیزی است؛ به گونه‌ای که صدای شدید از آن برخیزد. این واژه در مسائل معنوی هم به کار می‌رود؛ مثلاً در مورد دلایل روشن و کوبنده استعمال می‌شود؛ مانند خطبه بالا.

۲. «هَبَّ» از ریشه «هبوب» به معنای وزش باد و گاه به معنای هیجان زده شدن و مبهوت گشتن یا از خواب بیدار شدن نیز آمده است و در خطبه مزبور، معنای دوم قصد شده است.

داستان شورای شش نفری عمر که در آستانه مرگش آن را ترتیب داد، بسیار پرغوغاست و بیانگر کینه‌ها و حسدهای گروهی از سرشناسان صحابه نسبت به امیرمؤمنان علی علیه السلام است و نشان می‌دهد که چگونه برای عقب زدن امام علیه السلام از مقامی که حق الهی و اجتماعی او بود توطئه کردند و حتی با لحنی طلبکارانه از آن حضرت خواستند که از حق خود عقب‌نشینی کند؛ وگرنه متهم به حریص بودن در امر خلافت خواهد شد!^۱

قابل توجه این‌که ابن ابی الحدید در شرح این خطبه می‌گوید: «شیعیان معتقدند که امام علیه السلام این سخن را در سقیفه بنی ساعده - که برای انتخاب نخستین خلیفه تشکیل شده بود - در برابر «ابوعبیده جراح» بیان کرد».^۲

در حالی که ما در میان علمای شیعه کسی را سراغ نداریم که چنین سخنی گفته باشد و معروف و مشهور در میان ما این است که اساساً سقیفه در غیاب آن حضرت تشکیل شد.

امام علیه السلام در بخش دیگری از این خطبه روی به درگاه خدا می‌آورد و از ظلم و ستم‌هایی که به او شده، شکایت می‌کند و از خدا مدد می‌طلبد؛ عرضه می‌دارد: «بارخدا! من در برابر قریش و کسانی که آنان را یاری می‌دهند از تو استعانت می‌جویم (و شکایت پیش تو می‌آورم) آن‌ها پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند و مقام و منزلت عظیم مرا کوچک شمردند و برای مبارزه با من در غصب چیزی که حق من بود، همدست شدند (و به این هم اکتفا نکردند) سپس گفتند: بعضی از حقوق را باید گرفت و پاره‌ای را باید رها کرد (و این از حقوقی است که باید رها سازی)»؛ «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ^۳ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ! فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي،

۱. شرح ابن ماجرا را در جلد اول، ذیل خطبه سوم (خطبه ششقیفه) صفحه ۳۶۸ آورده‌ایم.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۳۰۵.

۳. «استعدیک» از ریشه «استعداء» به معنای یاری طلبیدن و شکایت پیش کسی بردن است.

وَصَعُرُوا عَظِيمَ مَنَزِلَتِي، وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي أَمْرًا هُوَ لِي. ثُمَّ قَالُوا: أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ، وَفِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ).

این عبارات به وضوح نشان می دهد که امیرمؤمنان علیه السلام خلافت را حق خود می دانست؛ هم به دلیل این که از همه شایسته تر بود و هم برای این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جریان غدیر، او را به این مقام منصوب کرد و بارها بر آن تأکید فرمود؛ ولی عاشقان جاه و مقام دست به دست هم دادند و نه تنها حکم پیامبر صلی الله علیه و آله و حکم عقل را کنار گذاشتند، بلکه کارهایی انجام دادند که مصداق روشن قطع رحم بود؛ و عجیب تر این که به این حق، معترف بودند؛ ولی می گفتند: از حقوقی است که باید از آن صرف نظر کنی؛ زیرا شرایط به دست آوردن آن فراهم نیست. تعبیر به قطع رحم یا به سبب این است که آن ها برای اولویت خود در امر خلافت، استدلال به خویشاوندی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می کردند و امام علیه السلام می فرماید: من از شما نزدیک ترم (همان طور که در عبارات گذشته خواندیم) و یا اشاره به این است که آن ها نه تنها خلافت را که حق من بود اخذ کردند، بلکه مرتکب اهانت ها و جنایت هایی شدند که مصداق واضح قطع رحم بود.

نکته ها

۱. چشم بستن بر واقعیات

گرچه بعضی سعی دارند از کنار پاره ای از مسائل مربوط به خلافت و جانشینی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به طور ساده بگذرند ولی به یقین موضوع به این سادگی نیست.

شکی نیست که علی علیه السلام بارها شکایت داشت که چرا خلافت را که حق مسلم آن حضرت بود از او گرفتند؟ (البته حق نه به این معنا که مقام پرسود و پرفایده ای است؛ بلکه یک مسئولیت الهی بود که هدفش - طبق گفته های خود آن حضرت - اقامه عدل و احقاق حقوق و اجرای حدود بود).

یک نمونه بارز از این شکایات، سخنی است که بیان شد؛ آن جا که با صراحت فرمود: «آن‌ها دست به دست هم دادند تا حق مسلم مرا بگیرند».^۱ جالب این که ابن ابی‌الحدید کلام یادشده و سخنان دیگری را از این دست نقل می‌کند و بعد به توجیه غیر قابل قبولی دست می‌زند؛ نخست کلام وی را ببینید:

«بدان که اخبار متواتری از آن حضرت همانند خطبه مذکور نقل شده است؛ از جمله می‌فرماید: «مَا زِلْتُ مَظْلُومًا مُنْذُ قَبْضِ اللَّهِ رِسْوَلَهُ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا؛ من همواره از آن روز که خداوند پیغمبرش را قبض روح کرد تا امروز مظلوم بوده‌ام!».

و در جای دیگر می‌فرماید: «اللَّهُمَّ أَخْزِ قُرَيْشًا فَإِنَّهَا مَنَعَتْنِي حَقِّي وَغَصَبَتْنِي أَمْرِي؛ خداوندا، قریش را رسوا کن که حق مرا دریغ داشتند و کار مرا غصب کردند».

و نیز می‌فرماید: «فَجَزَى قُرَيْشًا عَنِّي الْجَوَازِي فَإِنَّهُمْ ظَلَمُونِي حَقِّي وَاعْتَصَبُونِي سُلْطَانِ ابْنِ أُمِّي؛ خداوند جزای قریش را درباره من بدهد؛ چرا که آن‌ها حق مرا به ظلم گرفتند و حکومت فرزند مادرم را غصب کردند (منظور از فرزند مادرم، پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که امام عَلَيْهِ السَّلَام آن حضرت را به منزله برادر خود دانسته است».

و نیز شنید، شخصی فریاد می‌زند: أَنَا مَظْلُومٌ! امام فرمود: «هَلُمَّ فَلْنَصْرُخْ مَعًا فَإِنِّي مَا زِلْتُ مَظْلُومًا؛ بیا هر دو با هم فریاد زنیم چرا که من نیز همیشه مظلوم بوده‌ام».

و در خطبه ششقیه می‌فرماید: «وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى؛ او (خلیفه اول) به خوبی می‌دانست که جایگاه من در خلافت، همچون جایگاه محور سنگ آسیاب است (که بدون آن هرگز گردش نمی‌کند).

۱. شبیه همین معنا با اضافات قابل ملاحظه‌ای در خطبه ۲۱۷ نیز بیان خواهد شد.

و در همان خطبه می فرماید: «أَرَى تُرَاثِي لَهْبًا؛ با چشم خود می دیدم میراث من به غارت می رود».

ابن ابی الحدید بعد از ذکر این موارد در مقام دفاع از برنامه خلفا می گوید: «اصحاب ما تمام آنچه را که ذکر شد، چنین توجیه کرده اند: منظور امام علیه السلام این است که از آن‌ها برتر و سزاوارتر بود! - و این یک واقعیت است! - نه این که منظور، این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر طبق نص صریح، مرا به این مقام برگزیده؛ چراکه این سبب می شود بزرگان مهاجران و انصار را تکفیر یا تفسیق کنیم (آن‌ها را به کفر یا فسق نسبت دهیم).

سپس می افزاید: «امامیه و زیدیّه این سخنان را بر ظاهرش حمل می کنند (و خلفا را غاصب می شمردند) و راه صعب العبوری را می پیمایند!».

بعد از آن می گوید: «به جانم سوگند! گرچه مفهوم این عبارات به ظن غالب، همان چیزی است که آن‌ها می گویند؛ ولی با دقت در سخن، این گمان، باطل می شود و راهی جز این نیست که ما این سخنان را مانند آیات متشابه قرآن بدانیم که گاهی مطالبی را بازگو می کند که هرگز آن‌ها را درباره خدا نمی پذیریم».^۱

شگفت آور است، چگونه ابن ابی الحدید یا افرادی مانند او این سخنان روشن را تفسیر و تأویل نادرست می کنند و از آن بدتر این که آن را با آیات متشابه قرآن قیاس می نمایند! اگر در قرآن می خوانیم: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»؛ «دست خدا بالای دست آن‌هاست».^۲ هر انسان هوشمندی می فهمد که منظور، همان قدرت خداوند است و گرنه خداوند جسم نیست و دستی همانند دست ما ندارد.

ولی امام علیه السلام در سخنان یادشده باصراحت می فرماید: «آن‌ها حق مرا غصب کردند». این عبارت توجیه و تفسیر خاصی ندارد، چه مانعی دارد بگوییم که گروه

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۳۰۶ و ۳۰۷.

۲. فتح، آیه ۱۰.

کثیری از مهاجران و انصار بعد از پیغمبر ﷺ در مورد خلافت راه خطا پویدند؟ مگر آن‌ها معصوم بودند؟

حقیقت این است که پیش‌داوری‌ها و وابستگی‌های آمیخته با تعصب به یک مذهب سبب می‌شود انسان از مطالب واضح چشم‌پوشد و به سراغ توجیه‌های غیر منطقی برود!

۲. آیا بخشی از حق را باید رها کرد؟

همان‌گونه که در خطبه مورد بحث ذکر شد، غاصبان خلافت به این جمله تمسک جستند که پاره‌ای از حقوق را باید گرفت و پاره‌ای را طبق مصالحی باید رها کرد. و موضوع خلافت امیر مؤمنان علی علیه السلام را از قسم دوم می‌پنداشتند.

جمله مذکور یک مفهوم صحیحی دارد و یک مفهوم باطل. هرگاه حق جنبه شخصی داشته باشد انسان در پاره‌ای از موارد، برای جلوگیری از درگیری و به درازا کشیدن مخاصمات و مراعات محبت و دوستی باید از همه یا قسمتی از حق خود بگذرد؛ ولی در حقوقی که مربوط به سرنوشت جامعه است، هیچ‌کس حق ندارد روی آن معامله کند یا از آن بگذرد. متولیان این حقوق وکیل و نایب مردم‌اند. وکیل، هرگز حق چنین گذشت‌هایی را ندارد و موضوع خلافت دقیقاً از همین قسم است؛ ولی غاصبان با مغالطه و سفسطه و خلط میان این دو قسم، مطلب را به جای دیگر بردند.

در ضمن، عبارت مزبور به خوبی نشان می‌دهد که مخالفان آن حضرت، به حق او معترف بودند و یا به تعبیر دیگر، به قدری حق او روشن بود که یارای انکار آن را نداشتند؛ لذا به بهانه‌های واهی متشبث می‌شدند.

بخش دوم

كَمَا نُجْرُ الْأُمَّةَ عِنْدَ سِرَائِبِهَا،
I ñ wn ¼e ¼ o \ A] oh ù
u Le A₀ M, B- U M ù B- v B B Id ù, o L'I B M | T ½
k ċ A Ñ] n « ¼ B ¼ y] ù, B- o A^o B-^o I ñ wn
a AA ¼ Ü ù, o ¼ o ô H Ä Ø, Ä L^o B M^o c - w , A^o B^o A » B A E
û ç B A^a T ù, B^a E; ½ o ô ; -v -^o I n B / S M₄ q B M^a ½ B
] n A; -v -^o I; ½ A L ° ° & I ù / k ô û ç B, G L
I A a f y \ ° I q Ñ T ° Ñ d °, o] ç o] M^a T^o; k - T A / G k A
k ċ » B / â j / k M ¼ B^a M « A A Ä k ° , A o « ã u o é e
! a B M a j T A k A^o I Ñ X₄ -v -^o I; ½ A^a T

ترجمه

آن‌ها (طلحه و زبیر و همدستانشان) به سوی بصره حرکت کردند؛ در حالی که همسر رسول خدا ﷺ را همچون کنیزی که به بازار برده فروشان می‌برند، به دنبال خود کشاندند. آن‌ها همسران خود را در خانه‌هایشان پشت پرده نگه داشتند (تا از نظر نامحرمان دور باشند) ولی پرده‌نشین حرم رسول خدا ﷺ را در برابر دیدگان خود و دیگران ظاهر ساختند؛ در میان لشکری که همه آن‌ها به من قول اطاعت داده بودند و با رضایت کامل و بدون اکراه با من بیعت کرده بودند! آن‌ها به فرماندار من در بصره و همچنین خزانه‌داران بیت‌المال مسلمین و به مردم دیگری از اهل آن شهر حمله کردند؛ گروهی از آنان را با شکنجه و گروهی را با حیله کشتند. به خدا سوگند! اگر آن‌ها فقط به یک نفر دست می‌یافتند و او را عمداً

و بدون گناه می‌کشتند، قتل همه آن لشکر برای من حلال بود؛ چراکه آنها حضور داشتند و مخالفت نکردند و از او نه با زبان دفاع کردند و نه با دست (و به این ترتیب، همدست مفسدان فی الارض شدند) چه رسد به این‌که آنان گروه بسیاری از مسلمانان را به تعداد همراهانشان که با آنها وارد بصره شدند به قتل رسانند!

شرح و تفسیر

رسوایی آتش افروزان جنگ جمل

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، شرحی درباره خطاهای بزرگ آتش افروزان جنگ جمل بیان می‌کند تا همه بدانند که اگر امام علیه السلام به جنگ با آنها برخاست و گروهی از آنان در این جنگ کشته شدند مستحق بودند؛ و دهان بهانه جویان و ایرادگیرندگان بی‌خبر را با این منطق قوی و نیرومند خود می‌بندد و به‌طور عمده به سه گناه از جرایم سنگین آنها اشاره می‌کند:

نخست می‌فرماید: «آنها (طلحه و زبیر و همدستانشان) به‌سوی بصره حرکت کردند؛ در حالی که همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را همچون کنیزی که به بازار برده‌فروشان می‌برند، به‌دنبال خود کشاندند»؛ (فَخَرَجُوا يَجْرُونَ حُرْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا تُجْرُ الْأَمَةُ عِنْدَ شَرَائِئِهَا، مُتَوَجِّهِينَ بِهَا إِلَى الْبَصْرَةِ).

سپس می‌فرماید: «(آری) آنها همسران خود را در خانه‌هایشان پشت پرده نگه داشتند (تا از نظر نامحرمان دور باشند) ولی پرده‌نشین حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در برابر دیدگان خود و دیگران ظاهر ساختند»؛ (فَحَبَسْنَا نِسَاءَهُمَا فِي بُيُوتِهِمَا، وَأَبْرَزْنَا حَبِيسَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَهُمَا وَلِغَيْرِهِمَا).

۱. «حَبِيس» از ریشه «حَبَس» به‌معنای محبوس است و اشاره به همسر پیامبر صلی الله علیه و آله عایشه است که شرکت در جنگ و ورود در این صحنه‌های اجتماعی برای او ممنوع بود؛ ولی طلحه و زبیر او را تشویق به این کار کردند.

همه می دانیم که قرآن به همسران پیامبر ﷺ توصیه می کند که در خانه های خود بنشینند و همچون عصر جاهلیت در برابر چشم این و آن ظاهر نشوند

﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾^۱.

گویا حوادثی همچون جنگ جمل از قبل پیش بینی شده بود و این دستور ناظر به آن و مانند آن است. ولی این ناجوانمردان، همسران خود را در خانه نشانده و همسر پیامبر اسلام ﷺ را برخلاف نص صریح قرآن بیرون کشاندند تا از وجود او برای مقاصد شوم خود استفاده ابزاری کنند.

و در ادامه این سخن، امام علی^{علیه السلام} به اشکال دومی می پردازد و می فرماید: «در میان لشکری که همه آنها به من قول اطاعت داده بودند و با رضایت کامل و بدون اکراه با من بیعت کرده بودند!»؛ (فِي جَيْشٍ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا وَقَدْ أَعْطَانِي الطَّاعَةَ، وَسَمَحَ لِي بِالْبَيْعَةِ، طَائِعًا غَيْرَ مُكْرَهٍ).

نه تنها مسلمانان، بلکه قبل از اسلام نیز آنهایی که با کسی بیعت می کردند خود را به تمام معنا ملزم به بیعت خود می دانستند؛ ولی آتش افروزان جنگ جمل این سنت را شکستند و آشکارا بیعت خود را زیر پا نهادند و در برابر امام علی^{علیه السلام} صف کشیدند و آماده نبرد شدند.

و در ادامه به گناه بزرگ دیگر آنان اشاره کرده، می فرماید: «(از همه بدتر این که آنها پس از ورود به بصره) به فرماندار من در بصره و همچنین خزانه داران بیت المال مسلمین و به مردم دیگری از اهل آن شهر حمله کردند؛ گروهی از آنان را با شکنجه و گروهی را با حيله کشتند»؛ (فَقَدِمُوا عَلَيَّ بِهَا وَخُرَّانَ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ وَغَيْرِهِمْ مِنْ أَهْلِهَا، فَقَتَلُوا طَائِفَةً صَبْرًا^۲، وَطَائِفَةً غَدْرًا).

۱. احزاب، آیه ۳۳.

۲. «صبر» در اصل به معنای حبس است و اگر به خویشتن داری در مقابل ناملازمات صبر گفته می شود به

ابن ابی الحدید در شرح بعضی از جنایات اهل جمل (ذیل همین خطبه) می نویسد: «طلحه و زبیر و همدستانشان زره در زیر لباس پوشیدند و هنگام نماز صبح به مسجد آمدند؛ در حالی که نماینده امیر مؤمنان علی علیه السلام «عثمان بن حنیف» قبلاً به مسجد آمده بود. هنگام نماز فرا رسید. نماینده امام علیه السلام جلو آمد تا با مردم نماز بخواند. یاران طلحه و زبیر او را عقب کشیدند و زبیر را برای نماز جلو انداختند. سبابجه (پاسداران بیت المال)^۱ جلو آمدند و زبیر را از مسجد بیرون کردند و عثمان بن حنیف را جلو انداختند؛ ولی اصحاب زبیر با یک حمله آنها را به عقب راندند و زبیر را جلو انداختند. این درگیری تا نزدیک طلوع آفتاب پیوسته ادامه داشت. مردم فریاد کشیدند: ای اصحاب محمد صلی الله علیه و آله! از خدا نمی ترسید؟ آفتاب دارد طلوع می کند؛ بالاخره زبیر غالب شد و با مردم نماز خواند و بعد از نماز، یاران مسلح خود را صدا زد که عثمان بن حنیف را دستگیر کنید و بعد از یک درگیری شدید، عثمان دستگیر شد و او را تا حدّ مر زدن و تمام موهای صورتش حتی ابروها و مژه های چشمانش را کردند و «سبابجه» را که هفتاد نفر بودند دستگیر کردند و به اتفاق عثمان بن حنیف، نزد عایشه بردند. عایشه دستور قتل عثمان بن حنیف را صادر کرد؛ ولی عثمان فریاد زد که اگر مرا بکشید برادرم (فرماندار مدینه) انتقام خون مرا از خاندان شما خواهد گرفت. آنها از این ماجرا ترسیدند و عثمان را رها کردند. سپس عایشه به زبیر پیغام داد که تمام «سبابجه» را به قتل برساند. او نیز آنها را که هفتاد نفر بودند مانند

→ همین دلیل است. معنای دیگر صبر این است که انسان یا حیوانی را در جایی نگه دارند و محدود سازند؛ سپس با انداختن سنگ و یا تیر او را بکشند و در مجموع، کشتن با زجر و شکنجه را «قتل صبر» می گویند. و این همان چیزی است که در دستورات اسلامی حتی درباره خطرناک ترین دشمنان ممنوع شده است!

۱. «سبابجه» جمع «سببجی» بر وزن «سببجی» از ریشه «سبج»، به گفته لسان العرب گروهی بودند شجاع و دلیر از سرزمین سند که برای پیکار (و در این جا برای دفاع از بیت المال) اجیر شده بودند. بعضی نیز گفته اند: اصل آن «سیاه بچه» بود؛ زیرا همه آنها کم سن و سال بودند و رنگ چهره آنها تیره بود.

گوسفند سر برید و این کار به دست فرزندش عبدالله انجام شد. بعضی از مورخان مانند «ابومخنف» گفته‌اند: «آن‌ها چهارصد نفر بودند و طلحه و زبیر پیمانی را که با عثمان بن حنیف بسته بودند - که متعرض کسی نشوند - شکستند و «سبابجه» اولین گروهی بودند که در اسلام با شکنجه کشته شدند».^۱

امام علیه السلام در جمله «فَقَتَلُوا طَائِفَةً صَبْرًا، وَطَائِفَةً عَدْرًا» اشاره به همین داستان می‌کند که گروهی را با شکنجه کشتند و گروهی را با پیمان شکنی.

سپس امام علیه السلام در یک نتیجه‌گیری روشن چنین می‌فرماید: «به خدا سوگند! اگر آن‌ها فقط به یک نفر دست می‌یافتند و او را عمداً و بدون گناه می‌کشتند، قتل همه آن لشکر برای من حلال بود؛ چراکه آن‌ها حضور داشتند و مخالفت نکردند و از او نه با زبان دفاع کردند و نه با دست (و به این ترتیب، همدست مفسدان فی الارض شدند) چه رسد به این‌که آن‌ها گروه بسیاری از مسلمانان را به تعداد همراهانشان که با آن‌ها وارد بصره شدند به قتل رسانند!»؛ (فَوَاللَّهِ لَوْ لَمْ يُصِيبُوا مِنْ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا مُعْتَمِدِينَ لِقَتْلِهِ، بِلَا جُزْمٍ جَرَّهُ، لَحَلَّ لِي قَتْلُ ذَلِكَ الْجَيْشِ كُلِّهِ، إِذْ حَضَرُوهُ فَلَمْ يُنْكِرُوا، وَلَمْ يَدْفَعُوا عَنْهُ بِلِسَانٍ وَلَا بِيَدٍ. دَعَا مَا أَنَّهُمْ قَدْ قَتَلُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَ الْعِدَّةِ الَّتِي دَخَلُوا بِهَا عَلَيْهِمْ!).

در این جا پرسش و پاسخی از سوی شارحان نهج البلاغه مطرح شده که ذکر آن برای تکمیل بحث یادشده ضروری به نظر می‌رسد:

پرسش:

چگونه امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: اگر آن‌ها حتی یک نفر را می‌کشتند قتل تمام لشکرشان جایز بود تا چه رسد به این‌که به تعداد خودشان از مسلمین بی‌گناه کشتند. این نابرابری را با چه عنوانی از عناوین فقهی می‌توان تفسیر کرد؟

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۳۲۰ و ۳۲۱.

بعضی پاسخ گفته‌اند: آن‌ها عملاً نشان دادند که کشتن مسلمان را مباح می‌شمردند و این نوعی انکار ضروریات دین است و به این ترتیب مرتد می‌شوند. برخی گفته‌اند: کشتن آن‌ها به دلیل نهی از منکر بوده است؛ زیرا اگر نهی از منکر هیچ راهی جز این نداشته باشد، مجاز است. سومین و بهترین جواب این است که آن‌ها مصداق «مفسد فی الارض» بودند؛ چراکه لشکری به راه انداختند و بیعت خود را شکستند و در بخشی از کشور اسلام، فساد عظیمی به راه انداختند؛ بنابراین داخل در این آیه شریفه می‌شوند: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا...﴾^۱

و اگر امام علیه السلام می‌فرماید: گناه آن‌ها این بود که در برابر فجایع آنان سکوت کردند، درواقع مقدمه‌ای است برای اثبات محارب و مفسد بودن آن‌ها. پاسخ چهارمی نیز در این‌جا مطابق مذهب پیروان اهل بیت علیهم السلام وجود دارد و آن این‌که هرکس بر امام معصوم و بر ضد حکومت اسلامی خروج کند، کافر است؛ همان‌گونه که «خواجه نصیر طوسی» در «تجرید العقائد»^۲ می‌گوید «ومحاربوا علی کفره؛ کسانی که با علی علیه السلام به جنگ برخیزند کافرند» زیرا می‌دانیم پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام خطاب کرده، فرمود: «حَرْبُكَ حَرْبِي؛ جنگ با تو جنگ با من است»^۳.

درمورد فجایع طلحه و زبیر و عایشه در جنگ جمل، در جلد‌های قبلی این کتاب بحث کافی شده است.^۴

۱. مائده، آیه ۳۳.

۲. تجرید الاعتقاد، ص ۲۹۵.

۳. این حدیث را خوارزمی در مناقب، ص ۱۲۹ و قندوزی در ینابیع الموده، ج ۱، ص ۱۷۲ و ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۲۴ نقل کرده‌اند.

۴. ج ۱، در تفسیر خطبه‌های ۳ و ۱۳؛ ج ۲، در تفسیر خطبه‌های ۲۲ و ۲۱؛ ج ۵، در تفسیر خطبه ۱۲۷.

پرسش دیگر:

در این جا پرسش دیگری مطرح است و آن این که اگر همه آن‌ها مستحق قتل بودند - به سبب این که گروهی از مسلمین را حتی قبل از جنگ کشتند - چرا امام علیه السلام بعد از پیروزی، تمام همدستان طلحه و زبیر را قصاص نفرمود؟ حتی عایشه به حکم محاربه با امام مسلمین و قیام بر ضد حکومت اسلامی و ایجاد فساد در زمین مستحق قتل بود؛ ولی چنان که می‌دانیم امام علیه السلام او را با احترام به مدینه بازگرداند.

پاسخ این پرسش روشن است و آن این که اوضاع به قدری طوفانی و شرایط بحرانی بود که اگر امام علیه السلام دست به چنین کاری می‌زد مخالفان به آسانی می‌توانستند توده‌های عوام مسلمین را بر ضد او بشورانند؛ لذا در نقلی از عمرو عاص می‌خوانیم که به عایشه گفت: «ای کاش! در روز جنگ جمل کشته شده بودی!» عایشه به او گفت: «بی پدر چرا؟» عمرو گفت: «تو از دنیا می‌رفتی و وارد بهشت می‌شدی! و ما کشتن تو را بزرگترین دستاویز بر ضد علی قرار می‌دادیم.»^۱

به هر حال، این افتخاری است برای علی علیه السلام که از مجازات آن‌ها صرف نظر کرد و جامعه اسلامی را نجات داد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۲۲.

وَمِنْ خُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مَنْ هُوَ جَدِيرٌ بِأَنْ يَكُونَ لِلْخِلَافَةِ وَ فِي هَوَانِ الدُّنْيَا

از خطبه‌های امام علی است
 درباره رسول خدا ﷺ و کسی که سزاوار خلافت است
 و همچنین درباره پستی دنیا

صفحة ۵۱

بخش اول

وَمِنْ خُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ مَنْ هُوَ جَدِيرٌ بِأَنْ يَكُونَ لِلْخِلَافَةِ وَ فِي هَوَانِ الدُّنْيَا

۱. سند خطبه:

فصل پایانی این خطبه را (الا و انّ هذه الدنيا...) پیش از سید رضی رحمته، نویسنده کتاب تحف العقول، ص ۱۸۴ در آن کتاب با تفاوت‌هایی آورده است و نیز «ابوجعفر اسکافی» (متوفای ۲۴۰ قمری) بخشی از این خطبه را در رساله خود به نام «نقض العثمانیة» ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۱۳).

يَحْكُمُونَ عَلَى مَنْ غَابَ عَنْهَا، ثُمَّ لَيْسَ لِلسَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ
يَخْتَارَ. أَلَا وَإِنِّي أَقَاتِلُ رَجُلَيْنِ: رَجُلًا أَدَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ، وَآخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ.

صفحة ٥٧

بخش دوم

o i , MBLÄ°I AUB½o i B»Bı &I ÜTM&I jBLÄ E
, ¶Ü°Ñ Eı M « M od °İB M°Tùkç /&Ik«Ån ½ IK çAA
Aé ½B,Öd °İ âA -M°Ä°I oL °A o L°Ñ E A °Ä°Iam Ñ-d
,A«ITU E o½E ùA° ÄU ; «Å¼ «UB/k«ÅAûç , M¼ o½UB°
/Gô » o «Ub½Ñfı ı½B°ıBı

صفحة ٦٣

بخش سوم

S dL E ,B ù¼ İôo UB» «-TU TL E T°B k°Am ¼A A
m°A ° Tü°i m°A Ç¼½ , fnAMS v °, â oU İé AE
U ô ¼A ; B °Å¼ ÜU ° çBMS v °B»A A/ ¶ TÄj
;Bû hT°BÅB çE ,Bo mlT°Bn o ô AÅkù/Bo{ İme kÜB«½
ı «h ;B«Å M°ÜM°ò »I ,B ¶ TÄj T°AA°A ¶B ùAÜMB
° Å&I -Ä»A-İTwI ,B« ½ « Å pB½ °Å ½ İj «ı fke E
»A E/ MBj ½ è údTwIB½ °Å è ùB -°I &I ÅB °ÅoL °BM
»A E/ « j - B è û e kÄM fB j ı ½ { İ é U foé
&I mi E/ fB j o½Eı ½ °Å E ùB { «j İ é UkÄM Äû«
İoL °I fBA B- E ,Öd °I ¶ M°c BM°ÜM

خطبه در یک نگاه

این خطبه با بیان اوصاف پیامبر ﷺ به صورت فشرده آغاز می شود. آنگاه در بخش اول، امام علیؑ به شرح ویژگی های کسی که شایسته خلافت پیامبر اکرم ﷺ است، می پردازد و در عباراتی کوتاه حق مطلب را ادا می کند. در بخش دوم، از تقوای الهی سخن می گوید و به یاران خود توصیه می فرماید که در کارها از شتاب و عجله بی مورد پرهیزند و بدون تحقیق اقدامی نکنند. و سرانجام در بخش سوم، در مذمت دنیا و دنیاپرستی و شیفتگی در مقابل زرق و برق آن سخن می گوید.



بخش اول

أَمِينٌ وَحِيَه، وَخَاتَمٌ رُسُلِهِ، وَبَشِيرٌ رَحْمَتِهِ وَنَذِيرٌ نَقْمَتِهِ
أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ
اللَّهِ فِيهِ. فَإِنْ سَعَبَ شَاغِبٌ اسْتَعْتَبَ، فَإِنْ لَبِيَ قُوتِلَ. وَلَعَمْرِي، لَسُنَّ
كَانَتْ الْإِمَامَةَ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّى يَحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ، فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ،
وَلَكِنْ أَهْلِهَا يَحْكُمُونَ عَلَى مَنْ غَابَ عَنْهَا، ثُمَّ لَيْسَ لِشَّاهِدٍ أَنْ يَرْجِعَ،
وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ. أَلَا وَإِنِّي أُقَاتِلُ رَجُلَيْنِ: رَجُلًا ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ،
وَآخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ

ترجمه

او (پیامبر اکرم ﷺ) امین وحی خدا بود، و خاتم پیامبران و بشارت دهنده به رحمت او و بیم دهنده از کیفرش.

ای مردم! سزاوارترین کس برای خلافت، تواناترین افراد بر این امر و داناترین شان به فرمان خداست. (هنگامی که چنین فردی برگزیده شد) هرگاه آشوبگری به آشوب و فتنه‌انگیزی برخیزد از او خواسته می‌شود که به‌سوی حق بازگردد و اگر امتناع ورزد با او نبرد می‌شود (تا حق را بپذیرد). به‌جانم سوگند! اگر قرار باشد امامت و خلافت جز با حضور همه مردم منعقد نشود، هرگز راهی به‌سوی آن نتوان یافت؛ بلکه آن‌ها که صلاحیت رأی و نظر دارند در این باره حکم می‌کنند و حکم آن‌ها نسبت به سایر مردم نافذ است؛ سپس نه حاضران، حق رجوع دارند و نه غایبان حق انتخاب دیگر. آگاه باشید! من با دو کس پیکار خواهم کرد: نخست آن‌کس که چیزی را ادعا کند که حق او نیست و دیگر، کسی که از دادن حقی که بر اوست، امتناع ورزد.

شرح و تفسیر

شایسته‌ترین فرد برای زعامت مردم

همان‌گونه که ذکر شد، امیرمؤمنان علی علیه السلام این خطبه را با بیان بخشی از ویژگی‌های پیامبر خداوند صلی الله علیه و آله شروع می‌کند و روی چهار ویژگی انگشت می‌گذارد؛ می‌فرماید: «او (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) امین وحی خدا بود، و خاتم پیامبران و بشارت‌دهنده به رحمت او و بیم‌دهنده از کیفرش»؛ (أَمِينٌ وَحِيَّةٌ، وَخَاتَمُ رُسُلِهِ، وَبَشِيرٌ رَحْمَتِهِ وَنَذِيرٌ نِقْمَتِهِ).

در واقع تمام برنامه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این چهار وصف خلاصه شده است؛ چراکه نخستین برنامه آن حضرت، دریافت وحی الهی و رساندن آن به بندگان خدا با نهایت امانت‌داری است و دیگر، برنامه‌ریزی برای آیینی جاویدان و تا پایان دنیا، سپس ایجاد انگیزه برای اطاعت فرمان خدا از طریق بشارت به رحمت و بیم دادن از عذاب و کیفر او.

بر این صفات چهارگانه در آیات مختلف قرآن تأکید شده و به بعضی از آن‌ها مانند بشیر و نذیر بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها اشاره شده است.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به سراغ شرایط امام و خلیفه مردم می‌رود و آن را عمدتاً در دو چیز خلاصه می‌فرماید: «ای مردم! سزاوارترین کس برای خلافت، تواناترین افراد بر این امر و داناترین‌شان به فرمان خداست»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ).

در حقیقت، امام علیه السلام به دو رکن اساسی که یکی جنبه علمی دارد و دیگر جنبه عملی اشاره کرده است؛ از نظر علمی باید از همه آگاه‌تر باشد و از نظر عملی در امر مدیریت از همه قوی‌تر. بسیاری کسانانی که عالم‌اند، ولی مدیر نیستند و یا مدیرند و عالم نیستند و تا این دو دست به دست هم ندهند، اداره صحیح جامعه امکان‌پذیر نخواهد بود.

قرآن مجید نیز همین موضوع را در داستان بنی اسرائیل بیان فرموده است؛ آن جا که پیامبر آنان «طالوت» را به عنوان رهبری و فرماندهی آنها برگزید، و آنان اعتراض کردند که ما سزاوارتریم؛ چراکه ثروتمندان قوی تری داریم. او در پاسخ اعتراضشان گفت: «طالوت» از همه شایسته تر است؛ چراکه خدا سهم بیشتری از علم و قدرت به او داده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾^۱.

روشن است که امام علیه السلام با بیان این مطلب می خواهد شایستگی خود را نسبت به همه برای تصدی امر خلافت اثبات کند؛ زیرا همگان می دانستند که او از همه به اصول و فروع اسلام آگاه تر و از همه در امر مدیریت و مبارزه با دشمن قوی تر و پایدارتر است.

سؤال: چرا امام علیه السلام به موضوع نص (نص پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خلافت او) استناد نمی جوید؟ آیا این دلیل بر آن نیست که خلافت بر اساس نص صورت نگرفته و مربوط به انتخاب شایسته ترین افراد از سوی مردم است؟

پاسخ این سؤال روشن است. اگر امام علیه السلام بر نص تکیه می کرد، بسیاری از آنها در مقام انکار برمی آمدند؛ لذا بهتر این بود که بر مسلمات خود آنها تکیه کند و با منطق خودشان آنها را ملزم سازد (این همان چیزی است که در اصطلاح منطق به آن «جدل» گفته می شود) و قرآن نیز ﴿وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۲ فرموده است.

جالب این که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه اش به این جا که می رسد برخلاف جمعی که وجدان را زیر پا می گذارند و برتری علی علیه السلام را در جنبه های علم یا مدیریت انکار می کنند، می گوید: «قبول داریم که او در این دو جهت از

۱. بقره، آیه ۲۴۷.

۲. نحل، آیه ۱۲۵.

همه توانا تر بود و برای خلافت از همه شایسته تر؛ ولی این دلیل بر نفی خلافت دیگران نمی شود؛ چراکه گاه می توان تقدیم مفضل بر فاضل کرد و شایسته تر را کنار گذاشت و به سراغ شایسته رفت!!^۱

آری، این منطق کسانی است که قوانین مسلم عقلی را به رسمیت نشناسند و ترجیح مرجوح را بر راجح قبیح نشمرند؛ حال آن که قبح و زشتی آن بر همه روشن است؛ ولی تعصب های کور و کر، گاه مانع از پذیرش واقعیت های مسلم می شود.

و در ادامه این سخن می افزاید: «هنگامی که چنین فردی برگزیده شد) هرگاه آشوبگری به آشوب و فتنه انگیزی برخیزد از او خواسته می شود که به سوی حق بازگردد و اگر امتناع ورزد با او نبرد می شود (تا حق را بپذیرد)»؛ (فَإِنْ شَغَبَ^۲ شَاغِبٌ أَسْتَعْتَبَ^۳، فَإِنْ أَبِي قُوْتِلَ).

قرآن مجید نیز می فرماید: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»؛ (و اگر دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند آن ها را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد)^۴.
 آنگاه امام علیه السلام به پاسخ بهانه دیگر بهانه جویان می پردازد و آن این که: گروهی از مخالفان، مانند معاویه و عمرو بن عاص و طلحه و زبیر یا مانند آن ها که گفتند: امامت و خلافت در صورتی برای کسی مسلم می شود که عموم مردم آن را بپذیرند، بنابراین بیعت اهل مدینه و اطراف آن با علی علیه السلام به تنهایی کافی نیست.

۱. ج ۹، ص ۳۲۸.

۲. «شغب» از ریشه «شغب» بر وزن «شرق» به معنای فتنه انگیزی و ایجاد شر و فساد گرفته شده است.

۳. «استعتب» از ریشه «عتب» و «عتاب» به معنای ملامت و سرزنش کردن به قصد بازگشت به سوی حق گرفته شده است و هنگامی که این واژه در باب استفعال به کار رود، به معنای «استرضاء» و طلب پذیرش حق می آید.

۴. حجرات، آیه ۹.

امام علیه السلام در پاسخ می فرماید: «به جانم سوگند! اگر قرار باشد امامت و خلافت جز با حضور همه مردم منعقد نشود، هرگز راهی به سوی آن نتوان یافت؛ (چراکه حضور همه مسلمین از تمام بلاد غیر ممکن است) بلکه آن‌ها که صلاحیت رأی و نظر دارند در این باره حکم می کنند و حکم آن‌ها نسبت به سایر مردم نافذ است»؛ (وَلَعَمْرِي، لَئِنْ كَانَتْ الْإِمَامَةُ لَا تَنْعَقِدُ حَتَّى يَخْضَرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ، فَمَا إِلَيَّ ذَلِكَ سَبِيلٌ، وَلَكِنْ أَهْلِهَا يَحْكُمُونَ عَلَيَّ مِنْ غَابٍ عَنْهَا).

و در ادامه می افزاید: «سپس نه حاضران، حق رجوع دارند و نه غایبان حق انتخاب دیگر»؛ (ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ).

و در پایان این بخش از خطبه به همه مخالفان هشدار می دهد و می فرماید: «آگاه باشید! من با دو کس پیکار خواهم کرد: نخست، آن کس که چیزی را ادعا کند که حق او نیست و دیگر، کسی که از دادن حقی که بر اوست، امتناع ورزد»؛ (أَلَا وَإِنِّي أَقَاتِلُ رَجُلَيْنِ: رَجُلًا ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ، وَآخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ).

به نظر می رسد که اولی اشاره به معاویه است که به بهانه مطالبه خون عثمان از بیعت سرپیچی کرد؛ در حالی که خون خواهی عثمان یا باید به وسیله فرزندان ارباب دم صورت گیرد و یا به وسیله امام المسلمین و کسی که مردم با او بیعت کرده بودند، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام.

و دومی اشاره به طلحه و زبیر و مانند آن‌هاست که با امام علیه السلام بیعت کردند و بعد، از آن سر باز زدند.

و این که بعضی گفته اند: منظور، ادعای خلافت از سوی معاویه است که به هیچ وجه حق او نبود، با تواریخ سازگار نیست؛ چراکه معاویه در زمان حیات امیرمؤمنان علی علیه السلام معمولاً ادعای خلافت نمی کرد، بلکه بر خون خواهی عثمان تأکید داشت.

پرسش:

امام علیه السلام در سخنان مورد بحث، برای اثبات امامت و خلافت تکیه بر نص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این مسئله نکرده و حدیث غدیر و مانند آن را ذکر نفرموده است؛ بلکه تکیه او بر پذیرش مردم می‌باشد و این در واقع، امضای خلافت خلفای پیشین است؛ لذا ابن ابی‌الحدید در این جا باصراحت می‌گوید: این بخش از کلام امام علیه السلام دلیل بر صحت مذهب ماست و با مذهب امامیه موافقت ندارد. راه حل این شبهه چیست؟

پاسخ:

در پاسخ این سؤال، چند نکته قابل توجه است: نخست این که امام علیه السلام برای اثبات حقانیت خود تکیه بر مسلمّات مخالفان کرده است؛ چرا که آن‌ها قبول اهل حلّ و عقد (پذیرش از سوی علمای امت) را برای ثبوت امامت و خلافت کافی می‌دانستند؛ بنابراین با منطق خودشان (منطق جدال احسن) به آن‌ها پاسخ می‌گوید؛ چون اگر تکیه بر نص می‌کرد، زبان آن‌ها به انکار گشوده می‌شد. دیگر این که خلافت خلفای پیشین از طریق پذیرش مردم نبود؛ اهل سقیفه که ابوبکر را به خلافت برگزیدند افراد معدود و محدودی بودند و خلافت عمر، تنها با نصّ ابوبکر بود و خلافت عثمان، تنها به وسیله سه یا چهار رأی از شورای شش نفری عمر صورت پذیرفت.

اضافه بر همه این‌ها برای به دست آوردن نظر امام علیه السلام در مسئله خلافت، نباید تنها بر یک یا دو خطبه تکیه کرد؛ بلکه باید همه کلمات آن حضرت را در این موضوع در کنار هم بچینیم و تصمیم‌گیری کنیم، و می‌دانیم که امام علیه السلام بارها در نهج‌البلاغه در موارد متعددی در مسئله خلافت تکیه بر نص فرموده است.

بخش دوم

أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا خَيْرٌ مَّا تَوَصَّى الْعِبَادُ بِهِ، وَخَيْرُ عَوَاقِبِ الْأُمُورِ عِنْدَ اللَّهِ. وَقَدْ فَتِحَ بَابُ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ، وَلَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصْرِ وَالصَّبْرِ وَالْعِلْمِ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ، فَاهْضُوا لِمَا تُؤْمَرُونَ بِهِ، وَقِفُوا عِنْدَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ؛ وَلَا تُعْجَلُوا فِي أَمْرِ حَتَّى تَتَبَيَّنُوا، فَإِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ أَمْرٍ تُنْكَرُونَهُ غَيْرًا.

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به تقوای الهی (و ترس از عذاب خدا) توصیه می‌کنم؛ چراکه تقوا بهترین چیزی است که بندگان، یکدیگر را به آن سفارش می‌کنند و بهترین پایان کار در پیشگاه خداست. هم‌اکنون درهای نبرد میان شما و (فتنه‌جویان از) اهل قبله گشوده شده است و این پرچم (جهاد با مسلمانان منحرف) را جز افراد بینا، با استقامت و آگاه به موارد حق، بر دوش نمی‌کشند؛ پس آنچه را که به شما فرمان داده شده انجام دهید و در برابر آنچه نهی شده، توقف کنید و در هیچ کاری عجله نکنید تا به اندازه کافی درباره آن تحقیق کنید؛ زیرا ما در برابر آنچه نمی‌پسندید راه‌های تغییر (و جایگزین) داریم.

شرح و تفسیر

دستوراتی درباره نبرد با فتنه‌جویان

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، اصحاب خود را برای پیکار با ظالمان و طاغیان امت آماده می‌کند. در ابتدا آن‌ها را به تقوا سفارش کرده، می‌فرماید: «ای

بندگان خدا! شما را به تقوای الهی (و ترس از عذاب خدا) توصیه می‌کنم؛ چراکه تقوا بهترین چیزی است که بندگان، یکدیگر را به آن سفارش می‌کنند و بهترین پایان کار در پیشگاه خداست؛ (أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا خَيْرٌ مَّا تَوَاصَى الْعِبَادُ بِهِ، وَخَيْرٌ عَوَاقِبِ الْأُمُورِ عِنْدَ اللَّهِ).

قرآن مجید نیز بر این معنا تأکید می‌کند که تنها کسانی گرفتار خسران نمی‌شوند که یکدیگر را به حق و شکیبایی سفارش کنند که نتیجه آن تقواست: ﴿وَالْعَصْرَ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾.

و نیز می‌فرماید: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾؛ «عاقبت نیک در (سایه) تقواست»^۱ و در جای دیگر فرموده: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾؛ «سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است».^۲ امام علیه السلام سپس در ادامه این سخن می‌فرماید: «هم‌اکنون درهای نبرد میان شما و (فتنه‌جویان از) اهل قبله گشوده شده است و این پرچم (جهاد با مسلمانان منحرف) را جز افراد بینا، با استقامت و آگاه به موارد حق، بر دوش نمی‌کشند؛ (وَقَدْ فُتِحَ بَابُ الْحَرْبِ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ، وَلَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصْرِ وَالصَّبْرِ وَالْعِلْمُ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ).

آنگاه در ادامه می‌فرماید: «پس آنچه را که به شما فرمان داده شده انجام دهید و در برابر آنچه نهی شده، توقف کنید و در هیچ کاری عجله نکنید تا به اندازه کافی درباره آن تحقیق کنید؛ زیرا ما در برابر آنچه نمی‌پسندید راه‌های تغییر (و جایگزین) داریم»؛ (فَامْضُوا لِمَا تُؤْمَرُونَ بِهِ، وَقِفُوا عِنْدَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ؛ وَلَا تَعْجَلُوا فِي أَمْرِ حَتَّى تَتَّبِعُوا، فَإِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ أَمْرٍ تُكْرَهُ نُهُ غَيْرًا^۳).

۱. طه، آیه ۱۳۲.

۲. اعراف، آیه ۱۲۸.

۳. «غیر» به معنای حوادث و تغییراتی است که در زندگی انسان‌ها رخ می‌دهد و در خطبه یاد شده به معنای هرگونه تغییر است.

جمله «وَلَا يَحْمِلُ هَذَا الْعَلَمَ» اشاره به این است که ما نخستین بار در اسلام، مجبور شده‌ایم با افرادی که مدعی اسلام، و اهل قبله‌اند به دلیل بغی و طغیانشان پیکار کنیم و این امر برای ظاهرینان و کوته‌فکران، بسیار مشقت‌بار است؛ لذا این پرچم را جز آگاهان بااستقامت و کسانی که حق را از باطل به خوبی می‌شناسند، کسی دیگر نمی‌تواند بر دوش کشد.

و جمله‌های «فَأْمُضُوا لِمَا تُوْمَرُونَ...» اشاره به این است که این راه پرمسئولیتی است؛ بادقت در آن، گام بردارید و کاملاً گوش به فرمان باشید و نظم و انضباط را به دقت رعایت کنید.

و جمله «فَإِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ أَمْرٍ تُكْرَوْنَهُ غَيْرًا» اشاره به این است که در مسائل اجرایی جنگ و جزئیات کارها گاه امام و فرمانده دستوراتی می‌دهد که مطابق میل اکثریت مردم نیست؛ مثلاً دستور می‌دهد که از طرف شمال به بصره حمله کنید؛ ولی اکثریت، آن را مشکل می‌پندارند و ترجیح می‌دهند از طرف جنوب حمله کنند. امام علیه السلام می‌فرماید: «در این‌گونه موارد، عجله نکنید در آن‌جا که خلاف شرع و مصلحت نیست، ما تغییراتی می‌دهیم و خواست شما را تأمین می‌کنیم؛ همچنین اگر مردم شکایتی مثلاً از بعضی فرمانداران داشته باشند من همچون عثمان اصراری بر ابقای آن‌ها ندارم و نظر مردم را در آن‌جا که موافق شرع و مصلحت است می‌پذیرم و این همان موضوع انعطاف است.»

یکی از ویژگی‌های مدیر و فرمانده لایق این است که به افکار مردم احترام بگذارد و در آن‌جا که اصول محفوظ می‌ماند با آن‌ها هماهنگ باشد.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه، تفسیرهای دیگری برای این جمله گفته‌اند که مناسب به نظر نمی‌رسد؛ از جمله این‌که «غیر» به معنای مصالح باشد؛ یعنی اموری را که شما انکار می‌کنید، مصالحی دارد که نمی‌دانید؛ در حالی که تفسیر «غیر» به مصالح، با مفهوم این واژه سازگار نیست.

احتمالات دیگری نیز در کلمات بعضی از شارحان نقل شده که چون با ظاهر کلمات امام علیه السلام هماهنگ نبود، از آن صرف نظر کردیم.

نکته

گفت‌وگویی با عمّار یاسر در جنگ صفین

شک نیست که اگر اهل قبله و گروهی از مسلمین اقدام به اموری کنند که پایه‌های اسلام را متزلزل کند و یا قیام بر ضدّ حکومت اسلامی باشد، باید ارشاد شوند و از راه‌های مسالمت‌آمیز آن‌ها را به راه حق بازگردانند؛ ولی اگر به خلاف‌کاری خود ادامه دادند چاره‌ای جز این نیست که آن‌ها را با زور بر سر جای خود بنشانند و این کار برای افراد سطحی‌نگر و کوتاه‌فکر خوشایند نیست؛ لذا امام علیه السلام می‌فرماید: «این پرچم را تنها افراد بینا و شکیبیا و عالم و آگاه بر دوش می‌کشند».

در حوادث جنگ صفین چنین نقل شده است: «یکی از یاران عمّار یاسر می‌گوید: ما در جنگ صفین، همراه علی علیه السلام تحت فرماندهی عمّار بودیم. ناگاه مردی صف را شکافت و به ما رسید و گفت: عمّار کدامتان است؟
عمّار صدا زد: منم.

آن مرد گفت: سخنی دارم، آشکارا بگویم یا پنهان؟
عمّار گفت: اختیار با توست.

آن مرد گفت: آشکارا می‌گویم. من در مبارزه با معاویه و پیروانش از ساعتی که از خانه بیرون آمدم تردیدی نداشتم و می‌دانستم آن‌ها گمراه‌اند و این وضع تا دیشب ادامه داشت؛ ولی خوابی دیدم که مرا مردّد ساخته است. در خواب دیدم منادی ما اذان گفت و به یگانگی خدا و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شهادت داد،

منادی آن‌ها نیز همین‌طور. نماز بر پا شد، همه مانند هم نماز خواندیم، همه یکنواخت قرآن تلاوت می‌کردیم. (از خواب بیدار شدم) شک و تردید مرا فراگرفت و با خود گفتم: اگر آن‌ها بر باطل‌اند، پس چرا همه چیز آن‌ها مثل ماست؟ خدا می‌داند آن شب بر من چه گذشت!

صبح خدمت امیرمؤمنان علی علیه السلام رفتم و مطلب را با او در میان گذاشتم. امام علیه السلام فرمود: عمّار را ملاقات کرده‌ای؟ عرض کردم: نه. فرمود: او را ملاقات کن، ببین چه می‌گوید و اکنون به همین دلیل نزد تو آمده‌ام.

عمّار گفت: صاحب آن پرچم سیاه را که در برابر ماست می‌شناسی؟ او عمرو عاص است. من همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر همین پرچم، سه بار جهاد کرده‌ام و این، دفعه چهارم است و او از آن سه نوبت بهتر نشده؛ بلکه بدتر و فاجرتر هم شده است. آیا تو در غزوه بدر و احد و حنین شرکت داشتی یا پدرت شاهد آن‌ها بوده است که برای تو خبر آورد؟ او گفت: نه.

عمّار گفت: موقعیت امروز ما در خدمت علی علیه السلام همان موقعیت پیامبر صلی الله علیه و آله در روز بدر و احد و حنین است و مرکز پرچم آن‌ها همان مرکز پرچم‌های مشرکان و احزاب است.

آیا آن لشکر و کسانی را که در آن هستند می‌بینی؟ به خدا سوگند! من دوست داشتم تمام آن‌هایی که همراه با معاویه برای مبارزه با ما آمده‌اند و از اهداف ما جدایند همگی یک انسان بودند و من آن انسان را از بین می‌بردم... آیا حقیقت را برای تو روشن ساختم؟

آن مرد گفت: آری، بر من روشن شد.

عمّار گفت: حالا هر یک از این دو گروه را که می‌خواهی انتخاب کن.^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۲۵۶ (با کمی تلخیص)؛ این داستان را «نصر بن مزاحم» نیز در کتاب صفین، ص ۳۲۰ نقل کرده است.

این واقعه و مانند آن نشان می‌دهد که ظاهر اسلامی این گروه‌های مخالف که پوششی برای نیات شوم آنها بود، افراد ساده‌دل را فریب می‌داد و امام علیه السلام با سخنان یادشده به این‌گونه افراد هشدار می‌داد.

بخش سوم

أَلَا وَإِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أَصْبَحْتُمْ تَتَمَنُّونَهَا وَتَرَعْبُونَ فِيهَا، وَأَصْبَحْتُمْ تُعْزِبُكُمْ وَتُرْضِيكُمْ، لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ، وَلَا مَنَزَلِكُمْ الَّتِي خَافْتُمْ لَهَا وَلَا الَّتِي دُعِيتُمْ إِلَيْهَا. أَلَا وَإِنَّهَا لَيْسَتْ بِبَاقِيَةٍ لَكُمْ وَلَا تَبْقَوْنَ عَلَيْهَا؛ وَهِيَ وَإِنْ عَزَّيْتُمْ مِنْهَا فَقَدْ حَذَّرْتُكُمْ سَرَّهَا. فَدَعُوا غُرُورَهَا لِتَحْذِيرِهَا، وَأَطْمَاعَهَا لِتَخَوِّفِهَا؛ وَسَابِقُوا فِيهَا إِلَى النَّارِ الَّتِي دُعِيتُمْ إِلَيْهَا، وَأَنْصِرُوا بِقُلُوبِكُمْ عَنْهَا؛ وَلَا يَخِنَنَّ أَحَدُكُمْ خَيْنَ الْأُمَّةِ عَلَى مَا زَوِيَ عَنْهُ مِنْهَا، وَأَسْتَتِمُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَالْمَحَافَظَةِ عَلَى مَا أَسْتَحْفَظُكُمْ مِنْ كِتَابِهِ. أَلَا وَإِنَّهُ لَا يَصُرُّكُمْ نَضِيعُ شَيْءٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ بَعْدَ حِفْظِكُمْ قَائِمَةَ دِينِكُمْ. أَلَا وَإِنَّهُ لَا يَنْفَعُكُمْ بَعْدَ نَضِيعِ دِينِكُمْ شَيْءٌ حَافِظْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاكُمْ. أَحَدُ اللَّهِ بِقُلُوبِنَا وَقُلُوبِكُمْ إِلَى الْحَقِّ، وَاللَّهِمَّ إِنَّا كُنَّا وَالصَّبْرُ!

ترجمه

آگاه باشید! این دنیایی که شما پیوسته آن را آرزو می‌کنید و به آن عشق می‌ورزید، و آن نیز گاه شما را خشمگین و گاه خشنود می‌سازد، خانه و منزلگاه اصلی شما نیست که برای آن آفریده شده و به سوی آن دعوت گردیده‌اید. آگاه باشید! نه دنیا برای شما باقی می‌ماند و نه سلطه شما بر آن باقی خواهد ماند. این دنیا گرچه از جهتی شما را فریب داده، ولی از جهت دیگر، شما را از بدی‌هایش بر حذر داشته است؛ پس به دلیل هشدارهایش، از فریبندگی‌هایش چشم‌پوشید و مظاهر هوس‌انگیزش را به دلیل جنبه‌های هشدار دهنده‌اش رها

سازید و در این جهان به سوی سرایی که به آن دعوت شده‌اید سبقت جوید و با جان و دل از دنیاپرستی روی بگردانید. نباید هیچ‌یک از شما به سبب از دست دادن چیزی از دنیا همچون کنیزکان گریه سردهد؛ بلکه با صبر و استقامت بر طاعت خدا و حفظ آنچه از کتابش بر عهده شما گذاشته، نعمت‌های او را درباره خویش کامل سازید.

آگاه باشید! اگر اساس دین و ایمان خود را حفظ کنید، از بین رفتن چیزی از دنیایان به شما زیان نمی‌رساند و بدانید که با تباہ ساختن دین خود، آنچه از دنیا برای خویش نگه داشته‌اید سودی به حالتان نخواهد داشت. خداوند، دل‌های ما و شما را به سوی حق متوجه سازد و صبر و استقامت را به ما و شما ارزانی دارد.

شرح و تفسیر

این جهان منزلگاه اصلی شما نیست!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به ناپایداری دنیا و بی‌قراری آن اشاره می‌کند و به همگان هشدار می‌دهد که فریب زرق و برق آن را نخورند؛ چراکه آتش‌افروزان جنگ‌های جمل و مانند آن همگی به دلیل نیل به دنیا و زخارف آن گرفتار این انحرافات شدند. امام علیه السلام دیگران را بر حذر می‌دارد که راه آنان را نپویند و آنچه را که آن‌ها می‌جویند نجویند و در طریق حق گام بردارند؛ هر چند به شهادت منتهی شود؛ می‌فرماید: «آگاه باشید! این دنیایی که شما پیوسته آن را آرزو می‌کنید و به آن عشق می‌ورزید، و آن نیز گاه شما را خشمگین و گاه خشنود می‌سازد، خانه و منزلگاه اصلی شما نیست که برای آن آفریده شده و به سوی آن دعوت گردیده‌اید»؛ (أَلَا وَإِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أَصْبَحْتُمْ تَتَمَنُّونَهَا وَتَرْغَبُونَ فِيهَا، وَأَصْبَحَتْ تُغْضِبُكُمْ وَتُرْضِيكُمْ، لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ، وَلَا مَنْزِلِكُمْ الَّذِي خُلِقْتُمْ لَهُ وَلَا الَّذِي دُعِيتُمْ إِلَيْهِ).

این تعبیر اشاره به همان چیزی است که بارها در نهج البلاغه بیان شده و قرآن نیز در بعضی از آیات به آن اشاره می‌فرماید که دنیا سرای جاویدان و جایگاه اصلی ما نیست؛ بلکه منزلگاهی است موقت که در سفر خود به سوی آخرت در آن مسکن گزیده‌ایم تا زاد و توشه بگیریم و به سلامت از این راه پرخوف و خطر بگذریم و به دار آخرت که به فرموده قرآن ﴿لَهُی الْحَیْوَانُ﴾؛ «حیات حقیقتی در آن است»^۱، نایل شویم.

سپس برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «آگاه باشید! نه دنیا برای شما باقی می‌ماند و نه سلطه شما بر آن باقی خواهد ماند (هر دو رو به زوال و پایان پذیرند)؛ (أَلَا وَآئِنهَا لَیْسَتْ بِبَاقِیَّةٍ لَّكُمْ وَلَا تَبْقَوْنَ عَلَیْهَا).

و در ادامه این سخن در پاسخ کسانی که دنیا را همواره فریبنده معرفی می‌کنند، می‌افزاید: «این دنیا گرچه از جهتی شما را فریب داده، ولی از جهت دیگر، شما را از بدی‌هایش بر حذر داشته است؛ پس به دلیل هشدارهایش، از فریبندگی‌هایش چشم‌پوشید و مظاهر هوس‌انگیزش را به دلیل جنبه‌های هشدار دهنده‌اش رها سازید»؛ (وَهِيَ وَإِنْ غَرَّتْكُمْ مِنْهَا فَقَدْ حَدَّرَتْكُمْ شَرَّهَا. فَدَعُوا غُرُورَهَا لِتَحْذِيرِهَا، وَأَطْمَاعَهَا لِتُخْوِيفِهَا).

درست است که بسیاری از زرق‌وبرق‌های دنیا فریبنده و غافل‌کننده است؛ ولی در کنار آن، صحنه‌هایی به ما نشان می‌دهد که هر غافل را از خواب غفلت بیدار می‌کند. درست در همان لحظه‌ای که شخصی بر اریکه قدرت می‌نشیند دیگری از تخت سقوط می‌کند؛ در همان زمانی که شخصی وارث آلف و الوف می‌شود، جنازه صاحب اصلی آن اموال بر دوش انسان‌ها روانه گورستان می‌گردد؛ در همان زمان که نوزادی متولد می‌شود و پدر و مادر خندان می‌شوند، در گوشه دیگری جمعی را می‌بینیم که برای از دست دادن عزیزان، ناله و شیون

۱. عنکبوت، آیه ۶۴.

سرداده‌اند!! چرا ما تنها بخش اول را می‌بینیم و از بخش دوم غافلیم؟! این نکته مهمی است که امام علیه السلام با عبارات پرمعنای یاد شده، توجه همگان را به آن معطوف می‌دارد. در کلمات قصار و عبارات دیگر نهج البلاغه نیز بر آن تأکید شده است.

در ادامه این سخن و در نتیجه‌گیری می‌فرماید: «(بنابراین) در این جهان به‌سوی سرایی که به آن دعوت شده‌اید سبقت جوید و با جان و دل از دنیاپرستی روی بگردانید؛ (وَسَابِقُوا فِيهَا إِلَى الدَّارِ الَّتِي دُعِيتُمْ إِلَيْهَا، وَأَنْصَرِفُوا بِقُلُوبِكُمْ عَنْهَا).

و باز هم ادامه می‌دهد: «نباید هیچ‌یک از شما به‌سبب از دست دادن چیزی از دنیا همچون کنیزکان گریه سردهد؛ بلکه با صبر و استقامت بر طاعت خدا و حفظ آنچه از کتابش بر عهده شما گذاشته نعمت‌های او را درباره خویش کامل سازید؛ (وَلَا يَخِنَنَّ أَحَدُكُمْ خَيْنَ الْأَمَةِ عَلَيَّ مَا زُوِيَ^۱ عَنْهُ مِنْهَا، وَأَسْتَمُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَيَّ طَاعَةَ اللَّهِ وَالْمُحَافَظَةَ عَلَيَّ مَا أَسْتَحْفَظُكُمْ مِنْ كِتَابِهِ).

امام علیه السلام افراد ضعیف و ناتوانی را که به‌علت از دست دادن کمی از نعمت‌های دنیا قیافه‌عزاداران به خود می‌گیرند و همچون کسانی که عزیزترین عزیزانشان را از دست داده‌اند گریه سر می‌دهند، به کنیزان کم‌قدر و مایه‌ای تشبیه می‌کند که برای کوچک‌ترین ناملایمات، بلندبلند گریه می‌کنند و گاه از شدت بی‌تابی صدای گریه آن‌ها در بینی‌شان می‌پیچد (توجه داشته باشید که «خنین» به نوعی از گریه گفته می‌شود که صدای آن به‌سبب شدت بی‌تابی در بینی می‌پیچد).

آری، این کار بردگان ضعیف است، بردگان دنیا و اسیران زرق و برق؛ در حالی

۱. «زوی» از ریشه «زوی» بر وزن «حی» به‌معنای جمع کردن و گرفتن و بردن و دور کردن است و با توجه به این‌که در عبارت مزبور به‌صورت فعل مجهول و همراه با «عن» ذکر شده به‌معنای دور کردن و از دست دادن می‌باشد.

که اگر درست بیندیشند می فهمند که آنچه از دست رفته هر قدر مهم باشد چیز باارزشی نیست؛ زیرا اگر امروز آن را از دست ندهد فردا به هنگام مرگ با همه خداحافظی می کند و همه را از دست می دهد!

به علاوه بسیاری از نعمت ها از دست می رود و بعد از مدتی به لطف خدا به دست می آید؛ بنابراین بی تابی و آه و ناله و گریه بی مورد است.

و از جمله آخر استفاده می شود که یکی از عوامل بقا و دوام نعمت های خداوند، اطاعت فرمان او و احترام به قرآن و عمل به دستورات آن است.

در پایان این خطبه به نکته مهم دیگری اشاره می شود: هنگامی که حفظ دنیای پر زرق و برق با حفظ دین در تضاد واقع شود، به گونه ای که حفظ هر یک، سبب تزییع دیگری گردد، امام علیه السلام می فرماید: اگر دین و ایمانتان را حفظ کنید بقیه مهم نیست «آگاه باشید! اگر اساس دین و ایمان خود را حفظ کنید، از بین رفتن چیزی از دنیایان به شما زیان نمی رساند و بدانید که با تباه ساختن دین خود، آنچه از دنیا برای خویش نگه داشته اید سودی به حالتان نخواهد داشت»؛ (أَلَا وَإِنَّهُ لَا يَضُرُّكُمْ تَضْيِيعُ شَيْءٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ بَعْدَ حِفْظِكُمْ قَائِمَةً دِينِكُمْ. أَلَا وَإِنَّهُ لَا يَنْفَعُكُمْ بَعْدَ تَضْيِيعِ دِينِكُمْ شَيْءٌ حَافِظْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَمْرِ دُنْيَاكُمْ).

اشاره به این که غنای حقیقی در حفظ سرمایه دین و ایمان است که در زندگی جاویدان انسان همه جا راه گشای اوست؛ نه مواهب مادی زودگذر فانی؛ که این ها سرمایه هایی هستند خیالی و پنداری و گاه همچون حباب های روی آب به سرعت محو می شوند.

در حدیثی که مرحوم کلینی نقل کرده می خوانیم: یکی از یاران آن حضرت هر سال به حج می آمد و با امام علیه السلام ملاقات می کرد؛ ولی مدتی گذشت و به حج نیامد. در این هنگام یکی از یاران سرشناس آن حضرت خدمتش شرفیاب شد. حضرت احوال آن دوست را از او پرسید. آن شخص پاسخ واضحی نداد چراکه

نمی خواست وضع نامناسب مالی او را بازگو کند. امام علیه السلام فرمود: «بگو بینم دین و ایمانش چگونه است؟» عرض کرد: «هُوَ وَاللَّهِ كَمَا تُحِبُّ؛ او آن گونه است که شما دوست می دارید». امام علیه السلام فرمود: «هُوَ وَاللَّهِ الْغَنِيُّ؛ به خدا سوگند! او غنی و بی نیاز است».^۱

سپس با این دعا کلام خود را پایان می دهد، عرضه می دارد: «خداوند، دل های ما و شما را به سوی حق متوجه سازد و صبر و استقامت را به ما و شما ارزانی دارد»؛ (أَخَذَ اللَّهُ بِقُلُوبِنَا وَقُلُوبِكُمْ إِلَى الْحَقِّ، وَاللَّهِمَّنا وَإِيَّاكُمْ الصَّبْرَ!).

بارها گفته ایم که هرگاه امکانات مادی در مسیر اهداف سازنده معنوی به کار گرفته شود نه تنها مذموم و نکوهیده نیست؛ بلکه از بهترین وسایل پیشرفت و تکامل انسان است. بدبختی از آن جا شروع می شود که این امکانات به هدف اصلی تبدیل شود و برای نیل به آن، انسان همه چیز را قربانی کند و از آن جا که در عصر و زمان آن حضرت و امامان بعد از ایشان بر اثر فتوحات، مال و ثروت فراوانی به کشور اسلامی به خصوص مرکز حکومت، سرازیر شد و بسیاری از مردم را به خود مشغول داشت این پیشوایان بزرگ، پیوسته در مذمت دنیا سخن می گفتند و به مردم هشدار می دادند. خطبه مزبور یکی از نمونه های آن است.

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي مَعْنَى طَلْحَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَقَدْ قَالَهُ حِينَ بَلَغَهُ خُرُوجُ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ
إِلَى الْبَصْرَةِ لِقِتَالِهِ:

از سخنان امام علیه السلام است

در باره طلحه، هنگامی که از خروج او و زبیر به سوی بصره
برای جنگ با آن حضرت آگاه شد^۱

خطبه در یک نگاه

این خطبه در زمانی ایراد شد که به امام علیه السلام خبر رسید طلحه و زبیر به سوی

۱. سند خطبه:

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه معتقد است: این خطبه با خطبه ۲۲ و ۱۳۵ (و طبق شماره ما خطبه ۱۳۷) ارتباط و اتصال دارد؛ سپس می‌افزاید: مرحوم شیخ طوسی آن را در کتاب امالی، ص ۱۶۹ (با تفاوت‌هایی) نقل کرده و خوارزمی نیز در کتاب مناقب، ص ۱۸۵ قریب به آن را آورده است و ابن اثیر نیز در کتاب لغت خود به نام نهاییه واژه‌های پیچیده آن را شرح داده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۱۵) علاوه بر آن مرحوم کلینی در کافی، ج ۵، باب فضل الشهادة، ص ۵۳، ح ۴ همانند روایت شیخ طوسی نقل کرده است و تفاوت روایت گنجی شافعی در مطالب السؤول، ص ۲۱۳ اگرچه بعد از سید رضی می‌زیسته ولی بیانگر آن است که از منبعی غیر از نهج البلاغه نقل کرده است.

بصره رفته‌اند و قصد دارند آن‌جا را تصرف کرده و سپس با امام علیه السلام وارد جنگ شوند. امام علیه السلام برای این‌که روحیهٔ یارانش را تقویت کند و پرده‌ها را کنار بزند و طلحه و زبیر را معرفی کند این خطبه را ایراد فرمود.

امام علیه السلام در این خطبه می‌فرماید: تاکنون سابقه نداشته کسی مرا به جنگ تهدید کند؛ چون همه قدرت و شجاعت مرا در جنگ‌ها دیده بودند؛ بنابراین تهدید طلحه و زبیر یک تهدید بی‌ارزش و مسخره است.

دیگر این‌که با بیانی منطقی و استدلالی محکم، روشن می‌سازد که خون‌خواهی عثمان - که بهانهٔ طلحه و زبیر برای آتش‌افروزی جنگ است - امری است دروغین و خیالی؛ چرا که طلحه بیش از هر کس دستش به خون عثمان آلوده بود و در واقع این کار از قبیل نعل وارونه زدن است.

k ĉ B½ a ÅB»E ; J oé°BMK nE , J od °Bk EB½ S «fkĉ
 ¼BXÅĉk MK äa °Gp\ T½Ñ\ ÄfwIB½&I /o «°A½ M kÅ
 oe Eĉ ÜPI ùĵ ° , Tè ½ » , ¼kMK °B ¼Eĵ ¼Hùĵ Å
 / z°A Ü o ½ Iu lP° ùK q EB-M °E ¼EjAñ, «½ aÅ
 ¼B Åĵ M¼Bfĵ °:V Yĵ ½ keA ¼BXÅo½E ùĵ « B½&I
 mMB ¼E , °UB npA ¼E ° Åk ¼BkÜP Åq ¼Bf H°B
 ĵ « «¬ĵ ½¼ ¼E ° Åk ¼BkÜP H½E ½¼Bĵ ° / o B
 Åk ¼BkÜP,ĵ T h°ĵ ½ { ù¼Bĵ ° ùĵ nmÄ°I , Å
 ĵ ½k eA ÑÄùB-ù , Ä½tB «°Ak , HMB kfo qTÄ ¼E °
 / o IBÄ½ v U ° , MB oÄ °o½EM JB ,V X°A

ترجمه

من هیچ‌گاه در گذشته به جنگ تهدید نمی‌شدم و هرگز کسی مرا از ضرب
 شمشیر نمی‌ترسانید (چراکه همه می‌دانستند من مرد جنگم، به علاوه) من به
 همان وعده پیروزی که پروردگارم داده است باقی‌ام و به آن ایمان دارم. به خدا
 سوگند! او (طلحه) با شتاب برای خونخواهی عثمان اقدام نکرد؛ مگر به دلیل
 این‌که می‌ترسید خودش درباره خون عثمان بازخواست شود؛ زیرا او به این کار
 متهم بود و در میان مردم، کسی حریص‌تر از او به قتل عثمان نبود و او در واقع
 می‌خواست با جمع‌آوری گروهی گرد خود (به نام خونخواهی عثمان)
 غلط‌اندازی کند و امر را بر مردم مشتبه سازد و آن‌ها را به شک بیندازد.

به خدا سوگند! او می‌بایست در مورد عثمان یکی از سه کار (ذیل) را انجام می‌داد؛ ولی هرگز چنین نکرد: (نخست این‌که) اگر فرزند عفان (یعنی عثمان) ستمکار بود - چنان‌که او می‌اندیشید - سزاوار بود با قاتلان او همکاری و با یارانش مبارزه کند و (دوم:) اگر او مظلوم بود سزاوار بود از قتل او جلوگیری کند و برای کارهایش عذرهای موجهی ارائه دهد و (سوم:) اگر در میان این دو امر شک و تردید داشت خوب بود کناره‌گیری می‌کرد و به گوشه‌ای می‌رفت و مردم را با او تنها می‌گذاشت؛ ولی او هیچ‌کدام از این سه را انجام نداد و به کاری دست زد که دلیل روشنی برای آن نبود و عذرهای ناموجهی برای کار خود آورد (نخست بر ضد عثمان قیام کرد سپس به خونخواهی او برخاست).

شرح و تفسیر

کارهای ضدونقیض طلحه دلیل رسوایی اوست

امام علیه السلام در آغاز این خطبه اشاره به تهدیدهای طلحه و زبیر کرده، می‌فرماید: «من هیچ‌گاه در گذشته به جنگ تهدید نمی‌شدم و هرگز کسی مرا از ضرب شمشیر نمی‌ترسانید (چراکه همه می‌دانستند من مرد جنگم و هرگز از مبارزه با دشمن هراسی ندارم)»؛ «قَدْ كُنْتُ وَمَا أُهْدَدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرَهَّبُ بِالضَّرْبِ». اشاره به این‌که همگان ضرب شمشیر مرا در جنگ‌های اسلامی دیده بودند که برترین شجاعان عرب را به خاک افکندم و نام مرا همگان با دلیری و شجاعت قرین می‌دانستند. تعجب‌آور است که چگونه طلحه و زبیر به خود اجازه می‌دهند مرا به جنگ تهدید کنند! با این‌که خودشان در جنگ‌ها حاضر و ناظر بودند. سپس می‌فرماید: «(اضافه بر این) من به همان وعده پیروزی که پروردگارم داده است باقی‌ام و به آن ایمان دارم»؛ «وَأَنَا عَلَى مَا قَدْ وَعَدَنِي رَبِّي مِنَ النَّصْرِ». این تعبیر ممکن است اشاره به وعده‌ای باشد که خداوند به همه مؤمنان ثابت قدم داده و فرموده است:

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ﴾؛ «ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا و (در آخرت) روزی که گواهان به پا می‌خیزند، یاری می‌دهیم».^۱

و یا اشاره به وعده خاصی باشد که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن حضرت در مورد پیروزی بر ناکثان و پیمان‌شکنان از قبل داده بود و حتی داستان جنگ جمل را باصراحت به عایشه فرمود و او را از این کار نهی کرد که شرح آن در تواریخ معروف است.^۲

آنگاه در ادامه این سخن، پرده‌ها را کنار می‌زند و نیات شوم طلحه و زبیر را از این کار عجولانه، آشکار می‌سازد؛ می‌فرماید: «به خدا سوگند! او (طلحه) با شتاب برای خونخواهی عثمان اقدام نکرد؛ مگر به دلیل این‌که می‌ترسید خودش (بر کرسی اتهام بنشیند و) درباره خون عثمان بازخواست شود؛ زیرا او به این کار متهم بود و در میان مردم، کسی حریص‌تر از او به قتل عثمان نبود و او در واقع، می‌خواست با جمع‌آوری گروهی گرد خود (به نام خونخواهی عثمان) غلط‌اندازی کند و امر را بر مردم مشتبه سازد و آن‌ها را به شک بیندازد»؛ (وَاللَّهِ مَا اسْتَعْجَلَ مُتَجَرِّدًا^۳ لِّلطَّلَبِ بَدَمِ عُثْمَانَ إِلَّا خَوْفًا مِنْ أَنْ يُطَالَبَ بِدَمِهِ، لِأَنَّهُ مَظْنُونٌ، وَلَمْ يَكُنْ فِي الْقَوْمِ أَحْرَصُ عَلَيْهِ مِنْهُ، فَأَرَادَ أَنْ يُعَالِطَ بِمَا أَجْلَبَ^۴ فِيهِ لِيَلْتَبَسَ الْأَمْرُ وَيَقَعَ الشُّكُّ).

و در ادامه این سخن طلحه را در افکار عمومی به محاکمه می‌کشد و می‌فرماید: «(این‌که طلحه برای خون‌خواهی عثمان قیام کرد هرگز در ادعای

۱. غافر، آیه ۵۱.

۲. پیام امام المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام، ذیل خطبه سیزدهم، در این باره به‌طور مشروح سخن گفته‌ایم.

۳. «متجرّد» از ریشه «تجرّد» به معنای آماده شدن برای انجام دادن کاری با جدّ و جهد است و به شمشیر

کشیده شده از نیام «سیف مجرّد» می‌گویند.

۴. «أجلب» از ریشه «اجلاب» به معنای گردآوری کردن و یاری نمودن است.

خود صادق نبود اگر صداقت می داشت) به خدا سوگند! او می بایست در مورد عثمان یکی از سه کار (ذیل) را انجام می داد؛ ولی هرگز چنین نکرد: (نخست این که) اگر فرزند عفان (یعنی عثمان) ستمکار بود - چنان که او می اندیشید - سزاوار بود که با قاتلان او همکاری و با یارانش مبارزه کند و (دوم): اگر او مظلوم بود سزاوار بود از قتل او جلوگیری کند و برای کارهایش عذرهای موجهی ارائه دهد و (سوم): اگر در میان این دو امر شک و تردید داشت خوب بود کناره گیری می کرد و به گوشه ای می رفت و مردم را با او تنها می گذاشت؛ (وَوَاللَّهِ مَا صَنَعَ فِي أَمْرِ عُثْمَانَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ: لَيْسَ كَانَ ابْنُ عَفَّانَ ظَالِمًا - كَمَا كَانَ يَزْعُمُ - لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُوَازِرَ قَاتِلِيهِ، وَأَنْ يُنَابِذَ ناصِرِيهِ. وَلَيْسَ كَانَ مَظْلُومًا لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُتَنَهِّينَ عَنْهُ، وَالْمُعَذِّرِينَ فِيهِ وَلَيْسَ كَانَ فِي شَكٍّ مِنَ الْخُصَلْتَيْنِ، لَقَدْ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْتَزِلَهُ وَيَرْكُدَ جَانِبًا، وَيَدْعَ النَّاسَ، مَعَهُ).

سپس می فرماید: «ولی او هیچ کدام از این سه را انجام نداد و به کاری دست زد که دلیل روشنی برای آن نبود و عذرهای ناموجهی برای کار خود آورد (نخست بر ضد عثمان قیام کرد سپس به خونخواهی او برخاست)؛ (فَمَا فَعَلَ وَاحِدَةً مِنَ الثَّلَاثِ، وَجَاءَ بِأَمْرِ لَمْ يُعْرِفْ بَابُهُ، وَلَمْ تَسْلَمْ مَعَاذِيرُهُ).

امام علیه السلام با این دلیل روشن منطقی از توطئه و دروغ طلحه پرده برمی دارد و نشان می دهد که او یک سیاست باز دروغگوست که نان را به نرخ روز می خورد؛ چراکه وضع او در برابر عثمان - مطابق حصر عقلی - ممکن نبود از

۱. «یوازر» از ریشه «موازره» به معنای یاری کردن است.

۲. «ینابذ» از ریشه «منابذة» به معنای دورافکندن و مبارزه کردن است.

۳. «متنهین» به معنای کسانی است که از کاری جلوگیری می کنند و از ریشه «نهته» بر وزن «فقهته» گرفته شده است.

۴. «معدرین» به معنای کسانی است که برای کار خود یا دیگران عذری می تراشند.

۵. «یرکد» از ریشه «رکود» به معنای راکد و ساکت شدن است.

این سه حالت بیرون باشد: یا او را ظالم می دانست یا مظلوم یا در شک و تردید بود؛ و هر یک از اینها بر خورد مناسبی را می طلبد؛ ولی او زمانی در پشت صحنه، مردم را برای قتل عثمان تحریک کرد و بعد از قتل عثمان، بلافاصله در مقام دفاع از او برآمد و به خونخواهی او پرداخت. این است راه و رسم سیاست بازان حرفه‌ای مکار که گاه در یک روز مسیر خود را صد و هشتاد درجه تغییر می دهند!!

برنامه معاویه نیز در این ماجرا - هر چند دور بود - چندان تفاوتی با طلحه نداشت. او هم دست روی دست گذاشت تا عثمان کشته شود و بعد به خونخواهی او پرداخت. آن‌ها در واقع به قتل عثمان راضی بودند تا جاده برای خلافت آن‌ها هموار گردد و از این کلاه، نمدی برای خود تهیه کنند.

سؤال: امام علیه السلام در عبارات مذکور می فرماید: طلحه با قاتلان عثمان همکاری نکرد؛ در حالی که تاریخ می گوید او با آن‌ها همکاری داشت.

پاسخ این سؤال روشن است: مقصود امام علیه السلام این است که علناً و آشکارا وارد میدان نشد؛ ولی به یقین در پشت صحنه جزء کارگردان‌ها بود.

جالب این‌که به گفته ابن قتیبه در الامامة والسیاسة، هنگامی که عایشه در «بصره» خطبه می خواند تا آن‌ها را به خونخواهی عثمان تشویق کند، مردی از اشراف و بزرگان بصره نامه‌ای نشان داد که طلحه جهت تشویق به قتل عثمان برای او نوشته بود. آن مرد خطاب به طلحه گفت: این نامه را می شناسی؟ طلحه گفت: آری. آن مرد گفت: پس چرا تغییر موضع دادی؟ دیروز ما را به قتل عثمان تشویق می کردی و امروز ما را به خونخواهی او دعوت می نمایی؟! شما چنین گفته بودید که علی از شما دعوت کرده بود تا مردم برای تصدی خلافت با شما بیعت کنند؛ چون سنّ شما بیشتر بود؛ ولی شما ابا کردید و گفتید: او به دلیل نزدیکی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سوابقش در اسلام بر ما مقدم است و با او بیعت کردید؛ پس چرا امروز بیعت را شکستید؟!».

طلحه در پاسخ گفت: «او بعد از آن که خلافت را در اختیار گرفت و مردم با او بیعت کردند چنین پیشنهادی به ما کرد. ما می دانستیم او چنین کاری نخواهد کرد و اگر می کرد مهاجران و انصار خلافت ما را نمی پذیرفتند و ما ترسیدیم اگر بیعت نکنیم کشته شویم؛ لذا از روی اکراه بیعت کردیم!!».

آن مرد گفت: «این تغییر نظر شما درباره عثمان برای چیست؟» (طلحه عذر مضحکی آورد) گفت: «گروهی به ما ایراد گرفتند که چرا به یاری عثمان نشتافتید؟ ما هم جبران این کوتاهی را در آن دیدیم که به خونخواهی او قیام کنیم!»^۱.

از این جا روشن می شود که مردم آن زمان نیز می دانستند طلحه در ادعای خود هرگز صادق نیست، و از شگفتی های تاریخ اسلام این است که «مدائنی» در کتاب مقتل عثمان نقل کرده است: طلحه سه روز از دفن عثمان جلوگیری کرد تا این که بعضی از صحابه به علی علیه السلام متوسل شدند که موجبات دفن او را فراهم سازد. طلحه کسانی را در مسیر جنازه نشانده تا آن را سنگباران کنند. سرانجام جنازه او را به نقطه ای در مدینه به نام «حش کوب» (محلّی در نزدیکی بقیع) که یهود، مرده های خود را در آن جا دفن می کردند، آوردند. باز بعضی آن را سنگباران کردند. علی علیه السلام کسی را فرستاد و دستور داد از این کار خودداری کند و بدین ترتیب جنازه عثمان در «حش کوب» دفن شد.^۲

۱. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۸۷؛ ما در همین کتاب ذیل خطبة ۱۳۷، مطالب دیگری در همین باره آورده ایم.

۲. شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۶. طبری نیز همین داستان را بدون ذکر نام طلحه در ج ۳ تاریخ خود، حوادث سال ۳۵ در ص ۴۳۸ آورده است؛ سپس می نویسد: «معاویه در زمان حکومتش دستور داد دیوار حش کوب را خراب کرده و آن را به بقیع متصل کنند».

وَمِنْ خُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي الْمَوْعِظَةِ وَبَيَانِ قُرْبَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

از خطبه‌های امام علیؑ است

که در آن مردم را پند و اندرز می‌دهد و نزدیک بودن خود به رسول خدا ﷺ را بیان می‌دارد^۱

بخش اول

صفحه ۸۱

ج ۱، ص ۱۴ در مورد این خطبه می‌آورد و دلیل روشنی است بر اینکه از غیر نهج البلاغه آن را نقل می‌کند، چرا که روایتش بیش از آن چیزی است که سید رضی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۱۸) و از کتاب تمام نهج البلاغه چنین بر می‌آید که این خطبه در منابع دیگری بوده و اضافاتی داشته است؛ از جمله: پیشگویی علیؑ دربارهٔ حجرالاسود که به وسیلهٔ بعضی از دشمنان از مکه به بلاد دیگر منتقل می‌شود و پس از مدتی به جای نخست بازگردانده می‌شود. (تمام نهج البلاغه، ص ۲۸۷).

۱. سند خطبه:

از جمله منابعی که بخشی از این خطبه در آن نقل شده، غررالحکم آمدی است. و آنچه از ابن ابی‌الحدید در شرحش، ج ۱، ص ۱۴ در مورد این خطبه می‌آورد و دلیل روشنی است بر اینکه از غیر نهج البلاغه آن را نقل می‌کند، چرا که روایتش بیش از آن چیزی است که سید رضی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۱۸) و از کتاب تمام نهج البلاغه چنین بر می‌آید که این خطبه در منابع دیگری بوده و اضافاتی داشته است؛ از جمله: پیشگویی علیؑ دربارهٔ حجرالاسود که به وسیلهٔ بعضی از دشمنان از مکه به بلاد دیگر منتقل می‌شود و پس از مدتی به جای نخست بازگردانده می‌شود. (تمام نهج البلاغه، ص ۲۸۷).

وَمَشْرَبٍ دَوِيٍّ، وَإِنَّمَا هِيَ كَالْمَعْدُوفَةِ لِلْمَدَى لَا تَعْرِفُ مَاذَا يُرَادُ بِهَا! إِذَا أَحْسِنَ
إِلَيْهَا تَحَسَّبُ يَوْمَهَا دَهْرَهَا، وَشَبَعَهَا أَمْرَهَا. وَ اللَّهُ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ
مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَمَوْلِيهِ وَجَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ، وَلَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِيَّ

وَمِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَمَوْلِيهِ وَجَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ، وَلَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

صفحة ٨٥

بخش دوم

,Öd °BMÄM m °A/ « ½ ٩ | ½ | -½ B °I ٢ é û½ »A E
a -M, af ٩mM ٢k Åkç ,HjB ٢Öä »EB½Öh °I aÅ ٢B I
wE ٢Åo-H { ÜMB½ /o½ IAn ñB½ , \ « | ½ \ «½ , a | ½
/ ٢M é ûE »E ù ôoùE ٢
fB»E ,B ٢ ÜwE ٢ ÅB aÅ ٢EB½&I , ٢tB « °B E
/B«Å ٢ç «E ٢ Ä¼ Å

خطبه در یک نگاه

این خطبه از دو بخش عمده تشکیل شده است:

امام علیه السلام در بخش اول مواعظ سودمندی را با بیانات تکان دهنده برای مخاطبان خود - که در واقع همه انسان‌ها در طول تاریخ‌اند - بیان می‌فرماید و کسانی را که در خواب غفلت گرفتارند با سخنان بیدارگر خود بیدار می‌کند.

در بخش دوم این خطبه اشاره به آگاهی‌اش از حوادث آینده می‌کند و منبع اصلی علم خود را تعلیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی می‌فرماید و تصریح می‌کند که من می‌توانم هر یک از شما را از آغاز و پایان کارش و تمام شئون زندگانی‌اش آگاه سازم؛ ولی از بیم این‌که مبادا درباره من غلو کنید و کافر شوید، از این کار خودداری می‌کنم.

و در جمله‌های پایانی خطبه، به این نکته مهم اشاره می‌کند که من در عمل به اوامر و نواهی‌ای که به شما می‌گویم، همیشه خود پیشگامم و پیش از آن‌که شما را امر و نهی کنم، خودم عمل می‌نمایم.



بخش اول

أَيُّهَا النَّاسُ غَيْرَ الْمَعْمُولِ عَنْهُمْ، وَالتَّارِكُونَ الْمَأْخُودَ مِنْهُمْ مَا لِي
أَرَاكُمْ عَنِ اللَّهِ ذَاهِبِينَ، وَإِلَى غَيْرِهِ رَاغِبِينَ! كَأَنَّكُمْ نَعَمَ أَرَا حَ بِهَا سَائِمٌ إِلَيَّ
مَرَعَى وَيَّيٌّ، وَمَشْرَبٍ دَوِيٍّ، وَإِنَّمَا هِيَ كَالْمَعْلُوفَةِ لِلْمَدْنَى لَا تَعْرِفُ مَاذَا
يُرَادُ بِهَا! إِذَا أَحْسَنَ إِلَيْهَا تَحَسَّبُ يَوْمَهَا دَهْرَهَا، وَشَبَعَهَا أَمْرَهَا. وَاللَّهُ لَوْ
سِتُّ أَنْ أَخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَمَوْلَجِهِ وَجَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ،

و I ñ woM ù Aoû U/EöBi Ej ° ﷺ

ترجمه

ای مردمی که (غافلید، اما) از شما غفلت نمی‌شود (و تمام کردارتان را
مأموران الهی ثبت می‌کنند) و ای کسانی که (فرمان خدا را) ترک می‌کنید، اما شما
را ترک نمی‌کنند؛ چه شده است که می‌بینم از خدا روی برتافته‌اید و به غیر او
روی آورده‌اید؟

گویا شما گلّه شتران یا گوسفندانی هستید که چوپان، آن‌ها را به چراگاه
«وباخیز» و چشمه‌ای بیماری‌زا می‌برد (یا) همچون حیوان پرواری هستید که
می‌خواهند (آن را فربه کنند تا) کارد بر گلویش نهند، ولی خودش نمی‌داند چه
برنامه‌ای برای او در نظر گرفته شده است. او چنان است که هرگاه به وی نیکی
شود (و مقداری علف نزد او بریزند) یک روز خود را یک عمر می‌پندارد
و سرنوشت خود را در سیری و شکم‌پروری می‌بیند. به خدا سوگند! اگر بخوام
می‌توانم هر یک از شما را از پایان و آغاز کارش و از تمام شئون زندگانی‌اش آگاه
سازم؛ ولی از آن می‌ترسم که این کار، سبب کافر شدن شما به رسول خدا ﷺ
شود (و درباره‌ی من غلو کنید و آن حضرت را به فراموشی بسپارید).

شرح و تفسیر

این همه غفلت چرا؟

در آغاز این خطبه، امام علیه السلام مخاطبان خود بلکه همه انسان‌ها را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «ای مردمی که (غافلید، اما) از شما غفلت نمی‌شود (و تمام کردارتان را مأموران الهی ثبت می‌کنند) و ای کسانی که (دستورات خدا را) ترک می‌کنید، اما شما را ترک نمی‌کنند (و سرانجام مورد بازخواست قرار خواهید گرفت)»؛ «أَيُّهَا النَّاسُ غَيْرُ الْمَغْفُولِ عَنْهُمْ، وَالتَّارِكُونَ الْمَأْخُودُ مِنْهُمْ».

سپس می‌افزاید: «چه شده است که می‌بینم از خدا روی برتافته‌اید و به غیر او روی آورده‌اید؟ گویا شما گله شتران یا گوسفندانی هستید که چوپان، آن‌ها را به چراگاه «وباخیز» و چشمه‌ای بیماری‌زا می‌برد»؛ «مَا لِي أَرَاكُمْ عَنِ اللَّهِ ذَاهِبِينَ، وَإِلَى غَيْرِهِ رَاغِبِينَ! كَأَنَّكُمْ نَعَمُّ أَرَاخٍ^۱ بِهَا سَائِمٌ^۲ إِلَى مَرْعَى وَبِيٍّ^۳، وَمَشْرَبٍ دَوِيٍّ^۴».

گرچه همه مسلمانان دم از خدا می‌زنند، ولی گاه عمل گروهی نشان می‌دهد که به خدا پشت کرده و به دنیا و هوای نفس چسبیده‌اند؛ در این حال امام علیه السلام آن‌ها را به حیواناتی تشبیه کرده است که چوپان ناآگاه یا مغرض، آن‌ها را در جایی به چرا می‌برد که از مرتع و آب نوشیدنی آن بیماری و مر برمی‌خیزد؛ این چوپان،

۱. «أَرَاخٍ» از ریشه «أَرَاخَةٌ» به معنای بازگرداندن حیوانات به هنگام غروب به آغل‌ها و استراحت‌گاهشان است؛

ولی‌گاه به حرکت دادن حیوانات در هر زمان اطلاق می‌شود و در عبارت مذکور، منظور همین است.

۲. «سَائِمٌ» در اصل به معنای کسی است که دنبال چیزی می‌رود؛ سپس به معنای چوپانی که حیوانات را به چرا می‌برد و یا حیواناتی که به چرا می‌روند، استعمال شده است و در عبارت مزبور به معنای چوپان است (بنابراین هم معنای متعددی دارد و هم لازم).

۳. «وَبِيٍّ» از ریشه «وَبَا» به معنای کسی است که به بیماری و یا هر نوع بیماری واگیردار مبتلا شده است و «مَرْعَى وَبِيٍّ» در عبارت مذکور به معنای چراگاه و باخیز یا آلوده به بیماری است.

۴. «دَوِيٍّ» از ریشه «دَاءٌ» به معنای بیماری گرفته شده و «دَوِيٍّ» به آب یا غذایی می‌گویند که آلوده و بیماری‌زاست.

همان شیطان است و این حیوانات، همان انسان‌هایی‌اند که ندای عقل را رها کرده، به فرمان هوای نفس دل بسته‌اند و این چراگاه بیماری‌زا همان وادی لذات و مشتهیات نفسانی است که گناهان و معاصی از آن برمی‌خیزند و سرانجام روحانیت و معنویت را در انسان می‌کشد.

و در ادامه می‌افزاید: «(یا) همچون حیوان پرواری هستید که می‌خواهند (آن را فربه کنند تا) کارد بر گلویش نهند، ولی خودش نمی‌داند چه برنامه‌ای برای او در نظر گرفته شده است. او چنان است که هرگاه به وی نیکی شود (و مقداری علف نزد او بریزند) یک روز خود را یک عمر می‌پندارد و سرنوشت خود را در سیری و شکم‌پروری می‌بیند»؛ (وَإِنَّمَا هِيَ كَالْمَعْلُوفَةِ لِلْمُدَىٰ ۗ لَا تَعْرِفُ مَاذَا يُرَادُ بِهَا! إِذَا أَحْسِنَ إِلَيْهَا تَحَسَّبَ يَوْمَهَا دَهْرَهَا، وَشَبَعَهَا أَمْرَهَا).

امام علیه السلام با این دو تشبیه، سرنوشت دنیاپرستان آلوده و بی‌بندوبار را به حیوانی تشبیه می‌کند که اگر او را به چرا برند به سرزمین بیماری‌خیز و مرزا می‌برند و اگر در آغل بماند و به صورت پروار تغذیه شود برای سربریدن آماده می‌شود؛ بی‌آن‌که از آینده تاریک خود باخبر باشد!! او گمان می‌کند آن‌کس که نزد او علف می‌ریزد، به او احسان می‌کند، و نمی‌داند که این کار، مقدمه ذبح اوست!!

و در ادامه این سخن برای این‌که روشن سازد من آگاهانه با شما سخن می‌گویم و از امروز و آینده شما باخبرم، به گوشه‌ای از علم خود به اسرار غیب و حوادث آینده اشاره کرده، می‌فرماید: «به خدا سوگند! اگر بخواهم می‌توانم هر یک از شما را از پایان و آغاز کارش و از تمام شئون زندگانی‌اش آگاه سازم؛ ولی از آن می‌ترسم که این کار، سبب کافر شدن شما به رسول خدا صلی الله علیه و آله شود (و درباره من غلّو کنید و آن حضرت را به فراموشی بسپارید)»؛ (وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَخْبِرَ كُلَّ

رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَمَوْلَجِهِ^۱ وَجَمِيعِ شَأْنِهِ لَفَعَلْتُ، وَلَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا فِيَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

در حدیثی می خوانیم: روزی پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشسته بود، علی علیه السلام وارد شد، پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِنَّ فِيكَ شَبَهًا مِنْ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ وَلَوْ لَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَى فِي عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ لَقُلْتُ فِيكَ قَوْلًا لَا تَمُرُّ بِمَلَأٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَخَذُوا التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْكَ يَلْتَمِسُونَ بِذَلِكَ الْبَرَكَاتَةَ؛ تو به عیسی بن مریم علیه السلام شباهتی داری (از نظر زهد و عبادت) و اگر از این بیم نداشتیم که گروه‌هایی از امتم درباره تو (غلو کنند و) همان چیزی را بگویند که درباره عیسی بن مریم گفتند، سخنی درباره تو می‌گفتم که از کنار هیچ جمعیتی از مردم عبور نمی‌کردی، مگر آن‌که خاک زیر قدم‌های تو را برای تبرک برمی‌گرفتند!»^۲.

۱. «مولج» به معنای راه ورود به چیزی است و از ریشه «ولج» بر وزن «ورود» گرفته شده است.

۲. کافی، ج ۸، ص ۵۷.

بخش دوم

أَلَا وَإِنِّي مُضِيهِ إِلَى الْخَاصَّةِ مِمَّنْ يُؤْمَنُ ذَلِكَ مِنْهُ وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ، وَأَصْطَفَاهُ عَلَى الْخَلْقِ، مَا أَنْطِقُ إِلَّا صَادِقًا، وَقَدْ عَهَدَ إِلَيَّ بِذَلِكَ كُلِّهِ، وَبِمَهْلِكٍ مَنْ يَهْلِكُ، وَمَنْجِي مَنْ يَنْجُو، وَمَالَ هَذَا الْأَمْرِ. وَمَا أَبْقَى شَيْئًا يَمُرُّ عَلَى رَأْسِي إِلَّا أَفْرَعَهُ فِي أُذُنِي وَأَذْضِي بِهِ إِلَيَّ. أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي، وَاللَّهِ، مَا أَحْسَبُكُمْ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا، وَلَا أَنْهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَأَنْتَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا.

ترجمه

آگاه باشید! من این اسرار را به خاصانی که از عدم انحراف و غلو آن‌ها در حق خود مطمئنم خواهم سپرد. به خدایی که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به حق برانگیخت و او را از میان مردم برگزید، سوگند یاد می‌کنم که سخنی جز راست نمی‌گویم و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه این‌ها را به من تعلیم داد و از هلاکت آن‌کس که هلاک می‌شود و نجات آن‌کس که نجات می‌یابد و پایان این امر (خلافت) مرا آگاه ساخت. هیچ حادثه‌ای بر من نمی‌گذرد، مگر این‌که او آن را در گوشم خوانده و علم آن را در اختیارم گذاشته است. ای مردم، به خدا سوگند! من شما را به هیچ طاعتی ترغیب نمی‌کنم، مگر این‌که خودم پیش از شما به آن عمل می‌کنم و شما را از هیچ معصیتی باز نمی‌دارم، جز این‌که خودم پیش از شما از آن دوری می‌جویم.

شرح و تفسیر

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه چیز را به من خبر داد

با توجه به این‌که امام عَلَيْهِ السَّلَام در عبارتی از بخش سابق به این نکته اشاره فرمود که

من از اسرار غیب آگاهم و می‌توانم از امروز و آینده هرکس خبر دهم، ولی به سبب ترس از غلو و افراط مردم درباره‌ام از آن خودداری می‌کنم، در ادامه این بحث به دو نکته اشاره می‌فرماید:

نخست این‌که من این اسرار را در اختیار گروهی از خاصان بایمان و پرفریت و سرنگهدار می‌گذارم و دیگر این‌که من آنچه می‌گویم از خودم نمی‌گویم بلکه همه این امور را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام؛ در قسمت اول می‌فرماید:

«آگاه باشید! من این اسرار را به خاصانی که از عدم انحراف و غلو آن‌ها در حق خود مطمئنم خواهم سپرد»؛ (أَلَا وَإِنِّي مُفْضِيهِ إِلَى الْخَاصَّةِ مِمَّنْ يُؤْمَنُ ذَلِكَ مِنْهُ). این گروه، افرادی همانند «کمیل بن زیاد»، «رشید هجری»، «اصبغ بن نباته»، «میثم تمار» و «حیب بن مظاهر» بوده‌اند که هر یک حافظ بخشی از این اسرار محسوب می‌شدند. در تاریخ زندگی آن‌ها می‌خوانیم که در مواقع حساسی پرده‌ها را بالا می‌زدند و گوشه‌ای از آن اسرار را فاش می‌کردند. هنگامی که شاگردان ایشان، حامل چنین اسرار و دارای چنین مقاماتی باشند، پیداست که استاد آن‌ها در چه پایه و مقامی بوده است!!

سپس به مطلب دوم پرداخته، می‌فرماید: «به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت و او را از میان مردم برگزید، سوگند یاد می‌کنم که سخنی جز راست نمی‌گویم و پیامبر صلی الله علیه و آله همه این‌ها را به من تعلیم داد و از هلاکت آن‌کس که هلاک می‌شود و نجات آن‌کس که نجات می‌یابد و پایان این امر (خلافت) مرا آگاه

۱. «مفضیه» در اصل از ریشه «فضاء» به معنای توسعه و وسعت است؛ بنابراین «افضاء» به معنای توسعه دادن است و هنگامی که کسی با دیگری رابطه بسیار نزدیکی برقرار کند در حقیقت وجودش را با کمک دیگری وسعت بخشیده است. این واژه به معنای خلوت کردن با کسی برای بیان اسرار نیز به کار می‌رود، و در جمله یاد شده به همین معناست.

ساخت. (خلاصه) هیچ حادثه‌ای بر من نمی‌گذرد، مگر این‌که او آن را در گوشم خوانده و علم آن را در اختیارم گذاشته است؛ «وَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ، وَأَصْطَفَاهُ عَلَيَّ الْخَلْقِ، مَا أَنْطِقُ إِلَّا صَادِقًا، وَقَدْ عَهَدَ إِلَيَّ بِذَلِكَ كُلِّهِ، وَبِمَهْلِكٍ مَنْ يَهْلِكُ، وَمَنْجِي مَنْ يَنْجُو، وَمَالَ هَذَا الْأَمْرِ. وَمَا أَبْقَى شَيْئًا يَمُرُّ عَلَيَّ رَأْسِي إِلَّا أَفْرَعَهُ فِي أُذُنِي وَأَفْضِي بِهِ إِلَيَّ».

آیا تعلیم پیامبر ﷺ در مورد این اسرار به صورت بیان جزئی و مشروح هر واقعه بود یا این‌که آن حضرت، اصول و کلیاتی به علی عليه السلام آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده می‌شد و یا این‌که موارد، مختلف بود، گاه به اصول کلی قناعت می‌کرد و گاه به جزئیات می‌پرداخت؟ احتمال سوم نزدیک‌تر به نظر می‌رسد. این مطلب دقیقاً بر ما روشن نیست و خدا و رسولش از آن آگاه‌ترند؛ ولی این قدر می‌دانیم که امام عليه السلام در موارد مختلف پیشگویی‌های فراوانی درباره آینده کرده که همه آن‌ها دقیقاً واقع شد و نمونه‌های مختلفی از آن‌ها در خطبه‌های متعددی از نهج البلاغه بیان شده است که اگر گردآوری شود، خود کتاب جالب و پرمعنایی خواهد شد.

البته همان‌گونه که ذکر شد، هیچ‌یک از این‌ها علم غیب ذاتی - که مخصوص خداوند متعال است - نیست؛ بلکه آموزه‌هایی است که از آموزگار بزرگی همچون پیامبر ﷺ به آن حضرت رسیده و به تعبیری که در خطبه ۱۲۸ گذشت: «إِنَّمَا هُوَ تَعَلَّمَ مِنْ ذِي عِلْمٍ»^۲ و از آن‌جا که در بخش مهمی از خطبه، امام عليه السلام مردم را به ترک دنیاپرستی دعوت کرد، در پایان خطبه نیز به این نکته مهم اشاره می‌کند

۱. «أفرغه» از ریشه «أفراغ» در اصل به معنای ریختن مایه سیالی از ظرف است؛ به گونه‌ای که ظرف اول خالی شود سپس در معنای القای مطالب مختلف به دیگری به کار رفته است.

۲. برای توضیح بیشتر در زمینه علم غیب و چگونگی علم پیامبران و امامان به ج ۶ همین کتاب، ص ۲۴۲، رجوع فرمایید.

که اگر من اجرای کاری را به شما پیشنهاد می‌کنم، خودم در اجرای آن پیشگامم؛ می‌فرماید: «ای مردم، به خدا سوگند! من شما را به هیچ طاعتی ترغیب نمی‌کنم، جز این‌که خودم پیش از شما به آن عمل می‌کنم و شما را از هیچ معصیتی باز نمی‌دارم، مگر این‌که خودم پیش از شما از آن دوری می‌جویم»، (أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي، وَاللَّهِ، مَا أَحْتَكُمُ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا وَأَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا، وَلَا أَنهَاكُمُ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَأَتْنَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا).

گرچه از شرایط لازم برای امر به معروف و نهی از منکر، عامل بودن شخص آمر و ناهی محسوب نمی‌شود؛ همان‌گونه که در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَإِن لَّمْ تَعْلَمُوهُ وَأَنْهُوا عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِن لَّمْ تَجِدُوا لَهُ كَلْفًا؛ امر به معروف کنید هر چند خودتان به آن عمل نکرده باشید و نهی از منکر کنید هر چند از تمام منکرات اجتناب نکرده باشید».^۱

ولی به یقین اگر گوینده، به آنچه می‌گوید پیش از دیگران عمل کند تأثیر کلام او فوق العاده خواهد بود؛ زیرا تأثیر عمیق سخن، هنگامی است که از دل برآید؛ در این صورت، لاجرم بر دل نشیند. هنگامی شنونده باور می‌کند سخن گوینده از دل برآمده که آن را در اعمال وی مشاهده کند؛ به همین دلیل پیشوایان بزرگ دین، پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم السلام و پویندگان راه آن‌ها همیشه از این روش پیروی می‌کردند؛ در میدان جنگ در صفوف نخست جای می‌گرفتند و در عبادت از همه بیشتر تلاش می‌کردند تا آن‌جا که قرآن مجید گاه به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هشدار می‌دهد که این همه خود را برای عبادت به زحمت نیفکن: «طَه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى»^۲ و امیر مؤمنان علی علیه السلام در یکی از کلماتش می‌فرماید:

۱. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۱۳؛ جامع صغیر سیوطی، ج ۲، ص ۵۳۵، ح ۸۱۷۷. این سخن یک نکته روانی دارد و آن این‌که هرگاه انسان دیگران را به خوبی‌ها دعوت کند و از بدی‌ها باز دارد و خودش عمل نکند، در پیش وجدان خویش شرمند می‌شود و این شرمندگی او را به سوی نیکی‌ها و پرهیز از بدی‌ها دعوت می‌کند.

۲. طه، آیات ۱ و ۲.

«كُنَّا إِذَا أَحْمَرَ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِنَّا أَقْرَبُ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ؛ هرگاه آتش جنگ، سخت شعله‌ور می‌شد ما به رسول خدا پناه می‌بردیم و در آن ساعت، هیچ‌یک از ما از او به دشمن نزدیک‌تر نبود».^۱

و می‌دانیم که اگر علی علیه السلام مردم را در این خطبه و خطبه‌های دیگر دعوت به زهد در دنیا و بی‌اعتنایی به زرق و برق آن می‌کند، خود سرآمد زاهدان روزگار بود و سراسر زندگانی او گواه و شاهد بر زهد بی‌مانند اوست.

اگر پیشوایان کشورهای اسلامی در این مسیر حرکت می‌کردند یعنی خود و بستگان و اطرفیان‌شان پیش از دیگران به قوانین عمل می‌کردند، به یقین تأثیر و نفوذ سخنان‌شان در توده‌های مردم بسیار زیاد بود.

وَمِنْ حُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَفِيهَا يَعِظُ وَيُبَيِّنُ فَضْلَ الْقُرْآنِ وَيَنْهَى عَنِ الْبِدْعَةِ

از خطبه‌های امام عليه السلام است

که در آن مردم را موعظه می‌کند و فضایل قرآن را بیان می‌فرماید
و از بدعت‌ها نهی می‌کند^۱

بخش اول

صفحه ۹۷

«A¶I ,&I ë ÅA-MAè ÄUI, &I ¼BMAÄTEI»

۱. سند خطبه:

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه‌اش، ج ۱۰، ص ۲۶ و همچنین «ابن میثم» در شرح خود، ج ۳، ص ۳۵۸ می‌نویسند که این خطبه از نخستین خطبه‌هایی است که بعد از بیعت با آن حضرت و بعد از قتل عثمان ایراد فرمود. این نشان می‌دهد که این دو شارح نهج‌البلاغه آن را در منبعی غیر از نهج‌البلاغه یافته‌اند؛ زیرا مرحوم سید رضی اشاره به آنچه آن‌ها گفته‌اند نکرده است. زمخشری نیز در کتاب ربیع‌الابرار، ج ۲، ص ۱۳۰ بخشی از این خطبه را با تفاوت‌های متعددی نقل کرده است و بخش دیگری از این خطبه در چهار کتاب که قبل از نهج‌البلاغه تألیف یافته، بیان شده است (کافی، ج ۲، باب فی أن الذنوب ثلاثة، ص ۴۴۳، ح ۱؛ محاسن برقی، ج ۱، ص ۴ و ۵ و ۱۰ و ۷، ح ۱۸؛ امالی صدوق، ص ۲۷، ح ۲ و ص ۱۰۹، ح ۶ و تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۲۶، ح ۲۷). (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۴۲۶) علاوه بر آن در تفسیر قمی، ج ۲، ص ۷۰ با تفاوت‌هایی ذکر شده است.

قَدْ أَغْدَرَ إِلَيْكُمْ بِالْحَلِيَّةِ، وَاتَّخَذَ عَلَيْكُمْ الْحُجَّةَ، وَبَيَّنَ لَكُمْ مَحَابِبَهُ مِنْ الْأَعْمَالِ،
&I ñ wn ¼B, m A|T U , m AÄTP, B«½ nB½

/RA z°BS ûe nB°AA , nB-°BS ûe « °I/A»

&I Ä¼ ½B½ , of ù F A { &I ÄB j ½B½ »AA-°AI
, v û» ì-ç , U { j Äî q»E½&I e ou/ { ù F A {
/ ù Ä½ B q«ÜhAq U B»A HÄ½ { kÄM û«°Am ¼B

صفحة ١٠٣

بخش دوم

¼ « ì v û » A v- cL j ½-°I/E &I jBÄ A-°AI
, «Lç j ÜMBBf A» ù/B °GkqTv ½ B a ÄHhÄñA ù , k« Ä
/ñpB°Aç B ç , ÑeAo°A ÜBk°A ½Aâ ç / ½Ej âB-°I

صفحة ١٠٧

بخش سوم

,Ñé m°AjB °I ,y Æ m°A B°A ¼CÜPIAn ¼EA-°AI
E jBq M«ÄçB Äke E¼CÜPIAn u °B B½ /J m m°A/kd-°I
kÄMke E aÄu ° »EA-°AI / Äj ½¼B Ü» E k ù jBp:¼B Ü»
, jÄj ½ ûz TwB; ® j ½¼CÜPÑIç ke , çB j ½¼CÜPI
ou° I : kAA LfEj ½ üB{ ù ¼Bù , A aÄ MA« ÄTwI
MAFv U , Id M BA] U , M&I A FwB, ñ é°A ÆI ,yBü«°A
/ X M °B &I B jBÄ°I] UB½ » Ä Ü

صفحة ١١٣

بخش چهارم

ç ¼CÜ°I °i û{ j ½ »E ,y k ½Ñ çB, ì ûz ½â ùB »EA-°AI
jB« B, aÄy k ½B°Lj ¼CÜPI MÑd ¼j ½ , ù ì û{ ½B°PI
o ô , aÄ Ä LçBÄ Y e ù «T½VnB Ñf ¼A E» ½B°Lj jB«½
, M aÄ kTwI , ÄBUE T e j ½A» ù /¼CÜ°I Y e
/ f AE ùAz ÄTwI , f nC aÄA-UI, v û»E aÄ d «TwI

صفحة ١١٧

بخش پنجم

,oL °AoL °A Y, ½ÜT̄w I ½ÜT̄w A, B̄A B̄AY,Ñ-Ä°Ñ-Ä°A
 AkT BH²Å °¼A ,< T B B̄A TB B °¼A ñ n °ñ n °I
 Ç oT̄IBM&I B̄A] oil , TôB B̄A TB ôB̄ wβ° ¼A , -ÄM
 ½B̄°l̄ [\ e , °k B̄BE/ û iB̄j ½ °j M, Üe j ½ Å
 / Å

صفحة ١٢١

بخش ششم

a T½ »A j n Uk ç âB-°I éB̄ÜI ,i ç kç ÖMBAkÜP¼A A
 A½ÜT̄wI Y&AB MA°B̄j m°A¼A : °ÜL&AñB̄ / T e &I kÄM
 T̄f T°A« °BMAo z MA»qd U AùB̄U ¼E -°A aÄñq«TU
 , o ¼EZB«½ Å , MB̄ aÄA-ÜT̄wB̄, &ABM̄ : Tç kç , ¼ kÅ U
 ,B ùAÄkTLU ,B« ¼Aço-U Y jBLÅj ½ d°B°A Üoa°A aÄ
 / ½B̄°l̄ &Ak«Å Mä Ü¼jy o-°Ñ E/B̄/B̄ÅAû°BU

صفحة ١٢٧

بخش هفتم

¼qh ° ,GkA ¼B a°A aÄI ,Bû o U ÿ i Ii q U fB̄A Y
 ÜT̄ GLÅ nEB½&I / leB M̄ -j ¼B a°An ¼B̄i , »B °Ñ] o°A
 K a ç ¼A , L a ç nA; ¼j ½ -°I¼B °¼A / »B °¼qh T ÄûU ÜÜ
 ù oM Uç M a T ¼EjAFA; ½ -°I¼ : »Bv ° nA; ½ÖùB-°I
 ÜB- M a T ÖùB-°I¼A / nA G{ ¼B ¼A , kMG i ¼B ¼B̄i , v û»
 : ÜL&Añ wn ñBç kÜ° / aÄAB ½ , °AB ½ nk »Bv ° aÄ
 ÜTv T e L a ç ÜTv / lç ÜT̄ T̄ kIÅ¼B̄A ÜT̄ >
 B̄j ½ eAo°A Ü °ÜL&I Ü³ ¼E «¼B̄a TwI; -ù/< »B °
 ÑÄi a, âAoÄE; ½¼B a°A aW, °A/E j -v -°I

بخش هشتم

صفحة ١٣٩

٢od ,ñ EH½AÑd TwIB½BÄ°Ñd Tv j ½-°I/E&IjBLAA-°AI
 ٢o e B-½H { °Ñd tB «°Ake EB½/E ;ñ EH½ABoe B½BÄ°I
 n ½ I T M kÜ/&I ٢oe B½Ad °I ,&I Ñe EBñ d °Ij ° , °A
 A T Äj , °ñB½ IS Ma , °C ¼Bj -M T Ä ,B -Twoâ
 / -ÄE A ٩ j Ä -Ä , E A ٩ j Ä ù ; câA °b½ I
 E , èÄ °Ij ½ z MûT °J nB T°A L°B&I Äû« °j ½
 :¼] ntB «°B-A /ö oÄB/zo « ,o »EB/zö oÄ T , ½Ej ½zo ÜT°I
 B , «w ¼BoM»B lw &I j ½ Ä/au ° , ÄkM kT½ Äo{ i I½
 / \ e

بخش نهم

صفحة ١٤٧

&I ÑLe> Bù,¼Ü°IAn ÑX-MGke Eè Ä ° »B lw &I ¼A
] K °a °B½ , ä°i MB ,K °p i M ù , j ½ I llw ,< T°I
 T E ABi ¼ wBT°I A¼ wB°AÜM,¼ ofmT°IK l kc »Ei ½ o ô
 ¼Bf &I ñ wn ¼Bù , «ÄALIBù G{ T E AA , °AA«ÄFu Gi
 /k BjA] S »EABi ,oz°A j o h°Ñ-ÄL,٢Cj MBñ Ü

بخش دهم

صفحة ١٥٣

/K ä n ûE½ ä , oT ä ,oûE eù: YY e°A/A E
 ¼EoûE &A¼A : °Ü&I ñB ,&BM oz°B oûE m°A e°ABü
 B½E /RB° li ÄM«Ä v û»kLÄ°I eù oûE m°A e°ABE / M oz
 u °k k{ B B ÜVHéÄM é ÄjBLÄ°I eù oT m°A e°A
 fBBù/ Ä½ ٩ oE Tv B½ « ° ,äB v°BHM k-°BHø]
 ٢o ù j ½o i ,Öd °Ij ½¼ o UB-ù ÄB] ¼B ,&I j j ù¼ °T°A

فِيمَا تُحِبُّونَ مِنَ الْبَاطِلِ. وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بِفُرْقَةٍ خَيْرًا مِمَّنْ مَضَى، وَلَا مِمَّنْ بَقِيَ.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ «طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ»، وَطُوبَى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ، وَأَكَلَ قُوتَهُ، وَاشْتَعَلَ بِطَاعَةِ رَبِّهِ، «وَبَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ» فَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُغْلٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ!

خطبه در یک نگاه

این خطبه از خطبه‌های مشروحی است که از مسائل مهمی پرده برمی‌دارد و توصیه‌هایی می‌کند که امروز نیز تمام محتوای آن زنده و برای ما سازنده است. این خطبه از هشت بخش عمده تشکیل شده است:

در بخش اول، مواعظ سودمندی بیان می‌فرماید و به‌خصوص بر این نکته تأکید می‌کند که جهنم در لابه‌لای شهوات و بهشت در مبارزه با شهوات نهفته شده است.

در بخش دوم، اهمیّت قرآن را با ذکر ریزه‌کاری‌هایی شرح می‌دهد که قلب‌ها را بیش از پیش مشتاق آیات قرآن می‌سازد.

در بخش سوم، بر عمل به دستورات الهی و استقامت در کارها تأکید می‌فرماید.

در بخش چهارم، بار دیگر زبان به موعظه و اندرز می‌گشاید و به‌خصوص بر موضوع مراقبت از زبان که نخستین مرحله اصلاح خویشتن و جامعه است، تأکید می‌فرماید.

در بخش پنجم، اهمیّت حفظ اصالت تعلیمات اسلام و مبارزه با هرگونه بدعت را بیان می‌دارد.

در بخش ششم، اهمیّت قرآن و ویژگی‌های آن را بازگو می‌فرماید.

در بخش هفتم، اقسام ظلم و ستم بر خویشتن و دیگران را شرح می‌دهد. و در بخش هشتم (آخرین بخش خطبه) سخنی کوتاه و پرمعنا درباره اصلاح خویشتن بیان می‌فرماید.

مواعظ این خطبه در ده بخش شرح و تفسیر می‌شود.



بخش اول

اَنْتَفِعُوا بِبَيَانِ اللَّهِ، وَانْعِظُوا بِمَوَاعِظِ اللَّهِ، وَاقْبَلُوا ذَمَّ اللَّهِ، فَإِنَّ
اللَّهَ قَدْ أَعَدَّ لَكُمْ بِالْجَلِيلَةِ، وَأَتَّخَذَ عَلَيْكُمْ الْحُجَّةَ، وَبَيَّنَّ لَكُمْ مَحَابَّهُ مِنْ

وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
/ <RA z°BS ûe nB°AA , nB-°BS ûe «\ °P/A»ñ Ü¼B
Ä¼ ¼B½ , of ù W A { &I ÄB ; ¼B½ »AA-PAI
ì-ç , U { ; Âî q»E½&I e ou/ { ù W A { &I
q« UñAq U B»A HÄ¼½ { kÄVU û«°Am ¼B½ , v û»
/ ù Ä½

ترجمه

از آنچه خداوند بیان فرموده، بهره‌گیرید و از مواعظ و اندرزهای او پند پذیرید و نصایح او را (با جان و دل) قبول کنید؛ چراکه خداوند با دلیل‌های روشن، راه عذر را به‌روی شما بسته و حجت را تمام کرده است. اعمالی را که دوست دارد و آنچه را که ناخوش دارد برای شما تبیین کرده است تا از آن‌ها تبعیت کنید و از این‌ها دوری‌گزینید؛ زیرا رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «بهشت در میان ناراحتی‌ها و دوزخ در میان شهوات پیچیده شده است». و بدانید که هیچ طاعتی نیست جز این‌که انسان آن را با ناراحتی انجام می‌دهد و هیچ معصیتی نیست جز این‌که با شهوت (و علاقه) مرتکب آن می‌شود. رحمت خدا بر کسی که خود را از شهوات جدا سازد و هوای نفس را مهار کند؛ چراکه جلوگیری از نفس سرکش از مشکل‌ترین کارهاست و این نفس، همواره به گناه و هوی پرستی میل دارد.

شرح و تفسیر

بهشت در ناراحتی‌ها و جهنم در شهوات پیچیده شده است

امام علیه السلام در آغاز این خطبه، مردم جهان را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «از آنچه خداوند بیان فرموده، بهره‌گیرید و از مواعظ و اندرزهای او پند پذیرید و نصایح او را (با جان و دل) قبول کنید»؛ (أَنْتَفِعُوا بِبَيَانِ اللَّهِ، وَأَتَعِظُوا بِمَوَاعِظِ اللَّهِ، وَأَقْبَلُوا نَصِيحَةَ اللَّهِ).

ممکن است بگوییم که هر سه جمله، یک حقیقت را با عبارات مختلف بیان می‌کند؛ ولی این احتمال نیز وجود دارد که هر یک به مطلب تازه‌ای اشاره می‌کند: در مرحله نخست، مردم را به بهره‌گیری از بیانات الهی دستور می‌دهد که اشاره به اوامر و نواهی است و در مرحله دوم، از مواعظ الهی یعنی تشویق و ترغیب‌ها و بشارت و اندازهای که انگیزه اطاعت و ترک عصیان است، سخن می‌گوید. بخش سوم، مرحله خیرخواهی است که مصالح و برکات اطاعت و ترک معصیت را - که عاید مطیعان می‌گردد - بیان می‌کند؛ به این ترتیب، مراحل سه‌گانه‌ای برای پیمودن مسیر قرب الی الله بیان شده است.

جالب توجه این‌که در هر سه جمله، واژه «الله» تکرار شده؛ در حالی که می‌شد در دو جمله، از ضمیر استفاده شود و این برای بیان اهمیت مواعظ و نصایح الهی است که مردم با شنیدن نام مبارک پروردگار، به مواعظ و نصایح او اهمیت بیشتری می‌دهند.

در ادامه این سخن، امام علیه السلام به برهان و دلیل متوسل می‌شود و می‌فرماید: «چراکه خداوند با دلیل‌های روشن، راه عذر را به‌روی شما بسته و حجت را تمام کرده است. اعمالی را که دوست دارد و آنچه را که ناخوش دارد برای شما تبیین کرده است تا از آن‌ها تبعیت کنید و از این‌ها دوری گزینید»؛ (فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَعَدَّ

إِلَيْكُمْ بِالْجَلْبَةِ، وَاتَّخَذَ عَلَيْكُمْ الْحُجَّةَ، وَبَيَّنَ لَكُمْ مَحَابَّتَهُ^۱ مِنَ الْأَعْمَالِ، وَمَكَارِهِهٗ مِنْهَا، لِيَتَّبِعُوا هُدَاهِ، وَتَجْتَنِبُوا هُدَاهِ).

امام علیه السلام به این نکته اشاره می‌کند که سستی و کوتاهی در پذیرش مواظب الهی و انجام دادن واجبات و ترک محرمات با هیچ بهانه‌ای مقبول نیست؛ چراکه خداوند با همه اتمام حجّت کرده و راه «قبیح عقاب بلا بیان» را با بیان روشن خود بسته است.

سپس به پاسخ اشکالات مقدّری می‌پردازد، می‌فرماید: «(اگر مشاهده می‌کنید که اطاعت امر و نهی خدا مشکلاتی دارد، جای تعجب نیست) زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: بهشت در میان ناراحتی‌ها و دوزخ در میان شهوات پیچیده شده است»؛ (فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يَقُولُ: «إِنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتْ^۲ بِالْمَكَارِهِ، وَإِنَّ النَّارَ حُفَّتْ^۳ بِالشَّهَوَاتِ»).

و در ادامه این سخن برای توضیح بیشتر کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و تأکید بیشتر بر آن، می‌فرماید: «و بدانید که هیچ طاعتی نیست جز این‌که انسان آن را با ناراحتی انجام می‌دهد و هیچ معصیتی نیست جز این‌که با شهوت (و علاقه) مرتکب آن می‌شود؛ رحمت خدا بر کسی که خود را از شهوات جدا سازد و هوای نفس را مهار کند؛ چراکه جلوگیری از نفس سرکش از مشکل‌ترین کارهاست و این نفس، همواره به گناه و هوی پرستی میل دارد»؛ (وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةٍ لِلَّهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي كُرْهِهِ، وَمَا مِنْ مَعْصِيَةٍ لِلَّهِ شَيْءٌ إِلَّا يَأْتِي فِي شَهْوَةٍ. فَرَحِمَ اللَّهُ أُمَّرَأَ نَزَعَ^۳ عَنْ

۱. «محابب» جمع «محبّ» از ریشه «حبّ» به معنای محبوب و امر دوست‌داشتنی است.

۲. «حفت» از ریشه «حف» بر وزن «کف» به معنای گرداگرد چیزی را گرفتن است.

۳. «نزع» از ریشه «نزع» بر وزن «نفض» است. این ریشه گاه با «الی» متعدی می‌شود و گفته می‌شود: «نزع الیه» یعنی به آن اشتیاق پیدا کرد و گاه با «عن» متعدی می‌شود و گفته می‌شود: «نزع عنه» یعنی از این کار خودداری کرد و در عبارت مزبور در معنای دوم استعمال شده و در جمله‌های بعد (تنزع الی معصیه) در

شَهْوَتِهِ، وَقَمَعَ اَهْوَى نَفْسِهِ، فَإِنَّ هَذِهِ النَّفْسَ أَبْعَدُ شَيْءٍ مِّنْزِعاً وَإِنَّهَا لَا تَزَالُ تَنْزِعُ إِلَى مَعْصِيَةِ فِي هَوَى).

این یک واقعیت است که انسان در مسیر اطاعت فرمان خدا اعم از عبادات و غیر آن و نیز برای کسب فضایل اخلاقی و دفع رذایل، باید راه‌های پریچ و خمی را طی کند و از فرازونشیب‌ها و گردنه‌های صعب‌العبور بگذرد و هر لحظه مراقب خطرهایی که از چپ و راست او را تهدید می‌کند باشد تا به سرمنزل مقصود برسد؛ ولی در مسیر گناه، نفس سرکش گویی در جاده صاف و بدون مانع و خالی از پیچ و خم با سراشیبی مطلوب حرکت می‌کند. همین است سر پاداش مطیعان و رمز کیفر عاصیان.

در حدیث جالب و پرمعنایی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «هنگامی که خداوند، بهشت را آفرید به جبرئیل دستور داد: برو و به آن نگاهی بیفکن! جبرئیل رفت و نظری بر آن انداخت و عرضه داشت: خداوند! به عزت و جلالت! هرکس اوصاف آن را بشنود، حتماً به سوی آن می‌آید و در آن وارد می‌شود؛ سپس خداوند آن را در لابه‌لای ناراحتی‌ها قرار داد و باز به جبرئیل دستور داد: برو به آن نگاه دیگری بیفکن! جبرئیل رفت و نظری به آن انداخت و عرضه داشت: خداوند! من از این می‌ترسم که با این وصف، کسی به سراغ بهشت نرود. و هنگامی که دوزخ را آفرید به جبرئیل فرمود: برو و نگاهی به آن بیفکن. جبرئیل رفت و نگاهی به آن افکند و عرضه داشت: به عزت و جلالت قسم! هرکس اوصاف دوزخ را بشنود داخل آن نخواهد شد؛ سپس خداوند آن را در لابه‌لای شهوات قرار داد و به جبرئیل فرمود: برو نگاه دیگری بر آن بیفکن،

→ معنای اول به کار رفته است. همچنین گاه بدون حرف جر متعدی می‌شود و گفته می‌شود: «نزع الشيء» یعنی آن را خراب و باطل کرد.

۱. «قمع» از ریشه «قمع» بر وزن «منع» به معنای بازداشتن و مقهور و سرکوب کردن است.

جبرئیل نگاهی کرد و عرضه داشت: به عزّت و جلالت سوگند! من از این می ترسم که همه وارد دوزخ شوند.^۱

نکته

آن ها که به طاعات عشق می ورزند

آنچه در این عبارت از خطبه مزبور نقل شد، یک حکم غالبی است نه دائمی؛ به تعبیر دیگر، اکثر طاعات، با مشکلاتی توأم اند و غالب معاصی هوس انگیز و همراه با لذات اند.

این نکته نیز شایان دقت است که این حکم غالبی، در مورد توده های مردم است و گرنه اولیای الهی و پویندگان راه حق به جایی می رسند که از هر طاعتی لذت می برند و به آن عشق می ورزند و از هر گناهی نفرت دارند و ناراحت می شوند؛ همان گونه که در روایتی از رسول خدا ﷺ می خوانیم: «أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا؛ برترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و آن را در آغوش گیرد».^۲ و از آن جا که مخاطبان امام علیؑ توده های مردم اند، نه فقط خاصان و مقرّبان درگاه خدا، تعبیر یادشده به صورتی که ملاحظه گردید ذکر شده است. صدر خطبه نیز شاهد و گواه این مطلب است. قرآن مجید نیز درباره نماز و روزه می فرماید: «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»؛ «و این کار، جز برای خاشعان، دشوار و سنگین است».^۳

سؤال: در تفسیر امر به معروف و نهی از منکر گفته می شود: معروف، به معنای شناخته شده است؛ زیرا نیکی ها با روح انسان آشنا هستند و منکر، به معنای

۱. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۴۲۲، ح ۴۷۴۴؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۷۲، ح ۴.

۲. کافی، ج ۲، باب العبادة، ص ۸۳، ح ۳.

۳. بقره، آیه ۴۵.

ناشناخته است؛ چراکه روح انسان با بدی‌ها ناآشناست. آیا این تفسیر مشهور با آنچه در عبارت یادشده نقل گردیده منافات ندارد؟

با کمی دقت روشن می‌شود که منافاتی در میان نیست؛ زیرا شناخته بودن نیکی‌ها و ناشناخته بودن بدی‌ها از نظر درک کلی، منافاتی با جاذبه‌های گناه و دافعه‌های اطاعت ندارد؛ مثلاً همه ما از علم لذت می‌بریم و از جهل متنفریم؛ ولی تحصیل علم مشکلات زیادی دارد که گاه افرادی از آن چشم می‌پوشند و در تنبلی آسایشی است که گاه افرادی به سوی آن جذب می‌شوند.

بخش دوم

**وَأَعْلَمُوا - عِبَادَ اللَّهِ - أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُضِحُّ وَلَا يُمَسِّي إِلَّا وَنَفْسَهُ
ظَنُونٌ عِنْدَهُ، فَلَا يَزَالُ زَارِيًا عَلَيْهَا وَمُسْتَزِيدًا لَهَا. فَكُونُوا كَالسَّابِقِينَ
قَبْلَكُمْ، وَالْمَاضِينَ أَمَامَكُمْ. قَوُّوا مِنَ الدُّنْيَا نَفْوَيسَ الرَّاحِلِ، وَطَوَّوْهَا
طَيِّ الْمَازِلِ.**

ترجمه

بدانید ای بندگان خدا که انسان باایمان، صبح و شام بر او نمی‌گذرد مگر این که نزد خویش متهم است. پیوسته از خود عیب می‌گیرد (و خویشتن را نقد می‌کند) و برای خود طالب تکامل و فزونی است؛ بنابراین همچون پیشینیان و گذشتگان (صالح) خود باشید که قبل از شما بودند. آن‌ها شبیه مسافری بودند که عمودهای خیمه را برگرفته و طئی طریق می‌کند (دنیا را گذرگاهی می‌دانستند به سوی سرای جاودان).

شرح و تفسیر

نقد خویشتن!

امام علیه السلام در این بخش، درس مهم دیگری به پویندگان راه حق و سالکان مسیر قرب خداوند می‌دهد؛ می‌فرماید: «بدانید ای بندگان خدا که انسان باایمان، صبح و شام بر او نمی‌گذرد مگر این که نزد خویش متهم است. پیوسته از خود عیب می‌گیرد (و خویشتن را نقد می‌کند) و برای خود طالب تکامل و فزونی است»؛

(وَأَعْلَمُوا - عِبَادَ اللَّهِ - أَنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُصْبِحُ وَلَا يُمَسِي إِلَّا وَنَفْسُهُ ظَنُونٌ أَعِنْدَهُ، فَلَا يَزَالُ زَارِيًا^۲ عَلَيْهَا وَمُسْتَزِيدًا لَهَا).

می دانیم که یکی از حجاب‌ها و موانع راه تکامل انسان، حبّ ذات است که عیب‌های او را در نظرش زیبا و ضعف‌ها را نقاط قوّت نشان می‌دهد؛ بنابراین اگر کسی می‌خواهد راه پیشرفت و کمال را بپوید باید به خویشتن بدبین باشد و همواره در برابر صفات و اعمال خویش بر کرسی نقد بنشیند تا پرده‌های حبّ ذات را کنار زند و واقعیت خویش را آن‌گونه که هست ببیند.

این نکته مهمی است که امام علیه السلام در این عبارت کوتاه، طیّ سه جمله بیان فرموده است؛ نخست می‌فرماید: به خویش بدگمان باش؛ سپس می‌فرماید: خود را نقد کن؛ و سرانجام می‌افزاید: خود را به کمال مطلوب برسان.

در خطبه همّام نیز که صد و ده درس اخلاقی را تشکیل می‌دهد به همین نکته اشاره شده است؛ می‌فرماید: «فَهُمْ لِأَنفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ؛ پرهیزکاران کسانی‌اند که خود را متهم می‌سازند (و از خوش‌بینی‌های بی‌جا در مورد صفات و افعال خویش اجتناب می‌کنند)».

سپس امام علیه السلام برای تشویق مخاطبان خود - یعنی همه انسان‌ها - به ترک دنیاپرستی، الگویی از صالحان پیشین به آنان نشان می‌دهد؛ می‌فرماید: «بنابراین همچون سابقین و گذشتگان (صالح) خود باشید که قبل از شما بودند. آن‌ها شبیه مسافری بودند که عمودهای خیمه را برگرفته و طیّ طریق می‌کند (دنیا

۱. «ظنون» صیغه مبالغه از ریشه «ظن» به معنای گمان است و معمولاً در این موارد به معنای گمان بد به کار می‌رود؛ بنابراین ظنون در این جا به معنای کسی است که به خویش با چشم انتقاد می‌نگرد و خود را متهم می‌سازد و ریشه «ظن» گاه به معنای چیز کم آمده؛ بنابراین ظنون به افراد ضعیف و بی‌دست و پا گفته می‌شود و در خطبه یاد شده همان معنای اوّل قصد شده است.

۲. «زاری» به معنای عیب‌جو از ریشه «زَرَى» بر وزن «زَرَع» به معنای عیب‌جویی گرفته شده است.

را گذرگاهی می دیدند به سوی سرای جاویدان))؛ «فَكُونُوا كَالسَّابِقِينَ قَبْلَكُمْ، وَالْمَاضِينَ أَمَامَكُمْ. قَوْضُوا^۱ مِنَ الدُّنْيَا تَقْوِيصَ الرَّاحِلِ، وَطَوُّهَا^۲ طَيِّ الْمَنَازِلِ).

چند نکته مهم

۱. در اسلام، همواره به حسن ظنّ دستور داده می شود؛ ولی چرا در این جا امام علیه السلام به بدگمانی دستور می دهد؟ دلیلش روشن است، حسن ظنّ باید درباره دیگران باشد؛ ولی درباره خود که به طور طبیعی حسن ظنّ افراطی وجود دارد تا آن جا که نقطه های ضعف خود را قوت، و صفات زشت را گاهی فضایل اخلاقی می پندارد، به بدگمانی فرمان داده شده تا خویشتن دوستی افراطی تعدیل گردد. باید انسان به نقد خویش بنشیند و بدون اغماض، اعمال و رفتار و اخلاق خود را بررسی کند تا راه کمال و پیشرفت به روی او گشوده شود؛ درست مانند کسی که از جاده پرخطری عبور می کند، هرگاه با دیده خوش بینی به همه چیز نگاه کند به یقین، گرفتار حوادث دردناک می شود و اگر با نگاه بدگمانی بنگرد با احتیاط از لابه لای خطرها می گذرد و به سر منزل مقصود می رسد.

باید توجه داشت که نقادی از خویشتن، هرگز با مسئله اعتماد به نفس منافات ندارد. اعتماد به نفس مانند آن است که انسان، سرمایه عظیمی در اختیار داشته باشد و از وجود این سرمایه باخبر باشد؛ این مطلب مانع از آن نمی شود که در به کارگیری سرمایه در یک محیط پرخطر، احتیاط های لازم را فراموش کند.

۲. امام علیه السلام دو الگو فرا راه مخاطبان قرار داده است: کسانی که در گذشته دور

۱. «قَوْضُوا» از ریشه «تَقْوِيص» به معنای ویران کردن، درهم ریختن یا فرو کشیدن عمود خیمه است که برای

جمع کردن خیمه صورت می گیرد.

۲. «طَوُّهَا» از ریشه «طَيَّ» به معنای درنوردیدن گرفته شده است.

می زیسته اند (کالسابقین قبلکم) و کسانی که در گذشته نزدیک بوده اند (والماضین امامکم) چراکه بررسی زندگی هر یک از این دو گروه، درس های آموزنده خاصی دارد.

۳. امام علیه السلام در پایان این عبارت دستور می دهد که نگرش شما به دنیا همچون کسی باشد که عمود خیمه را پایین کشیده و بساط خیمه را جمع کرده و به سوی مقصد در حرکت است و منازل میان راه را یکی پس از دیگری پشت سر می گذارد و هرگز دنیا را محل اقامت و استقرار نمی بیند؛ اتفاقاً همه مشکلات دنیاپرستان از همین جا سرچشمه می گیرد که مر را به کلی فراموش می کنند و زندگانی خود را در این جهان، عملاً جاودان فرض می کنند؛ غافل از این که گاه با چشم خود می بینیم چند ثانیه کوتاه از یک زلزله یا یک سیلاب، محصول صدها سال را بر باد می دهد و یک منطقه آباد، چنان درهم می ریزد که گویی هرگز ساکنانی در آن جا نبوده اند.^۱



۱. اکنون که این سطور نوشته می شود مردم کشور ما در سوگ دهها هزار قربانی زلزله شدیدی که در شهر بم و اطراف آن واقع شد به سر می برند. زلزله در ۱۲ تائیه (آری فقط در ۱۲ تائیه!) شهر آباد و سرسبز و خرمی را به تلی از خاک تبدیل کرد. گویی شهری است که هزاران سال بر آن می گذرد و خاموش است. به یقین، می دانستیم دنیا بی اعتبار است اما تا این حد ندیده بودیم. (۵/۱۳۸۲/۱۰/۵) شمسی، مطابق با دوم ذی القعدة ۱۴۲۴ قمری).

بخش سوم

وَأَعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يَعْشُ، وَالْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ، وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ. وَمَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ: زِيَادَةٍ فِي هُدًى، أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى. وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ، وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى؛ فَاسْتَشْفَوْهُ مِنْ أَدْوَانِكُمْ، وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى الْأَوَائِكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ: وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنَّفَاقُ، وَالنَّعْيُ وَالضَّلَالُ، فَاسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ، وَتَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ، وَلَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ، إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمِثْلِهِ.

ترجمه

بدانید! این قرآن، پنددهنده‌ای است که هرگز کسی را نمی‌فربید و هدایتگری است که هیچ‌گاه گمراه نمی‌سازد و سخن‌گویی است که هرگز دروغ نمی‌گوید. هیچ‌کس در کنار این قرآن ننشسته جز این‌که از کنار آن با زیاده یا نقصانی برخاسته؛ زیادتی در هدایت یا نقصانی از کوردلی و جهالت. و بدانید که هیچ‌کس با داشتن قرآن، فقر و بیچارگی ندارد و هیچ‌کس بدون آن غنا و بی‌نیازی نخواهد داشت. حال که چنین است برای درمان بیماری‌های خود از قرآن شفا بطلبید و برای پیروزی بر سختی‌ها و مشکلات از آن یاری بجوید؛ زیرا در قرآن شفای سخت‌ترین بیماری‌ها یعنی کفر و نفاق و جهل و ضلالت است، بنابراین آنچه را که می‌خواهید، به وسیله قرآن از خدا بخواهید و با محبت قرآن به سوی خدا روی آورید، و هرگز به وسیله آن از مخلوقات او چیزی نخواهید؛ زیرا بندگان هرگز با چیزی مانند آن به خدا تقرّب نجسته‌اند.

شرح و تفسیر

درمان دردهای شما در قرآن است

در این بخش، امام علیه السلام اهمیت قرآن مجید را، این نسخه شفابخش آسمانی و کتابی که دروس انسانی در آن جمع است، بیان می‌کند و پنج وصف مهم در پنج جمله بیان می‌دارد، می‌فرماید: «بدانید! این قرآن، پنددهنده‌ای است که هرگز کسی را نمی‌فریبد»؛ (وَأَعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يُغْشُ).

«و هدایتگری است که هیچ‌گاه گمراه نمی‌سازد»؛ (وَالْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ).

«و سخن‌گویی است که هرگز دروغ نمی‌گوید»؛ (وَالْمُحَدِّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ).

«هیچ‌کس در کنار این قرآن ننشسته جز این‌که از کنار آن با زیاده یا نقصانی برخاسته؛ زیادتی در هدایت یا نقصانی از کوردلی و جهالت»؛ (وَمَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ زِيَادَةً فِي هُدًى، أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى).

«و بدانید که هیچ‌کس با داشتن قرآن، فقر و بیچارگی ندارد و هیچ‌کس بدون آن غنا و بی‌نیازی نخواهد داشت»؛ (وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيَّ أَحَدٌ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ، وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى).

در جمله‌های اول و دوم و سوم به‌طور مجموع اشاره به این حقیقت شده است که یک راهنمای خوب و هدایتگر، کسی است که نه دروغ بگوید، نه غش و خیانت کند و نه گرفتار گمراهی شود تا سبب انحراف دیگران گردد؛ ممکن است کسی راه و چاه را به‌خوبی بشناسد، اما به مخاطبان خود راست نگوید و یا آن‌ها را بفریبد و نیز ممکن است راستگو و دلسوز باشد، اما راه را پیدا نکند؛ در حالی که قرآن چنین نیست؛ وحی الهی است که از علم بی‌پایان حق سرچشمه گرفته؛ نه دروغی در آن راه دارد و نه غش و خیانتی؛ چراکه گوینده این کتاب، خداوند است و خدا از همگان بی‌نیاز و با همگان مشفق است.

به همین دلیل در ادامه این سخن دو نتیجه مهم برای هدایت‌های قرآن ذکر

کرده است: نخست این‌که همنشین‌های قرآن پیوسته در زیاده و نقصان‌اند: فزونی در هدایت و کاستی در گمراهی؛ و دیگر این‌که قرآن سرمایه‌ای است عظیم که هرکس و هر جامعه‌ای که از آن بهره‌گیرد و دستوراتش را به کار بندد، نه گرفتار فقر معنوی می‌شود و نه فقر مادی؛ و آن‌ها که به آن پشت کنند گرفتار هر دو نوع فقر خواهند شد.

البته ممکن است کسانی باشند که اصلاً در زمره پیروان قرآن قرار نگیرند؛ ولی اعمال آن‌ها هماهنگ با بخشی از تعلیمات قرآن باشد؛ مثلاً دروغ نگویند و خیانت نکنند و به حقوق دیگران تجاوز ننمایند، این افراد نیز به همان مقدار شاهد موفقیت و پیشرفت و پیروزی خواهند بود و این همان چیزی است که امام علیه السلام در واپسین ساعات عمرش بیان فرمود: «اللَّهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسْبِقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ؛ خدا را! خدا را! در توجه به قرآن، نکند دیگران در عمل به آن بر شما پیشی گیرند».^۱

درباره این‌که منظور از «بعد القرآن» در جمله‌های یاد شده بعد از نزول قرآن است یا بعد از عمل به آن؟ شارحان نهج البلاغه تفسیرهای مختلفی دارند؛ ولی صحیح، معنای دوم است، چراکه راه برطرف کردن فقر معنوی و مادی، عمل به قرآن است؛ نه نزول، بدون عمل.

در ضمن، از این جمله به خوبی استفاده می‌شود که اگر مسلمین جهان گرفتار ضعف و ناتوانی یا فقر و پریشانی در جهات معنوی یا مادی‌اند، به دلیل دوری از قرآن است؛ همچون تشنه‌کامانی که در کنار چشمه آب زلالی نشسته‌اند و ناله العطش آن‌ها به آسمان بلند است.

سپس امام علیه السلام با ذکر پنج جمله چنین نتیجه‌گیری می‌فرماید: «حال که چنین است برای درمان بیماری‌های خود از قرآن شفا بطلبید و برای پیروزی بر

۱. نهج البلاغه، ضمن نامه ۴۷.

سختی‌ها و مشکلات از آن یاری بجوید؛ چراکه در قرآن شفای سخت‌ترین بیماری‌ها یعنی کفر و نفاق و جهل و ضلالت است؛ «فَأَسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ، وَأَسْتَعِينُوا بِهِ عَلَيَّ لِأَدْوَائِكُمْ^۱، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ: وَهُوَ الْكُفْرُ وَالنَّفَاقُ، وَالْغَيِّ^۲ وَالضَّلَالُ».

به این ترتیب، امام علیه السلام قرآن را وسیله حل مشکلات و درمان بیماری‌های اخلاقی و اجتماعی و معنوی می‌شمرد و اصول این بیماری را در چهار چیز خلاصه می‌کند: کفر، نفاق، جهل و ضلالت؛ زیرا قرآن، نور ایمان و اخلاص بر دل می‌تاباند و پرده‌های جهل و نادانی را پاره می‌کند و انسان را از ضلالت و گمراهی‌های رهایی می‌بخشد. به یقین، جامعه آگاه و دانا و صاحب ایمان و اخلاص، هرگز در نمی‌ماند و گرفتار مشکلی نمی‌شود.

و در ادامه این سخن در یک نتیجه‌گیری دیگر می‌فرماید: «حال که چنین است، آنچه را که می‌خواهید، به وسیله قرآن از خدا بخواهید و با محبت قرآن به سوی خدا روی آورید، و هرگز به وسیله آن از مخلوقات او چیزی نخواهید؛ زیرا بندگان هرگز با چیزی مانند آن به خدا تقرب نجسته‌اند»؛ «فَأَسْأَلُوا اللَّهَ بِهِ، وَتَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ، وَلَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ، إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمِثْلِهِ».

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که قرآن، بهترین وسیله نجات و مهم‌ترین وسیله برای جلب عنایات الهی است.

جمله «وَلَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ» اشاره به این است که قرآن را وسیله خودنمایی و جلب توجه مردم و رسیدن به مقاصد دنیوی قرار ندهید؛ آن‌گونه که از امام

۱. «لَأُؤَيَّ» از ریشه «لأی» بر وزن «سعی» به معنای تنگی و شدت و محنت و ناراحتی و سختی طاقت‌فرسا گرفته شده است.

۲. «غی» به معنای کار جاهلانه و یا به تعبیر راغب در مفردات به معنای جهل و نادانی است که از اعتقاد فاسد سرچشمه می‌گیرد.

صَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَيْتَ شَدِيدَةً أَسْتَقِيمُ بِهَا: «إِنَّ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ لِيُقَالَ فُلَانٌ قَارِئٌ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ لِيَطْلُبَ بِهِ الدُّنْيَا وَلَا خَيْرَ فِي ذَلِكَ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ لِيَسْتَنْفَعَ بِهِ فِي صَلَاتِهِ وَلَيْلِهِ وَنَهَارِهِ؛ (قاریان قرآن سه دسته‌اند): گروهی از مردم قرآن می‌خوانند تا (دیگران) بگویند: فلان کس قاری قرآن است و گروهی قرآن می‌خوانند تا به وسیله آن به منافع دنیوی برسند و در هیچ‌یک از این‌ها خیری نیست و گروهی دیگر قرآن را در نمازها و شب و روز می‌خوانند تا از آن بهره (ی معنوی و الهی) گیرند»^۱.

نکته

قرآن و درمان بیماری‌ها

درست است که در احادیث متعددی، از تأثیر قرآن در شفای بیماری‌های جسمی نیز سخن به میان آمده و از این کلام بزرگ الهی دور نیست که حتی مرده را زنده کند تا چه رسد به شفای بیماران، ولی آنچه در کلام مزبور می‌خوانیم، اشاره به درمان بیماری‌های معنوی و اخلاقی است که امام علی (ع) انگشت بر چهار نوع از این بیماری‌ها (کفر، نفاق، جهل و گمراهی) گذاشته است، و در ادامه بر توسل به قرآن و عشق و علاقه به آن تأکید می‌فرماید.

این نکته نیز روشن است که منظور، توسل و عشق و محبت خالی از عمل نیست. آنچه مهم است و سبب درمان این بیماری‌های اخلاقی، اجتماعی و اعتقادی می‌شود، آگاهی از مضامین آیات و به کار بستن آن‌هاست؛ همان‌گونه که پیامبر اکرم (ص) از همین طریق، عقب‌افتاده‌ترین جوامع بشری را به یک جامعه پیشرفته و نیرومند و سربلند مبدل ساخت.

۱. کافی، ج ۲، باب من حفظ القرآن...، ص ۶۰۷، ذیل ح ۱.

بخش چهارم

وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُّشَفَّعٌ، وَقَائِلٌ مُّصَدِّقٌ، وَأَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُفِّعَ فِيهِ، وَمَنْ مَحَلَّ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صُدِّقَ عَلَيْهِ،
فَأَبَهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُّبْتَلَى فِي حَرْثِهِ
وَعَاقِبَةٍ عَمَلِهِ، غَيْرَ حَرْثَةِ الْقُرْآنِ». فَكُونُوا مِنْ حَرْثِهِ وَأَتْبَاعِهِ،
وَأَسْتَدِلُّوهُ عَلَى رَبِّكُمْ، وَأَسْتَنْصِحُوهُ عَلَى أَدُسِّكُمْ، وَأَتَّهَمُوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ،
وَأَسْتَعِشُّوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ.

ترجمه

بدانید! قرآن، شفاعت‌کننده‌ای است که شفاعتش مورد قبول و گوینده‌ای است
که سخنش مقبول است. آن‌کس که قرآن در روز قیامت برای او شفاعت کند
مشمول شفاعت می‌شود و آن‌کس که قرآن در قیامت از وی شکایت کند
گواهی‌اش بر ضد او پذیرفته خواهد شد؛ چراکه روز قیامت، منادی صدا می‌زند:
آگاه باشید! امروز هرکس گرفتار بذری است که افشانده و در گروی عاقبت اعمال
خویش است؛ جز آنان که بذر قرآن افشانند. شما نیز از بذرافشانان قرآن
و پیروان آن باشید. پروردگارتان را با قرآن بشناسید و خویشان را با آن اندرز
دهید و در برابر قرآن، آرای خود را متهم کنید و خواسته‌های نفسانی خویش را
در برابر آن نادرست بشمارید.

شرح و تفسیر

قرآن، شفاعت‌کننده‌ی روز جزاست!

این بخش از خطبه نیز همچنان درباره‌ی برکات و آثار قرآن سخن می‌گوید؛ با

این تفاوت که در بخش پیشین، سخن از برکات معنوی و مادی قرآن در این دنیا بود و در این بخش، سخن از برکات آن در جهان آخرت است و امام علیه السلام به طور ویژه بر شفاعت قرآن تأکید می‌کند، می‌فرماید: «بدانید قرآن، شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش مورد قبول و گوینده‌ای است که سخنش مقبول است. آن کس که قرآن در روز قیامت برای او شفاعت کند مشمول شفاعت می‌شود و آن کس که قرآن در قیامت از وی شکایت کند گواهی اش بر ضد او پذیرفته خواهد شد»؛
 (وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُّشَفِّعٌ، وَقَائِلٌ مُّصَدِّقٌ، وَأَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُفِّعَ فِيهِ، وَمَنْ مَحَلَّ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صُدِّقَ عَلَيْهِ).

به یقین، شفاعت قرآن با زبان حال یا با زبان قال، درباره کسانی است که عامل به آن باشند و شکایت قرآن درباره کسانی است که آن را پشت سر افکنند و از آن بی اطلاع باشند. سپس در توضیح بیشتری می‌فرماید: «چراکه روز قیامت، منادی صدا می‌زند: آگاه باشید! امروز هر کس گرفتار بذری است که افشاند و در گروهی عاقبت اعمال خویش است؛ جز آنان که بذر قرآن افشاندند. شما نیز از بذرافشانان قرآن و پیروان آن باشید»؛ (فَإِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ^۲ مُّبْتَلَىٰ فِي حَرْثِهِ وَعَاقِبَتِهِ عَمَلُهُ، غَيْرَ حَرْثَةِ الْقُرْآنِ». فَكُونُوا مِنْ حَرْثَتِهِ وَاتَّبَاعِهِ).

این سخن اشاره به حدیث معروف «الدنيا مزرعة الآخرة»^۳ است که هر کسی در این سرزمین، بذری افشاند، محصول آن را روز قیامت درو می‌کند. امام علیه السلام می‌فرماید: شما در این مزرعه بذرهای آیات قرآن را بپاشید؛ چراکه تنها بذر مفید و پرثمر، همین بذر است و دیگران گرفتار زیان و خسران‌اند. آن‌ها که اعمالشان

۱. «محل» از ریشه «محل» بر وزن «نحل» گرفته شده و معمولاً به معنای شکایت کردن توأم با سعایت و عیب‌جویی می‌آید؛ ولی در این جا تنها به معنای شکایت آمده است.

۲. «حارث» به معنای کشاورز از ریشه «حرت» بر وزن «غرس» به معنای کشاورزی گرفته شده است.

۳. مجموعه وزام، ج ۱، ص ۱۸۳.

با تعلیمات قرآن هماهنگ است، بذرافشانان قرآن‌اند و آن‌ها که رفتارشان برخلاف قرآن است، از قرآن بیگانه، و مبتلا و گرفتارند.

در پایان این سخن، امام علیه السلام به این حقیقت اشاره می‌فرماید که باید قرآن در همه چیز، معیار و مقیاس اصلی باشد؛ می‌فرماید: «پروردگارتان را با قرآن بشناسید و خویشتن را با آن اندرز دهید و (هرگاه نظر شما برخلاف قرآن بود) در برابر قرآن، آرای خود را متهم کنید و خواسته‌های نفسانی خویش را در برابر آن نادرست بشمارید»؛ (وَاسْتَدِلُّوهُ عَلَى رَبِّكُمْ، وَأَسْتَنْصِحُوهُ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ، وَأَتَّهَمُوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ، وَأَسْتَغْشُوا^۱ فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ).

امام علیه السلام در این چند جمله کوتاه به سه نکته مهم اشاره می‌فرماید: نخست این‌که اعتقادات صحیح را باید از قرآن گرفت؛ دوم این‌که اخلاق و رفتار مطلوب را از طریق قرآن کسب کرد و نکته سوم این‌که قرآن باید مقیاس و معیار سنجش حق و باطل باشد. آنچه با قرآن هماهنگ است صحیح و باارزش، و آنچه مخالف آن است، باطل و بی‌ارزش است.

این عبارت، تأکید دیگری است بر بطلان تفسیر به رأی و پیش‌داوری‌های تحمیل‌شده بر مفاهیم قرآنی. در روایات متعددی می‌خوانیم: «مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ؛ کسی که با میل خود آیه‌ای از قرآن را تفسیر کند به یقین کافر شده است».^۲

و در روایت دیگری می‌خوانیم که خداوند می‌فرماید: «مَا آمَنَ بِي مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ كَلَامِي؛ کسی که سخن مرا با رأی خود تفسیر کند به من ایمان نیاورده است».^۳

۱. «استغشوا» از ریشه «غش» بر وزن «حد» به معنای فریب دادن، تقلب کردن و کارهای ناخالص است و در تعبیر مذکور، مفهومش نادرست دانستن است.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب عدم جواز القضاء و حکم بالرأی...، ص ۳۹، ح ۴۵.

۳. امالی صدوق، ص ۶، ح ۳.

شایان توجه این‌که، استدلال به وسیله قرآن برای شناخت پروردگار، گاه از طریق دلایل توحید - که در سرتاسر قرآن نمایان است - صورت می‌پذیرد و گاه از طریق خود قرآن که چنین کتاب باعظمت و بی‌نظیری، از یک سو دلیل نبوت و از سوی دیگر نشانه‌ای از ذات پاک پروردگار است.

و این سخن درباره تمام معجزات، صادق است؛ به خصوص قرآن. تفاوت «آرا» و «اهوا» که در عبارت مذکور آمده در این است که «آرا» اشاره به اعتقادات مخالف قرآن و «اهوا» اشاره به خواسته‌های نفسانی ضد آن است.

بخش پنجم

الْعَمَلُ الْعَمَلُ، ثُمَّ النَّهَايَةَ النَّهَايَةَ، وَالْإِسْتِقَامَةَ الْإِسْتِقَامَةَ، ثُمَّ الصَّبْرَ الصَّبْرَ، وَالْوَرَعَ الْوَرَعَ! «إِنَّ لَكُمْ نَهَايَةً فَانْتَهُوا إِلَيْ نِهَائِيكُمْ»، وَإِنَّ لَكُمْ عِلْمًا فَاهْتَدُوا بِعِلْمِكُمْ، وَإِنَّ لِلْإِسْلَامِ غَايَةً فَانْتَهُوا إِلَيْ غَايَتِهِ، وَأَخْرَجُوا إِلَى اللَّهِ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَقِّهِ، وَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ وَظَائِفِهِ أَنَا شَاهِدٌ لَكُمْ، وَحَجِيجٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْكُمْ.

ترجمه

عمل کنید، عمل کنید؛ سپس به پایان رسانید، به پایان رسانید، اعتدال، اعتدال؛ سپس شکیبایی، شکیبایی؛ و پارسایی، پارسایی. (بدانید) برای شما پایان و مقصدی است، خود را به آن برسانید، و برای شما نشانه‌ای قرار داده شده، به وسیله آن راه را پیدا کنید، و اسلام هدفی دارد به هدف آن برسید. با انجام دادن فرایضی که خدا بر عهده شما گذاشته و وظایفی که برای شما تعیین کرده، حق او را ادا کنید که (اگر چنین کنید) من مدافع شما در روز قیامت خواهم بود!

شرح و تفسیر

با این شرط من مدافع شما در قیامتم!

بعد از بیان ویژگی‌ها و اهمیّت فوق العاده قرآن مجید در عبارت پیشین، امام علیه السلام در این جا به بیان این حقیقت می‌پردازد که هدف نهایی نزول قرآن، عمل کردن به آن بوده است، نه فقط تلاوت و قرائت؛ می‌فرماید: «عمل کنید، عمل کنید؛ سپس به پایان رسانید، به پایان رسانید، اعتدال، اعتدال؛ سپس شکیبایی،

شکیبایی؛ و پارسایی، پارسایی؛ (الْعَمَلُ الْعَمَلُ، ثُمَّ النَّهَايَةَ النَّهَايَةَ، وَالْإِسْتِقَامَةَ الْإِسْتِقَامَةَ، ثُمَّ الصَّبْرَ الصَّبْرَ، وَالْوَرَعَ الْوَرَعَ!).

این مراحل پنج‌گانه که امام علیه السلام در این گفتار کوتاه بیان فرموده، در حقیقت، عصاره برنامه سیر و سلوک الی الله و تکامل انسان است.

نخست، انسان باید به سراغ برنامه‌های عملی برود، سپس آن‌ها را به انتها برساند و نیمه‌کاره نگذارد و در ضمن، مراقب باشد که از راه راست منحرف نشود و بعد از آن در برابر هوای نفس و وسوسه‌های شیطان صبر و شکیبایی به خرج دهد و از این مرحله نیز فراتر برود؛ ورع و پارسایی در برابر شبهات را نیز به کار بندد و به این ترتیب به سرمنزل مقصود برسد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند: در جمله‌های پنج‌گانه یاد شده، دومی و چهارمی با «ثُمَّ» عطف شده‌اند و سومی و پنجمی با «وَأَوْ»؛ به دلیل این که رسیدن به نهایت مقصود بعد از عمل ممکن می‌شود و از آن جا که استقامت و اعتدال، کیفیت عمل است با «وَأَوْ» عطف شده و چون صبر، در برابر معصیت است و آنچه قبل از آن آمده درباره اطاعت است با «ثُمَّ» عطف شده و از آن جا که صبر و ورع همراه یکدیگرند با «وَأَوْ» عطف شده‌اند.^۲

البته تفسیرهای دیگری هم برای تعبیرات فوق ذکر شده یا ممکن است ذکر شود. در ادامه این سخن به هدف‌دار بودن برنامه‌های پنج‌گانه مذکور و نشانه وصول به این هدف، اشاره کرده، می‌فرماید: «(بدانید) برای شما پایان و مقصدی است، خود را به آن برسانید، و برای شما نشانه‌ای قرار داده شده، به وسیله آن راه

۱. «الاستقامة» به معنای ملازم طریق مستقیم بودن و ثابت بر مسیر صحیح است و بعضی ارباب لغت آن را به معنای اعتدال تفسیر کرده‌اند که هر دو به یک معنا بازگشت می‌کند و گاه به معنای استوار و پابرجا بودن نیز آمده است که در جمله مزبور هر دو احتمال وجود دارد و جمع میان این دو نیز مانعی ندارد.

۲. منهاج البراعة (خوئی)، ج ۱۰، ص ۲۰۴.

را پیدا کنید، و اسلام هدفی دارد، به هدف آن برسید»؛ («إِنَّ لَكُمْ نَهَايَةً فَأَتْتَهُوا إِلَيَّ نَهَائِيَكُمْ»، وَإِنَّ لَكُمْ عِلْمًا فَاهْتَدُوا بِعِلْمِكُمْ، وَإِنَّ لِلْإِسْلَامِ غَايَةً فَأَتْتَهُوا إِلَيَّ غَايَتِي).

امام علیه السلام در این عبارت به نکته مهمی اشاره می‌کند و آن، هدفدار بودن زندگی انسان و همچنین هدفمند بودن برنامه‌های دینی است. خداوند ما را بیهوده نیافریده و به‌طور قطع، برنامه‌های تشریحی الهی مقصد مهمی را دنبال می‌کند و آن، سعادت انسان در دنیا و آخرت است.

امام علیه السلام می‌فرماید: بکوشید تا به این هدف نائل شوید. مبادا در میان راه غافل گردید و توقف کنید و به سرمنزل مقصود نرسید؛ چراکه نشانه‌های راه، روشن و برنامه‌ها حساب شده است.

منظور از «عَلَمٌ» (نشانه) یا اشاره به وجود مبارک خود آن حضرت و انبیا و اولیا در هر عصر و زمان است که راه را به همگان نشان می‌دهند، یا قرآن مجید و به تعبیر دیگر، کتاب و سنت است، و یا همه این‌ها.

و در پایان این بخش به‌صورت یک نتیجه‌گیری روشن می‌فرماید: «با انجام دادن فرایضی که خدا بر عهده شما گذاشته و وظایفی که برای شما تبیین کرده، حق او را ادا کنید که (اگر چنین کنید) من مدافع شما در روز قیامت خواهم بود!»؛ (وَ أَخْرَجُوا^۱ إِلَيَّ إِلَهُ اللَّهِ بِمَا أَفْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَقِّهِ، وَ بَيَّنَّ لَكُمْ مِنْ وَظَائِفِهِ. أَنَا شَاهِدٌ لَكُمْ، وَ حَجِيجٌ^۲ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْكُمْ).

منظور از «شاهد» این است که امام علیه السلام در قیامت بر اعمال نیک و ادای حقوق الهی و استقامت آن‌ها در راه هدف، و صبر و ورع و تقوای آنان گواهی می‌دهد

۱. «اخرجوا» از ریشه «خروج» به معنای بیرون رفتن است و از آن‌جا که ادای حق، انسان را از زیر بار مسئولیت خارج می‌کند این واژه، هنگامی که با «هِنُّ» متعدی شود به معنای ادای حق آمده است.

۲. «حجیج» از ریشه «حج» به معنای غلبه کردن آمده است و «حجیج» به کسی می‌گویند که با دلیل و برهان برطرف مقابل غالب آید.

و منظور از «حجیج» این است که سؤالاتی را که فرشتگان الهی در دادگاه عدل خدا مطرح می‌کنند من از طرف شما جوابگو خواهم بود!

این تعبیرات برگرفته از قرآن مجید است که می‌فرماید: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»؛ «(به یاد آور) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم»^۱

و درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جای دیگر می‌خوانیم: «وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ»؛ «(و تو را گواه بر آنان قرار می‌دهیم)»^۲.

۱. اسراء، آیه ۷۱.

۲. نحل، آیه ۸۹.

بخش ششم

أَلَا وَإِنَّ الْقَدَرَ السَّابِقَ قَدْ وَقَعَ، وَالْعَظَاءُ الْمَاضِي قَدْ تَوَرَّدَ؛ وَإِنِّي
: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ
Ao z M A » q d U A ù B U ½ E - ° A a A ñ q « T U A ½ B W I
a A A - Ü T w B ù , « & A B M : T c k ç , « ¼ k Å U T f T A « ° M
Y t j B L Å j ½ d ° B ° A Ü o à ° A a Å , o ½ E Z B « ½ a Å , M B
ÿ o - ° Ñ E / B ù / B « Å A û ° B U , B ù A Å k T U , B « ½ A ç o - U
/ ½ B P I j & A k « Å M à Ü k ½

ترجمه

آگاه باشید! مقدرات پیشین به وقوع پیوست و قضا (ی الهی) انجام شد
(و سرانجام خلافت به اهلش رسید) و من به اتکای وعده‌های الهی و با دلیل
و حجّت او سخن می‌گویم. خداوند می‌فرماید: کسانی که گفتند: پروردگار ما
خداست، سپس در مسیر مستقیم، ثابت ماندند، فرشتگان الهی بر آنها نازل
می‌شوند (و به آنها می‌گویند): نترسید و اندوهگین مباشید و بشارت باد بر شما
آن بهشتی که به شما وعده داده می‌شد. شما گفته‌اید: پروردگار ما خداست؛
بنابراین باید بر طریقه کتاب او و راه روشن فرمانش و مسیر درست عبادتش،
مستقیم و ثابت بمانید. سپس از این مسیر روشن خارج نشوید و در آن بدعتی
نگذارید و از آن منحرف نگردید؛ زیرا آنان که خارج شوند در قیامت در پیشگاه
خدا و امی مانند و به سرمنزل مقصود نمی‌رسند.

شرح و تفسیر

قضا و قدر

در آغاز این بخش از خطبه، امام علیه السلام اشاره سربسته‌ای به حوادث گذشته می‌کند و می‌فرماید: «آگاه باشید! مقدرات پیشین به وقوع پیوست و قضا (ی الهی) انجام شد (و سرانجام خلافت به اهلش رسید)»؛ (أَلَا وَإِنَّ الْقَدَرَ السَّابِقَ قَدْ وَقَعَ، وَالْقَضَاءَ الْمَاضِيَ قَدْ تَوَرَّدَ^۱).

درباره این‌که منظور از «قضا» و «قدر» در این عبارت چیست؟ شارحان نهج البلاغه احتمالات گوناگونی داده‌اند؛ ولی با توجه به بیانات آن حضرت که بعد از این نقل شده، بعید نیست که اشاره به مسائل مربوط به زمامداری آن حضرت - که در سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله پیش‌بینی شده بود - و قیام گروهی از پیمان‌شکنان و مفسدان بر ضد آن حضرت - باشد.

روشن است که منظور از قضا و قدر - همان‌گونه که در شرح این موضوع در جای خود گفته‌ایم - اجبار بندگان و سلب اختیار از آن‌ها نیست؛ بلکه آثار افعال اختیاری بشر نیز نوعی قضا و قدر است؛ مثلاً خداوند، مقدر ساخته آن‌ها که سخت‌کوش و بااستقامت‌اند در زندگی پیروز شوند و افرادی که تنبل و واداداند عقب بمانند؛ گرچه این امور با اختیار انسان انجام می‌شود، ولی خداوند مسبب‌الاسباب آثاری برای آن قرار داده که قضا و قدر آن محسوب می‌شود؛ البته قضا و قدرهای الزامی نیز هست که خارج از محدوده افعال انسانی است.^۲

سپس وظیفه مردم را درباره آینده، بیان کرده، می‌فرماید: «من به اتکای وعده‌های الهی و با دلیل و حجت او سخن می‌گویم. خداوند می‌فرماید: کسانی

۱. «تورّد» از ریشه «ورود» به معنای داخل شدن گرفته شده و واژه «تورّد» در مواردی به کار می‌رود که چیزی به تدریج وارد شود.

۲. شرح بیشتر را ذیل آیات قضا و قدر در تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۸۱، ذیل آیه ۴۹ سوره قمر و کتاب پیدایش مذاهب، ص ۱۹ بخوانید.

که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس در مسیر مستقیم، ثابت ماندند، فرشتگان الهی بر آنها نازل می‌شوند (و به آنها می‌گویند): نرسید و اندوهگین مباشید و بشارت باد بر شما آن بهشتی که به شما وعده داده می‌شد؛ (وَإِنِّي مُتَكَلِّمٌ بَعْدَهُ اللَّهُ وَحَجَّتِهِ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾).

آنگاه در یک نتیجه‌گیری روشن می‌فرماید: «شما گفته‌اید: پروردگار ما خداست؛ ولی ادامه آیه را فراموش نکنید) بنابراین باید بر طریقه کتاب او و راه روشن فرمائش و مسیر درست عبادتش مستقیم و ثابت بمانید؛ (وَقَدْ قُلْتُمْ: ﴿رَبُّنَا اللَّهُ﴾، فَاسْتَقِيمُوا عَلَى كِتَابِهِ، وَعَلَى مِنْهَا جِ أَمْرِهِ، وَعَلَى الطَّرِيقَةِ الصَّالِحَةِ مِنْ عِبَادَتِهِ). اشاره به این‌که گفتار بی‌عمل، کسی را به جایی نمی‌رساند و سبب ورود در بهشت و سعادت جاویدان نمی‌شود؛ حال که اظهار ایمان کرده‌اید، وارد میدان عمل شوید تا مشمول وعده‌های الهی در آیات مذکور گردید.

جمله‌های سه‌گانه «فَاسْتَقِيمُوا عَلَى كِتَابِهِ...» ممکن است اشاره به اعتقاد خالص در اصول دین و اطاعت اوامر در فروع و اخلاق صالح در روحيات باشد و تا مؤمنان روی این سه مرحله کار نکنند مشمول وعده‌های الهی در آیه یادشده نخواهند شد. آنگاه خطرهای راه‌های انحرافی را که در کمین پویندگان این راه است بیان می‌فرماید: «سپس از این مسیر روشن خارج نشوید و در آن بدعتی نگذارید و از آن منحرف نگردید؛ زیرا آنها که خارج شوند در قیامت در پیشگاه خدا وامی‌مانند و به سرمنزل مقصود نمی‌رسند؛ (ثُمَّ لَا تَمُرُّوْا مِنْهَا، وَلَا تَبْتَدِعُوا فِيهَا، وَلَا تَخَافُوا عَنْهَا. فَإِنَّ أَهْلَ الْمُرُوقِ مُنْقَطِعٌ بِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

۱. «تمرقوا» از ریشه «مروق» بر وزن «غروب» در اصل به‌معنای گذشتن تیر از هدف است و مارقین به گروهی مانند خوارج اطلاق شده که چنان افراطی بودند که از دایره دین گذشتند و به بیراهه افتادند.

۲. «منقطع بهم» به‌معنای کسانی است که زاد و توشه آنها تمام شده یا مرکبشان از کار افتاده و در وسط راه مانده و به مقصد نرسیده‌اند.

امام علیه السلام در این عبارت به سه گروه از منحرفان اشاره کرده و هشدار می‌دهد که قدم در راه آن‌ها نگذارید:

نخست، گروهی که از دین به سرعت خارج می‌شوند، ولی تصوّر می‌کنند دین دارند؛ در حالی که فاصله آن‌ها از دین واقعی و خالص بسیار زیاد است؛ همچون خوارج نهروان که در تاریخ و بر اساس روایات به «مارقین» شهرت یافتند؛ تعبّد و پایبندی آن‌ها به ظاهر دین چنان بود که افراد ناآگاه آنان را از دین‌داران جدّی می‌پنداشتند؛ در حالی که از دین فقط به ظاهر و پوسته‌ای قناعت کرده بودند و از حقیقت اسلام بیگانه بودند.

دوم، گروه بدعت‌گذاران‌اند که دین را مطابق سلیقه خود تغییر می‌دهند و درواقع، فکر ناقص و هوای نفس خویش را بر احکام الهی مقدّم می‌دارند که نمونه‌های آن در عصر خلفا کم نبود.

سوم، گروهی‌اند که آگاهانه با احکام خدا به مخالفت برمی‌خیزند و آنچه را که با منافع زودگذرشان سازگار نیست به راحتی کنار می‌گذارند. جمله معروف معاویه به مردم کوفه به هنگامی که فاتحانه وارد کوفه شد نمونه روشنی از آن است، او گفت: «به خدا سوگند! با شما پیکار نکردم تا نماز بخوانید و روزه بگیرید و حجّ به جا آورید و زکات دهید. شما این کارها را انجام می‌دهید؛ من فقط برای این با شما پیکار کردم که بر شما حکومت کنم (و طبق روایتی: برگردن شما سوار شوم)».^۱

۱. این سخن را بسیاری از مورّخان و محدّثان در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند؛ از جمله در مصتّف ابن‌ابی‌شیبیه (ج ۷، ص ۲۵۱، ح ۲۳) و تاریخ دمشق (ج ۵۲، ص ۳۸۰) و البدایة والنهابة ابن‌کنیر (ج ۸، ص ۱۴۰) و شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید (ج ۱۶، ص ۱۵) نقل شده است و در ذیل بعضی از این نقل‌ها آمده است که با صراحت گفت: من هر شرطی را با هر کس کرده‌ام زیرپای خود قرار داده‌ام (اشاره به این‌که به شرایط صلح با امام حسن علیه السلام پایبند نیستم).

مسلماً کسانی که در این راه‌های انحرافی گام نگذارند و گرفتار وسوسه‌های شیطان و هوای نفس نشوند کسانی‌اند که «رَبَّنَا اللَّهُ» گفته‌اند و در طریق مستقیم، گام نهاده‌اند و فرشتگان پروردگار بر آن‌ها نازل می‌شوند و به آن‌ها بشارت بهشت می‌دهند.

نکته

استقامت در مسیر ولایت

در بعضی از روایات در تفسیر عبارت «ثُمَّ اسْتَقَامُوا»^۱ آمده است که این جمله اشاره به ولایت است. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در پاسخ کسی که از تفسیر استقامت در آیه یاد شده سؤال کرده بود، فرمود: «هِيَ وَاللَّهُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ؛ منظور از استقامت، به خدا سوگند! همان چیزی است که شما دارید».^۲

البته استقامت و ثبات بر جاده مستقیم در دین، مفهوم گسترده‌ای دارد که یک مصداق بارز آن ولایت اهل بیت علیهم السلام است.

سؤال: بشارتی که فرشتگان به مؤمنان ثابت قدم می‌دهند در لحظه مر است یا در زمان زندگی در این دنیا یا در قیامت؟ آیا این بشارت برای مؤمنان احساس می‌شود یا خیر؟

پاسخ: بی‌شک، فرشتگان - طبق آیات صریح قرآن - در لحظات حساس در همین زندگی دنیا به یاری مؤمنان شتافتند؛ برای نمونه در جنگ بدر و احزاب^۳؛ البته مؤمنان آن‌ها را ندیدند ولی امدادهای غیبی آن‌ها را در جهت پیروزی در میدان جنگ مشاهده کردند.

۱. فصلت، آیه ۳۰.

۲. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷، ذیل آیه مورد بحث.

۳. آل عمران، آیه ۱۲۴؛ احزاب، آیه ۹.

از روایات استفاده می‌شود که بشارت فرشتگان که در آیه یادشده (آیه ۳۱ سوره فصلت) به آن اشاره گردیده، مربوط به لحظه مر یا صحنه محشر است و جمله «نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» در آیه بعد، به صورت: «وَنَحْنُ كُنَّا أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» تفسیر شده است؛ یعنی ما در زندگی دنیا یار و یاور شما بودیم و در لحظه احتضار و قیامت شما را یاری خواهیم کرد.^۱

در تفسیر مجمع البیان از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: «أَلَّا تَخَافُوا مَا تَقْدِمُونَ عَلَيْهِ وَلَا تَحْزَنُوا مَا خَلْفَتْكُمْ وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ فِي الدُّنْيَا» فرشتگان (در لحظه مر) به آنها می‌گویند: «از آنچه در پیش رو دارید نترسید و برای آنچه در دنیا پشت سر گذاشتید غمگین نباشید. بشارت بر شما آن بهشتی که در دنیا به شما وعده داده می‌شد».^۲

۱. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۹؛ تفسیر سمرقندی (بحر العلوم)، ج ۳، ص ۲۲۶.

۲. مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۷، ذیل آیه مورد بحث.

بخش هفتم

ثُمَّ أَيَّاكُمْ وَتَهْزِيعَ الْأَخْلَاقِ وَتَضْرِيحَهَا، وَاجْعَلُوا اللِّسَانَ وَاحِدًا،
وَلِيُخْزِنَ الرَّجُلُ لِسَانَهُ، فَإِنَّ هَذَا اللِّسَانَ جَمُوحٌ بِصَاحِبِهِ وَاللَّهُ مَا أَرَى
عَبْدًا يَتَّقِي تَقْوَى تَنْفَعُهُ حَتَّى يَخْزِنَ لِسَانَهُ. وَإِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءِ
قَلْبِهِ، وَإِنَّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِ: لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ
بِكَلَامٍ نَدْبَرَهُ فِي نَفْسِهِ، فَإِنْ كَانَ خَيْرًا أَبْدَاهُ، وَإِنْ كَانَ شَرًّا وَارَاهُ. وَإِنَّ
الْمُنَافِقَ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَتَى عَلَى لِسَانِهِ لَا يَدْرِي مَاذَا لَهُ، وَمَاذَا عَلَيْهِ. وَلَقَدْ

« لا يَسْتَقِيمُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ »
« ½B a°A aW , °A/E j -v -°I ½B j ½ eAo°A Ü» °B Æ Læ ÜV
ÑÄü ü , âAoÆj ½

ترجمه

سپس برحذر باشید از درهم شکستن فضایل اخلاقی و دگرگون ساختن آن.
یک‌زبان باشید (و همیشه حق بگویید) انسان باید زبان خود را نگه دارد؛ زیرا این
زبان، سرکش است و صاحبش را به هلاکت می‌افکند. به خدا سوگند! باور
نمی‌کنم بنده‌ای که زبانش را حفظ نکند، به درجه‌ای از تقوا برسد که به حالش
سودمند گردد، (بدانید)، زبان مؤمن، پشت قلب او قرار دارد و قلب منافق، پشت
زبان اوست؛ چون مؤمن هرگاه بخواهد سخنی بگوید نخست می‌اندیشد؛ اگر
خیر بود اظهار می‌کند و اگر شرّ بود آن را پنهان می‌سازد؛ ولی منافق آنچه بر
زبانش جاری می‌شود می‌گوید؛ در حالی که نمی‌داند کدام به سود اوست و کدام
به زیان او. رسول خدا ﷺ فرمود: ایمان هیچ بنده‌ای صاف و استوار نخواهد شد

تا قلبش صاف شود و هیچ‌گاه قلبش صاف و استوار نخواهد شد تا زبانش چنین گردد. هرکس از شما بتواند خدا را در حالی ملاقات کند که دستش از خون و اموال مسلمانان پاک و زبانش از تعدی به آبروی آنان سالم مانده باشد، باید چنین کند (که نجات در آن است).

شرح و تفسیر

فرق مؤمن و منافق در اصلاح زبان است

امام علیه السلام در این بخش از خطبه مسائل مهمی را درباره تہذیب اخلاق و پاک‌سازی روح و جان از رذایل اخلاقی بیان می‌فرماید و به نکات بسیار مهمی که کلید اصلاح اخلاق است، اشاره می‌کند؛ نخست می‌فرماید: «سپس بر حذر باشید از درهم شکستن فضایل اخلاقی و دگرگون ساختن آن»؛ (ثُمَّ أَيُّكُمْ وَتَهْزِيعَ الْأَخْلَاقِ وَتَضْرِيْفَهَا^۱).

با توجه به این‌که «تهزیع» از ریشه «هزع» (بر وزن نظم) به معنای درهم شکستن گرفته شده، گویی امام علیه السلام فضایل اخلاقی را همچون بنای استوار یا گوهری شاهوار می‌شمرد که انحراف از آن به منزله تخریب و درهم شکستن و دگرگون ساختن آن است؛ بنایی که اگر درهم شکسته شد، مایه بدبختی و درماندگی است و گوهری که اگر درهم بشکند ارزش خود را به کلی از دست می‌دهد. نه تنها افراد، بلکه جوامع بشری، هرگاه فضایل اخلاقی را از دست دهند رو به تباهی و نابودی و انقراض می‌روند:

اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند

قومی که گشت فاقد اخلاق، مردنی است^۲

۱. «تصریف» به معنای تغییر دادن و دگرگون ساختن است.

۲. دیوان ملک الشعراء بهار، قطعات، شماره ۲۴.

آنگاه انگشت روی یکی از مهم‌ترین مسائل اخلاقی می‌گذارد که بدون آن، کسی در مسیر تهذیب نفس نمی‌تواند گام بردارد و آن، اصلاح زبان است و در این زمینه چند دستور مهم می‌دهد؛ نخست می‌فرماید: «یک‌زبان باشید (و همیشه حق بگویند)»؛ (وَأَجْعَلُوا اللِّسَانَ وَاحِدًا).

این تعبیر در مقابل تعبیر «ذواللسانین» (افراد دو زبان) است که اشاره به منافقان می‌باشد، که در حضور فرد چیزی می‌گویند و در غیاب او چیز دیگر؛ هنگامی که مؤمنان را ملاقات می‌کنند می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم؛ ولی موقعی که جلسات خصوصی با شیطان‌صفتان تشکیل می‌دهند می‌گویند: ما با شما ایم، ما این‌ها را مسخره می‌کنیم؛ «وَإِنَّا خَلَوْنَا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ»^۱.

بدیهی است، در جامعه‌ای که افراد دو چهره و دو زبان و منافق و بی‌بهره از صداقت، نفوذ کنند، اعتماد و محبت و همدلی که مهم‌ترین سرمایه زندگی اجتماعی است به باد می‌رود و محیط زندگی به جهنم سوزانی تبدیل می‌شود که همه با بدبینی به یکدیگر می‌نگرند و همه از هم وحشت دارند.

در دومین دستور می‌فرماید: «انسان باید زبان خود را نگه دارد؛ زیرا این زبان، سرکش است و صاحبش را به هلاکت می‌افکند»؛ (وَلْيُخْزِنِ الرَّجُلُ لِسَانَهُ، فَإِنَّ هَذَا اللِّسَانَ جُمُوحٌ^۲ بِصَاحِبِهِ).

تشبیه زبان به یک مرکب سرکش، تشبیه جالب و عجیبی است؛ چراکه زبان، ساده‌ترین عضوی است که در اختیار انسان است و به‌آسانی آن را به گردش درمی‌آورد؛ ولی گاه هوای نفس و وسوسه‌های شیطانی آن‌چنان بر انسان غلبه

۱. بقره، آیه ۱۴.

۲. «جموح» به‌معنای سرکش و چموش است و از ریشه «جمع» بر وزن «جمع» گرفته شده که به‌معنای سرکشی است.

می‌کنند که مهار زبان را از دست او می‌گیرند؛ همچون مرکب چموش و سرکشی که زمام اختیار از صاحبش گرفته و او را به سوی پرتگاه می‌برد. بهترین وسیله برای محفوظ ماندن از این خطر، آن است که انسان کمتر سخن بگوید. منظور از نگهداری زبان، همین است؛ نه این‌که اصلاً سخن نگوید؛ زیرا زبان، مهم‌ترین وسیلهٔ تعلیم و تربیت، و انتقال علوم و تجربه‌ها، و ذکر خداوند متعال است.

در ادامهٔ این سخن در تأکید بر همین مطلب می‌فرماید: «به خدا سوگند! باور نمی‌کنم بنده‌ای که زبانش را حفظ نکند، به درجه‌ای از تقوا برسد که به حالش سودمند گردد»؛ (وَاللَّهِ مَا أَرَىٰ عَبْدًا يَتَّقِي تَقْوَىٰ تَنْفَعُهُ حَتَّىٰ يَخْزَنَ لِسَانَهُ).

این تأکید امام علیه السلام که با سوگند به ذات پاک خدا مقرون شده، اشاره به آن چیزی است که همهٔ پویندگان راه حق و ارباب سیر و سلوک قائل‌اند که نخستین گام در این راه را اصلاح زبان می‌شمارند و تا کسی از این گردنهٔ صعب‌العبور نگذرد، هرگز به حقیقت تقوا و پرهیزکاری و قرب الی‌الله نخواهد رسید.

سپس در ادامهٔ سخن برای بیان اهمیت حفظ زبان، یکی از تفاوت‌های مؤمنان و منافقان را در همین موضوع برمی‌شمرد و می‌فرماید: «زبان مؤمن، پشت قلب او قرار دارد و قلب منافق، پشت زبان اوست؛ چون مؤمن هرگاه بخواهد سخنی بگوید نخست می‌اندیشد؛ اگر خیر بود اظهار می‌کند و اگر شر بود آن را پنهان می‌سازد؛ ولی منافق آنچه بر زبانش جاری می‌شود می‌گوید؛ در حالی که نمی‌داند کدام به سود اوست و کدام به زیان او»؛ (وَإِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ مِنْ وَرَاءِ قَلْبِهِ، وَإِنَّ قَلْبَ الْمُنَافِقِ مِنْ وَرَاءِ لِسَانِهِ: لِأَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ تَدَبَّرَهُ فِي نَفْسِهِ، فَإِنْ كَانَ خَيْرًا أَبْدَاهُ، وَإِنْ كَانَ شَرًّا وَارَاهُ. وَإِنَّ الْمُنَافِقَ يَتَكَلَّمُ بِمَا أَتَىٰ عَلَىٰ لِسَانِهِ لَا يَدْرِي مَاذَا لَهُ، وَمَاذَا عَلَيْهِ).

به یقین، زبان هرکس در دهان اوست و قلب - چه به معنای عضو مخصوصی که در وسط سینه است تفسیر شود و چه به معنای عقل - از زبانش جداست و در

این مطلب ظاهراً میان مؤمن و منافق، فرقی نیست؛ ولی در بیان حضرت، کنایه لطیفی است برای بیان این معنا که مؤمن، اول می‌اندیشد و سپس سخن می‌گوید؛ ولی منافق اول سخن می‌گوید و سپس می‌اندیشد؛ همان‌گونه که امام علیه السلام در ادامه سخنش تفسیر فرموده است.

قابل توجه این که همین معنا در کلمات قصار امام علیه السلام به صورت دیگری ذکر شده است؛ می‌فرماید: «لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَ قَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ؛ زبان عاقل در پشت قلب اوست، در حالی که قلب احمق در پشت زبان او قرار دارد».^۱ نیز در روایت دیگری از آن حضرت نقل شده است: «قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ وَ لِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ؛ قلب احمق در دهان اوست و زبان عاقل در قلب اوست».^۲

همه این عبارات، یک حقیقت را دنبال می‌کند و آن این که مؤمن و عاقل، می‌اندیشند و می‌گویند و احمق و منافق، می‌گویند و نمی‌اندیشند.

پرسش: منافقان معمولاً افرادی هوشیار و در کارهای تخریبی خود دارای برنامه‌ها و نقشه‌های دقیق‌اند؛ چگونه می‌توان آن‌ها را یا کسی که «لَا يَدْرِي مَاذَا لَهُ وَمَاذَا عَلَيْهِ؛ نمی‌داند چه چیزی به سود او و چه چیز به زیان اوست» احمق معرفی کرد؟!

پاسخ: با دقت در آیات مربوط به منافقان در قرآن مجید، پاسخ این سؤال را می‌توان دریافت و آن این که گرچه منافقان در مراحل ابتدایی، دارای هوش و نقشه‌های شیطنت‌آمیزند و به همین دلیل، خود را هوشمند و مؤمنان راستین را سفیه می‌پندارند، ولی در مرحله نهایی، سفیه واقعی آن‌هاست؛ قرآن مجید می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۰.

۲. همان، حکمت ۴۱.

هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ «و هنگامی که به آنان گفته شود: ایمان آورید همانگونه که (سایر) مردم ایمان آورده‌اند، می‌گویند: آیا همچون ابلهان ایمان بیاوریم؟! آگاه باشید! این‌ها همان ابلهان‌اند؛ ولی نمی‌دانند».^۱

بنابراین در یک محاسبه دقیق، حماقت آن‌ها و هوشیاری مؤمنان روشن می‌شود؛ چراکه خط نفاق، خواه‌ناخواه خود را نشان می‌دهد و سبب رسوایی در دنیا و آخرت می‌شود و منافقان، سرمایه‌های اصلی خود را از دست می‌دهند؛ بی‌آن‌که بهره‌ای برای سعادت جاویدانشان از آن ببرند.

سپس در ادامه این سخن، امام علیه السلام به حدیث پرمعنایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله استدلال کرده، می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ایمان هیچ بنده‌ای صاف و استوار نخواهد شد تا قلبش صاف شود و هیچ‌گاه قلبش صاف و استوار نمی‌شود تا زبانش چنین گردد»؛ (وَلَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ. وَلَا يَسْتَقِيمُ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ»)^۲.

رابطه‌ای که میان اصلاح زبان و قلب و ایمان در این حدیث آمده، دقیق و حساب شده است. تجربه نشان داده که آلودگی زبان به انواع گناهان و سخنان لغو و بیهوده، قلب را تاریک و روح را تهی از معنویت می‌کند و بدیهی است که وقتی قلب، تاریک شود جای درخشش نور ایمان نخواهد بود. قرآن مجید در یک تعبیر حساب شده می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی پیشه کنید و سخن حق بگویید تا خدا کارهای شما را اصلاح کند».^۳

۱. بقره، آیه ۱۳.

۲. حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله، علاوه بر نهج البلاغه در منابع حدیثی زیادی از جمله مسند احمد، ج ۳، ص ۱۹۸، ذکر شده است.

۳. احزاب، آیات ۷۰ و ۷۱.

بنابراین رابطه لازم و ملزوم بودن اصلاح زبان و اصلاح قلب و اصلاح ایمان، یک رابطه روشنی است؛ هر چند بعضی از شارحان نهج البلاغه در توجیه آن به زحمت افتاده‌اند.

البته نمی‌توان انکار کرد که عکس این معنا نیز صادق است؛ یعنی قوت ایمان، باعث نورانیت قلب و نورانیت قلب، باعث اصلاح زبان می‌شود و به تعبیر روشن‌تر، این امور سه‌گانه، تأثیر متقابل در یکدیگر دارند؛ ولی آنچه در حدیث پیامبر ﷺ آمده بارزتر است.

آنچه در جمله‌های قبل آمد همه مربوط به اصلاح زبان بود که مهم‌ترین گام در راه خودسازی و قرب الی الله است. سپس امام علیه السلام به سه موضوع مهم دیگر در پایان این عبارت از خطبه اشاره کرده، می‌فرماید: «هرکس از شما بتواند خدا را در حالی ملاقات کند که دستش از خون و اموال مسلمانان پاک و زبانش از تعدی به آبروی آنان سالم مانده باشد، باید چنین کند»؛ (فَمَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى وَهُوَ نَقِي الرَّاحَةِ مِنْ دِمَائِ الْمُسْلِمِينَ وَأَمْوَالِهِمْ، سَلِيمِ اللِّسَانِ مِنْ أَعْرَاضِهِمْ، فَلْيَفْعَلْ).

به یقین چنین کسی از تقوای فراوانی برخوردار است و در سایه آن مشمول برترین عنایات الهی خواهد شد.

چه تقوایی از این بالاتر که اذیت و آزار انسان به هیچ‌کس نرسد و اصول سه‌گانه احترام انسان‌ها را رعایت کند: احترام جان و مال و آبرو. این موضوع به قدری مهم است که رعایت آن، نشانه مسلمان بودن و ترک آن دلیل بر بیگانگی از اسلام است.

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ؛ مسلمان، کسی است که مسلمانان از زبان و دست او در امان باشند (و کمترین تعرضی به جان و مال و آبروی افراد نداشته باشد)».^۱

۱. کافی، ج ۲، باب المؤمن و علاماته، ص ۲۳۵، ح ۱۹.

حتی در حدیث دیگری، امام صادق علیه السلام مطلب را از دایره اسلام و مسلمین فراتر برده، می‌فرماید: «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ النَّاسُ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ وَالْمُؤْمِنُ مَنْ اِتَّمَنَهُ النَّاسُ عَلَى اَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ؛ مسلمان، کسی است که مردم از دست و زبانش در امان باشند و مؤمن کسی است که مردم او را برای مال و جان خود امین بشمرند».^۱

نکته‌ها

۱. زبان، عجیب‌ترین عضو بدن

این یک قطعه گوشت ساده که آن را زبان می‌نامیم هم از نظر ظاهر و هم از نظر باطن، مسئولیت‌های بزرگی به عهده دارد. اگر اندکی در سخن گفتن افراد دقیق شویم، می‌بینیم که زبان با سرعت عجیبی در دهان گردش می‌کند و با شتاب، مقاطع حروف را مشخص می‌کند و باز با سرعت شگفت‌آوری کلمات و جمله‌ها را می‌سازد و هرگز خسته نمی‌شود!

اگر کمی در مسیر حرکت خود اشتباه کند، کلمات مهمل و گاه خنده‌آور ایجاد می‌شود!

و نیز به‌هنگام غذا خوردن با سرعت و دقت بی‌نظیری لقمه غذا را به زیر دندان‌ها می‌فرستد و خود را به عقب می‌کشد تا غذا در زیر چکش‌های دندان نرم شود. اگر در این کار دقیق اشتباه کند و لای دندان‌ها بماند، چنان ضربه‌ای می‌خورد که خون از آن جاری می‌شود و در این جاست که می‌گوییم: «زبانمان را گاز گرفتیم».

کار مهم دیگر آن جمع کردن غذاهای جویده شده و فرستادن آن به درون حلق است که اگر زبان نبود، بلعیدن آب و غذا کار بسیار مشکل و پیچیده‌ای بود؛ این از نظر ظاهر.

۱. معانی الاخبار، ص ۲۳۹، ج ۱.

و اما از نظر برنامه‌های معنوی و اخلاقی باز هم نقش زبان، بسیار مهم است؛ چراکه ساده‌ترین وسیله عبادت و مهم‌ترین وسیله گناه است؛ بهترین عبادات (نماز، تلاوت قرآن، تعلیم و تربیت، امر به معروف و نهی از منکر و...) با زبان انجام می‌شود؛ همان‌گونه که حدود سی گناه کبیره (غیبت، تهمت، آزار مؤمن، حکم به باطل، ایجاد فساد و اختلاف و...) با زبان انجام می‌گردد.

زبان، خطرناک‌ترین وسیله گناه است؛ زیرا در هر زمان و مکان و در هر شرایط بدون هیچ هزینه‌ای در اختیار انسان قرار دارد؛ از آن بدتر این‌که گناهان زبان بر اثر کثرت و وسعت، غالباً قبح و زشتی خود را در میان مردم از دست داده است؛ به همین دلیل، نخستین گام در اصلاح خویش، اصلاح زبان است و مراحل قرب به خدا از مسیر اصلاح زبان می‌گذرد.

برای نجات از گناهان زبان، دو راه مهم وجود دارد که امام علیه السلام در سخنان مزبور به آن اشاره فرموده است:

نخست، کم سخن گفتن و از فضول کلام پرهیز کردن، که یک وسیله مهم برای برکنار ماندن از آفات زبان است.

دوم این‌که، انسان هر سخنی می‌خواهد بگوید، اول در آن بیندیشد؛ سپس بر زبان جاری کند؛ به تعبیر زیبای مولا علیه السلام: زبانش در پشت قلبش باشد؛ نه همچون منافقان احمق که قلبشان در پشت زبانشان قرار دارد. هرگاه به این دو دستور مهم که در سخنان امام علیه السلام در این بخش از خطبه آمد، عمل کنیم به یقین از آفات زبان برکنار خواهیم بود.

سخن در این جا بسیار است. مطلب را کوتاه می‌کنیم و با حدیث پرمعنایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را پایان دهیم. در این حدیث امام صادق علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند:

«يُعَذَّبُ اللهُ اللِّسَانَ بِعَذَابٍ لَا يُعَذَّبُ بِهِ شَيْئًا مِنَ الْجَوَارِحِ فَيَقُولُ: أَيُّ رَبِّ عَذَّبْتَنِي»

بِعَذَابٍ، لَمْ تُعَذَّبْ بِهِ شَيْئاً فَيُقَالُ لَهُ: خَرَجَتْ مِنْكَ كَلِمَةٌ فَبَلَغَتْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا فَسُفِكَ بِهَا الدَّمُ الْحَرَامُ وَانْتَهَبَ بِهَا الْمَالُ الْحَرَامُ وَانْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجُ الْحَرَامُ، وَعِزَّتِي (وَجَلَالِي) لَا أُعَذِّبَنَّكَ بِعَذَابٍ لَا أُعَذِّبُ بِهِ شَيْئاً مِنَ الْجَوَارِحِ؛ خداوند، زبان (گنهکار) را (در قیامت) کیفری می دهد که هیچ یک از اعضای بدن را آن گونه کیفر نمی دهد. عرضه می دارد: پروردگارا! چنان کیفری به من دادی که به هیچ یک از اعضا ندادی، به او گفته می شود: سخنی از تو بیرون آمد و به شرق و غرب جهان رسید و بر اثر آن، خون بی گناهان ریخته شد و اموال مردم غارت گشت و ناموس های مردم بر باد رفت. به عزتم (و جلالم) سوگند! تو را چنان عذابی کنم که هیچ یک از اعضای دیگر را آن گونه عذاب نکنم.^۱

۲. سرمایه های اصلی انسان

عمده ترین سرمایه ما سه چیز است: جان، مال و آبرو. و آبرو از بعضی جهات در درجه اول اهمیّت است که انسان، حاضر است جان خود را هم فدای آن کند و در درجه بعد، جان قرار دارد و بعد از آن اموال انسان است. اسلام، اهمیّت فوق العاده ای برای هر سه قائل شده و همان گونه که در خطبه یادشده نقل شد، کسی در قیامت، اهل نجات است که دست او از خون و اموال مردم پاک باشد و زبانش از تعرض به آبروی مردم.

اسلام، احترام اموال مردم را همچون احترام جان آنها می داند و احترام جان یک انسان را به اندازه احترام تمام بشر می شمرد و تزییع آبروی مؤمنی را به وسیله ارتکاب یک غیبت، به منزله خوردن گوشت برادر خود بعد از مرگش می شمرد.

۱. کافی، ج ۲، باب الصمت، ص ۱۱۵، ح ۱۶.

در حدیثی می خوانیم که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در «حجة الوداع» در سرزمین «منی» (که مسلمانان از نقاط مختلف در آن جا گرد هم می آیند) بعد از پایان مناسک حج، خطبه مهمی ایراد کرد و در ضمن آن، خطاب به مردم فرمود: «کدام روز سال از همه روزها مهم تر است؟»

عرض کردند: امروز!

فرمود: کدام ماه از همه ماهها مهم تر است؟

عرض کردند: همین ماه!

فرمود: کدام نقطه از جهان مهم تر است؟

عرض کردند: همین سرزمین!

فرمود: «إِنَّ دِمَائِكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَهُ فَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ؛ احترام خون و مال شما همچون احترام امروز و این ماه در این سرزمین است و این ادامه دارد تا روز قیامت و در آن روز خداوند از اعمال شما پرسش می کند».

سپس فرمود: من آنچه را باید بگویم گفتم؟

عرض کردند: آری.

فرمود: خدایا گواه باش».^۱

۱. کافی، ج ۷، باب القتل، ص ۲۷۳، ح ۱۲؛ وسائل الشیعه، باب تحریم القتل ظلما، ص ۳، ح ۳.

بخش هشتم

وَأَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَسْتَحِلُّونَ مَا اسْتَحَلَّ عَامًّا أَوَّلًا، وَيُحَرِّمُونَ عَامًّا مَا حَرَّمَ عَامًّا أَوَّلًا؛ وَأَنَّ مَا أَحَدَثَ النَّاسُ لَا يُحِلُّ لَكُمْ شَيْئًا مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ، وَلَكِنَّ الْحَلَالَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ، وَالْحَرَامَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ. فَقَدْ جَرَّبْتُمُ الْأُمُورَ وَصَرَّ سُنْمُوهَا، وَوَعِظْتُمُ بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَضَرَبْتَ الْأَمْثَالَ لَكُمْ، وَدَعَيْتُمُ إِلَى الْأَمْرِ الْوَاضِحِ؛ فَلَا يَصِحُّ عَنْ ذَلِكَ إِلَّا أَصَمُّ، وَلَا يَغْمَى عَنْ ذَلِكَ إِلَّا أَعْمَى. وَمَنْ لَمْ يَنْفَعَهُ اللَّهُ بِالْبَلَاءِ وَالْتَّجَارِبِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِشَيْءٍ مِنَ الْعِظَةِ، وَأَنَّهُ أَلْتَّصِيرُ مِنْ أَمَامِهِ، حَتَّى يَعْرِفَ مَا أَنْكَرَ، وَيُنْكَرَ مَا عَرَفَ وَإِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ: مُتَّبِعُ شَرْعَةٍ وَمُتَّبِعُ بَدْعَةٍ، لَيْسَ مَعَهُ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ بُرْهَانٌ سُنَّةً، وَلَا ضِيَاءٌ حُجَّةً.

ترجمه

بدانید ای بندگان خدا! انسان باایمان آنچه را که سال گذشته حلال می شمرد، امسال هم حلال می شمرد و آنچه را که سال گذشته حرام می دانست امسال هم حرام می داند. (بدانید) بدعت‌هایی که مردم گذاشته‌اند آنچه را که بر شما حرام شده، حلال نمی‌کند؛ حلال همان است که خدا حلال کرده و حرام همان است که خدا حرام ساخته است. شما امور مختلف را (درمورد بدعت‌ها) آزموده‌اید و خوب و بد را در این تجربه آموخته‌اید و با وضع گذشتگان پند و اندرز داده شده‌اید، عبرت گرفته‌اید و مثل‌ها برای شما زده شده و به امری آشکار دعوت شده‌اید. بر این اساس، تنها افراد ناشنوا از درک این مطلب عاجز و ناتوان‌اند و تنها نابینایان آن را نمی‌بینند (بدانید) آن‌کس که از آزمون‌های الهی و تجربه‌ها

سودی نبرد، از هیچ پند و اندرزی سود نخواهد برد و نتیجه تقصیر او، آشکارا دامان او را می‌گیرد (و دچار کوه‌بینی و کوه‌فکری می‌شود)؛ تا آن‌جا که بد را خوب و خوب را بد می‌بیند. مردم دو گروه بیش نیستند: گروهی تابع شریعت و آیین خدا و گروهی بدعت‌گذار که دلیلی از سوی خدا و از سنت پیامبر و نوری از حجت و دلیل (عقل) با خود ندارند!

شرح و تفسیر

خطرات بدعت‌ها

امام علیه السلام در این بخش از خطبه یکی دیگر از آفات مهم دینی و اجتماعی را بیان می‌فرماید و با آن، بحث قبلی آفات را تکمیل می‌کند و آن آفت بدعت و تغییر احکام خدا بر طبق خواسته‌های دل و هوای نفس و بدعت‌گذاری در دین خداست؛ می‌فرماید: «بدانید ای بندگان خدا! انسان باایمان آنچه را که سال گذشته حلال می‌شمرد، امسال هم حلال می‌شمرد و آنچه را که سال گذشته حرام می‌دانست امسال هم حرام می‌داند (و پیوسته بر احکام الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت می‌ماند)»؛ (وَأَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَحِلُّ الْعَامَ مَا أَسْتَحَلَّ عَاماً أَوَّلَ وَيُحَرِّمُ الْعَامَ مَا حَرَّمَ عَاماً أَوَّلَ).

اشاره به این‌که مؤمنان راستین، احکام الهی را بازیچه هوی و هوس خود نمی‌سازند و با افکار ناقص خویش آن را تغییر نمی‌دهند؛ چراکه اگر باب بدعت در احکام الهی گشوده شود تمام ظالمان و تبه‌کاران و هوس‌بازان آنچه را که برخلاف منافع نامشروع خود می‌بینند تغییر می‌دهند و بعد از زمان کوتاهی چیزی از اصول و فروع دین باقی نمی‌ماند.

این سخن اشاره به بدعت‌هایی است که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دین خدا گذاشته شده است؛ نه تنها قیاس را در موارد عدم دسترسی به نصوص کتاب و سنت به کار گرفتند، بلکه در برابر نص صریح قرآن یا پیامبر صلی الله علیه و آله برخاستند. خلیفه

سوم روشی را که پیامبر ﷺ در تقسیم بیت‌المال به کار گرفته بود و مساوات را در حدّ نیازها در نظر می‌گرفت، به کلی دگرگون ساخت و اعیان و اشراف و از آن فراتر، اقوام و بستگان خویش را بر همه مقدم شمرد و همه چیز را در اختیار آنها گذاشت و خلیفه دوم با صراحت گفت: دو چیز در زمان پیامبر ﷺ حلال بوده و من آنها را حرام می‌کنم و هرکس با من مخالفت کند او را مجازات خواهم کرد: «متعة النساء (عقد موقت) و متعة الحج (حج به صورت حج تمتع)» و بدعت‌های فراوان دیگری که در عصر خلفا روی داد که در بعضی کتاب‌ها جمع‌آوری شده و مقدار قابل توجهی است.^۱

امام علی با درایت فوق‌العاده‌ای که داشت، می‌دید اگر جلوی این کار گرفته نشود، همه احکام اسلام به خطر می‌افتد و چهره نورانی این آیین پاک به کلی دگرگون می‌شود؛ از این رو پرهیز از بدعت را نشانه ایمان شمرد.

و در ادامه سخن می‌فرماید: «(بدانید) بدعت‌هایی که مردم گذاشته‌اند آنچه را که بر شما حرام شده، حلال نمی‌کند؛ حلال همان است که خدا حلال کرده و حرام همان است که خدا حرام ساخته است»؛ (وَأَنَّ مَا أَخَذَتِ النَّاسُ لَا يُحِلُّ لَكُمْ شَيْئًا مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ، وَلَكِنَّ الْحَلَالَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ، وَالْحَرَامَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ).

سپس در ادامه این سخن به نکته‌ای اشاره می‌فرماید که به منزله دلیلی بر گفتار پیشین اوست؛ می‌فرماید: «شما امور مختلف را (در مورد بدعت‌ها) آزموده‌اید و خوب و بد را در این تجربه آموخته‌اید و با وضع گذشتگان پند و اندرز داده شده‌اید، عبرت گرفته‌اید و مثل‌ها برای شما زده شده و به امری آشکار دعوت شده‌اید»؛ (فَقَدْ جَرَّبْتُمُ الْأُمُورَ وَضَرَسْتُمُوهَا^۲، وَوَعِظْتُم بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَضَرِبَتْ الْأَمْثَالُ لَكُمْ، وَدُعِيتُمْ إِلَى الْأَمْرِ الْوَاضِحِ).

۱. رجوع کنید به کتاب النص و الاجتهاد نوشته محقق بزرگوار «مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین».
 ۲. «ضرستموها» از ریشه «ضرس» بر وزن «درس» به معنای گازگرفتن یا گازگرفتن شدید با دندان است؛ سپس به معنای بررسی دقیق درباره چیزی آمده است و در عبارت مزبور منظور همین معناست.

به این معنا که شما در عمر خود مشاهده کردید که بدعت‌های پیشین چه مشکلات و نابسامانی‌ها و بدبختی‌هایی برای مسلمین به ارمغان آورد. بدعت‌های زمان عثمان، سبب شورش عظیمی شد که خون او را به باد داد و چنان شکافی میان مسلمین پیدا شد که آثارش همچنان باقی است. بدعت‌های عصر خلیفه دوم از جمله تبعیض در میان موالی (غیر عرب) و عرب سبب شکاف عظیمی در میان مسلمانان گشت و حتی خون خلیفه نیز در همین راه ریخته شد.^۱

به علاوه خداوند در قرآن مجید، داستان یهود و بدعت‌ها و تحریفات آن‌ها را نقل کرده و عواقب سوء آن را نشان داده است؛ شما خود نیز مفسد بدعت را تجربه کرده‌اید و هم تاریخ پیشینیان به شما اندرز داده است؛ لذا من شما را به مطلب واضحی دعوت کردم که دلایل حسی و تجربی و نقلی معتبر دارد.

آنگاه در یک نتیجه‌گیری آشکار می‌فرماید: «بر این اساس، تنها افراد ناشنوا از درک این مطلب عاجز و ناتوان‌اند و تنها نابینایان آن را نمی‌بینند»؛ (فَلَا يَصْمُ عَنْ ذَلِكَ إِلَّا الْأَصْمُ، وَلَا يَعْمَى عَنْ ذَلِكَ إِلَّا الْأَعْمَى).

اشاره به این که آثار سوء و نکبت‌بار بدعت‌ها آشکار است و پیام تاریخ نیز در این زمینه روشن است. آن‌کس که آن آثار را نبیند، نابیناست و آن‌کس که این پیام را نشنود، کر است.

و در ادامه می‌فرماید: «آن‌کس که از آزمون‌های الهی و تجربه‌ها سودی نبرد، از هیچ پند و اندرزی سود نخواهد برد و نتیجه تقصیر او آشکارا دامان او را می‌گیرد (و دچار کوبه‌بینی و کوبه‌فکری می‌شود)؛ تا آن‌جا که بد را خوب و خوب را بد

۱. در جلد اول همین کتاب، ذیل خطبه سوم (شقشقیه) داستان «ابولؤلؤ، غلام مغیره بن شعبه» را نقل کرده‌ایم که از مظالم مغیره به او، نزد عمر شکایت کرد و عمر او را با بی‌اعتنایی برگرداند و همین سبب شد که او کینه عمر را به دل بگیرد و وی را در فرصت مناسبی از پای درآورد. (ج ۱، ص ۳۶۹).

می‌بیند)؛ (وَمَنْ لَمْ يَنْفَعَهُ اللَّهُ بِالْبَلَاءِ وَالتَّجَارِبِ لَمْ يَنْتَفِعْ بِشَيْءٍ مِنَ الْعِظَةِ، وَآتَاهُ التَّقْصِيرُ مِنْ أَمَامِهِ^۱، حَتَّى يَعْرِفَ مَا أَنْكَرَ، وَيُنْكَرَ مَا عَرَفَ).

تجربیات حسی و آزمایش‌های الهی مهم‌ترین وسیله بیداری انسان‌هاست. اگر واقعاً کسی از این طریق بیدار نشود بسیار بعید است که پند و اندرز و اعظان و نصیحت خیرخواهان در وی اثر بگذارد و یکی از سرنوشت‌های حتمی او این است که به جایی می‌رسد که خوبی‌ها در نظرش بدی و بدی‌ها به شکل خوبی جلوه می‌کند؛ آن‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾؛ «بگو: آیا به شما خبر دهیم که زیان‌کارترین (مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ همان کسانی که سعی و تلاششان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده؛ در حالی که، می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند».^۲

در صدر اسلام، معاویه، طلحه و زبیر خود را مدافع خون مظلوم (خون عثمان!) می‌پنداشتند و در عصر ما بدعت‌گذاران وهابی خود را مصلحان امت می‌پندارند! همواره بدعت‌گذاران در طول تاریخ، چهره اصلاح‌طلب به خود گرفته‌اند.

امام علیه السلام در پایان این عبارت برای جداسازی صفوف بدعت‌گذاران از پیروان راستین آیین خدا، مردم را به دو گروه تقسیم می‌کند که سوم ندارد؛ می‌فرماید: «مردم دو گروه بیش نیستند: گروهی تابع شریعت و آیین خدا و گروهی بدعت‌گذار که دلیلی از سوی خدا و از سنت پیامبر و نوری از حجت و دلیل (عقل) با خود ندارند!»؛ (وَإِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ: مُتَّبِعُ شَرْعَةٍ وَمُتَّبِعُ بَدْعَةٍ، لَيْسَ مَعَهُ مِنْ اللَّهِ سُبْحَانَهُ بُرْهَانٌ سُنَّةٍ، وَلَا ضِيَاءٌ حُجَّةٍ).

۱. «امامه»؛ امام در اصل به معنای پیش‌رو است و جمله «آتاه التَّقْصِيرُ مِنْ أَمَامِهِ» یعنی تقصیرات، آشکارا

دامان او را می‌گیرد.

۲. کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴.

به این ترتیب، هرکس باید صف خود را در این میان مشخص کند. اگر متسرّع است به دنبال کتاب و سنت و دلیل عقلی یقینی باشد و اگر جز این است، در صف بدعت‌گذارانی جای گیرد که احکام خدا را با امیال برخاسته از هوی و هوس تغییر می‌دهند؛ نه دلیلی از کتاب و سنت دارند و نه نور و ضیایی از عقل. بنا بر آنچه ذکر شد، «برهان سنت» اشاره به دلایل نقلی و «ضیای حجت» اشاره به دلیل عقلی است و به این ترتیب، امام علیه السلام بدعت‌گذاران را افرادی معرفی می‌کند که تنها تابع هوای نفس و یا خیالات باطل و خام‌اند.

نکته

بدعت چیست؟

امام علیه السلام در این بخش از خطبه بیشترین توجه خود را به مبارزه با بدعت‌ها معطوف داشته است.

توضیح این‌که، بدعت در لغت به معنای ایجاد کار تازه، بدون سابقه، و نوآوری است که گاه خوب است و گاه بد؛ هنگامی که قرآن در وصف خداوند می‌فرماید: «**بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**»؛ «او کسی است که آسمان و زمین را بدون هیچ نقشه قبلی و نمونه‌ای که از آن اقتباس شده باشد، ایجاد کرد»^۱ و هنگامی که به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «**قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ**»؛ «بگو: من پیامبر نو ظهوری نیستم (که با سایر پیامبران متفاوت باشم)»^۲ همین مفهوم را اراده می‌کند. بنابراین در مفهوم وسیع این کلمه، هرگونه نوآوری (خواه ممدوح باشد و یا مذموم) نهفته است.

ولی در لسان روایات و کلمات فقها، این واژه مفهوم خاصی پیدا کرده و آن،

۱. بقره، آیه ۱۱۷.

۲. احقاف، آیه ۹.

تغییر احکام الهی و تبدیل آن به احکام دیگر بر طبق تمایلات نفسانی و منافع شخصی است.

به همین دلیل، در روایات اسلامی مذمت شدیدی از موضوع بدعت شده است: در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «أَهْلُ الْبِدْعِ شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيفَةِ؛ اهل بدعت، بدترین خلق و دارای بدترین اخلاق‌اند». ^۱ امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «أَمَّا أَهْلُ الْبِدْعَةِ فَالْمُخَالِفُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَلِكِتَابِهِ وَرَسُولِهِ الْغَامِلُونَ بِرَأْيِهِمْ وَأَهْوَائِهِمْ وَإِنْ كَثُرُوا؛ اما اهل بدعت کسانی‌اند که مخالف فرمان خدا و کتاب او و رسول او می‌باشند. آن‌ها به رأی و هوای خویش عمل می‌کنند (و همه بر باطل‌اند) هر چند بسیار باشند». ^۲

روایات در این زمینه بسیار فراوان است و با شدت، بدعت و بدعت‌گذار را می‌گوید.

دلیل آن هم روشن است؛ زیرا اگر باب بدعت در احکام الهی گشوده شود و هرکس با میل خود و بر طبق منافع شخصی، حلالی را حرام و یا حرامی را حلال کند زمان کوتاهی نمی‌گذرد که دین و آیین الهی به کلی دگرگون و مسخ می‌شود و از احکام اصیل اسلام چیزی باقی نمی‌ماند؛ بر همین اساس پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هرگونه همکاری با بدعت‌گذاران را منع کرده؛ تا آن‌جا که می‌فرماید: «مَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ مُبْتَدِعٍ فَقَدْ أَعَانَ عَلَيَّ هَدْمَ دِينِهِ؛ کسی که در صورت بدعت‌گذاری تبسم کند، به نابودی دین خود کمک کرده است». ^۳

از این‌جا روشن می‌شود کسانی که معنای وسیع بدعت را با معنای خاص آن خلط کرده‌اند و به مغالطاتی دست زده‌اند، مثلاً می‌گویند: همه طالب نوآوری‌اند و چه کسی می‌تواند با آن مخالفت کند؟ سخت در اشتباه‌اند.

۱. کنز العمال، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۱۰۹۵.

۲. بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۲۵۸، ذیل ح ۱۹۹؛ شرح الاخبار، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳. همان، ج ۴۷، ص ۲۱۷، ح ۴؛ مناقب آل ابی طالب عَلَيْهِمُ السَّلَام (ابن شهر آشوب)، ج ۴، ص ۲۵۱.

و نیز کسانی که تغییر نظر مجتهدان و کشف مسائل تازه‌ای را از کتاب و سنت نوعی بدعت می‌شمردند، یا خود را فریب می‌دهند و یا می‌خواهند دیگران را فریب دهند. کشف مسائل تازه از کتاب و سنت، پیروی از شریعت است نه بدعت به معنای خاص کلمه؛ یعنی حلال خدا را حرام و حرام خدا را به خاطر هوای نفس و منافع شخصی حلال شمردن.

این نکته نیز شایان دقت است که بدعت‌گذاران از ترس این‌که مبدا مورد مخالفت مؤمنان راستین قرار گیرند، دست به تفسیر به رأی می‌زنند. آیاتی از قرآن کریم یا روایاتی را از معصومین علیهم السلام تحریف کرده و در پناه آن به بدعت‌ها روی می‌آورند. خطر این بدعت‌گذاران از سایر بدعت‌گذارانی که آشکارا دست به این کار می‌زنند بسیار بیشتر است.

در هر حال، امام علیه السلام در خطبه یادشده در یک جمله کوتاه می‌فرماید: مؤمن راستین کسی است که حلال و حرام خدا را تغییر ندهد و امسال و سال گذشته او در حفظ احکام الهی و عمل به آن یکسان باشد و در مسیر کتاب و سنت، ثابت قدم بماند.



بخش نهم

وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعْزْزِ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ، فَإِنَّهُ «حَبْلُ اللَّهِ
الْمَتِينِ»، وَسَبِيهُ الْأَمِينُ، وَفِيهِ رَيْعُ الْقَلْبِ، وَبِنَائِجِ الْعِلْمِ، وَمَا لِقَلْبِ
جِلَاءٍ غَيْرُهُ، مَعَ أَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ الْمُنْتَدِرُونَ، وَبَقِيَ النَّاسُونَ أَوْ الْمُتَنَاسُونَ.
فَإِذَا رَأَيْتُمْ خَيْرًا فَأَعِينُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا رَأَيْتُمْ شَرًّا فَادْهَبُوا عَنْهُ، فَإِنَّ رَسُولَ
&I ﷺ كَانَ يَقُولُ: «يَا بَنِي آدَمَ، أَعْمَلِ الْخَيْرِ وَدَعْ الشَّرَّ، فَإِذَا أَنْتَ جَوَادٌ

/k B

ترجمه

خداوند سبحان، احدی را درباره چیزی مانند قرآن، پند و اندرز نداده است؛ زیرا قرآن رشته محکم خدا و وسیله مطمئن اوست. در قرآن، بهار دلها و چشمه‌های جوشان علم و دانش است و برای (زدودن زنگار غفلت و گناه از) قلب، صیقلی جز قرآن نیست؛ اما متأسفانه آن‌ها که از قرآن پند می‌گرفتند رفتند و فراموش‌کاران یا کسانی که خود را به فراموشی زده‌اند، مانده‌اند (راه خدا و مسیر قرآن، روشن است) هرگاه کار نیکی را مشاهده کردید به آن کمک کنید و هر زمان کار شری را دیدید از آن بگذرید؛ زیرا رسول خدا ﷺ می‌فرمود: ای فرزند آدم! کار نیک انجام ده و بدی را رها کن که اگر چنین کنی نجابت خود را حفظ کرده‌ای و در جاده مستقیم و میانه (دور از افراط و تفریط) گام برداشته‌ای.

شرح و تفسیر

در قرآن، بهار دل‌ها و چشمه جوشان علوم است

امام علیؑ در این بخش از خطبه، بار دیگر به سراغ قرآن و بیان عظمت و آثار آن

می‌رود تا آنچه را که در بیانات قبل ذکر کرده است از این طریق تحکیم و تکمیل کند؛ در این جا به چند نکته تازه درباره قرآن می‌پردازد؛ نخست می‌فرماید: «خداوند سبحان، احدی را درباره چیزی مانند قرآن، پند و اندرز نداده است»؛ (وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ).

زیرا کتب آسمانی که از سوی خدا برای هدایت خلق نازل شده، در برگیرنده بهترین مواعظ الهی است. در میان این کتب، قرآن مجید آفتابی است درخشان و به راستی مواعظ قرآن، بی نظیر و پند و اندرزهای آن بی‌مانند است. گاه مستقیماً با بندگان سخن می‌گوید؛ گاه به وسیله سؤالی که پاسخش از درون وجدان برمی‌خیزد آن‌ها را اندرز می‌دهد؛ گاه تاریخ مملو از عبرت پیشینیان را بازگو می‌کند و زمانی با ذکر مثال‌های گویا و زیبا، حقایق عقلی را لباس حسی می‌پوشاند و تمام این‌ها با فصیح‌ترین عبارات و بلیغ‌ترین تعبیرات بیان می‌شود؛ به همین دلیل مواعظی همچون مواعظ قرآن وجود ندارد.

سپس برای این مطلب چند دلیل ذکر می‌کند؛ می‌فرماید: «زیرا قرآن رشته محکم خدا و وسیله مطمئن اوست. در قرآن، بهار دل‌ها و چشمه‌های جوشان علم و دانش است و برای (زدودن زنگار غفلت و گناه از) قلب، صیقلی جز قرآن نیست»؛ (فَإِنَّهُ «حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ»)، وَ سَبَبُهُ الْأَمِينُ، وَ فِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ، وَ يَنَابِيعُ الْعِلْمِ، وَ مَا لِلْقَلْبِ جِلَاءٌ غَيْرُهُ).

امام علیه السلام در این پنج جمله، گفتنی‌ها را درباره قرآن فرموده است؛ نخست آن را ریسمان محکم الهی معرفی می‌کند که گویی از آسمان به زمین کشیده شده، تا بندگان به آن چنگ زنند و خود را به اوج آسمان‌ها برسانند و به مقام قرب او

۱. «متین» از ریشه «متن» در اصل به معنای دو عضله نیرومند است که در دو طرف ستون فقرات قرار دارد و پشت انسان را محکم می‌سازد. سپس به هر موضوع محکمی اطلاق شده است.

۲. «ینابیع» جمع «ینبوع» بر وزن «مقبول» به معنای چشمه است.

نزدیک شوند. این همان عروة الوثقی است که خداوند به آن اشاره کرده که هرکس به آن چنگ زند اهل نجات است: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا﴾. به یقین، طریق ایمان به خدا و کفر به طاغوت، قرآن است.

و در جمله دوم آن را «سبب امین» می‌شمرد؛ یعنی واسطه‌ای است در میان خلق و خالق که هیچ‌گونه خطا و اشتباه و خیانتی در آن راه ندارد و آنچه در آن است، حقّ خالص است.

در سومین جمله آن را بهار دل‌ها می‌شمرد؛ همان‌گونه که در فصل بهار، پیکر مرده درختان جان می‌گیرد و شکوفه و بر و گل بر شاخسار آن‌ها نمایان می‌شود و مرغان چمن با شور و نشاط، نغمه حیات سر می‌دهند، کسانی هم که در کنار قرآن قرار بگیرند روح و جانی تازه پیدا می‌کنند و شکوفه‌ها و گل‌های ایمان و اخلاق و فضیلت بر شاخسار روحشان ظاهر می‌شود؛ نغمه‌های قرآنی قلب آن‌ها را نوازش می‌دهد و از عشق و محبت پروردگار سرشار می‌سازد.

در چهارمین جمله اشاره به این می‌کند که سرچشمه‌های علوم در قرآن است؛ نه تنها علمی که به معرفت خدا منتهی می‌شود و روح و تقوا و فضیلت را در انسان پرورش می‌دهد، بلکه قرآن انگیزه‌ای است برای پرداختن به علمی که درباره آفرینش انسان، خلقت آسمان و زمین و انواع موجودات و گیاهان سخن می‌گوید و اشارات پرمعنایی در هر زمینه دارد.

در پنجمین جمله به این حقیقت اشاره می‌کند که برای زدودن زنگارهایی که بر اثر غفلت و گناه بر قلب انسان می‌نشیند و صفا و نورانیت را از آن می‌گیرد، بهترین وسیله، تلاوت قرآن و اندیشیدن در آن است و این که می‌فرماید: «تنها وسیله برای رسیدن به این هدف، قرآن است» اشاره به این است که وسایل دیگر در واقع از قرآن کمک می‌گیرند و خمیرمایه همه آن‌ها در قرآن است. مسلماً کتابی که دارای این اوصاف پنج‌گانه است، بهترین موعظه الهی است.

و در ادامه، از وضع موجود مسلمین در برابر قرآن ابراز ناراحتی و نگرانی کرده، می‌فرماید: «اما متأسفانه آن‌ها که از قرآن پند می‌گرفتند (و بیدار دل بودند) رفتند و فراموش‌کاران یا کسانی که خود را به فراموشی زده‌اند مانده‌اند»؛ (مَعَ أَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ أَلْمَتَدُّ كُرُونًا، وَبَقِيَ النَّاسُونَ أَوْ أَلْمَتَّاسُونَ).

این سخن پاسخ اشکال مقدّری است و آن این‌که اگر آثار بسیار سازنده قرآن که بدان اشاره شد در جامعه اسلامی کم‌رنگ شده، به علت کم‌رنگی قرآن نیست؛ بلکه به دلیل غفلت غافلان یا تغافل منافقان از این منبع فیض الهی است.

این سخن، شبیه چیزی است که امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۱۸۲ فرموده است که بعد از اظهار تأسف شدید از شهادت دوستان آگاه و باوفا به شدت گریه کرد؛ سپس فرمود: «أَوْهٍ عَلَى إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَّوْا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَتَدَبَّرُوا الْفَرْضَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيُوا السُّنَّةَ وَآمَاتُوا الْبِدْعَةَ؛ درینا از برادرانم که قرآن را خواندند و آن را استحکام بخشیدند و در واجبات الهی تدبّر کردند و آن‌ها را بر پا داشتند؛ سنت‌های الهی را زنده و بدعت‌ها را نابود کردند»^۱.

امام علیه السلام در این جا مردم را به سه گروه تقسیم می‌کند: گروهی که بیدارند و از آیات الهی همواره بهره می‌گیرند و گروهی که در مادیات دنیا و هوی و هوس غرق‌اند و قرآن را به فراموشی سپرده‌اند و گروه سومی که آگاهانه خود را به فراموش کاری می‌زنند؛ پیام‌های قرآن را رها کرده و از کنار آن به سادگی می‌گذرند؛ با این‌که با گوش خود این پیام‌ها را می‌شنوند.

اگر زمانی جامعه اسلامی را از جهات مختلف بیمار ببینیم، نه به دلیل کوتاهی طیب است و نه به علت بی‌اثر بودن نسخه او؛ بلکه علت واقعی، به کار نبستن این نسخه شفابخش الهی است.

امام علیه السلام در ادامه این سخن، گویا در پاسخ ایراد کسی که می‌گوید: اگر گروهی

۱. نهج البلاغه، ص ۲۶۴، ضمن خطبه ۱۸۲.

راه حق را فراموش کردند یا خود را به فراموشی زدند به این دلیل بوده است که راه حق چنان با راه‌های باطل آمیخته شده که تشخیص آن، آسان به نظر نمی‌رسد، می‌فرماید: «(راه خدا و مسیر قرآن، روشن است) هرگاه کار نیکی را مشاهده کردید به آن کمک کنید و هر زمان کار شری را دیدید از آن بگذرید؛ زیرا رسول خدا ﷺ می‌فرمود: ای فرزند آدم! کار نیک انجام ده و بدی را رها کن که اگر چنین کنی نجات خود را حفظ کرده‌ای و در جاده مستقیم و میانه (دور از افراط و تفریط) گام برداشته‌ای»؛ (فَإِذَا رَأَيْتُمْ خَيْرًا فَأَعِينُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا رَأَيْتُمْ شَرًّا فَادْهَبُوا عَنْهُ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ: «يَا بَنَ آدَمَ، أَعْمَلِ الْخَيْرَ وَدَعْ الشَّرَّ، فَإِذَا أَنْتَ جَوَادٌ قَاصِدٌ»^۱).

از آنچه گفته شد روشن گردید که خیر و شر در این عبارات، معنای وسیع و گسترده‌ای دارد؛ برخلاف آنچه بعضی از شارحان نهج البلاغه پنداشته‌اند که تنها ناظر به موضوع وفای به بیعت و بیعت‌شکنی است.

این سخن اشاره‌ای به حسن و قبح عقلی نیز دارد که انسان خیر و شر را تا حد زیادی با عقل و فکر خود درک می‌کند و اگر به آن عمل کند بخش مهمی از راه راست و جاده مستقیم را پیموده است.

درباره عظمت قرآن و اهمیت محتوای آن در مجلدات پیشین بحث‌های فراوانی داشتیم^۲ و به خواست خدا در ذیل خطبه ۱۹۸ نیز بحث‌های مشروح دیگری خواهد آمد.



۱. «جواد» در اصل به معنای اسب سریع السیر است و از ریشه «جود» به معنای بخشش گرفته شده؛ سپس به انسان‌های نجیب و با استقامت و کوشا اطلاق شده است.

۲. «قاصد» از ریشه «قصد» به معنای میانه‌روی گرفته شده؛ بنابراین قاصد کسی است که در جاده مستقیم بدون افراط و تفریط گام بر می‌دارد.

۳. پیام امام علیؑ، تفسیر خطبه‌های ۱۸ و ۱۱۰.

بخش دهم

أَلَا وَإِنَّ الظُّلْمَ ثَلَاثَةٌ: فَظُلْمٌ لَا يُعْفَرُ، وَظُلْمٌ لَا يُتْرَكُ، وَظُلْمٌ مَعْفُورٌ

«إِنَّ : °B U&I ñB ç ,&B M oz°B uôuÆ m°A e°ABE /K a
v û »kIÄ°I e ùôuÆ m°A e°ABE / M oz ¼FoûÆ &A
/HéÄM é ÄjBLÄ°I e ù oT m°A e°ABE /RB°°li ÄM«Ä
,äB v°BMHvâ k-°BMHø] u °k k{ B B ÜP
ÄBj ¼B ,&I j j ù¼ °T°A fBB / Ä½ q oÆ Tv B½ « °
¼Ä ÑçBL°Ij ½¼ Id UB-ù çouj ½o i ,Öd°Ij ½¼ o UB-ù
/ ÜM -½ , é ¼ -¼G i çouMGk Eä Ä ° »B lw &I
Mç ,<B «°A Äj Ä LÄ aÆ j -° M> tB «°B EB
< T ä i aÄ M > M ÄBMÑÆI , Uç ÑfE , TMq°j -°
! eAn ù «¼B «°A,ÑÆ ù v û»j ½¼Bü

ترجمه

آگاه باشید! ظلم سه گونه است: ظلمی که هرگز بخشوده نخواهد شد و ظلمی که بدون کیفر نخواهد بود و ظلمی که بخشوده می شود و بازخواست ندارد؛ اما ظلمی که بخشوده نخواهد شد، شرک به خداست. خداوند متعال می فرماید: خدا هیچ گاه شرک به خود را نمی بخشد (و کسانی را که همتایی برای او قرار دهند مشمول عفو نخواهد ساخت)؛ اما ظلمی که بخشوده می شود، ستمی است که بندگان با ارتکاب گناهان صغیره به خویشان کرده اند و اما ظلمی که بدون کیفر نمی ماند، ظلم بندگان به یکدیگر است که قصاص در آن جا شدید است. این

قصاص، مجروح ساختن با کارد یا زدن با تازیانه نیست؛ بلکه چیزی است که این‌ها در برابرش کوچک است. مبدا در دین خدا به رنگ‌های مختلف درآید، چراکه اتحاد و اجتماع در راه حق - هر چند خوشایند شما نباشد - از پراکندگی در راه باطلی که مورد علاقه شماست بهتر است و خداوند سبحان به هیچ‌کس، نه از گذشتگان و نه باقی ماندگان، به سبب اختلاف و تفرقه، نتیجه خوبی نبخشیده است. ای مردم! خوشا به حال آن‌کس که پرداختن به حال خویش او را از توجه به عیوب مردم بازدارد و خوشا به حال آن‌کس که در خانه نشسته، روزی خود را می‌خورد و به طاعت پروردگارش می‌پردازد و برای گناه خویش می‌گرید. چنین کسی به اصلاح خویش مشغول است و مردم از دست او در آسایش‌اند.

شرح و تفسیر

خوشا به حال آن‌ها که مشغول اصلاح خویش‌اند

در این بخش از خطبه که بخش پایانی آن است، امام علیه السلام به سه موضوع مهم اشاره می‌فرماید: یکی، اقسام سه‌گانه ظلم؛ دوم، موضوع وحدت مسلمین و اهمّیت آن، و سوم، توجه به خودسازی به جای عیب‌جویی از دیگران. بحث‌هایی که در این خطبه در مورد مسائل اخلاقی ذکر شد و نصایحی که در این زمینه بیان شد با ذکر این سه مطلب تکمیل می‌شود.

نخست می‌فرماید: «آگاه باشید! ظلم سه‌گونه است: ظلمی که هرگز بخشوده نخواهد شد و ظلمی که بدون کیفر نخواهد بود و ظلمی که بخشوده می‌شود و بازخواست ندارد»؛ (أَلَا وَإِنَّ الظُّلْمَ ثَلَاثَةٌ: فَظُلْمٌ لَا يُغْفَرُ، وَظُلْمٌ لَا يُشْرَكُ، وَظُلْمٌ مَغْفُورٌ لَا يُطْلَبُ).

سپس به شرح هر یک پرداخته، می‌فرماید: «اما ظلمی که بخشوده نخواهد شد، شرک به خداست. خداوند متعال می‌فرماید: خدا هیچ‌گاه شرک به خود را

نمی‌بخشد (و کسانی را که همتایی برای او قرار دهند مشمول عفو نخواهد ساخت)؛ «فَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُعْفَرُ فَالشَّرْكَ بِاللَّهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ»».

البته با توجه به صدر و ذیل آیه «وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»^۱، تنها یک گناه است که اگر انسان بدون توبه از آن، بمیرد امکان بخشش ندارد و آن، شرک است؛ اما گناهان دیگر، کبیره باشند یا صغیره، هرگاه انسان بدون توبه از آن‌ها، از دنیا برود، احتمال شمول عفو الهی درباره او وجود دارد؛ هر چند قطعی نیست و یقیناً مشمول این عفو نیز حساب و کتابی دارد؛ چراکه تعبیر به «من یشاء» مفهومش این نیست که بی حساب و کتاب گنهکاران بخشوده می‌شوند؛ زیرا خداوند حکیم است و اراده و مشیت او نیز حکیمانه است و تنها کسانی مشمول این عفو می‌شوند که زمینه‌های مناسب و شایسته برای عفو و بخشودگی دارند؛ درست همان‌گونه که در مورد عفو زندانیان معمول است که نگاه به حال زندانی می‌کنند، هرگاه زمینه‌های مثبت در او باشد مشمول عفو می‌شود.

یقیناً منظور از شرک در این جا، شرک جلی است؛ همانند بت پرستی و امثال آن و اما شرک خفی (مانند ریاکاری) نوعی از گناهان کبیره است که در ذیل آیه داخل است.

آنگاه به بیان قسم دوم و سوم ظلم می‌پردازد و می‌فرماید: «أَمَّا ظُلْمِيَّيْنِ الَّذِي يَغْفِرُ لَهُمَا اللَّهُ مَا كَانَا نَعْمُ عَلَيْهِمَا مِنْ دُونِ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ»؛ «وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُعْفَرُ فَالشَّرْكَ بِاللَّهِ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ»».

۱. نساء، آیه ۴۸.

الَّذِي يُعَفِّرُ ظَلْمَ الْعَبْدِ نَفْسَهُ عِنْدَ بَعْضِ الْهَنَاتِ^۱. وَأَمَّا الظُّلْمُ الَّذِي لَا يُتْرَكُ فَظَلْمُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا. الْقِصَاصُ هُنَاكَ شَدِيدٌ. لَيْسَ هُوَ جَزَاءً بِالْمُدَى^۲ وَلَا ضَرْبًا بِالسِّيَاطِ، وَلَكِنَّهُ مَا يُسْتَصْعَرُ ذَلِكَ مَعَهُ).

در جمله اول، امام علیه السلام اشاره به گناهان صغیره می کند که وعده بخشش آن ها، مشروط به ترک گناهان کبیره، در قرآن مجید آمده است: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ﴾^۳.

و یا اشاره به گناهان کبیره ای است که فقط جنبه حق الله دارد و انسان می تواند با آب توبه و ندامت آن را بشوید و با اعمال صالح خود گذشته را جبران کند. و اما جمله دوم که سومین نوع ظلم را بیان می کند، اشاره به حق الناس است که اسلام، اهمّیت فوق العاده ای برای آن قائل شده و مجازات آن شدید است و تا صاحب حق از آن نگذرد، خداوند نمی بخشد؛ بنابراین تعبیر به قصاص در عبارت مزبور اشاره به مجازات الهی است، نه قصاص معروف و مصطلح؛ لذا بعد از آن می فرماید: این قصاص الهی نه همچون جراحات تیر و خنجر است و نه همچون ضربات شلاق؛ بلکه مجازات هایی است که همه این ها در برابر آن ناچیز است؛ از درون می سوزاند و به برون سرایت می کند؛ آن گونه که در قرآن بیان شده است: ﴿نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ * الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ﴾؛ «آتش برافروخته الهی است که از دل ها سر می زند»^۴.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «خداوند به یکی از پیامبران - که در

۱. «هنات»، جمع «هن» بر وزن «رَن» یا «هنه» به معنای امر مهم و حادثه شدید نقل شده است (لسان العرب، ریشه «هن») و گاه به معنای موضوعات کوچک و کم اهمّیت است و در جمله یاد شده، همین معنای دوم قصد شده است.

۲. «مدی» جمع «مدیه» بر وزن «بنیه» به معنای کارد و چاقوست.

۳. نساء، آیه ۳۱.

۴. همزه، آیات ۶ و ۷.

کشور یکی از جبّاران زندگی می‌کرد - وحی فرستاد که نزد آن پادشاه جبّار برو و به او بگو: من به تو حکومت نداده‌ام که خون مردم را بریزی و اموال آن‌ها را غصب کنی. من تو را بدان دلیل به این منصب گماردم که نالهٔ مظلومان را که به درگاه من می‌نالند خاموش کنی؛ چراکه من از حقوق غصب‌شدهٔ آن‌ها صرف نظر نمی‌کنم؛ هر چند کافر باشند!»^۱

امام باقر علیه السلام نیز می‌فرماید: «هرکس به دیگری ستم کند، خداوند در مقابل آن، وی را مجازات خواهد کرد؛ مجازاتی در جانش و مالش؛ ولی ظلم‌هایی که بین انسان و خداست هرگاه توبه کند خدا او را می‌بخشد».^۲

سپس امام علیه السلام به سراغ دومین موضوع مهم که وحدت صفوف مسلمین است می‌رود و می‌فرماید: «مبادا در دین خدا به رنگ‌های مختلف درآیید؛ چراکه اتحاد و اجتماع در راه حق - هر چند خوشایند شما نباشد - از پراکندگی در راه باطلی که مورد علاقهٔ شماست بهتر است و (بدانید) خداوند سبحان به هیچ‌کس، نه از گذشتگان و نه باقی‌ماندگان، به سبب اختلاف و تفرقه، نتیجهٔ خوبی نبخشیده است»؛ (فَإِيَّاكُمْ وَالتَّلَوْنَ فِي دِينِ اللَّهِ، فَإِنَّ جَمَاعَةً فِيمَا تَكَرَّهُونَ مِنَ الْحَقِّ، خَيْرٌ مِنْ فُرْقَةٍ فِيمَا تُحِبُّونَ مِنَ الْبَاطِلِ. وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بِفُرْقَةٍ خَيْرًا مِمَّنْ مَضَى، وَلَا مِمَّنْ بَقِيَ).

تعبیر «فَإِيَّاكُمْ وَالتَّلَوْنَ فِي دِينِ اللَّهِ» اشاره به این است که اگر هر گروهی رنگی به خود بگیرد و برنامه‌اش را از دیگران جدا سازد، خواه در برنامه‌های عقیدتی باشد یا عملی، این تلون و رنگارنگ شدن، سبب پراکندگی صفوف و به هدر رفتن نیروها و گاه جنگ‌های داخلی می‌شود و سرنوشت جامعه و منافع آن را به خطر می‌اندازد.

۱. کافی، ج ۲، باب الظلم، ص ۳۳۳، ح ۱۴.

۲. همان، ص ۳۳۲، ح ۱۲.

هرگاه - همان‌گونه که امام علیه السلام در سخن یادشده فرموده - افراد جامعه در مسائل ساده انعطاف به خرج دهند و در اموری که برخلاف سلیقه آن‌هاست دندان بر جگر بگذارند و تحمل پیشه کنند به یقین وحدت حاکم می‌شود و آرامش و عظمت به جامعه بازمی‌گردد.

در طول تاریخ - باز همان‌گونه که امام علیه السلام فرموده - اختلاف و پراکندگی صفوف هرگز منشأ خیر و برکت نبوده و مشکلی را حل نکرده است؛ سپس امام علیه السلام در سومین و آخرین نکته که بخش پایانی خطبه را تشکیل می‌دهد، همه مردم را به خودسازی و اصلاح خویشتن و ترک عیب‌جویی دعوت کرده، می‌فرماید: «ای مردم! خوشا به حال آن‌کس که پرداختن به حال خویش او را از توجه به عیب‌های مردم بازدارد و خوشا به حال آن‌کس که در خانه نشسته، روزی خود را می‌خورد و به طاعت پروردگارش می‌پردازد و برای گناه خویش می‌گردد»؛ (يَا أَيُّهَا النَّاسُ «طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ»، وَطُوبَى لِمَنْ لَزِمَ بَيْتَهُ، وَأَكَلَ قُوتَهُ، وَاشْتَغَلَ بِطَاعَةِ رَبِّهِ، «وَبَكَى عَلَى خَطِيئَتِهِ»).

آنگاه چنین نتیجه‌گیری می‌کند: «چنین کسی به اصلاح خویش مشغول است و مردم از دست او در آسایش‌اند»؛ (فَكَانَ مِنْ نَفْسِهِ فِي شُغْلٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ!).

اشاره به این‌که هر انسانی - جز اولیای الهی و معصومین علیهم السلام - عیب یا عیب‌هایی دارد؛ هرگاه به عیب‌جویی دیگران پردازد از خود و اصلاح خویشتن غافل می‌شود و هرگز از نظر تهذیب اخلاق و سیر الی‌الله به جایی نمی‌رسد؛ اما اگر گاهی در گوشه‌خانه بنشیند و در خویشتن فرو رود و عیب‌های خود را یک‌به‌یک بررسی کند و با آب زلال اطاعت پروردگار و قطره‌های اشکی که بر اثر ندامت از خطاهایش، جاری می‌کند، قلبش را شست‌وشو دهد، هم در اصلاح خویشتن توفیق می‌یابد و هم مردم از دست او در امان می‌مانند.

نکته

اجتماعی زیستن یا انزواگرایی؟

در پایان خطبه مذکور چنان که ملاحظه کردید، امام علیه السلام به انزواطلبی تشویق می‌کند؛ همان انزوایی که مقدمه‌ای برای خودسازی و دور ماندن از مفسد اجتماعی است.

بسیاری از علمای اخلاق نیز انزوا را یکی از شرایط فراهم آوردن زمینه تهذیب اخلاق می‌شمرند.

هنگامی که به آیات قرآن مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که بسیاری از پیغمبران بزرگ و صالحان نیز دوران انزوایی داشته‌اند؛ ابراهیم خلیل علیه السلام هنگامی که در برابر جمعیت گمراه متعصب - که پیوسته بر بت پرستی پای می‌فشردند - قرار گرفت چنین گفت: «وَأَعْتَرِكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا»؛ «و از شما و آنچه غیر خدا می‌خوانید کناره‌گیری می‌کنم و پروردگارم را می‌خوانم. امیدوارم در خواندن پروردگارم محروم و بی‌پاسخ نمانم».^۱

حضرت موسی علیه السلام نیز چهل روز برای گرفتن الواح، از قوم خویش کناره‌گیری کرد و به کوه طور رفت که شرح آن در آیه ۱۴۲ از سوره اعراف بیان شده است.^۲

حضرت مریم علیه السلام نیز مدتی از قوم خود کناره‌گیری کرد که در سوره مریم آیه ۱۶ به بعد آمده است.

در مورد اصحاب کهف نیز می‌خوانیم: هنگامی که نتوانستند در مقابل فشار بت پرستان قوم خود بایستند عزلت گزیده و به غار پناه بردند؛ آن‌گونه که قرآن

۱. مریم، آیه ۴۸.

۲. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۳۹.

می فرماید: «وَإِذِ اعْتَرَزْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْأَىٰ إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا»؛ (و (به آن ها گفتیم:) هنگامی که از آنان و آنچه جز خدا می پرستند کناره گیری کردید به غار پناه برید که پروردگارتان رحمتش را بر شما می گستراند و در کارتان، آرامشی برای شما فراهم می سازد).^۱

در حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز همه خوانده ایم که قبل از بعثت، روزهای متوالی بلکه ماه ها به غار حرا می رفت و در آن جا تنها بود و به عبادت مشغول بود.

روایات متعددی نیز در زمینه انزوا وارد شده است؛ از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْعَزْلَةُ عِبَادَةٌ؛ دوری از مردم، عبادت است».^۲

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «الْعَزْلَةُ أَفْضَلُ شَيْمِ الْأَكْيَاسِ؛ دوری گزیدن، برترین شیوه های هوشمندان است».^۳

و نیز در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار علیه السلام نقل شده است: «فِي اعْتِزَالِ أبنَاءِ الدُّنْيَا جَمَاعُ الصَّلَاحِ؛ دوری گزیدن از دنیاپرستان سبب هرگونه اصلاح است».^۴

در حالی که از سوی دیگر، روایات دیگری مردم را به اجتماع گرایی تشویق می کند؛ در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ؛ بر شماست که از جماعت جدا نشوید و از پراکندگی بپرهیزید».^۵

همین مضمون به تعبیر دیگر از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است: «وَالزَّمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ؛ همواره با سواد اعظم (اکثریت طرفدار

۱. کهف، آیه ۱۶.

۲. مشکاة الانوار، ص ۲۵۷.

۳. غررالحکم، ص ۳۱۸، ج ۷۳۵۰.

۴. همان، ص ۷۳۵۳.

۵. کنز العمال، ج ۱، ص ۲۰۶، ح ۱۰۲۸.

حق) باشید که دست خدا با جماعت است و از پراکندگی بپرهیزید که انسان تنها، بهره‌شیطان است؛ همان‌گونه که گوسفند تکرو بهره‌گر است»^۱.

احادیث در طرفین این موضوع فراوان است و گاه تصوّر می‌شود با هم تعارضی دارند؛ در حالی که چگونگی جمع در میان این روایات در خود آن‌ها بیان شده است؛ از متون آیات و روایات به‌خوبی استفاده می‌شود که عزلت و گوشه‌گیری در شرایط خاص اجتماعی است و در واقع، به‌صورت یک استثنا در برابر حکم کلی اسلام به اجتماع‌گرایی است و از جمله در موارد زیر، عزلت توصیه شده است:

۱. دوری‌گزیدن از دنیاپرستان که در احادیث پیش‌گفته به آن اشاره شد.
۲. دوری‌گزیدن از جامعه فاسد و آلوده و منحرف؛ همان‌گونه که در داستان ابراهیم علیه السلام و اصحاب کهف ذکر شد و همان‌گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که وقتی از حضرتش پرسیدند: چرا انزوا را برگزیده‌ای؟ در پاسخ فرمود: «فَسَدَ الزَّمَانُ وَ تَغَيَّرَ الْأَخْوَانُ فَرَأَيْتُ الْإِنْفِرَادَ أَسْكَنَ لِلْفُؤَادِ؛ زمان فاسد شده و دوستان و برادران دگرگون شده‌اند؛ به همین دلیل تنهایی را مایه آرامش دل می‌دانم»^۲.
۳. گاه این عزلت و دوری‌گزینی برای اندیشیدن و خودسازی صورت می‌گیرد؛ آن‌گونه که در حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت نقل شده که به غار حرا پناه می‌برد و روزهای متوالی مشغول عبادت و اندیشیدن بود و اگر انسان، بخشی از شبانه‌روز را در تنهایی به‌سر برد تا بهتر بیندیشد و برای خود و جامعه برنامه‌ریزی کند، به‌یقین مفید و سودمند خواهد بود.
۴. دوری‌گزیدن از افراد شرور نیز - که بخشی از جامعه را تشکیل می‌دهند -

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۲۷.

۲. العدد القویة، ص ۱۵۳.

در روایاتِ عزلتِ توصیه شده است؛ امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ اَعْتَزَلَ النَّاسَ سَلِمَ مِنْ شَرِّهِمْ؛ کسی که از مردم (شرور) دوری گزیند از شرّ آن‌ها در امان خواهد بود».^۱ اما به جز موارد مذکور کسی نمی تواند لزوم حضور در اجتماعی را که بر آن دستورات اسلام حاکم است منکر شود. دور ماندن از جامعه به طور کامل سبب دور ماندن از تجربیات و علوم و قوت و قدرت افراد آن جامعه است. انسان‌ها همچون قطره‌هایی هستند که وقتی جمع شوند دریایی تشکیل می دهند یا همچون رشته‌های بسیار باریکی که وقتی به هم تابیده شوند طناب بسیار محکمی را به وجود می آورند. اضافه بر این، تجربه نشان داده است که عزلت، سبب «خودبزر بینی» و «سوءظن شدید» به دیگران و گاه «ادعاهای باطل و فاسد» است.

* * *

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي مَعْنَى الْحَكَمَيْنِ

از سخنان امام علیه السلام است

که در مورد حکمین مطالبی مطرح می‌فرماید^۱

خطبه در یک نگاه

همان‌گونه که در سند خطبه اشاره شده، مخاطبان امام علیه السلام در این خطبه خوارج‌اند که در آغاز، امام علیه السلام را تحت فشار قرار دادند که حکمیت و داوری را بپذیرد و امام علیه السلام با این‌که به هیچ وجه با این کار موافق نبود برای جلوگیری از جنگ و نزاع داخلی در میان لشکر خود به ناچار آن را پذیرفت؛ ولی هنگامی که

۱. سند خطبه:

این خطبه را با اضافات فراوانی، طبری، مؤرخ معروف در تاریخ خود، ج ۴، ص ۶۳ در حوادث سال ۳۷ هجری از «ابومخنف» نقل کرده است و مخاطبان آن، خوارج نهروان‌اند. در آغاز این خطبه، امام علیه السلام مطالبی را درباره حکمین و اشتباهات آن‌ها در این انتخاب ذکر فرموده؛ سپس آنچه را که مرحوم سید رضی در این‌جا نقل کرده است با تفاوت مختصری بیان می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۲۸) بعید نیست که این خطبه بخشی از خطبه ۱۲۷ باشد که گذشت.

نتیجه منفی حکمیت آشکار شد و ابوموسی اشعری که برای حکمیت از سوی لشکر امام علیه السلام انتخاب شده بود خیانت کرد و تسلیم نیرنگ‌های عمرو عاص که نماینده لشکر شام بود، گردید، خدمت امام علیه السلام آمدند و زبان به اعتراض گشودند که چرا شما حکمیت را پذیرفتید؟! امام علیه السلام در این خطبه پاسخ دندان‌شکنی به آنها می‌دهد که شما آغازگر این فتنه بودید و من به شما هشدار دادم، ولی نپذیرفتید؛ اکنون که آثار سوء انتخاب خود را می‌بینید زبان به اعتراض گشوده‌اید؟! به علاوه حکمیت آنها مشروط بود نه مطلق؛ مشروط به این که از راه حق و داوری قرآن منحرف نشوند که شدند؛ بنابراین ایراد بر آنها وارد است نه بر من.



$\frac{1}{4}EB^{-1} a \hat{A} B m i \hat{F} u, j \ a] n A n \hat{F} i l \ \frac{1}{4}E \ a \hat{A} \ a \frac{1}{2} \hat{E} i - j \hat{F} u$
 $B^{-1} M^a \hat{c} \ \hat{A} \frac{1}{2} B^{-1} \hat{K} v \hat{E} \frac{1}{4} \ U, \ p A \setminus B \ \ , \frac{1}{4} \hat{C} \hat{U} \hat{P} \hat{k} \ll \hat{A} \hat{B} \hat{A} \hat{A}$
 $, B^{-1} \ A \ n \ \ \hat{o} \hat{l} \frac{1}{4} \hat{B} \hat{f} \ , \ \gg \hat{A} \ L B^{-1} \ \hat{O} \hat{d} \hat{o} \hat{B} \hat{f} \hat{o} \hat{U} \ , \ \ll \hat{A} \hat{B} \ \hat{B} \ , \ \hat{A} \hat{U}$
 $\hat{n} \hat{k} \hat{A} \hat{o} \hat{B} \hat{M} \hat{d} \hat{o} \hat{l} \ \hat{u} \hat{B}^{-1} \ a \hat{A} \hat{B} \ \ll \hat{M} \hat{w} \hat{l} \hat{O} \hat{l} \hat{w} \hat{k} \hat{c} \ / \hat{B} \ \hat{E} \hat{Z} \hat{B} \ \hat{A} \hat{\beta} \hat{l}$
 $, \hat{B} \hat{v} \hat{u} \gg \ \hat{B} \hat{k} \hat{E} \hat{u} \ \hat{U} \hat{K} \hat{o} \hat{A} \hat{B}^{-1} \hat{e} \hat{n} \] \ \hat{B}^{-1} \hat{E} \ \hat{w} \hat{O} \hat{d} \hat{o} \hat{B} \hat{N} \hat{A} \hat{o} \hat{l}$
 $\ / \ \hat{d} \hat{o} \hat{l} \ \hat{A} \frac{1}{4} \ \frac{1}{2} \hat{o} \hat{A} \ \hat{B} \hat{M} \hat{B} \hat{E} \ , \hat{O} \hat{d} \hat{o} \hat{N} \hat{l} \hat{w} \hat{E} \hat{o} \hat{B} \ ; \ \hat{e}$

ترجمه

(در ماجرای حکمین) نظر و رأی جمعیت شما بر این قرار گرفت که دو نفر را برای حکمیت (در میان ما و لشکر شام و معاویه) انتخاب کنند و ما از این دو، پیمان گرفتیم که در برابر قرآن خاضع باشند و از آن تجاوز نکنند، زبانشان همراه با قرآن و دل‌هایشان تابع آن باشد؛ ولی آن‌ها گمراه، و از قرآن روی گردان شدند و حق را ترک کردند؛ با این که آشکارا آن را می‌دیدند؛ جور و ستم، خواسته دل آن‌ها بود و اعوجاج و کژی موافق فکرشان و پیش از این که آن‌ها این رأی نادرست و حکم جائزانه را صادر کنند با آن‌ها شرط کرده بودیم که به عدالت حکم کرده و به حق عمل کنند؛ بنابراین هنگامی که این دو نفر از راه حق منحرف شدند و حکم نادرستی برخلاف حکم خدا صادر کردند ما می‌توانیم به استناد دلیل محکم برای خود تصمیم بگیریم (و حکم آن‌ها را دور بیفکنیم!).

شرح و تفسیر

با انحراف حکمین، حکم آن‌ها باطل است

بارها درباره حکمین، ضمن شرح خطبه‌های پیشین به خصوص خطبه‌های ۱۲۵ و ۱۲۷ سخن گفته‌ایم و خلاصه آن، چنین بود: هنگامی که آثار شکست در لشکر معاویه آشکار شد، عمروعاص دست به نیرنگی زد و دستور داد قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها بلند کنند و بگویند که ما و شما هر دو تابع قرآنیم؛ هرچه قرآن قضاوت کند از آن پیروی خواهیم کرد. ولی امام علیه السلام به لشکر خود هشدار داد که این نیرنگی بیش نیست و آن‌ها هرگز از قرآن تبعیت نمی‌کنند، پیش بروید و کار را تمام کنید؛ ولی غافلان نادان به اتفاق عمال نفوذی معاویه بر پذیرش آتش بس اصرار کردند و به دنبال آن به امام علیه السلام فشار آوردند که برای استنباط حکم قرآن درباره این اختلاف تن به حکمیت بدهد. امام علیه السلام که می‌دانست این نیرنگ دیگری است قبول نفرمود؛ ولی آن‌ها پیوسته بر فشار خود می‌افزودند تا این که امام علیه السلام برای پیشگیری از اختلاف و شکاف بیشتر ناچار به قبول حکمیت شد. در این جا باز همان افراد اصرار کردند که نماینده لشکر امام علیه السلام ابوموسی اشعری باشد. امام علیه السلام که از حماقت و ایمان ضعیف این مرد باخبر بود اصرار فرمود که ابن عباس را انتخاب کنید که مردی هوشیار و عاقل و دانشمند است و تحت تأثیر نیرنگ‌های عمروعاص قرار نمی‌گیرد؛ ولی آن‌ها نپذیرفتند و برای سومین بار امام علیه السلام را تحت فشار قرار دادند که حکمیت را به ابوموسی مخبیط واگذار کند. در این جا نیز امام علیه السلام برای پیشگیری از پراکندگی لشکر مجبور به پذیرش شد؛ ولی شرایطی برای آن‌ها بیان کرد، از جمله این که از مسیر حق و عدالت هرگز خارج نشوند.

هنگامی که عمروعاص بعد از مذاکرات بسیار طولانی که ماه‌ها به طول کشید ابوموسی را فریب داد و گفت: بیا من معاویه را از حکومت خلع می‌کنم

و تو هم علی را از حکومت خلع کن تا نزاع برچیده شود و مسلمانان فرد سومی را برای خلافت برگزینند، ابوموسای نادان و فریب خورده در حضور جمع اعلام کرد که من علی علیه السلام را از حکومت خلع کردم و بلافاصله عمرو عاص گفت: من معاویه را به خلافت نصب کردم. این نیرنگ غوغایی به پا کرد و سبب اعتراض لشکریان علی علیه السلام شد و طرفداران آتش بس و حکمیت و انتخاب ابوموسی که خود را سخت در انزوا می دیدند طلبکارانه به سراغ امیر مؤمنان علی علیه السلام آمدند و زبان به اعتراض گشودند که چرا حکمیت را پذیرفتی؟!

با توجه به آنچه گفته شد به تفسیر خطبه می پردازیم:

امام علیه السلام می فرماید: «(در ماجرای حکمین) نظر و رأی جمعیت شما بر این قرار گرفت که دو نفر را برای حکمیت (در میان ما و لشکر شام و معاویه) انتخاب کنند و ما از این دو، پیمان گرفتیم که در برابر قرآن خاضع باشند و از آن تجاوز نکنند، زبانشان همراه با قرآن و دل هایشان تابع آن باشد؛» (فَأَجْمَعَ رَأْيُ مَلَائِكُمْ^۱ عَلَيَّ أَنْ أَخْتَارُوا رَجُلَيْنِ، فَأَخَذْنَا عَلَيْهِمَا أَنْ يُحْفَجِحَا^۲ عِنْدَ الْقُرْآنِ، وَلَا يُجَاوِزَاهُ، وَتَكُونَ أَلْسِنَتُهُمَا مَعَهُ وَقُلُوبُهُمَا تَبِعَهُ).

به این ترتیب روشن می کند که پذیرش حکمیت، هر چند تحت فشار صورت گرفت، اما مشروط بود، نه مطلق و بی قید و شرط که آن‌ها مطابق هوای نفس خود هر چه می خواهند انجام دهند و دیگران باید آن را بپذیرند. آن‌ها موظف بودند تابع قرآن باشند و گوش جان به پیام آن بسپارند و زبان و قلبشان پیرو قرآن باشد؛ ولی در پایان کار، چیزی که از آن سخنی در میان نبود قرآن بود و فریب کاری، آدم

۱. «ملاً» در لغت به معنای چیزی است که چشم را پر می کند و تعجب بیننده را بر می انگیزد؛ از همین رو به جمعیت زیادی که رأی و عقیده واحدی دارند و اجتماع آنها چشم‌ها را پر می کند، «ملاً» گفته می شود. این واژه با واژه «مملو» از یک ریشه گرفته شده است.

۲. «يجعجع» از ریشه «جمععه» در اصل در مورد خواباندن شتر بر زمین اطلاق می شود سپس به معنای خضوع و تسلیم در برابر چیزی به کار رفته است.

احمق و نادانی را بازیچه دست سیاست خود کرد و سخنی برخلاف حق و عدالت و قرآن بر زبان او جاری ساخت.

لذا امام علیه السلام در ادامه سخن می فرماید: «ولی (مع الاسف) آن‌ها گمراه، و از قرآن روی گردان شدند و حق را ترک کردند؛ با این‌که آشکارا آن را می دیدند؛ جور و ستم، خواسته دل آن‌ها بود و اعوجاج و کثری موافق فکرشان»؛ (فَتَاَهَا عَنْهُ، وَتَرَكَ الْحَقَّ وَهُمَا يُبَصِّرَانِهِ، وَكَانَ الْجَوْرُ هَوَاهُمَا، وَالْإِعْوَجَاجُ رَأْيَهُمَا).

سپس مشروط بودن حکمیت آن‌ها را یادآوری و بر آن تأکید مجدد می کند؛ می فرماید: «و پیش از این‌که آن‌ها این رأی نادرست و این حکم جائزانه را صادر کنند با آن‌ها شرط کرده بودیم که به عدالت حکم کرده و به حق عمل کنند»؛ (وَقَدْ سَبَقَ اسْتِثْنَاؤُنَا عَلَيْهِمَا فِي الْحُكْمِ بِالْعَدْلِ وَالْعَمَلِ بِالْحَقِّ سُوءَ رَأْيِهِمَا وَجَوْرَ حُكْمِهِمَا).

کدام آیه از آیات قرآن می فرماید که بزرگواری همچون علی علیه السلام که اسلام با مجاهدت‌های او رونق گرفت و همواره در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در دامان قرآن تربیت یافت و مظهر حق و عدالت است، از خلافت خلع شود؟ و نیز کدام آیه قرآن می فرماید: کسی که بازمانده دوران جاهلیت و کفر است و مظالم و ستم‌ها و حیل‌گری‌های او بر هیچ‌کس پنهان نیست و تمام افراد منفور و منافق را دور خود جمع کرده، به خلافت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منصوب گردد؟!!

آنگاه چنین نتیجه می‌گیرد: «بنابراین هنگامی که این دو نفر از راه حق منحرف شدند و حکم نادرستی برخلاف حکم خداوند صادر کردند ما می‌توانیم به استناد دلیل محکم برای خود تصمیم بگیریم (و حکم آن‌ها را دور بیفکنیم!)»؛ (وَالثَّقَّةُ فِي أَيْدِينَا لِأَنفُسِنَا، حِينَ خَالَفَا سَبِيلَ الْحَقِّ، وَآتَيَا بِمَا لَا يُعْرَفُ مِنْ مَعْكُوسِ الْحُكْمِ).

۱. «تاه» از ریشه «تیه» به معنای تحیر و سرگردانی و گمراهی گرفته شده است.

به این ترتیب، امام علیه السلام به خرده گیران پاسخ دندان شکنی می دهد که اولاً پذیرش حکمیت خواست شما بود، ثانیاً حکمین در کار حکمیت، مطلق العنان و رها نبودند؛ بلکه موظف بودند همراه و همگام قرآن حرکت کنند و به میل خود سخنی نگویند. حال که آن ها به شرط خود عمل نکردند، حکمشان از درجه اعتبار به کلی ساقط است. جالب این که آن ها در حکم خود نیز با یکدیگر توافق نداشتند و یکی بر سر دیگری کلاه گذاشت و او را در برابر کار انجام شده قرار داد؛ به گونه ای که داد و فریادش بلند شد؛ در حالی که در حکمیت، توافق حکمین شرط است. آیا چنین حکمیتی پیشیزی ارزش دارد؟!

نکته

حکمین به قرآن پشت کردند

اگر امام علیه السلام در این خطبه با صراحت می فرماید: حکمین قرآن را نادیده گرفتند و با این که حق را می دیدند به آن پشت کردند و هوای نفس را بر حقیقت مقدم داشتند، دلیلش روشن است؛ زیرا اگر آن ها به آیات مختلفی که در قرآن مستقیماً در فضیلت علی علیه السلام نازل شده و یا یک اصل کلی را بیان می سازد - که طبق روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام نمونه بارز آن بوده است - می اندیشیدند در ترجیح آن حضرت بر شخصی همچون معاویه که فرزند دشمن شماره یک اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی ابوسفیان بود و در مسیر پدر خود گام برمی داشت، تردید به خود راه نمی دادند.

مگر قرآن مجید نمی فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاغِبُونَ﴾^۱ آیا آن کس که در رکوع، انگشتر به

سائل بخشید و آیه در شأنش نازل شد، کسی جز علی علیه السلام بود؟ ابن عباس، عمّار یاسر، جابر بن عبدالله انصاری، ابوذر غفاری، انس بن مالک، عبدالله بن سلام، مسلمة بن کهیل، عبدالله بن غالب، عقبه بن حکیم و عبدالله بن ابی (این ده نفر) از صحابه همگی این حدیث را نقل کرده‌اند و شرح آن در تفاسیر اهل تسنن نیز نقل شده است.

آیا کسی که در جای پیامبر صلی الله علیه و آله در لیلۃ‌المبیت می‌خوابد و جان خود را آمادۀ نثار کردن در راه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کند و صبحگاهان آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ»^۱ در حق او نازل می‌شود، دیگری با او می‌تواند برابری کند؟!^۲

آیا مقدّم داشتن کسی که قرآن او را بهترین مخلوقات (بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) شمرده و آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»؛ «(اما) کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین خلق (خدا) هستند»^۳ در شأن او نازل شده، جای شک و تردید دارد؟

آیا باید چند ماه، وقت امت اسلامی را بگیرند تا ببینند او برتر است یا معاویه؟! به‌راستی شگفت‌آور است! اساساً این مقایسه، جفای بزرگی به امیرمؤمنان علی علیه السلام محسوب می‌شود که بخواهند او را در برابر معاویه قرار دهند و برتری آن حضرت را ثابت کنند؛ خاک کجا و آفتاب کجا؟!

۱. بقره، آیه ۲۰۷.

۲. از جمله کسانی که این شأن نزول را نقل کرده‌اند، طبری، ابن هشام، حلبی و یعقوبی، احمد بن حنبل، ابن جوزی و ابن صباغ مالکی هستند. (به‌الغدیر، ج ۲، ص ۴۸ و ۴۹ مراجعه فرمایید).

۳. بینه، آیه ۷.

هنگامی که آیه مزبور نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «مصدق این آیه تو هستی و شیعیان توانند». (به شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۵۹، ح ۱۱۲۵ و الصواعق المحرقة، ص ۱۶۱ و الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹ و نور الابصار، ص ۱۵۹ و تفسیر طبری (جامع البیان)، ج ۳۰، ص ۱۷۱ و غیر آن مراجعه کنید؛ برای شرح بیشتر درباره این‌گونه آیات به کتاب آیات ولایت در قرآن مراجعه کنید).

وَمِنْ خُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي الشَّهَادَةِ وَالتَّقْوَى
وَقِيلَ: إِنَّهُ خَطَبَهَا بَعْدَ مَقْتَلِ عُثْمَانَ فِي أَوَّلِ خِلَافَتِهِ

از خطبه‌های امام علیه السلام است

که در آن درباره وحدانیت خدا سخن می‌گوید و به پرهیز از دنیاگرایی

توصیه می‌فرماید.

بعضی گفته‌اند: امام علیه السلام این خطبه را بعد از قتل عثمان و در آغاز

خلافتش ایراد فرموده است^۱

بخش اول

صفحه ۱۷۵

,¼Bv ° û ,¼B ½ d ,¼B/p o Æ ,¼R æÆ

۱. سند خطبه:

مرحوم شیخ صدوق در کتاب خصال، ج ۲، ص ۶۲۴، ضمن حدیث ۱۰ (معروف به حدیث اربعمانه) بخشی از این خطبه را نقل کرده و ابن اثیر در کتاب نهاییه بعضی از لغات پیچیده خطبه را تفسیر کرده و زمخشری در ربیع‌الابرار، ج ۱، ص ۴۶۳، ح ۷۹ نیز قسمتهایی از آن را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۳۱) علاوه بر آن مرحوم حرانی در تحف العقول، ص ۱۱۴ نقل کرده است که با روایت سید رضی تفاوت‌هایی دارد.

وَلَا يَعْزُبُ عَنْهُ عَدَدُ قَطْرِ الْمَاءِ وَلَا تُجُومُ السَّمَاءُ، وَلَا سَوَافِي الرِّيحِ فِي الْهَوَاءِ،
 وَلَا دَبِيبُ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا، وَلَا مَقِيلُ الذَّرِّ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ. يَغْلَمُ مَسَاقِطَ
 الْأَوْرَاقِ، وَخَفِيِّ طَرْفِ الْأَحْدَاقِ. وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غَيْرَ مَعْدُولٍ بِهِ،
 وَلَا مَشْكُوكٍ فِيهِ، وَلَا مَكْفُورٍ دِينُهُ، وَلَا مَجْحُودٍ تَكْوِينُهُ، شَهَادَةَ مَنْ صَدَقَتْ
 بَيِّنَتُهُ، وَصَفَتْ دِخْلَتَهُ وَخَلَصَ يَقِينُهُ، وَثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ. وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ
 وَرَسُولُهُ الْمَجْتَبَى مِنْ خَلَائِقِهِ، وَالْمُعْتَمَدُ لِشَرْحِ حَقَائِقِهِ، وَالْمُخْتَصُّ بِعَقَائِلِ
 كَرَامَاتِهِ وَالْمُصْطَفَى لِكِرَائِمِ رِسَالَتِهِ، وَالْمَوْضَعَةُ بِهِ أَسْرَاطُ الْهُدَى، وَالْمَجْلُوءُ
 بِهِ غَرْبِيبِ الْعَمَى.

بخش دوم

صفحة ١٨٥

u ùB»j - Mí ú«U , B 9k th -°I B°Ñ½ -°loÆBk°AAtB «°B E
 j ½ -Ä»ü ô ùà ç ç ¼BB½&A VB aAK °; ½K aÆU , B ù
 /k LÄ°; è Mí °&A¼Æ , B e oT]I J »mMA «ÄñAüy Ä
 M 9AAq ù, Ä«°A « Äñ qU, Ük°A Mq«Uj e tB «°AE °
 Ñf °cª E jnB{ Ñf aÄjo°, Mª; ½ ° , UB; ½j k M
 T½S é ½n ½ES »Bkç / oTi ùA» U/E aÄ zi »A kwB
 »A fo ½E a Äjn; ° , j j -d ½o ô k«ÄB ù Tf, a ½B ù
 !ò aw B-Ä&I BÄ:S Üñ çA/E {BE ° , k \ °I A aÄB½ / kÄV °

خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در این خطبه، نخست، توجه همگان را به صفات خداوند از جمله علم بی پایان پروردگار به همه چیز و حتی کوچک ترین امور - همچون عدد قطره های باران و ذرات خاک - جلب می کند تا بدانند اعمال آن ها نزد خداوند کاملاً روشن است و چیزی از اسرار درون و برون آن ها بر ذات مقدّسش مخفی نمی ماند.

سپس به یگانگی خداوند و نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گواهی می دهد و هر یک را با صفات مناسب و پرمعنایی همراه می سازد که به شهادت و گواهی او عمق می بخشد.

در بخش دوم این خطبه، درباره فریبندگی دنیا و وعده های دروغینش به دنیاپرستان نکاتی را بیان می فرماید.

و سرانجام در پایان، به همگان هشدار می دهد که گناهان، سبب زوال نعمت ها می شوند و هیچ ملتی گرفتار بدبختی نشدند جز به علت گناهانشان و به همین دلیل، همگان را به بازنگری در اعمالشان دعوت می کند تا از روش های ناپسند دست بردارند و با اصلاح سیره عملی خود، سعادت مند شوند.

بخش اول

لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ، وَلَا يُغَيِّرُهُ زَمَانٌ، وَلَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ، وَلَا يَصِفُهُ لِسَانٌ،
وَلَا يَعْزُبُ عَنْهُ عَدَدُ قَطْرِ الْمَاءِ وَلَا نُجُومِ السَّمَاءِ، وَلَا سَوَافِي الرِّيحِ فِي
الْهَوَاءِ، وَلَا دَبِيبِ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا، وَلَا مَقِيلِ الذَّرِّ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ
يَعْلَمُ مَسَاقِطَ الْأُورَاقِ، وَخَفِيِّ طَرْفِ الْأَحْدَاقِ. وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا
اللَّهُ غَيْرَ مَعْدُولٍ بِهِ، وَلَا مَشْكُوكٍ فِيهِ، وَلَا مَكْفُورٍ بَيْنَهُ، وَلَا مَجْحُودٍ
تَكْوِينُهُ، شَهَادَةٌ مِنْ صَدَقَتْ نَيْتُهُ، وَصَفَتْ دَخْلَتُهُ وَخَلَصَ يَقِينُهُ، وَدَقَلَتْ
مَوَازِينُهُ. وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ الْمَجْتَبِيُّ مِنْ خَلَائِقِهِ،
وَالْمُعْتَمَدُ لِشَرْحِ حَقَائِقِهِ، وَالْمُخْتَصَّ بِعَقَائِلِ كَرَامَاتِهِ وَالْمُصْطَفَى لِكِرَامَتِهِ
رِسالَتِهِ، وَالْمَوْضِعَ بِهِ أَشْرَاطُ الْهُدَى، وَالْمَجَاوُزُ بِهِ غَرْبِيبُ الْعَمَى.

ترجمه

هیچ کاری خدا را به خود مشغول نمی‌سازد (تا از کار دیگری بازماند) و گذشت
زمان، دگرگونی در او ایجاد نمی‌کند؛ مکانی او را در بر نمی‌گیرد، و هیچ زبانی
قادر به وصف او نیست؛ نه تعداد قطره‌های آب‌ها بر او پنهان می‌ماند، و نه عدد
ستارگان آسمان و نه شماره ذرات خاک که همراه بادها در هوا به پرواز درمی‌آید؛
نه حرکات مورچگان بر سنگ‌های سخت و نه استراحتگاه مورچه‌های ریز در
شب‌های تاریک؛ و از محل ریزش بر آنها و حرکات پنهان چشم‌ها آگاه است.
و گواهی می‌دهم که جز او معبودی نیست و همتایی برای او وجود ندارد؛ و نه
شک و تردید در او راه دارد، و نه کفر در دین و آیینش و نه می‌توان خلقت
(باعظمت) او را انکار کرد. شهادت کسی که نیتش راست، درونش پاک، یقینش
خالص، و میزان عملش (با ایمان و اعمال صالح) سنگین است.

و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده برگزیده او از میان خلائق است که برای تشریح حقایق آیین الهی انتخاب شد و به ویژگی‌های خاص اخلاقی آراسته گردید؛ برای رساندن رسالت‌های کریمانه الهی برگزیده شد و نشانه‌های هدایت به وسیله او آشکار گشت و تاریکی‌های جهل و ضلالت به برکت وجود او روشنی یافت.

شرح و تفسیر

عظمت خداوند و کرامت پیامبرش صلی الله علیه و آله

همان‌گونه که اشاره شد، امام علیه السلام در آغاز این خطبه و در عبارات کوتاه و پرمعنایی پنج وصف از اوصاف جمال و جلال خداوند را بیان می‌کند؛ می‌فرماید: «هیچ‌کاری خداوند را به خود مشغول نمی‌سازد (تا از کار دیگری بازماند) و گذشت زمان، دگرگونی در او ایجاد نمی‌کند؛ مکانی او را در بر نمی‌گیرد، و هیچ‌زبانی قادر به وصف او نیست»؛ (لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ، وَلَا يُعَيِّرُهُ زَمَانٌ، وَلَا يَخْوِيهِ مَكَانٌ، وَلَا يَصِفُهُ لِسَانٌ).

این اوصاف چهارگانه همگی از نامتناهی بودن ذات پاک او سرچشمه می‌گیرند. کسی که علم و قدرتش محدود است هنگامی که به چیزی می‌پردازد و علم و قدرت خود را در راه انجام آن به کار می‌گیرد به‌طور طبیعی از کار دیگر باز می‌ماند؛ ولی ذات پاک خداوند در یک لحظه به تدبیر تمام جهان هستی می‌پردازد، راز و نیاز بندگان را می‌شنود و خواسته‌های آن‌ها را می‌داند و از آن‌جا که نامحدود است و جامع جمیع کمالات است دگرگونی در او راه ندارد؛ زیرا دگرگونی‌ها یا به‌سوی کمال است یا به‌سوی نقصان و هیچ‌کدام در آن ذات نامتناهی راه ندارد.

۱. «یحوی» از ریشه «حوایة» بر وزن «شفاعت» به معنای احاطه و استیلا بر چیزی است.

و همچنین مکان، لازمه محدودیت وجود است، آن ذاتی که نامحدود است همه جا حاضر است و در عین حال، نیازی به مکان ندارد.

نیز ذات و صفاتش در وصف ما نمی‌گنجد؛ چراکه ما محدودیم و ذات و صفات او نامحدود، و اگر تا پایان عمر از کمالات او سخن بگوییم ناچاریم در پایان کار اعتراف کنیم:

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر

ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم

آری، تنها او می‌تواند صفات خود را بیان کند؛ آن‌گونه که در حدیث آمده است: «لَا أُبْلَغُ مَدْحَكَ وَالشَّاءَ عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا اثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ؛ من هرگز نمی‌توانم به مرحله مدح و ثنای تو برسم تو همان‌گونه هستی که خودت ثنای خویش را گفته‌ای».^۱

سپس به شرح جالبی از پنجمین وصف یعنی علم نامحدود او می‌پردازد و ضمن این‌که آگاهی او را به همه چیز، بیان می‌کند، انگشت روی هفت موضوع که کاملاً از نظر دیگران پنهان است می‌گذارد و بر علم و آگاهی خدا به آن‌ها تأکید می‌کند و می‌فرماید: «نه تعداد قطره‌های آب‌ها بر او پنهان می‌ماند، و نه عدد ستارگان آسمان و نه شماره ذرات خاک که همراه بادها در هوا به پرواز درمی‌آید؛ و نه حرکات مورچگان بر سنگ‌های سخت و نه استراحتگاه مورچه‌های ریز در شب‌های تار؛ از محل ریزش بر ها و حرکات پنهان چشم‌ها آگاه است»؛ (وَلَا يَعْرِزُ^۲ عَنْهُ عَدَدُ قَطْرِ الْمَاءِ وَلَا نُجُومِ السَّمَاءِ،

۱. این بخشی از مناجاتی است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دل شب به‌هنگام سجده بیان می‌فرمود. کافی، ج ۳، باب السجود و التسبیح...، ص ۳۲۴، ح ۱۲.

۲. «عیزب» از ریشه «عزوب» بر وزن «غروب» به‌معنای دور شدن و پنهان گشتن است. و به همین مناسبت به مردان و یا زنانی که همسر ندارند و یا از همسر خود دورند «عزب» گفته می‌شود.

وَلَا سَوَافِي الرِّيحِ فِي الْهَوَاءِ، وَلَا دَيْبِبٌ النَّمْلِ عَلَى الصَّفَا^۳، وَلَا مَقِيلٌ^۴ الذَّرِّ^۵ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ. يَعْلَمُ مَسَاقِطَ الْأُورَاقِ، وَخَفِيَّ طَرْفِ الْأَحْدَاقِ^۶.

تعبیر به «عدد قطر الماء» اشاره به دانه‌های باران و قطره‌های آب دریاها و نه‌رها و چشمه‌هاست که جز خدا از آن آگاه نیست؛ همان‌گونه که از عدد ستارگان آسمان کسی باخبر نمی‌باشد. امروز می‌گویند که تنها در کهکشان ما حدود ۲۰۰ میلیارد ستاره هست؛ ولی در کهکشان‌های بی‌شمار دیگر چه خبر است؟ تنها خدا می‌داند!

و از آن‌ها عجیب‌تر ذرات غباری است که در کرهٔ خاکی ما هر لحظه بر امواج باد سوار می‌شود و از جایی به جایی منتقل می‌گردد؛ چه کسی از تعداد آن‌ها باخبر است جز خدا؟!!

تعبیر به جنبش مورچه بر سنگ سخت، به عقیدهٔ بعضی اشاره به صدای بسیار ضعیفی است که از برخورد پاهای او با آن سنگ به وجود می‌آید و یا اشاره به اثر بسیار ضعیفی است که رد پای او را بر آن سنگ سخت بر جای می‌گذارد که با هیچ وسیله‌ای قابل درک نیست؛ ولی خدا از آن آگاه است و همچنین از محل آسایش آن‌ها. فراموش نشود که این مربوط به تمام مورچه‌ها در تمام نقاط جهان است!

تعبیر به «يَعْلَمُ مَسَاقِطَ الْأُورَاقِ» اشاره به محل ریزش بر ها در سراسر کرهٔ زمین است که در هر لحظه در دل باغ‌ها و جنگل‌ها و بلندای کوه‌ها و اعماق دره‌ها بر هایی از درختان فرو می‌ریزد؛ و از تمام آن‌ها آگاه است.

۱. «سوافی» جمع «ساقیه» به معنای تندباد است.

۲. «دیبب» به معنای راه رفتن آهسته است.

۳. «صفا» جمع «صفاة» بر وزن «وفات» به معنای تخته سنگ صاف است.

۴. «مقیل» از ریشهٔ «قبوله» به معنای خواب نیم روز گرفته شده و چون «مقیل» اسم مکان است، به معنای محل استراحت و خواب در میان روز می‌باشد.

۵. «ذر» جمع «ذره» به معنای مورچه‌های کوچک است.

۶. «طرف» به معنای پلک چشم و گاه به معنای نگاه کردن و به هم زدن پلک‌ها نیز می‌آید.

و همچنین در هر لحظه، پلک چشم میلیون‌ها میلیون انسان، بلکه حیواناتی نیز که دارای چشم و پلک هستند، آهسته به هم می‌خورد و او شماره و کیفیت آن‌ها را به خوبی می‌داند.

آری، در تمام پهنه هستی نه چیزی از کلیات بر او مخفی است، نه از جزئیات. ایمان به یک چنین خدایی برای تربیت انسان کافی است. آری، کافی است که بدانند عالم، محضر خداست و اسرار درون و برون ما بر او آشکار است. به همین دلیل در قرآن مجید می‌خوانیم: «و اگر همه درختان روی زمین قلم شود و دریا برای آن مرگب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود (این‌ها همه تمام می‌شود ولی) کلمات خدا پایان نمی‌گیرد؛ خداوند توانا و حکیم است».^۱

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن گواهی به وحدانیت معبود یگانه می‌دهد؛ چراکه تنها چنین خدایی شایسته عبودیت است، نه غیر او؛ عرضه می‌دارد: «گواهی می‌دهم که جز او معبودی نیست و همتایی برای او وجود ندارد؛ و نه شک و تردید در هستی او راه دارد، و نه کفر در دین و آیینش و نه می‌توان خلقت (باعظمت) او را انکار کرد»؛ «وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غَيْرَ مَعْدُولٍ^۲ بِهِ، وَلَا مَشْكَوٰكُ فِيهِ، وَلَا مَكْفُورٍ دِينُهُ، وَلَا مَجْحُودٍ تَكْوِينُهُ».

به این ترتیب، امام علیه السلام هرگونه شرک و شک و کفر به آیات تکوینی و تشریحی را نفی می‌فرماید. به تعبیر دیگر، نخست هرگونه شبیه و همتا را برای ذات پروردگار، نفی می‌کند، سپس شک در ذات مقدس او را، و آنگاه به افعال تشریحی و تکوینی خداوند می‌پردازد و تصریح می‌کند که نه در دین و آیین او جایی برای انکار است و نه در خالقیت و ربوبیت او در جهان آفرینش. آنگاه می‌افزاید: «شهادت کسی که نیتش راست، درونش پاک، یقینش خالص،

۱. لقمان، آیه ۲۷.

۲. «معدول» از ریشه «عدل» بر وزن «فکر» به معنای شبیه و همتا گرفته شده است.

و میزان عملش (با ایمان و اعمال صالح) سنگین است»؛ (شَهَادَةٌ مِّنْ صِدْقَتِ نَبِيِّهِ، وَصَفَتْ^۱ دِخْلَتَهُ^۲ وَخَلَصَ يَقِينُهُ، وَتَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ).

اشاره به این که این گواهی به ذات و صفات حق گواهی کسی است که دارای این صفات چهارگانه است: نیت و انگیزه او صادقانه و قلب او از هرگونه شرک و ریا خالص است؛ یقین او آمیخته با شک نیست و اعمال او نیز نشان می دهد که در درون، ایمان راسخی به خدا دارد؛ نه همچون گواهی افراد منافق یا طمع ورزان در مال و جاه دنیا و نه آن ها که ایمانی آمیخته با شک دارند و نه کسانی که دم از ایمان می زنند، ولی عمل صالحی در ترازوی اعمالشان دیده نمی شود.

سپس امام علیه السلام بعد از شهادت به یگانگی پروردگار، به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت می دهد و آن حضرت را با شش ویژگی از اوصاف مهمش می ستاید: «گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده برگزیده او از میان خلایق است که برای تشریح حقایق آیین الهی انتخاب شد و به ویژگی های خاص اخلاقی آراسته گردید؛ برای رساندن رسالت های کریمانه الهی برگزیده شد و نشانه های هدایت به وسیله او آشکار گشت و تاریکی های جهل و ضلالت به برکت وجود او روشنی یافت»؛ (وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ الْمُجْتَبَى مِنْ خَلَائِقِهِ، وَالْمُعْتَمَرُ^۳ لِشَرْحِ حَقَائِقِهِ، وَالْمُخْتَصُّ بِعَقَائِلِ^۴ كَرَامَاتِهِ وَالْمُصْطَفَى لِكِرَائِمِ رِسَالَاتِهِ، وَالْمَوْضُوحَةُ بِهِ أَشْرَاطُ الْهُدَى، وَالْمَجْلُوبُ بِهِ غَرِيبُ الْعَمَى^۵).

۱. «صفت» از ریشه «صفا» به معنای پاکی گرفته شده است.

۲. «دخله» به معنای باطن و درون چیزی است.

۳. «معتام» از ریشه «عیم» بر وزن «غیب» در اصل به معنای شدت علاقه به شیر گرفته شده و «معتام» در این جا به معنای کسی است که «علاقه شدید به انجام دادن مأموریت الهی» به او داده شده است.

۴. «عقائل» جمع «عقیله» به معنای برگزیده هر چیزی است و لذا به گوهرهای گران بها «عقیله البحر» گفته می شود.

۵. «غریب» به معنای چیز سیاه پر رنگ است و در این جا به معنای تاریکی جهل به کار رفته است.

در اولین ویژگی، سخن از صفات برجسته آن حضرت به میان آمده که سبب انتخاب او برای رسالت بوده است. در دومین وصف، از مأموریت آن حضرت برای شرح حقایق دین و اعتقادات صحیح سخن می‌گوید.

در سومین صفت، از مکارم اخلاق آن حضرت پرده برمی‌دارد و در چهارمین وصف، به مأموریت‌های مهم او برای بیان احکام، اشاره می‌کند.

در پنجمین وصف، از هدایت‌های آن حضرت از طریق گفتار و رفتار و امضای عملی او سخن می‌گوید.

و در ششمین وصف، از تلاش آن حضرت برای مبارزه با جهل - که از آن به ناینایی تعبیر شده - سخن به میان آورده است.

تمام این اوصاف، اشاره به این است که اگر من به نبوت او گواهی می‌دهم و به پیشوایی‌اش تن داده‌ام، بی‌علت نیست؛ نه یک دلیل، که چندین دلیل دارد.

نکته‌ها

۱. کلید حل معمای صفات

همان‌گونه که در کلمات پرمعنای امام علیه السلام آمد، نه گذشت زمان در ذات پاک خداوند اثر می‌گذارد و نه جابه‌جایی مکان درباره او متصور است و نه چیزی در سراسر عالم هستی از دایره علم او بیرون است.

آری، همه عالم، محضر خداست، ولی او جا و مکانی ندارد. همه جا حاضر است، ولی هیچ‌کس او را نمی‌بیند. اوصاف جلال و جمال او هر چند معرفتی عمیق به ما می‌بخشد، ولی باید اعتراف کرد که او در وصف نمی‌گنجد!

گاه این تعبیرات درباره ذات بی‌مثال او معما جلوه می‌کند و شکلی از تناقض را در نظر مجسم می‌سازد؛ ولی با توجه به یک نکته، کلید حل این معما به دست می‌آید و آن این‌که او وجودی است بی‌نهایت در بی‌نهایت و نامحدود و نامتناهی از هر جهت، نه آغازی دارد نه انجामी و نه حد محدودی.

گرچه تصور چنین وجودی برای ما انسان‌ها که همه چیزمان محدود است، بسیار مشکل است، ولی به هر حال بدون توجه به این نکته، بحث صفات الهی حل نخواهد شد.

اگر می‌گوییم: او همه چیز حتی ذرات غباری را که تندبادها در هوا به پرواز درمی‌آورند، می‌داند، به این دلیل است که همه‌جا حضور دارد و اگر می‌گوییم: او همه‌جا حضور دارد به این معناست که وجود و هستی او نامحدود است و چیزی جدا از او تصور نمی‌شود و بر هر چیز احاطه دارد و اگر می‌گوییم: زمان و مکان ندارد، به این دلیل است که زمان بر اثر حرکت به وجود می‌آید و مکان به واسطه محدود بودن انسان است؛ ولی وجود نامتناهی حرکتی به سوی نقص و یا کمال ندارد و چون از همه چیز بی‌نیاز است، به مکان نیازی نخواهد داشت. کوتاه‌سخن این‌که اگر بخواهیم خداشناس خوبی باشیم باید تمام صفات مخلوقات را، که از محدود بودن و نیازهای آن‌ها سرچشمه گرفته، از آن ذات بی‌مثال نفی کنیم.

۲. اهداف بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی، به‌ویژه در نهج البلاغه درباره هدف بعثت انبیا، به‌خصوص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سخنان بسیاری وجود دارد؛ از جمله در این بخش از خطبه مورد بحث، تعبیرات پرمعنایی دیده می‌شود. امام علیه السلام یکی از اهداف رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را شرح حقایقی بیان فرموده که می‌تواند اشاره به هر حقیقت یا حقایق مربوط به مبدأ و معاد و اصول عقاید باشد و هدف دیگر را بیان ارزش‌های اخلاقی ذکر کرده؛ آن‌گونه که از خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ من برای این مبعوث شدم که ارزش‌های اخلاقی را به کمال برسانم».^۱

۱. مکارم الاخلاق، ص ۸؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۶، ح ۵۲۱۷.

و دیگر این که رسالت های الهی را در زمینه احکام دین تبیین کند و نشانه های هدایت را آشکار سازد و سرانجام این که پرده های جهل و کوردلی را از چشم جان انسان ها دور فرماید. او، هم معلّمی است بزرگ، هم مربی ای آگاه، هم رهبری فرزانه و هم راهنمایی خبیر و پرمایه.

بخش دوم

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ الدُّنْيَا نَعْرُ الْمَوْتِ لَهَا وَالْمُخْلِذِ إِلَيْهَا، وَلَا تَنْفَسُ بِمَنْ
نَافَسَ فِيهَا، وَتَغْلِبُ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهَا. وَآيَمُ اللَّهِ، مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عَضِّ
« أَنْ اللَّهَ لَيْسَ » , B e oT|I J » mMA « ÆñAqù y Åj ½ -Ä
, Ä°A «Äñ qU, Ü°A Mq«Uj e tB «°AE ° /k IÄ°; èM
Ñf ° Äj o °, M° çj ½ ° , UBj ½ÿk M M ÆAÄqù
/ oTù ùA» UÆ °Ä zi «Ä kwBñf °c° E ,jnÆ
,i j -d ½° ô k«ÄB ù Tf, °½B ù T°S é ½n ½ES »B kç
½E ÆE ° ,k \ °I Ä °ÄB½ / kÄ° ° «Ä fo½E °Äjn i °
!ò wBÄ&I BÄ:S Üñ çA

ترجمه

ای مردم! دنیا آرزومندان و دل‌بستگان خود را فریب می‌دهد و از وعده‌های دروغین به علاقه‌مندان خویش دریغ نمی‌ورزد و بر کسی که بر آن (= دنیا) پیروز گردد سرانجام چیره خواهد شد. به خدا سوگند! هرگز ملتی که در ناز و نعمت می‌زیستند نعمتشان زوال نیافت، مگر بر اثر گناهایی که مرتکب شدند؛ زیرا خداوند هرگز به بندگانش ستم روا نمی‌دارد و اگر مردم هنگامی که بلاها بر آنان نازل می‌شود و نعمت‌ها از آنان سلب می‌گردد، با صدق نیت در پیشگاه خدا تضرع کرده و با قلب‌های پر از عشق و محبت به خدا، از او درخواست کنند، به یقین آنچه را که از دستشان رفته به آنان باز می‌گرداند و هر خرابی‌ای را برای آن‌ها اصلاح می‌کند. من از این می‌ترسم که شما در جهالت و غفلت فرو روید

(همچون دوران جاهلیت)؛ زیرا اموری بر شما گذشت که در آن، تمایلاتی پیدا کردید که از نظر من پسندیده نبود؛ ولی اگر امور شما به مسیر اصلی بازگردد سعادت‌مند خواهید شد. وظیفه من جز تلاش و کوشش (برای بازگشت شما به راه راست) نیست و اگر بخواهم، گفتنی‌ها را می‌گویم (و کوتاهی‌های شما را در گذشته، برمی‌شمرم؛ ولی به دلیل مصالحی صرف نظر می‌کنم؛ فقط می‌گویم): خداوند گذشته را (بر شما) ببخشد.

شرح و تفسیر

با صدق نیت به درگاه خدا بروید

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، همه مردم را مخاطب ساخته و چهار نکته مهم را که در زندگی انسان‌ها اثر عمیق دارد، به همگان گوشزد می‌کند؛ نخست می‌فرماید: «ای مردم! دنیا آرزومندان و دل‌بستگان خود را فریب می‌دهد و برای کسانی که برای آن اهمیت قائل‌اند اهمیت قائل نیست و بر کسی که بر آن (= دنیا) پیروز گردد سرانجام چیره خواهد شد»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ الدُّنْيَا تُغُرُّ الْمُؤْمِلَ لَهَا وَالْمُخْلِدَ إِلَيْهَا، وَلَا تَنْفُسُ^۲ بِمَنْ نَفَسَ فِيهَا، وَتَغْلِبُ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهَا).

از آن جا که «حُبِّ الدُّنْيَا» - مطابق حدیث معروف - سرچشمه هرگونه گناه و خطاست، امام علیه السلام از حُبِّ دنیا شروع می‌کند. شایان توجه این‌که نکوهش از دنیاداران نشده، بلکه از دنیاخواهان و عاشقان و دل‌بستگان به آن، سخن به میان آمده است.

۱. «مخلد» به معنای کسی است که در جایی به‌طور همیشگی سکونت اختیار می‌کند و از ریشه «خلد» و «خلود»

گرفته شده و در عبارت مذکور اشاره به کسی است که به دنیا چسبیده است.

۲. «تنفس» از ریشه «نفاسه» به معنای پرقیمت بودن گرفته شده و در این جا به معنای اهمیت و ارزش قائل

شدن آمده است.

زرق و برق دنیا آن چنان دنیاپرستان را مغرور می سازد که گمان می کنند همه چیز جاویدان خواهد ماند؛ ولی ناگهان می بینند که در یک حادثه ناگوار همه چیز بر باد می رود؛ مثلاً محصول صدها سال از امکانات مادی در یک شهر با یک زلزله که گاه ده ثانیه بیشتر به طول نمی انجامد نابود می شود. آری، تکانی می خورند و موقتاً بیدار می شوند و باز در خواب غفلت فرو می روند.

سپس در ادامه این سخن به نکته دوم می پردازد و به صورت یک قانون کلی می فرماید: «به خدا سوگند! هرگز ملتی که در ناز و نعمت می زیستند نعمتشان زوال نیافت، مگر بر اثر گناهایی که مرتکب شدند؛ زیرا خداوند هرگز به بندگانش ستم روا نمی دارد»؛ (وَإِيمُ اللَّهِ، مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضِّ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَرَّالٍ عَنْهُمْ إِلَّا بِذُنُوبٍ أَجْتَرَحُوهَا^۲، لِيَأْتِيَ اللَّهُ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ^۳).

درواقع این سخن برگرفته از آیات قرآن است؛ آن جا که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ^۴؛ «و خداوند سرنوشت هیچ قومی (و ملتی) را تغییر نمی دهد، مگر آن که آنان آنچه را در (وجود) خودشان است، تغییر دهند».^۳

و نیز می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^۴؛ «و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند به یقین برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم ولی آنها (حق را) تکذیب کردند ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم».^۴

۱. «غض» به معنای تر و تازه و در این جا به معنای ناز و نعمت است.

۲. «اجترحو» از ریشه «جرح» به معنای جراحت و اثری است که بر اثر آسیب‌ها به بدن می رسد و «اجترح» به معنای انجام دادن گناه آمده است گویی انسان به وسیله آن خود را مجروح می سازد و گاه این معنا توسعه داده شده و در هرگونه کسب و اکتساب نیز استعمال می شود.

۳. رعد، آیه ۱۱.

۴. اعراف، آیه ۹۶.

به یقین نعمت‌های الهی بر حسب شایستگی‌ها و لیاقت‌ها در میان بندگان تقسیم می‌شود، لذا پاکان و صالحان شایسته آن‌اند نه گنهکاران آلوده.

پرسش: در روایات می‌خوانیم که خداوند برای ترفیع مقام اولیایش گاه آن‌ها را به بلاهایی مبتلا می‌سازد؛ همان‌گونه که در تعبیر معروف آمده است: «الْبَلَاءُ لِلْوَلَاءِ»^۱.

و از بعضی آیات و روایات استفاده می‌شود که بلاها گاهی برای آزمایش مؤمن و پاداش‌های بزرگ الهی و نیز گاه برای هشدار و بیداری بندگان است، آیا این موارد با آنچه در عبارت امام علیه السلام ذکر شد منافات ندارد؟

پاسخ: آنچه در کلام امام علیه السلام آمده یک قانون کلی است و می‌دانیم که هر قانون کلی استثنائاتی دارد. موارد آزمایش و بیداری و امثال آن، استثنائاتی در قانون کلی فوق محسوب می‌شود و به تعبیر دیگر، آنچه امام علیه السلام فرموده حمل بر غالب می‌شود و این شبیه چیزی است که در قرآن مجید بیان شده است: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ»؛ «هر مصیبتی به شما می‌رسد به سبب اعمالی است که انجام داده‌اید و بسیاری را نیز عفو می‌کند»^۲.

به یقین این آیه با آیه «وَلَنْبَلُوكُمْ بِثَنِيٍّ مِنَ الْخَوْفِ...»^۳ که از آزمایش‌های مختلف الهی به وسیله بلاها سخن می‌گوید و نیز با آیه «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ «فساد در صحرا

۱. این عبارت که در کلمات علما و بزرگان آمده، متن حدیث نیست؛ بلکه برگرفته از احادیث اسلامی است؛ از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِي يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأُمَّةُ قَالًا مَثَلًا؛ پیامبران الهی بیش از همه (با آفات و مصائب) آزمایش می‌شوند؛ سپس کسانی که بعد از آن‌ها قرار دارند و به همین ترتیب آن‌ها که برترند آزمون بیشتری دارند». (کافی، ج ۲، باب شده ابتلاء المؤمن، ص ۲۵۲، ح ۱).

۲. شوری، آیه ۳۰.

۳. بقره، آیه ۱۵۵.

و دریا به دلیل کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است. خدا می‌خواهد نتیجه بعضی اعمالشان را به آنها بچشاند. شاید (به سوی حق) بازگردند.^۱ منافاتی ندارد.

و اگر انسان درست دقت کند غالباً می‌تواند مواردی از بلاها را که جنبه مجازات الهی دارند، از مواردی که برای آزمایش یا هشدار هستند بازشناسد. هرگاه گناه مهمی از او سر زد و یا جامعه‌ای آلوده به انواع مفسد شد، حوادث تلخی که بعد از آن پیدا می‌شود قطعاً مجازات است؛ ولی حوادث تلخی که برای صالحان و پاکان پیش می‌آید، معمولاً جنبه آزمایش و هشدار برای ترفیع مقام است.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن که در واقع نتیجه مستقیم یادآوری پیشین است، می‌فرماید: «و اگر مردم هنگامی که بلاها بر آنان نازل می‌شود و نعمت‌ها از آنان سلب می‌گردد، با صدق نیت در پیشگاه خدا تضرع کرده و با قلب‌های پر از عشق و محبت به خدا، از او درخواست (توبه) کنند، به یقین آنچه را که از دستشان رفته به آنان باز می‌گرداند و هر خرابی‌ای را برای آنها اصلاح می‌کند» (وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ تَنْزِلُ بِهِمُ النِّقْمَ، وَتَزُولُ عَنْهُمْ النِّعْمَ، فَرَعَوْا إِلَى رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ، وَوَلَّيَهُ^۲ مِنْ قُلُوبِهِمْ، لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ^۳، وَأَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ).

در واقع این طیب حاذق الهی بعد از ذکر درد، به بیان درمان می‌پردازد و راه دفع آفات و بلاها را به آنها می‌آموزد و دعایی را که صادقانه باشد و از اعماق جان برخیزد و در یک کلمه، در انسان تحول ایجاد کند برطرف‌کننده بلاها

۱. روم، آیه ۴۱.

۲. «وله» به معنای تحبیر از شدت اندوه است تا آن‌جا که گاه انسان، عقل و هوش خود را از دست می‌دهد؛ لذا به عشق سوزانی که آرامش و هوش را از انسان می‌گیرد نیز اطلاق شده است.

۳. «شارد» به معنای کسی است که از مسیر، منحرف شده یا فرار کرده است و به معنای اموری که از دست رفته نیز می‌آید که در این جا به همین معناست.

می‌شمرد؛ همان‌گونه که در احادیث متعدد دیگری وارد شده است؛ از جمله امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «الْدُّعَاءُ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ النَّازِلَ وَمَا لَمْ يَنْزِلْ؛ دعا بلاهایی را که نازل شده و نازل نشده است، برطرف می‌سازد».^۱

امام علیه السلام در آخرین بخش این خطبه و در بیان چهارمین نکته، آنچه را که قبلاً به صورت عام بیان کرده بود، بر اصحاب و یاران و مخاطبان تطبیق کرده و می‌فرماید: «من از این می‌ترسم که شما در جهالت و غفلت فرو روید (همچون دوران جاهلیت)؛ زیرا اموری بر شما گذشت که در آن، تمایلاتی پیدا کردید که از نظر من پسندیده نبود؛ ولی اگر امور شما به مسیر اصلی بازگردد (و مسلمانان خالص و هوشیار باشید) سعادت‌مند خواهید شد» (وَإِنِّي لِأَخْشَىٰ عَلَيْكُمْ أَنْ تَكُونُوا فِي فِتْرَةٍ^۲. وَقَدْ كَانَتْ أُمُورٌ مَضَتْ مِلَّتُمْ فِيهَا مَيْلَةً، كُنْتُمْ فِيهَا عِنْدِي غَيْرَ مَحْمُودِينَ، وَلَئِنْ رُدَّ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ إِنَّكُمْ لَسُعْدَاءُ).

و سرانجام می‌فرماید: «وظیفه من جز تلاش و کوشش (برای بازگشت شما به راه راست) نیست و اگر بخواهم، گفتمی‌ها را می‌گویم (و کوتاهی‌های شما را در گذشته، بر می‌شمرم؛ ولی به دلیل مصالحی صرف نظر می‌کنم؛ فقط می‌گویم): خداوند گذشته را (بر شما) ببخشد»؛ (وَمَا عَلَيَّ إِلَّا الْجُحْدُ، وَلَوْ أَشَاءَ أَنْ أَقُولَ لَقُلْتُ: عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ!).

این‌که منظور امام علیه السلام از اشاره سربسته‌ای که به بعضی از انحرافات آن‌ها می‌کند، چیست؟ جمعی معتقدند: اشاره به ماجرای عثمان و حکومت اوست که در شورای شش نفره عمر، ظالمانه، حکومت را از لایق‌ترین افراد (علی علیه السلام)

۱. کافی، ج ۲، باب ان الدعاء يرد البلاء، ص ۴۶۹، ح ۵.

۲. «فترة» در اصل به معنای توقف و ضعف و ناتوانی است و به همین دلیل به فاصله میان دو برنامه که کارها متوقف می‌شود اطلاق شده و از آن‌جا که فترت، گاه آمیخته با غفلت و جهل است در این معنا نیز استعمال شده است.

دریغ کرده و به کسی که هیچ‌گونه شایستگی برای این کار نداشت - و حوادث بعد، این حقیقت را اثبات کرد - سپردند. و بعضی هم بر آن صحه گذاشته‌اند و ورود خطبه را بعد از قتل عثمان و در اوایل خلافت امام علیه السلام شاهد این معنا دانسته‌اند.

ولی این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به تمام دوران خلفای پیشین و حوادث دردناکی باشد که در امر خلافت به وقوع پیوست.

و منظور امام علیه السلام از جمله «ولو اشاء ان اقول لقلت» نیز همین است که اگر من بخواهم از روی این حوادث نامطلوب پرده برگیرم، می‌توانم؛ ولی از آن صرف نظر می‌کنم و از خدا می‌خواهم شما را به علت این کوتاهی‌ها و اشتباهات مجازات نکند و ببخشد.^۱



۱. بسیاری از شارحان و مترجمان نهج البلاغه، جمله یاد شده را چنین ترجمه کرده‌اند: اگر من بخواهم چیزی بگویم، می‌گویم: «خداوند گذشته را ببخشد»، ولی این معنا بسیار بعید است؛ به خصوص این‌که در کلام شیخ مفید علیه السلام در کتاب جمل، ص ۱۷۲ و در کتاب مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (ابن شهر آشوب)، ج ۲، ص ۱۱۵ کلمه «لکن» قبل از «عفا الله عما سلف» آمده است؛ در نتیجه معنا چنین می‌شود: «بنابراین، خداوند گذشته را ببخشد» و این دعایی است جهت تقاضای عفو الهی برای آن‌ها؛ به علاوه ارتباط این جمله با جمله‌های قبل نیز همین را اقتضا می‌کند. (و عده‌ای از شارحان همین معنا را برگزیده‌اند). به کتاب‌های معارج نهج البلاغه، تألیف ابوالحسن بیهقی، ص ۲۹۸ ذیل این خطبه و بحار الانوار علامه مجلسی، ج ۲۹، ص ۵۹۹ و شرح حدائق الحقائق قطب الدین کیزری، ج ۲، ص ۹۴ و شرح مرحوم خوئی (منهاج البراعة)، ج ۱۰، ص ۲۵۵ مراجعه کنید.

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَقَدْ سَأَلَهُ زِعْلَبُ الْيَمَانِيِّ فَقَالَ: هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفَأَعْبُدُ مَا لَا أَرَى؟ فَقَالَ: وَكَيْفَ تَرَاهُ؟ فَقَالَ:

از سخنان امام عليه السلام است

«ذعلب یمانی» از امام عليه السلام پرسید: ای امیر مؤمنان! آیا پروردگارت را دیده‌ای؟
امام عليه السلام فرمود: آیا کسی را عبادت کنم که نمی‌بینم؟ ذعلب پرسید: چگونه او
را دیده‌ای؟ امام عليه السلام خطبه ذیل را ایراد فرمود^۱

خطبه در یک نگاه

امام عليه السلام در این کلام عمدتاً دربارهٔ صفات خداوند سخنانی می‌فرماید و بر این

۱. سند خطبه:

گفتار بالا در چندین کتاب معتبر از کتاب‌های علمای شیعه قبل از تألیف نهج البلاغه از راه‌های متعدد (و با تفاوت‌هایی) نقل شده است؛ از جمله مرحوم کلینی در کافی، ج ۱، باب فی ابطال الرؤیة، ص ۹۸، ح ۶ و باب جوامع التوحید، ص ۱۳۸، ح ۴، آن را نقل کرده؛ مرحوم صدوق در کتاب توحید، ص ۱۰۹، ح ۶ و ص ۳۰۸، ح ۲ و مرحوم مفید در ارشاد، ج ۱، ص ۲۲۴ آن را آورده‌اند. از میان دانشمندان اهل سنت، ابن جوزی حنفی آن را در کتاب تذکرة الخواص، ص ۱۴۴ از ابن عباس نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۳۳).

معنا تأکید می‌کند که اگر خدا را با چشم سر نمی‌توان دید با چشم دل و در
لا به لای صفاتش می‌توان به خوبی مشاهده کرد.

J ؤÙOI fnk Uj ° ,¼BÄ°OI k zB-M4 Ä°OI fnkU :ñBÜù
/i LBºo ô B«¼k ÄMu M¼o ô B Ij ¼K oc ¼B B IO ÜBM
ò à °/ enB M i»B , - M k o½ oM a T½
en, wBºBº o M üBºBº o Lf, üBºB
/ TuB ¼¼ ¼ ÜPK\ U, FeÄº] °I «ÄU coºB

ترجمه

چشم‌ها هرگز او را آشکارا نمی‌بینند؛ ولی قلب‌ها با حقایق ایمان، او را درک می‌کنند؛ او به همه چیز نزدیک است؛ اما نه آن‌گونه که به آن‌ها چسبیده باشد، و از همه چیز دور است؛ اما نه آن‌گونه که از آن‌ها بیگانه گردد. او سخن می‌گوید؛ بی‌آن‌که نیاز به تفکر داشته باشد، و اراده می‌کند؛ بی‌آن‌که محتاج تصمیم گرفتن باشد. او خالق و سازنده است؛ اما نه با (دست و) اعضای پیکر، او لطیف است؛ اما نه به این معنا که پنهان باشد، و بزرگ و قدرتمند است؛ ولی نه به این معنا که جفاکار باشد. بیناست، نه با عضو بینایی یعنی چشم، و مهربان است نه به معنای نازک‌دل بودن. صورت‌ها در برابر عظمتش خاضع و قلب‌ها از هیبتش لرزان‌اند.

شرح و تفسیر

آیا خدا را دیده‌ای؟

از روایات مختلف در شرح حال امیرمؤمنان علی علیه السلام استفاده می‌شود که حضرت بارها می‌فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»؛ هر مطلبی را که می‌خواهید از

من سؤال کنید پیش از آن که از میان شما بروم» و به این ترتیب آمادگی خود را برای پاسخ به هر سؤال مربوط به دین و دنیای مردم اعلام می فرمود؛ حتی بعد از آن که ضربه هولناک ابن ملجم بر فرق مبارکش وارد شد در ملاقاتی که با توده های مردم در بستر شهادتش داشت، همین جمله را تکرار فرمود!!

از جمله مواردی که امام علیه السلام این جمله را بیان فرمود هنگامی بود که بر کرسی خلافت ظاهری نشست و برای مردم خطبه ای خواند و در ضمن آن خطبه جمله «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْدُرُونِي» را تکرار فرمود و بر این معنا تأکید کرد که به خصوص از تمام آیات قرآن و زمان و شأن نزول و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن باخبرم. در این هنگام، «ذعلب یمانی» که مردی شجاع و فصیح بود برخاست و سؤال مزبور را مطرح کرد و امام علیه السلام با زیبایی تمام پاسخ او را داد.^۱

«آیا کسی را عبادت کنم که نمی بینم؟!»، «أفَاعْبُدُ مَا لَا أَرَى؟».

به این معنا که عبادت، فرع بر معرفت است و معرفت درجاتی دارد که بالاترین درجه آن درجه شهود است و امام علیه السلام در این سخن به مرحله عالی عبادت خود نظر دارد که آن را همراه با مشاهده ذات پاک پروردگار می شمرد.

«ذعلب» در فکر فرو رفت که منظور امام علیه السلام در این جا کدام مشاهده است؟ آیا مشاهده حسی است که قائلان به جسمیت خداوند (مجسمه) عقیده دارند؟ یا مشاهده روحانی و معنوی می باشد که چیزی برتر از مشاهده عقلی است؟ لذا بلافاصله سؤال کرد: «چگونه او را دیده ای؟»، «و کیف تراه؟»، آیا این سؤال و استفهام برای کشف حقیقت بود یا نوعی انکار و جدال؟ پاسخ این سؤال بسته به این است که «ذعلب» را چگونه انسانی بدانیم. اگر او را از یاران خاص و ارادتمندان ویژه آن حضرت بدانیم بدون شک سؤال او برای کشف حقیقت

۱. توحید صدوق، ص ۳۰۴، ح ۲۰۱.

است و اگر او را انسانی ماجراجو بشمریم - آن‌گونه که از بعضی روایات استفاده می‌شود - در این صورت سؤالش بوی انکار و مجادله می‌دهد. به هر حال، امام علیه السلام در پاسخ او سخنی گفت و پرده از روی حقایقی برداشت و همه مخاطبان حتی ذعلب را تحت تأثیر فوق‌العاده قرار داد تا آن‌جا که ذعلب در پایان این سخن، مدهوش شد، و بوی گلش چنان مست کرد که دامنش از دست برفت. امام علیه السلام چنین فرمود:

«چشم‌ها هرگز او را آشکارا نمی‌بینند؛ ولی قلب‌ها با حقایق ایمان، او را درک می‌کنند»؛ (فقال: لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ، وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ).

منظور از حقایق ایمان، اصول اعتقادی و معارف حقّه است.

برای توضیح این سخن باید به این نکته توجه کرد که مشاهده، سه‌گونه است:

۱. مشاهده حسی که با چشم صورت می‌گیرد و گاه چشم را نیز به سلاحی همچون دوربین‌ها و تلسکوپ‌ها مسلح می‌کنند؛ ۲. مشاهده عقلی که انسان از طریق استدلال به آن می‌رسد و حقایقی را همچون آفتاب با چشم دل می‌بیند؛ آن‌گونه که - به گفته مرحوم مغنیه در شرح نهج‌البلاغه اش - کسانی مانند نیوتون مشاهده کردند؛ به وسیله افتادن یک سیب از درخت به روی زمین، قانون جاذبه را که هرگز با چشم سر دیده نمی‌شود مشاهده کرد و به آن پی برد؛ ۳. شهود باطن و درون که یک نوع ادراک باطنی است؛ اما نه استدلالی.

انسان با چشم دل واقعیت موجود را می‌بیند و آن را باور می‌کند؛ بی‌آن‌که احتیاج به استدلالی داشته باشد و این درک و دیدی است که تا انسان به آن نرسد فهم آن مشکل است.

این موضوع، نمونه‌های فراوانی در قرآن و روایات اسلامی دارد. درباره

حضرت ابراهیم علیه السلام می خوانیم: خداوند ملکوت آسمانها و زمین را به او نشان داد: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱.

درباره حضرت یعقوب علیه السلام می خوانیم: هنگامی که برادران یوسف علیه السلام، پیراهن وی را در مصر از او گرفتند و حرکت کردند، یعقوب علیه السلام گفت: من بوی یوسف را احساس می کنم؛ «إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفْتِنُونِ»^۲.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام حفر خندق، قبل از شروع جنگ احزاب، زمانی که کلنگ را بر سنگی که مانع پیشرفت کار خندق شده بود در سه نوبت فروکوفت و جرقه‌هایی پرید، فرمود: «من کاخ کسری و قصر قیصر و قصرهای صنعا در یمن را دیدم که به روی اصحاب من گشوده می شود»^۳.

علی علیه السلام بارها در نهج البلاغه از آینده خبر می دهد و در بعضی موارد می فرماید: فلان گروه را می بینم که چنین و چنان خواهند کرد. حتی بعضی از مؤمنان مخلص به چنین کشف و شهودی نائل می شدند. داستان جوان پاکدلی که صبحگاهان در صف جماعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود معروف است که می گفت: «هم اکنون بهشتیان را در بهشت و دوزخیان را در جهنم می بینم!» و پیامبر صلی الله علیه و آله او را تصدیق کرد و فرمود: «این جوان، بنده‌ای است که خداوند، قلبش را به نور ایمان روشن کرده است؛ هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»^۴.

و موارد دیگر که شرح آن درخور کتاب مستقلی درباره کشف و شهود است و همگی دلالت بر این می کند که غیر از مشاهده حسی و عقلی، نوع دیگری از شهود وجود دارد که برتر از اینهاست.^۵

۱. انعام، آیه ۷۵.

۲. یوسف، آیه ۹۴.

۳. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۷۹.

۴. کافی، ج ۲، باب حقیقة الايمان واليقين، ص ۵۳، ج ۲.

۵. برای توضیح بیشتر و فهم معنای شهود و اسباب و موانع آن به پیام قرآن، ج ۱، ص ۲۵۰ - ۲۵۵ مراجعه فرمایید.

سپس امام علیه السلام برای توضیح این مطلب که چگونه دل‌ها به وسیله حقایق ایمان، خدا را درک می‌کنند یازده وصف از اوصاف و اسمای حسنی او را بیان می‌فرماید که نه مورد از آن‌ها همراه با تعبیراتی است که صفات مخلوقات را از او نفی می‌کند.

در وصف اوّل و دوم می‌فرماید: «او به همه چیز نزدیک است؛ اما نه آن‌گونه که به آن‌ها چسبیده باشد و از همه چیز دور است؛ اما نه آن‌گونه که از آن‌ها بیگانه گردد»؛ (قَرِيبٌ مِّنَ الْأَشْيَاءِ غَيْرِ مُلَابِسٍ^۱، بَعِيدٌ مِّنْهَا غَيْرِ مُبَايِنٍ).

بارها گفته‌ایم، مشکل مهم ما در فهم صفات خداوند، تداعی صفات مخلوقات و ممکنات است که تا از آن دور نشویم توان درک صفات او را نخواهیم داشت؛ مثلاً در همین دو وصف وقتی می‌گوییم: خدا نزدیک است، چیزی شبیه نزدیک بودن دو جسم با یکدیگر که در دو مکان حسی قرار دارند به نظر می‌رسد و هنگامی که می‌گوییم: او دور است، بیگانگی و جدایی همچون جدایی دو جسم از یکدیگر تداعی می‌شود؛ حال آن‌که دور و نزدیک بودن او چنین نیست. او به همه چیز نزدیک است، یعنی احاطه کامل به تمامی موجودات دارد و دور است، یعنی هرگز گرد و غبار امکان و صفات پر از نقص مخلوقات بر دامان کبریایی اش نمی‌نشیند.

در دومین و سومین وصف می‌فرماید: «او سخن می‌گوید؛ بی‌آن‌که نیاز به تفکر داشته باشد، و اراده می‌کند؛ بی‌آن‌که محتاج تصمیم گرفتن باشد»؛ (مُتَكَلِّمٌ لَا بَرَوِيَّةَ^۲، مُرِيدٌ لَا بِيَهْمَةَ^۳).

۱. «ملابس» اسم فاعل از ریشه «ملابس» به معنای مخلوط شدن و یا چسبیدن به چیزی است.

۲. «روية» از ریشه «ترویه» است که گاه به معنای سیراب شدن و گاه به معنای تفکر و اندیشه کردن آمده است.

۳. «همة» از ریشه «هم» که به معنای عزم کردن برای انجام دادن چیزی است، گرفته شده است. این واژه گاه

هنگامی که موضوع سخن گفتن و اراده کردن مطرح می‌شود، فوری فکر ما متوجه کسی می‌شود که زبانی را قبلاً فرا گرفته، مطلبی را در نظر می‌گیرد و آن را پس از اندیشه در قالب کلمات و جمله‌بندی‌ها می‌ریزد؛ سپس زبان و لب را به کار می‌گیرد تا صدایی را که از حنجره برمی‌خیزد برش‌های لازم دهد و حروف و کلمات را ایجاد کند و به مخاطب منتقل سازد. درمورد اراده نیز به این معنا منتقل می‌شویم که شخص اراده‌کننده، از پیش فکر و اندیشه خود را به کار گرفته و صلاح و فساد چیزی را اندیشیده و سبک و سنگین کرده، و اجزای کاری را موافق خویش دانسته است؛ سپس برای انجام دادن آن تصمیم می‌گیرد و به اعضا و جوارح خود فرمان اجرای آن را می‌دهد.

به یقین هیچ‌یک از این امور درباره خداوند صادق نیست؛ او نه جسم است و نه اعضا و جوارح دارد و نه احتیاج دارد به اندیشیدن و موافق و مخالف منافع خویش را از هم جدا ساختن.

سخن گفتن او چیزی جز آفرینش امواج صوتی در فضا همانند آفرینش سایر موجودات نیست؛ شبیه همان امواجی که موسی علیه السلام از درخت وادی طور شنید و اراده او چیزی جز علم به مصالح و مفاسد و نظام احسن نیست. این حقیقت درمورد صفات هفت‌گانه بعد نیز به‌طور دقیق صادق است.

این‌جاست که امیرمؤمنان علی علیه السلام برترین راه شناخت خدا را نفی صفات مخلوقات از او می‌داند: «وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ»^۱. در پنجمین وصف می‌فرماید: «او خالق و سازنده است؛ اما نه با (دست و) اعضای بیکر»؛ (صَانِعٌ لَا بِجَارِحَةٍ).

→ به معنای غم‌واندوهی که فکر انسان را به خود مشغول می‌کند نیز آمده است و در این خطبه منظور، معنای اول است.

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱.

آری، او هرچه را که اراده کند با فرمان «کن؛ موجود باش» بلافاصله ایجاد می‌کند؛ حتی اگر بخواهد جهانی گسترده و پهناور همچون جهان کنونی ایجاد فرماید با یک فرمان موجود می‌کند و تمام دقایق و ظرایف و ارکان و شرایط و اجزا را در یک لحظه می‌آفریند و هرگاه اراده کند که به تدریج و در طی دوران‌ها ایجاد شود همان مسیر را طی می‌کند؛ نه همچون انسان‌ها که با دست و ابزار و وسایل صنعتی و کارخانه‌ها، مصنوعات محدودی را به وجود می‌آورند. و در ششمین و هفتمین وصف می‌فرماید: «او لطیف است؛ اما نه به این معنا که پنهان باشد، و بزرگ و قدرتمند است؛ ولی نه به این معنا که جفاکار باشد»؛ (لَطِيفٌ لَا يُوصَفُ بِالْخَفَاءِ، كَبِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْجَفَاءِ).

شارحان نهج البلاغه در این جا و علمای علم کلام در باب صفات خدا دربارهٔ صفت لطیف، سخن بسیار گفته‌اند و معانی متعددی ذکر کرده‌اند. گاه لطیف را به معنای ناپیدا و گاه به مفهوم آفرینندهٔ اشیای ظریف و گاه به معنای کسی که دارای لطف و محبت است تفسیر کرده‌اند و خداوند دارای همهٔ این صفات است؛ ولی آنچه مناسب جملهٔ یادشده است، معنای اول است؛ یعنی ذات پاک خداوند، آن‌چنان ظریف است که ناپیداست؛ ولی نه به این معنا که از بندگان مخفی باشد؛ چراکه آثارش سراسر جهان هستی را در بر گرفته و در چهرهٔ همهٔ موجودات تجلی کرده است؛ به گفتهٔ شاعر:

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را^۱

و نقطهٔ مقابل آن، جملهٔ «لا یوصف بالجفا» است؛ اشاره به این که او دارای عظمت است؛ ولی نه همچون عظمت گردنکشان و خودبزر بینان که همواره

۱. دیوان فروغی بسطامی، غزل ۹.

آمیخته با ظلم و ستم و جفاست؛ همان‌گونه که قرآن مجید در اواخر سوره حشر می‌فرماید: «الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ»؛ «او پادشاهی است پاکیزه از هر عیب و نقص و ظلم و ستم».

در هشتمین و نهمین وصف می‌فرماید: «بیناست؛ نه با عضو بینایی یعنی چشم، و مهربان است نه به معنای نازک‌دل بودن»؛ (بَصِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْحَاسِيَةِ، رَحِيمٌ لَا يُوصَفُ بِالرَّقِيَّةِ).

هنگامی که می‌گوییم: فلانی بیناست، فوری نظر ما به عضو بینایی یعنی چشم معطوف می‌شود و هنگامی که می‌گوییم: فلان شخص، مهربان است نازک‌دلی و رقت قلب را تداعی می‌کند؛ در حالی که تمام این‌ها صفات ممکنات و وجودهای جسمانی است و خداوند برتر و بالاتر از این‌هاست.

بصیر و بینا بودن خداوند به معنای علم او به تمام موجوداتی است که با چشم دیده می‌شوند و رحیم بودن او به معنای لطف و رحمت و بخشش و عطای اوست به بندگانش؛ این‌گونه اوصاف، ترکیبی است از کمال و نقص خداوند؛ کمال آن را داراست و از نقص آن منزّه است.

سرانجام در پایان خطبه به آخرین اوصاف او (وصف دهم و یازدهم) پرداخته، می‌فرماید: «صورت‌ها در برابر عظمتش خاضع و قلب‌ها از هیبتش لرزان‌اند»؛ (تَعْنُوا^۱ الْوُجُوهُ لِعِظَمَتِهِ، وَتَجِبُ^۲ الْقُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِهِ).

اشاره به این‌که گرچه او لطیف، رحیم و مهربان است، اما به گونه‌ای نیست که بندگانش این اوصاف را دستاویزی برای جرأت و جسارت در برابر آن ذات پاک قرار دهند؛ بلکه باید در عین امید به لطف و رحمتش از نافرمانی او خائف و از مجازاتش بیمناک باشند.

۱. «تعنوا» از ریشه «عنو» بر وزن «علو» به معنای تسلیم شدن و خضوع است.

۲. «تجب» از ریشه «وجوب» است که گاه به معنای ثبوت و گاه به معنای سقوط و افتادن آمده است که لازمه آن ثبوت و آرام گرفتن است. و هنگامی که در مورد قلب به کار می‌رود به معنای اضطراب و لرزش می‌آید.

لذا قرآن مجید در وصف مؤمنان راستین می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ﴾؛ «و آن ها که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می دهند در حالی که دل هایشان ترسان است»^۱

و می دانیم که همیشه تعادل خوف و رجاست که انسان را در مسیر تکامل و قرب به خدا پیش می برد.

وَمِنْ خُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي ذَمِّ الْعَاصِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ

از خطبه‌های امام علیه السلام است

که در آن یاران نافرمانش را نکوهش می‌فرماید^۱

بخش اول

صفحه ۲۰۹

BTE M TMI^aÄ ,ÑÄü ; ½nkç ,o½Ej ½ é ç B½ Ä a°k-e E
 ¼Ä , T i T ½E½ÄK \ U °R Äj ÄÄ ,i ä U °Ro½EÄÄ TPAçou°I
 çBz ½ Ä T] E½Ä , TÄç jBÄ ÄtB «°A-TJI ¼Ä Ui TMe
 ER -°P Üè ÄjB \ °I fo «M4 oè TUB½ fo ÄEBÄ / T »

۱. سند خطبه:

این خطبه را ابراهیم بن هلال ثقفی که پیش از سید رضی می‌زیسته در کتاب الغارات، ج ۱، ص ۲۹۱، از حبیب بن عبدالله نقل کرده است و طبری در تاریخ خود، ج ۴، ص ۸۱ در حوادث سال ۳۸ آن را نقل کرده است و ابن اثیر در نهاییه کلمات غریب خطبه را از جمله: «تريكة الاسلام» در ج ۱، ص ۱۸۸ آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۳۵)، علاوه بر آن ابن کثیر در البداية و النهاية، ج ۷، ص ۳۵۰ آن را با تفاوت‌هایی نقل کرده است که بیانگر آن است از منبعی غیر نهج البلاغه نقل می‌کند.

الذَّلْ لَكُمْ؟ فَوَ اللَّهُ لَئِن جَاءَ يَوْمِي - وَلَسِيَّاتِيَّيْنِي - لَيُفَرِّقَنَّ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُذِلَّ لِمُصْحَبَيْكُمْ قَالِ، وَبِكُمْ غَيْرُ كَثِيرٍ.

صفحة ٢١٣

بخش دوم

! Ä\ j BÆ T& f ÅjEB»E , äBÅ » Ä½ o ô a Å » ÄTù ;BÆ°A üB°I Åk , äB°I½ ü ß E » Ä°I tB «°A ÜM,; wß I oU TÊ mâ o ½Ej ½ Zoh » a Å¼ üªTh U « Å¼ couTù kç!R -°I Bÿ BEB/K e E¼A ; a Å¼ Ä-T Ti à hw , » â oTi B½ T w , U »EB½ ToÅ ,ZB d°I T UB ,JBT°I TwnA Ñ \ °I½ ÜM oçE læ ÜT «BAEë dª -Å I¼ß °, T \ ½ ! AMBAMI M ½! B½ k c&BM

خطبه در یک نگاه و شأن ورود آن

از کتاب الغارات تفقی چنین بر می آید که امام علیه السلام این خطبه را زمانی ایراد کرد که دو فرستادهٔ محمد بن ابی بکر، قبل از وقوع جنگ میان او و عمرو عاص در سرزمین مصر برای تقاضای کمک، نزد امام علیه السلام آمدند. امام علیه السلام برخاست و مردم را به مسجد دعوت کرد و ماجرا را برای آن‌ها بیان فرمود؛ اما گروه اندکی برای جهاد اعلام آمادگی کردند. شب هنگام اشراف کوفه را به دارالاماره فراخواند، در حالی که بسیار اندوهگین بود؛ زیرا می دانست که شکست محمد بن ابی بکر و افتادن مصر به دست طرفداران معاویه، ضربهٔ بسیار سنگینی است. امام علیه السلام این خطبه را در نکوهش یاران نافرمان خویش ایراد کرد و از همه برای دفع فتنهٔ ابن عاص از مصر، کمک خواست.

از آنچه گفته شد محتوای خطبه به خوبی روشن می شود؛ مجموعه‌ای است از کلمه‌ها و سرزنش‌ها و تشویق‌ها و ترغیب‌ها برای جهاد با دشمن و ذکر عواقب شوم سُستی و تنبلی در این راه.



بخش اول

أَحْمَدُ اللَّهِ عَلَى مَا قَضَى مِنْ أَمْرٍ، وَقَدَّرَ مِنْ فِعْلٍ، وَعَلَى ابْتِلَائِي بِكُمْ
أَيُّهَا الْفِرْقَةُ الَّتِي إِذَا أَمَرْتُ لَمْ تُطِيعْ، وَإِذَا دَعَوْتُ لَمْ تُجِبْ، إِنَّ أُمَّهَاتِكُمْ
خُضْتُمْ، وَإِنْ حُورِبْتُمْ خُرْتُمْ، وَإِنْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى إِمَامٍ طَعَنْتُمْ، وَإِنْ
أُجِيتُمْ إِلَى مُسَاقَاةٍ نَكَضْتُمْ. لَا أَبَا لِعَيْرِكُمْ! مَا تَنْتَظِرُونَ بِذُرِّكُمْ وَالْجِهَادِ
عَلَى حَقِّكُمْ؟ أَلَمْ يَأْتِ الْوَدَّ لَكُمْ؟ فَوَاللَّهِ لَنْ يَأْتِيَ يَوْمِي - وَلِيَأْتِيَنِي -
لِيُفَرِّقَنَّ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأَنَا لِصُحْبَتِكُمْ قَالٍ، وَبِكُمْ غَيْرُ كَثِيرٍ.

ترجمه

خدا را برای آنچه فرمان داده و کاری که مقدر فرموده و نیز برای این که من گرفتار شما شده‌ام می‌ستایم، ای گروهی که هرگاه فرمان دادم اطاعت نکردید و هر زمان دعوتتان کردم اجابت نمودید؛ هر وقت به شما مهلت داده شود (که آمادهٔ پیکار با دشمن شوید) در بیهودگی فرو می‌روید (و فرصت‌ها را از دست می‌دهید) و اگر با شما بجنگند ضعف و ناتوانی نشان می‌دهید؛ هرگاه مردم، اطراف پیشوایی گرد آیند طعنه می‌زنید و اگر شما را برای حل مشکلی بیاورند عقب‌نشینی می‌کنید. دشمنان بی‌پدر باد! منتظر چه نشسته‌اید؟! در مقابل یاری خویش و جهاد برای به دست آوردن حق خود، جز مر یا ذلت (نصیب شما خواهد شد)؟ به خدا سوگند! اگر مر من فرارسد - که قطعاً فرا خواهد رسید - میان من و شما جدایی خواهد افکند؛ در حالی که من از همنشینی با شما ناراحت بودم و وجودتان برای من قدرت‌آفرین نبود (حال آن‌که من برای شما همه چیز بودم).

شرح و تفسیر

یا جهاد یا در انتظار مرگ و ذلت بودن

امام علیه السلام در آغاز این خطبه همچون بسیاری دیگر از خطبه‌ها از حمد و ثنای الهی شروع کرده، می‌فرماید: «خدا را برای آنچه فرمان داده و کاری که مقدر فرموده و نیز برای این که من گرفتار شما شده‌ام می‌ستایم»؛ (أَحْمَدُ اللَّهُ عَلَيَّ مَا قَضَىٰ مِنْ أَمْرٍ، وَقَدَّرَ مِنْ فِعْلٍ، وَعَلَىٰ أَيْتِلَائِي بِكُمْ).

درباره این که آیا قضا و قدر در این عبارت یک معنا دارند و هر دو اشاره به مقدرات الهی اند یا دارای دو معنا هستند؟ شارحان نهج البلاغه تفسیرهای متعددی دارند. بعضی هر دو را به یک معنا دانسته و بعضی گفته‌اند: قضا مربوط به آفرینش عالم امر و عقول یعنی جهان ماورای طبیعت است و قدر، اشاره به عالم خلق یعنی جهان طبیعت است. یکی از تفسیرهای روشن قضا و قدر - که آیات و روایات نیز بر آن گواهی می‌دهد - این است که قضا - هم در عالم تکوین و هم در عالم تشریح - اشاره به فرمان الهی برای اصل وجود چیزی است و قدر، اشاره به اندازه‌گیری‌ها و اجزا و شرایط آن است؛ مثلاً فرد بزرگی فرمان می‌دهد مسجد یا بیمارستانی ساخته شود، این مصداق قضاست؛ سپس نیازها و اندازه‌گیری‌های آن را بیان می‌کند، این قدر است. فرمان خدا به ادای نماز و روزه در عالم تشریح، قضاست و دستور او درباره اجزا و شرایط آن، قدر است. نکته دیگر این است که در عبارت یادشده، امام علیه السلام خدا را برای گرفتاری‌ها و مشکلاتی که برای یاران نافرمانش به وجود آمده، حمد و سپاس می‌گوید. این بدان علت است که مردان خدا تسلیم فرمان اویند و در دیدگاه آن‌ها هرچه از دوست می‌رسد نیکوست و همه را دارای مصلحت و هدف می‌بینند.

سپس حاضران در مجلس یعنی سران قبایل و عشایر کوفه را مخاطب ساخته، چنین می‌فرماید: «ای گروهی که هرگاه فرمان دادم اطاعت نکردید و هر زمان

دعوتتان کردم اجابت نمودید؛ هر وقت به شما مهلت داده شود (که آمادهٔ پیکار با دشمن شوید) در بیهودگی فرو می‌روید (و فرصت‌ها را از دست می‌دهید) و اگر با شما بجنگند ضعف و ناتوانی نشان می‌دهید؛ هرگاه مردم، اطرافِ پیشوایی گرد آیند طعنه می‌زنید و اگر شما را برای حل مشکلی بیاورند عقب‌نشینی می‌کنید؛ (أَيُّهَا الْفِرْقَةُ الَّتِي إِذَا أَمَرْتُ لَمْ تُطِيعْ، وَإِذَا دَعَوْتُ لَمْ تُجِبْ. إِنَّ أُمَّهَلْتُمْ خُسْتُمْ^۱، وَإِنْ حُورِبْتُمْ حُرْتُمْ^۲ وَإِنْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيَّ إِمَامٍ طَعَنْتُمْ، وَإِنْ أُجِئْتُمْ^۳ إِلَيَّ مُشَاقَّةً^۴ نَكَصْتُمْ^۵).

امام علیه السلام در این عبارت، به چهار نقطهٔ ضعف مردم پیرامونش اشاره می‌فرماید: نافرمانی، بی‌توجهی به فراخوانی، استفاده نکردن از مهلت‌ها و فرصت‌ها، و ضعف نشان دادن در میدان نبرد.

به یقین هر یک از این موارد می‌تواند عاملی برای شکست باشد تا چه رسد به همهٔ آن‌ها.

سپس آن‌ها را سرزنشی آمیخته با محبت می‌کند و می‌فرماید: «دشمتان بی‌پدر باد! منتظر چه نشستید؟! در مقابل یاری خود و جهاد برای به دست آوردن حق خویش جز مر یا ذلت (نصیب شما خواهد شد)؟»؛ (لَا أَبَا لِعَبْرِكُمْ! مَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ وَالْجِهَادِ عَلَيَّ حَقِّكُمْ؟ الْمَوْتَ أَوْ الذُّلَّ لَكُمْ؟).

۱. «خُصْتُمْ» از ریشهٔ «خوض» بر وزن «حوض» به‌گفتهٔ راغب در مفردات ورود تدریجی در آب و راه رفتن در آن است، سپس به‌معنای کنایی شروع در کارهای بد و یا سخنان زشت آمده است.

۲. «حُرْتُمْ» از ریشهٔ «خوار» به‌معنای فریاد کشیدن گرفته شده و از آن‌جا که فریاد زدن غالباً از ضعف و ناتوانی ناشی می‌شود، این واژه به‌معنای ضعف و ناتوانی آمده است.

۳. «اجِئْتُمْ» از ریشهٔ «اجاء» از ریشهٔ «مجیئ» گرفته شده که به‌معنای آوردن شخص یا چیزی است؛ بنابراین «ان اجِئْتُمْ» یعنی اگر شما را بیاورند.

۴. «مُشَاقَّةً» به‌معنای صعوبت و سختی و عداوت و دشمنی است و از ریشهٔ «شق» بر وزن «حق» به‌معنای شکافتن و پراکنده کردن گرفته شده است.

۵. «نَكَصْتُمْ» از ریشهٔ «نکص» بر وزن «عکس» به‌معنای عقب‌گرد گرفته شده است.

۶. بسیاری از شارحان نهج‌البلاغه جملهٔ «الموت او الذُّلُّ لَكُمْ» را نوعی نفرین گرفته‌اند؛ یعنی مرگ بر شما

اشاره به این که وضعی که به خود گرفته‌اید - که در برابر توطئه‌های دشمن غداری همچون معاویه و لشکریان غارتگر او خونسرد و بی تفاوتید - نتیجه‌ای جز مر یا ذلت ندارد. یا می‌میرید و یا اگر زنده بمانید در زیر دست و پای آن‌ها ذلیل خواهید شد. عزت در جهاد است که نتیجه‌اش یا پیروزی است یا شهادت؛ همان‌گونه که امام علیه السلام در خطبه دیگری می‌فرماید: «الْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ؛ مر در زندگی توأم با شکست شماست و زندگی در مر پیروزمندانۀ شما خواهد بود»^۱.

و در ادامه این سخن می‌افزاید: «به خدا سوگند! اگر مر من فرارسد - که قطعاً فرا خواهد رسید - میان من و شما جدایی خواهد افکند؛ در حالی که من از همنشینی با شما ناراحت بودم و وجودتان برای من قدرت‌آفرین نبود (حال آن‌که من برای شما همه چیز بودم)»؛ (فَوَاللَّهِ لَئِنْ جَاءَ يَوْمِي - وَلِيَأْتِيَنِي - لَيُفْرَقَنَّ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأَنَا لَصُحْبَتِكُمْ قَالَ^۲، وَبِكُمْ غَيْرُ كَثِيرٍ).

در این جا امام علیه السلام آن‌ها را متوجه یک نکته مهم می‌کند و آن این که وجود من سرمایه عظیمی برای شماست که قدر آن را نمی‌دانید. بدانید اگر مر من فرارسد، من چیزی را از دست نمی‌دهم، جز سیاهی لشکر و گروهی بی‌اراده و بی‌اثر؛ ولی شما همه چیز را از دست خواهید داد؛ رهبری آگاه و شجاع و فرزانه و فرماندهی شکست‌ناپذیر.

→ باد یا ذلت. در حالی که ظاهر جمله چیزی غیر از این است. امام علیه السلام می‌خواهد نتیجه سستی و ضعف آن‌ها را در جهاد بیان کند؛ یعنی نتیجه عمل شما یکی از این دو چیز است: یا مرگ یا ذلت؛ به خصوص این که جمله «لا ابا لغيرکم» که قبل از آن آمده و جمله «لله ائتم» که بعد از آن نقل شده، نشان می‌دهد حضرت در مقام نفرین نبوده است؛ بلکه همان‌گونه که خود این شارحان نیز اعتراف دارند در مقام ابراز لطف و مهربانی بوده است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵۱.

۲. «قال» به معنای دشمن و مخالف است و از ریشه «قلا» بر وزن «ندا» به معنای شدت بغض و عداوت و ناراحتی گرفته شده است.

بخش دوم

لِلَّهِ أَنْتُمْ! أَمَا دِينَ يَجْمَعُكُمْ! وَلَا حَمِيَّةَ تَسْحَدُكُمْ! أَوْلَيْسَ عَجَبًا أَنْ
مُعَاوِيَةَ يَدْعُو الْجَفَاةَ الطَّعَامَ فَيَتَّبِعُونَهُ عَلَى غَيْرِ مَعْوَنَةٍ وَلَا عَطَاءٍ، وَأَنَا
أَدْعُوكُمْ - وَأَنْتُمْ تَرِيكَةُ الْإِسْلَامِ، وَبَقِيَّةَ النَّاسِ - إِلَى الْمَعْوَنَةِ أَوْ طَائِفَةٍ
مِنَ الْعَطَاءِ، فَتَفَرَّقُونَ عَنِّي وَتَخْتَلِفُونَ عَلَيَّ؟ إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ إِلَيْكُمْ مِنْ
أَمْرِي رِضَى فِتْرَ ضَوْئِهِ، وَلَا سُخْطٍ فَتَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ؛ وَإِنَّ أَحَبَّ مَا أَنَا
لَاقٍ إِلَيْ الْمَوْتِ! قَدْ دَارَ سِتُّكُمْ الْكِتَابَ، وَفَانَحْتَكُمْ الْحِجَابَ، وَعَرَفْتَكُمْ مَا
أَنْكَرْتُمْ، وَسَوَّغْتُمْ مَا مَجَّحْتُمْ، لَوْ كَانَ الْأَعْمَى يَلْحِظُ، أَوِ النَّائِبُ
يَسْتَيْقِظُ! وَأَقْرَبُ بِرِقُومٍ مِنَ الْجَهْلِ بِاللَّهِ قَائِدُهُمْ مُعَاوِيَةُ! وَمَوَدُّبُهُمْ ابْنُ
النَّبَاغَةَ!

ترجمه

شما مردم عجیبی هستید! آیا دینی ندارید که شما را گرد آورد و یا غیرتی که
برای مبارزه با دشمن تحریک کند؟! آیا شگفت آور نیست که معاویه، جفاکاران
اوباش را دعوت می کند و آن ها بدون انتظارِ بخشش و کمکی، متابعتش می کنند؛
ولی من شما را که بازماندگان اسلام و بقایای انسان های ارزشمند هستید دعوت
می کنم و کمک ها و عطایایی به شما می بخشم با این حال، از گرد من پراکنده
می شوید و راه مخالفت را پیش می گیرید.

نه اوامر من که سبب خشنودی است شما را راضی می کند و نه آنچه باعث
خشم من است بر ترک آن اتفاق می کنید. در چنین شرایطی محبوب ترین چیزی
که دوست دارم با آن ملاقات کنم مر است! من کتاب خدا را به شما تعلیم دادم
(و تفسیر و تأویل آن را به شما آموختم) درهای استدلال را به روی شما گشودم

و آنچه (از نیکی‌ها) نمی‌شناختید به شما معرفی کردم و آنچه (بر اثر نادانی و جهل) از دهان فرو می‌ریختید برای شما گوارا ساختم. (آری! همه گفتنی‌ها را گفتم اما حیف که) نابینا نمی‌بیند و کسی که در خواب فرو رفته بیدار و هوشیار نیست، اما چه نزدیک‌اند به جهل و بی‌خبری از خدا (و تعلیمات الهی) آن گروه که رهبرشان معاویه و مربی آن‌ها پسر نابغه (عمر و عاص) باشد.

شرح و تفسیر

همه گفتنی‌ها را گفتم اما...

امام علیه السلام به دنبال سرزنش یاران خود به سبب ضعف و سستی نشان دادن در برابر دستورات آن حضرت، در این بخش از خطبه سرزنش‌ها را ادامه می‌دهد و می‌فرماید: «شما مردم عجیبی هستید! آیا دینی ندارید که شما را گرد آورد و یا غیرتی که برای مبارزه با دشمن تحریک کند؟!»؛ (لِلَّهِ أَنْتُمْ! أَمَا دِينٌ يَجْمَعُكُمْ! وَلَا حَمِيَّةٌ تَشْحَذُكُمْ!).

اشاره به این‌که ایستادن در برابر دشمن و دفاع از خود و آرمان‌های خویش یکی از این دو عامل را می‌طلبد: یا اعتقاد به خداوند و روز جزا و وعده‌های پرازش او به مجاهدان و شهیدان، و یا غیرت و تعصب قومی و میهنی؛ متأسفانه هیچ‌یک از آن‌ها در شما دیده نمی‌شود، دین و ایمانتان ضعیف و غیرت و تعصب شما از کار افتاده است؛ لذا نشسته‌اید تا دشمن به سراغتان بیاید و بر مغزتان بکوبد و گلویتان را بگیرد.

۱. «حمیة» به معنای غیرت، شخصیت، تعصب و گاه به معنای تکبر نیز آمده و در اصل از ریشه «حمایت» گرفته شده است؛ زیرا این‌گونه صفات سبب حمایت از چیزی یا شخصی می‌شود.

۲. «تشحذ» از ریشه «شحذ» بر وزن «قبض» به معنای تیز کردن است و گاه در مسائل معنوی مانند هوشیاری و زرنگی به کار می‌رود.

سپس امام علیه السلام مقایسه‌ای در میان آن‌ها و اصحاب معاویه می‌کند و می‌فرماید: «آیا شگفت‌آور نیست که معاویه، جفاکاران او باش را دعوت می‌کند و آن‌ها بدون انتظار بخشش و کمکی، متابعتش می‌کنند؛ ولی من شما را که بازماندگان اسلام و بقایای انسان‌های ارزشمند هستید، دعوت می‌کنم و کمک‌ها و عطایایی به شما می‌بخشم با این حال، از گرد من پراکنده می‌شوید و راه مخالفت با من را پیش می‌گیرید»؛ (أَوْلَيْسَ عَجَبًا أَنْ مَعَاوِيَةَ يَدْعُو الْجُفَاةَ^۱ الطَّغَامَ^۲ فَيَتَّبِعُونَهُ عَلَيَّ غَيْرِ مَعُونَةٍ وَلَا عَطَاءٍ، وَأَنَا أَدْعُوكُمْ - وَأَنْتُمْ تَرِيكُونَ^۳ الْإِسْلَامَ، وَبَقِيَّةُ النَّاسِ - إِلَيَّ الْمَعُونَةَ أَوْ طَائِفَةً مِنَ الْعَطَاءِ، فَتَفَرَّقُونَ عَنِّي وَتَخْتَلِفُونَ عَلَيَّ؟).

در این جا دو نکته شایان دقت است: نخست این که معروف است که معاویه در بذل و بخشش‌های سیاسی و جهت‌دار، بسیار فعال بود؛ چگونه امام علیه السلام می‌فرماید: معاویه نه کمکی به افراد می‌کند و نه عطایی به آن‌ها می‌بخشد؟ پاسخ این سؤال را بعضی از شارحان نهج البلاغه^۴ داده‌اند و آن این که معاویه معاملات سیاسی خود را با سران قبایل و فرماندهان لشکر انجام می‌داد و آن‌ها را به ارقام گزافی می‌خرید و با توده مردم کاری نداشت؛ ولی علی علیه السلام برای رعایت عدالت، بیت‌المال را میان همه تقسیم می‌کرد و هزینه‌های جنگی را به همه جنگجویان اسلام می‌پرداخت.

دیگر این که چرا معاویه با آن‌گونه تقسیم مال، مردم را بسیج می‌کرد ولی با تعمیم عطا و گسترش عادلانه کمک‌ها از سوی امیرمؤمنان علی علیه السلام بسیج نمی‌شدند؟

۱. «الجفاة» جمع «جافی» به معنای شخص خشن و کج خلق است و از ریشه «جفا» گرفته شده است.

۲. «الطغام» جمع «طغامه» به معنای انسان‌های ضعیف‌الفکر و پست و اوباش است.

۳. «تریکه» از ریشه «ترک» بر وزن «برگ» به معنای شخص یا چیزی است که باقی مانده است و منظور در این جا باقی ماندگان از شخصیت‌های آغاز اسلام است.

۴. اختیار مصباح السالکین، ص ۳۷۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۷۰.

پاسخ این سؤال نیز چندان پیچیده نیست: اضافه بر سستی و بی وفایی کوفیان و وفاداری شامیان هنگامی که معاویه اموال را جمع می کرد و به سران قبایل رشوه می داد افراد قبیله با فرمان سرانشان بسیج می شدند، ولی هنگامی که امیرمؤمنان علی علیه السلام به سران و افراد قبیله تقریباً یکسان می داد سران ناراضی، سستی به خرج می دادند و افراد قبیله را بسیج نمی کردند.

سپس امام علیه السلام نکوهش شدیدی از تفرقه و پراکندگی آن ها کرده، می فرماید: «نه اوامر من که سبب خشنودی است شما را راضی می کند و نه آنچه باعث خشم من است بر ترک آن اتفاق می کنید»؛ **(إِنَّهُ لَا يَخْرُجُ إِلَيْكُمْ مِنْ أَمْرِي رِضَى فِتْرَ ضَوْنَهُ، وَلَا سُخْطٌ فَتَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ).**

گرچه شارحان نهج البلاغه در تفسیر این جمله احتمالات گوناگونی داده اند؛ ولی به اعتقاد ما تفسیرش روشن است؛ امام علیه السلام می خواهد بفرماید: شما همواره در وادی تفرقه و تشتت گام برمی دارید و چیزی سبب وحدت کلمه شما نمی شود؛ نه اوامری که مورد رضای من است و نه نواهی درباره اموری که مورد خشم من است، و مهم ترین عامل بدبختی شما همین تفرقه و اختلاف است؛ نه گوش به اوامر من می دهید و نه توجهی به نواهی من دارید.

این احتمال نیز وجود دارد که امام علیه السلام می خواهد به این نکته اشاره بفرماید که شما نه در چیزی که مخالف میلتان است اجتماع می کنید و نه در چیزی که موافق میلتان است؛ مثل این که انسان به بیماری بگوید: تو نه دواي تلخ را می خوری و نه شیرین را؛ یعنی اگر اولی را قبول نداری، دست کم دومی را بپذیر.

بعد از این سرزنش ها و توبیخ ها آتش درون قلب امام علیه السلام شعله ور می شود و این کوه صبر و استقامت، به صورت آتشفشانی درمی آید که مواد مذاب و سوزان از دامنه اش سرازیر است؛ می فرماید: «در چنین شرایطی، محبوب ترین چیزی که دوست دارم با آن ملاقات کنم مر است!»؛ **(وَإِنَّ أَحَبَّ مَا أَنَا لِاقٍ إِلَيَّ الْمَوْتُ!).**

راستی چه دردناک است کار به جایی برسد که این بزرگوار جهان بشریت که همیشه مردم را به صبر و تحمل دعوت می‌کرد، آرزوی مرگ کند. آری! گاه دوستان سست‌عنصر و بی‌وفا بلایی بر سر انسان می‌آورند که دشمنان خونخوار نمی‌آورند و این جاست که انسان آرزوی مرگ می‌کند؛ مرگی که میان او و چنین افراد بی‌ارزش و حق‌نشناس جدایی افکند.

آنگاه امام علیه السلام به شرح خدمات مهم فرهنگی و تربیتی خویش به امت اسلامی به خصوص در مورد یارانش پرداخته و به چهار نکته مهم اشاره می‌فرماید. نخست می‌فرماید: «من کتاب خدا را به شما تعلیم دادم (و تفسیر و تأویل آن را به شما آموختم)»؛ (قَدْ دَارَسْتُكُمْ الْكِتَابَ).

به یقین، قرآن در میان مسلمانان بود و شب و روز آن را قرائت می‌کردند و نیازی به تدریس امام علیه السلام نبود؛ منظور، فهم محتوای قرآن و رسیدن به عمق دستورات آن است که امام علیه السلام که بزرگترین مفسر قرآن در اسلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است همواره آیات الهی را برای مردم تفسیر می‌کرد و خطبه‌های آن حضرت همه جا از این آیات مایه می‌گیرد.

در بیان دومین خدمت می‌فرماید: «درهای استدلال را به روی شما گشودم»؛ (وَفَاتَحْتُكُمْ الْأَبْوَابَ).

اشاره به این که بعد از دلیل نقل، شما را با ادله عقلیه که یکی از دو حجّت الهی است آشنا ساختم.

و در بیان سومین خدمت می‌فرماید: «و آنچه (از نیکی‌ها) نمی‌شناختید به شما معرفی کردم»؛ (وَعَرَّفْتُكُمْ مَا أَنْكَرْتُمْ).

۱. «دارستکم» از ریشه «مدارسه» به معنای تدریس کردن و آموختن گرفته شده است.

۲. «حجاج» جمع «حجّت» به معنای دلیل و برهان است و گاه معنای مصدری دارد و به صورت مفرد به کار

اشاره به این که حقایق بسیاری بود که بر شما پوشیده بود و از آن بی خبر بودید؛ من از روی آن‌ها پرده برداشتم و حقیقت آن را آشکار ساختم.

این جمله ممکن است مفهوم دیگری نیز داشته باشد و آن این که مسائلی بود که شما انکار می کردید و بر اثر نادانی، موضع دیگری می گرفتید؛ من حقیقت را بر شما روشن ساختم تا از راه انکار بازگردید.

و سرانجام در بیان چهارمین خدمت فرهنگی می فرماید: «و آنچه (بر اثر نادانی و جهل) از دهان فرو می ریختید برای شما گوارا ساختم»؛ (وَسَوَّغْتُكُمْ^۱ مَا مَجَّحْتُمْ^۲). اشاره به این مفهوم است که بسیاری از دستورات اسلام بود که شما به عمق و حقیقت آن نرسیده بودید؛ از این رو آن را ناخوش می داشتید و از آن فاصله می گرفتید؛ ولی من اسرار و فلسفه‌های آن‌ها را روشن ساختم تا همچون جرعه‌ای گوارا آن را بنوشید.

و در پایان این سخن، تأسّف خویش را از لیاقت نداشتن بسیاری از مخاطبان، چنین ابراز می فرماید: «(آری! همه گفتنی‌ها را گفتم اما حیف که) نایبنا نمی بیند و شخصی که در خواب فرو رفته بیدار و هوشیار نیست»؛ (لَوْ كَانَ الْأَعْمَى يَلْحَظُ، أَوِ النَّائِمُ يَسْتَيْقِظُ!).

اشاره به این که من در تعلیم و تربیت شما هیچ کوتاهی‌ای نکردم و تمام برنامه‌های مفید و سازنده را ارائه دادم؛ اما افسوس که قابلیت محلّ، وجود نداشت و این بذره‌های علم و حکمت و دانه‌های حیات بخش باران تعلیم و تربیت من، بر شوره‌زار فرو ریخت.

و در پایان در یک اظهار تعجب آشکار می فرماید: «اما چه نزدیک‌اند به جهل

۱. «سوغتکم» از ریشه «تسویغ» به معنای گوارا ساختن گرفته شده؛ سپس در معنای اجازه دادن و بخشیدن نیز به کار رفته است.

۲. «مَجَّحْتُمْ» از ریشه «مَجَّ» بر وزن «حج» به معنای بیرون ریختن آب یا چیزی از دهان است؛ سپس در معنای کنایی ابراز تنفر و... کراهت از چیزی نیز به کار رفته است.

و بی خبری از خدا (و تعلیمات الهی) آن گروه که رهبرشان معاویه و مربی آنها پسر نابغه (عمر و عاص) باشد؛ «وَأَقْرَبُ بِقَوْمٍ أَمِّنَ الْجَهْلِ بِاللَّهِ قَائِدُهُمْ مُعَاوِيَةُ! وَمُؤَدَّبُهُمْ ابْنُ النَّابِغَةِ!».

در حدیثی نقل شده است که علی علیه السلام از کنار جماعتی از اهل شام که در میان آنها «ولید بن عقبه» (همان مرد شراب‌خواری که حدّ شرب خمر نیز بر او جاری شد) بود می‌گذشت. آنها (آهسته) به آن حضرت دشنام می‌دادند؛ بعضی شنیدند و به امام علیه السلام خبر دادند. حضرت ایستاد و به یاران خویش فرمود: «آرامش و وقار اسلام و سیمای صالحان را حفظ کنید. به خدا سوگند!...» و سپس همان جمله یادشده را با اضافاتی بیان فرمود.^۳

قرائن تاریخی نشان می‌دهد، مردم شام ذاتاً انسان‌های خوبی بودند؛ ولی حاکمان و مربیانی همچون معاویه و بنی‌امیه و عمر و عاص و سایر تفاله‌های عصر جاهلیت، آنها را به کلی از راه به در کرده بودند. این تعبیر همچنین، تأثیر رهبری‌های خوب و بد و معلمان صالح و ناصالح را در شکل‌گیری جوامع بشری نشان می‌دهد که گاه اقوام شایسته را چنان از راه به در می‌برند که ناشایسته‌ترین انسان‌ها می‌شوند.

نکته‌ها

۱. فرق میان «مَعُونَه» و «عَطَا»

در خطبه مزبور، امام علیه السلام فرمود: «معاویه به پیروان خود نه معونه‌ای می‌دهد

۱. «اَقْرَبُ بِقَوْمٍ» از قبیل صیغه تعجب است و امام علیه السلام به این وسیله از افراد نادانی که در برابر برنامه‌های ننگین معاویه تسلیم بودند، اظهار تعجب می‌کند.

۲. «نابغه» در اصل به معنای فرد مبرز و پراستعداد و کم‌نظیر و مشهور است (و از ریشه نبوغ گرفته شده) و گاه به افرادی که مشهور به فساد باشند نیز گفته می‌شود و «نابغه» نام مادر عمر و عاص بود. شاید بدین علت که او مشهور به فساد بوده است.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱. (حوادث سال ۳۷ هجری)

و نه عطایی». البته منظور، افراد عادی است، وگرنه خریدن سران قبایل به وسیلهٔ اموال گزاف از سوی معاویه، در تواریخ معروف است. فرق میان «معاونه» و «عطا» در این است که عطا چیزی مانند حقوق رسمی است و معاونه، کمک‌هایی است که گهگاه جهت آماده ساختن اسلحه یا مرکب برای میدان جنگ داده می‌شود.

۲. خدمات چهارگانهٔ فرهنگی امام علیه السلام

در خطبهٔ یاد شده، امام علیه السلام در شرح خدمات خود به اصحاب و یارانش، به چهار موضوع اشاره می‌فرماید: نخست، تعلیم کتاب خدا و قرآن مجید، دوم، آشنا ساختن آن‌ها با دلایل عقلی و براهین آشکار؛ سوم، تعلیم دادن آنچه بر آن‌ها مجهول بود و کشف اسرار بسیاری از حقایق مربوط به دین و زندگی، و چهارم، بازگرداندن آن‌ها به مفاهیم عالی‌ای که بر اثر نادانی از آن‌ها فاصله می‌گرفتند. در واقع، این اصول چهارگانه یک دورهٔ کامل آموزش دینی و فکری را تشکیل می‌دهد و سزاوار است همهٔ کسانی که در آموزش یا برنامه‌ریزی مسلمانان به گونه‌ای دخالت دارند به آن توجه کافی کنند. بدیهی است که این برنامه‌ها در صورتی به نتیجهٔ کامل می‌رسد که افراد تحت تعلیم و تربیت، آمادگی و قابلیت پذیرش داشته باشند.



وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَقَدْ أَرْسَلَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ، يَعْلَمُ لَهُ عِلْمُ أَحْوَالِ قَوْمٍ مِنْ جُنْدِ الْكُوفَةِ، قَدْ هَمُّوا بِاللِّحَاقِ بِالْخَوَارِجِ، وَكَانُوا عَلَى خَوْفٍ مِنْهُ عليه السلام، فَلَمَّا عَادَ إِلَيْهِ الرَّجُلُ قَالَ لَهُ: «أَأْمِنُوا فَقَطُّنُوا^۱، أَمْ جَبَنُوا فَظَعَنُوا^۲؟» فَقَالَ الرَّجُلُ: بَلْ ظَعَنُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَ عليه السلام:

از سخنان امام عليه السلام است

امام عليه السلام یکی از یاران خود را فرستاد تا از وضع گروهی از سپاه کوفه که تصمیم داشتند به سبب ترس از آن حضرت به گروه خوارج بپیوندند، اطلاعی کسب کند. پس از بازگشت، امام عليه السلام از او پرسید: آیا احساس امنیت کردند و ماندند یا ترسیدند و کوچ کردند؟ عرض کرد: ای امیر مؤمنان! ترسیدند و کوچ کردند. در این جا امام عليه السلام این سخن را ایراد فرمود:^۳

۱. «قطنوا» از ریشه «قطن» بر وزن «فنون» به معنای اقامت گزیدن و توطئن کردن است.

۲. «ظعنوا» از ریشه «ظعن» بر وزن «رهن» نقطه مقابل قطن و به معنای کوچ کردن است.

۳. سند خطبه:

با توجه به ارتباط و پیوند این خطبه با خطبه ۴۴، صاحب مصادر نهج البلاغه اسناد آن را ذیل خطبه ۴۴

آورده است. او می گوید:

خطبه در یک نگاه

برای آگاهی از اشارات و ظرایفی که در این گفتار امام علیه السلام آمده لازم است ابتدا شأن ورود آن را بدانیم.

ماجرای چنین بود که مردی به نام «خَرِیت بن راشد» از قبیله «بنی ناجیه» بعد از ماجرای حکمین با سی نفر (و طبق روایت طبری: سیصد نفر) از یارانش نزد امام علیه السلام آمد و با جسارت خاصی به حضرت عرض کرد: «وَاللَّهِ يَا عَلِيُّ لَا أُطِيعُ أَمْرَكَ وَلَا أُصَلِّيْ خَلْفَكَ وَإِنِّيْ غَدًا مُّفَارِقُكَ؛ به خدا سوگند! ای علی! من فرمان تو را اطاعت نمی‌کنم و پشت سرت نماز نمی‌خوانم و فردا از تو جدا خواهم شد».

امام علیه السلام به او فرمود: «تَكَلَّمْتُكَ أُمَّكَ إِذَا تَعْصَى رَبِّكَ وَتَنَكَّبْتُ عَهْدَكَ وَلَا تَضُرُّ إِلَّا نَفْسَكَ؛ مادرت به عزایت بنشیند! با این کار معصیت خدا را می‌کنی و پیمان خویش را می‌شکنی و تنها به خویشتن ضرر می‌زنی». بگو ببینم چرا این کار را می‌کنی؟ عرض کرد: برای این‌که حکمیت را درباره کتاب خدا پذیرفتی و در برابر حق ضعف نشان دادی، هنگامی که به پیروزی نزدیک بودی؛ به همین دلیل من از تو جدا می‌شوم.

فرمود: بیا تا من نکته‌هایی از کتاب خدا را به تو بیاموزم و درباره سنت پیامبر صلی الله علیه و آله با تو سخن بگویم و اموری از حق را برای تو بگشایم که من از آن آگاه‌ترم، شاید آنچه را که اکنون انکار می‌کنی بپذیری و از آنچه آگاه نیستی آگاه شوی.

→ افراد متعددی که قبل از سید رضی بوده‌اند داستان این گروه را در کتاب‌های خود آورده‌اند، از جمله طبری مورخ معروف در تاریخ خود در ج ۴، ص ۸۸ حوادث سال ۳۸ هجری و ثقفی در کتاب الغارات، ج ۱، ص ۳۳۶ و بلاذری در انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۱۱ - ۴۱۷. گروه دیگری نیز مانند ابن عساکر در تاریخ دمشق، ج ۵۸، ص ۲۶۹ و ابوالفرج اصفهانی در الأغانی، ج ۱۰، ص ۳۸۳ در شرح حال مصقلة بن هبيرة آن را ذکر کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۶۹ و ۴۷۰ و ج ۲، ص ۴۳۶).

او گفت: (اکنون آمادگی ندارم و بعداً) نزد تو خواهم آمد. فرمود: مراقب باش شیطان تو را فریب ندهد و جهل و نادانی تو را سبک سر نسازد. به خدا سوگند! اگر به سخن من گوش فرا دهی تو را به راه راست هدایت می‌کنم.^۱

این مرد سبک‌مغز تصمیم گرفت با قوم خود به خوارج بپیوندد و به سرنوشت شوم آنها گرفتار شود. و به دنبال همین ماجرا بود که امام علیه السلام یکی از یاران خود را برای اطلاع از وضعیت او به دنبال وی فرستاد، شاید از تصمیم زشت خود منصرف شده باشد؛ ولی چیزی نگذشت که فرستاده امام علیه السلام خبر آورد که او و یارانش کوفه را به سوی خوارج ترک کرده‌اند.



۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۸۶-۸۸ به بعد با تلخیص و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۲۸. در این باره شرح بیشتری در ذیل خطبه ۴۴ آورده‌ایم.

S L , «w IS Åo{ E °BÆIj -YrkÄMB-f» °GÄM
 z °I¼B z°A¼A «½¼BB½ ÅA¼k»kÛ, UBB Åö v°I
 Iv d ù/ « ÅÑh T½ , « ½ oIT¼Gkô , ãTwIk ç
 j Å k , -Ä°I ñ é°A ù wBtI , k °Ij ½] ohM
 / T°Aù eB-] ,Öd°I

ترجمه

(این فراریان) از رحمت خدا به دور باشند همان‌گونه که قوم ثمود از رحمتش دور شدند، آگاه باشید که آن‌ها (افراد غافل و بی‌خبری هستند که) اگر نوک نیزه‌ها به‌سویشان متوجه شود و شمشیرها بر فرقشان بیارد از گذشته خود پشیمان خواهند شد (آری!) شیطان امروز از آن‌ها درخواستِ تفرقه و جدایی کرده؛ ولی فردای قیامت از آن‌ها بیزار می‌جوید و خود را کنار خواهد کشید. آن‌ها را همین بس که از طریق هدایت خارج شدند و به گمراهی و کوری بازگشتند. راه حق را سد کردند و در وادی جهل و ضلالت سرکشی نمودند.

شرح و تفسیر

سرنوشت خرده‌گیران لجوج

همان‌گونه که در شأن ورود این کلام گذشت، سخن از گروه کوچک نادان و متعصبی است که به امام علیه السلام خرده می‌گرفتند که چرا به حکمیت در برابر قرآن تن دادی؟! حال آن‌که آن‌ها و امثالشان بودند که برای پذیرش این امر در ماجرای

صفین امام علیه السلام را تحت فشار قرار دادند و بدتر از آن این که به دنبال این اعتراض از امام علیه السلام که کانون هدایت بود بریدند و به خوارج که سرچشمه تعصب و ضلالت بودند پیوستند.

امام علیه السلام در این سخن عوامل بدبختی و تیره‌روزی این گروه گمراه را تشریح می‌کند تا دیگران در این دام نیفتند، می‌فرماید: «از رحمت خدا به دور باشند همان‌گونه که قوم ثمود از رحمتش دور شدند»؛ (بُعْدًا لَهُمْ) ﴿كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ﴾! این تعبیر ممکن است اشاره به همان تعبیری باشد که در قرآن مجید درباره قوم ثمود آمده، می‌فرماید: ﴿أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ﴾^۲، که نفرینی است برای قوم سرکش و بت پرست شعیب و نیز می‌تواند اشاره به جهات مشترکی باشد که بین این قوم گمراه و قوم شعیب و قوم صالح وجود داشت؛ آن‌ها مردم بسیار متکبر و خودخواه و لجوجی بودند که داستانشان در قرآن مجید در سوره‌های متعدد از جمله سوره هود آمده است.

سپس می‌افزاید: «آگاه باشید آن‌ها (افراد غافل و بی‌خبری هستند که) اگر نوک نیزه‌ها به سویشان متوجه شود و شمشیرها بر فرقشان ببارد از گذشته خود پشیمان خواهند شد (آری!) شیطان امروز از آن‌ها درخواست تفرقه و جدایی کرده، ولی فردای قیامت از آن‌ها بیزاری می‌جوید و خود را کنار خواهد کشید»؛ (أَمَّا لَوْ أُشْرِعَتْ^۳ الْأَسِنَّةُ إِلَيْهِمْ، وَصَبَّتِ السُّيُوفُ عَلَى هَامَاتِهِمْ^۴، لَقَدْ نَدِمُوا عَلَى مَا كَانَ مِنْهُمْ. إِنَّ الشَّيْطَانَ الْيَوْمَ قَدْ اسْتَفْلَلَهُمْ^۵، وَهُوَ عَدَاؤُ مُنْتَبِرِيٍّ مِنْهُمْ، وَمُتَخَلِّئٍ عَنْهُمْ).

۱. «بُعْدًا» مفعول مطلق برای فعل محذوف و برای تأکید آمده است و در تقدیر چنین است: «أُبْعِدَهُمُ اللَّهُ بُعْدًا».

۲. هود، آیه ۹۵.

۳. «أُشْرِعَتْ» از ریشه «شرع» در اصل به معنای رفتن به آنگاه یا گشودن راهی به سوی آب است و هرگاه این واژه در مورد «رمح» (نیزه‌ها) به کار رود به معنای متوجه ساختن و نشانه‌گیری کردن است.

۴. «هامات» جمع «هام» به معنای سر است.

۵. «استفَلَّ» از ریشه «فل» (به فتح فاء) به معنای شکسته یا پراکنده شدن است.

این سخن در حقیقت اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید بارها درباره طایغان غافل آمده است که وقتی سوار کشتی می شوند و میان امواج خروشان دریا گرفتار می گردند، پرده های غفلتشان کنار می رود و به خدا متوجه می شوند ولی هنگامی که به ساحل نجات می رسند باز در همان خواب غفلت فرو می روند.^۱

همچنین اشاره به چیزی است که قرآن بارها بیان فرموده که در روز قیامت شیطان^۲ و پیشوایان گمراه^۳ از پیروان خود بیزاری می جویند.

و در ادامه این سخن می فرماید: «آن ها را همین بس که از طریق هدایت خارج شدند و به گمراهی و کوری بازگشتند. راه حق را سد کردند و در وادی جهل و ضلالت سرکشی نمودند»؛ (فَحَسْبُهُمْ يَخْرُوجُهُمْ مِنَ الْهُدَىٰ، وَأَزْتَكَّاسِهِمْ^۴ فِي الضَّلَالِ وَالْعَمَىٰ، وَصَدَّهُمْ عَنِ الْحَقِّ، وَجَمَّاحِهِمْ^۵ فِي التَّبْيِ).

اشاره به این که نتیجه آن لجاجت و خیره سری، سرگردانی در وادی ضلالت و دور شدن از مسیر هدایت است و این عاقبت شومی است که هر انسان لجوج و خیره سر و جاهل و بی خبری برای خود فراهم می سازد.

قابل توجه است که از این کلام و از مقدمه تاریخی ای که برای آن ذکر شد به خوبی استفاده می شود که امام علیه السلام حتی درباره افراد لجوج و متعصب و بدزبان نیز مهربان بود و تا می توانست در اصلاح آنان می کوشید و هرگاه مواعظ سودمند، مؤثر واقع نمی شد آن ها را با سخنانی خشن تر سرزنش می کرد و سرانجام کارشان را در دنیا و آخرت به آنان نشان می داد شاید به راه حق بازگردند.

۱. عنكبوت، آیه ۶۵.

۲. حشر، آیه ۱۶.

۳. بقره، آیات ۱۶۶ و ۱۶۷.

۴. «ارتکاس» از ریشه «رکس» بر وزن «مکث» به معنای وارونه شدن و برگشتن چیزی است.

۵. «جماح» و «جموح» به معنای سرکشی و جموشی است.

وَمِنْ خُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

رُوي عَنْ نَوْفِ الْبَكَّالِيِّ قَالَ: خَطَبْنَا بِهَذِهِ الْخُطْبَةِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْكُوفَةِ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى حِجَارَةٍ، نَصَبَهَا لَهُ جُعْدَةُ^۱ ابْنُ هُبَيْرَةَ الْمَخْزُومِي، وَعَلَيْهِ مَدْرَعَةٌ^۲ مِنْ صُوفٍ وَحَمَائِلُ سَيْفِهِ لَيْفٌ، وَفِي رِجْلَيْهِ نَعْلَانِ مِنْ لَيْفٍ، وَكَانَ جَبِينُهُ تَفْنَةً^۳ بَعِيرٍ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

از خطبه‌های امام علی (ع) است^۴

از «نوف بکالی» نقل شده که امیرمؤمنان علی (ع) در کوفه روی قطعه‌ای

۱. جعدة بن هبيرة المخزومي خواهرزاده امیرمؤمنان علی (ع) (مادرش ام هانی خواهر حضرت و دختر ابوطالب است) مردی شجاع، دانشمند و نیرومند بود. عصر پیامبر ﷺ را درک کرد و از سوی علی (ع) به فرمانداری خراسان منصوب شد. (اسد الغابة، ج ۱، ص ۳۴۰)

۲. «مدرعة» به معنای «جُبهه» (لباس شبیه پالتو)، از ریشه «درع» به معنای زره و پیراهن گرفته شده است.

۳. «تفنة» در اصل به معنای قسمت‌هایی از بدن شتر است که روی زمین قرار می‌گیرد و خشن می‌شود که در فارسی به آن پینه می‌گویند.

۴. سند خطبه:

این خطبه آخرین خطبه‌ای است که امیرمؤمنان علی (ع) ایستاده آن را بیان فرمود، (و یک هفته بعد از آن شهید شد) زمخشری در کتاب ربيع الابرار، ج ۵، ص ۱۹۲، ح ۱۸۸ و ابوشاکر لیثی نیز در عیون الحکم والمواعظ بخشی از آن را آورده‌اند و ابن اثیر در نهاییه، ج ۲، ص ۱۴۵ و ۱۹۸ لغات مهمی از آن را تفسیر کرده و از تفاوت‌هایی که در کلمات این جمع نسبت به نقل نهج البلاغه دیده می‌شود چنین بر می‌آید که آن‌ها این خطبه را از مصادر دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۴۷ و ۴۴۸).

سنگ، که «جعدة بن هبیره مخزومی» نصب کرده بود ایستاد در حالی که پیراهنی خشن از پشم بر تن داشت و شمشیرش را با بندی از لیف خرما حمایل کرده بود و در پاهایش کفشی از لیف خرما بود و پیشانی اش بر اثر سجده، پینه بسته بود، و این خطبه را ایراد کرد.

بخش اول

صفحة ۲۳۷

è Å a Å k-d»o½ IK çAA ,Öh °b B½ Å m°& k-d °I
, éB ç Üð °¼ Gk·e , »BT½I æ ù ½A , »BoM « , »B e Å
»ÄW I M ÄV » /HL ½ k q½ v d ° ,HÜ½ MA Å , j Å o z °
Ñ-Ä°M °; Åm½ñ á°BM °ö oTÄ½ ÄükMÖYA Äü«°Ñ½½ æ ú°ZA
,HÅm½ °i «i ,H½½ ÅJB»E ,H½½]Bñ j ½¼BA M ½» ñ ÜPI
/GKT ½HA M ,Gk -½ -è Å ,Gk ½ °} æ E

بخش دوم

صفحة ۲۴۳

/H°B HY ½¼ ù k^a ° ,HjB ½qÄ°I ù ¼ ù »B lw k° °
ñ Ü^a°o i ÑM¼B Ü jBp n Ä° ° ,¼B S ç ½ÜT °
Ü^ai k A{ j -ù/çL°PI éBÜPI ,j ÜF°b MT°AB½ Å j ½BAEBM
RBÄ B; j Ü Fù j Å B k«w MRB- çEk-Å MRAç ½RA B°AÖ^a
j »BÅA M°PBM °; nAC° ° ;RBà L½ RB °T°o ô ,RBÅm½
GÄ ½ , T -°H« v ½ , { oÄ°HÄ ½j aÄ B-° , ÅAa°BM
/ Üñ j ½c°B°AÑ-Ä°I K á°A a æ

بخش سوم

صفحة ۲۴۹

°/nB ç IZB ù ò °Th ½ ù ¼Ad °IBMkTv H½ÄEB½\ »ÑÄj

يَمْنَعُ ضَوْءَ نُورِهَا أَذْلَهُمَا سُجْفِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، وَلَا اسْتَطَاعَتْ جَلَابِيبُ سَوَادِ
الْحَنَادِسِ أَنْ تَرُدَّ مَا شَاعَ فِي السَّمَاوَاتِ مِنْ تَلَأُلُو نُورِ الْقَمَرِ. فَسُبْحَانَ مَنْ
لَا يَخْفَى عَلَيْهِ سَوَادُ غَسَقِ دَاجٍ، وَلَا لَيْلِ سَاجٍ، فِي يَمَاعِ الْأَرْضِينَ الْمُتَطَائِفَاتِ،
وَلَا فِي يَمَاعِ السُّفْعِ الْمُتَجَاوِرَاتِ؛ وَمَا يَتَجَلَّجَلُ بِهِ الرَّعْدُ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ، وَمَا
تَلَاشَتْ عَنْهُ بُرُوقُ الْعَمَامِ، وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ تُزِيلُهَا عَنْ مَسْقِطِهَا عَوَاصِفُ
الْأَنْوَاءِ وَأَنْهَاطُ السَّمَاءِ! وَيَعْلَمُ مَسْقَطَ الْقَطْرَةِ وَمَقَرَّهَا، وَمَسْحَبَ الذَّرَّةِ
وَمَجْرَهَا، وَمَا يَكْفِي الْبَعُوضَةَ مِنْ قُوَّتِهَا، وَمَا تَحْمِلُ الْأُنثَى فِي بَطْنِهَا.

بخش چهارم

صفحة ٢٥٧

EÇ nE E -Bw Ex o Å E wof ¼ ¼ENİC j BI& k-d OI
Ük ,Ñ B aÆ , ûMkÜ , M nk /u A E/4B
,Z ÄMÖh ,ZAp Bô ,j Hkd ,j ÄMè « ,Ñ »B
j ½ nA ,H-a U w ½ a f nPAB «MB Ü ,tA d °BI nk
HjB S « f ¼ÄNMRA ° Öä » ,RAjE bnA] MH-è Å UBC
- °lj «] Ñ B½ ÑoL] ò ù , Mò °ò a F- °B E
j v e EAkd ¼E ° ÜÄ ° T½j «d] o¼ kÜPRA\ e ù ,j MÜ-°I
æªMAA é Ük j ½ ,RA j I RB °I l RBi °BM nk B-Bi /j ÜB °I
Ñ f T-è M a i E ,ç i Ñf n «M âEE A A ù / «BBIke k¼E
/n »

بخش پنجم

صفحة ٢٦٩

a ÅæLwE ,xB o °A v L'E m °&I ÜTM&I jBLÅ E
¼B °, Lw R - °li ùk ° E,Haw ÜE I Bk\ Gk E/Æ a; xBÄ-°I
L « Å ½u »ß I j \ °I a ½ °ohw m °A j jA M4B aw 9
«B °I v ç T¼a , U ½Ñ- TwI , T-Ç ù TwIB-ü / ûq °A è Å

بِنَبَالِ الْمَوْتِ، وَأَصْبَحَتِ الدِّيَارُ مِنْهُ خَالِيَةً، وَالْمَسَاكِينُ مَعْطَلَةٌ، وَوَرِثَهَا قَوْمٌ
آخَرُونَ. وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً!

أَيُّنَ الْعَمَالِقَةَ وَأَبْنَاءَ الْعَمَالِقَةِ! أَيُّنَ الْفَرَاعِنَةَ وَأَبْنَاءَ الْفَرَاعِنَةَ! أَيُّنَ أَصْحَابِ
مَدَائِنِ الرَّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيَّينَ، وَأَطْفَأُوا سُنَنَ الْمُرْسَلِينَ، وَأَحْيَوْا سُنَنَ
الْجَبَّارِينَ! أَيُّنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجِيُوشِ، وَهَزَمُوا بِالْأَلُوفِ، وَعَسَكُرُوا الْعَسَاكِرَ،
وَمَدَّدُوا الْمَدَائِنَ!

بخش ششم

صفحه ٢٧٩

و منها: B a ÆñHçβ I; ½ BMEi → MB mi E ,BTE] - d au L°kç
TAT]Be ,BLæ TATB v û»k«Å ù ;B°ÉouT°ABMùoÄ-°I
Ö E , L] K v ÄM oâ ,ç wβ IJ oTIAAJ oTE½ ù /B«ÆñFv
/ BÈö i ; ½ û ¶ , Te B ÜM ½ ÜM »A Mç n I

بخش هفتم

صفحه ٢٨٥

B M B» Ië Å TÆ ÅA-°I °S Xkç »AtB «°B E ÆñB: Y
aù ç v M T]E , kÄM ½ ¶ B IRjEB½ ¶S jE , -Æ
H½B¼ Äc TÆ TÆ a°/AUw T U ûo]A q°B Uke ,A-ÜF U
?Ñ Lv°A fk{ o ,Ö oâ°A Mæ o ô
i ½E ,GM ½¼Bf B/B«½ÑLCE , IÜ½¼BB½Bk°A ½oMEkç »A E
; ½o X M ÜL B k°A ½ a ç AÅBM,nBi I&I jBLÅñBe oT°A
E ; û M ¶S ûw ; m°B»Ai Boâ B/ «û oi I
AU° &A k ç !Ö°o°A4 Mz } ÆI¼ Æv ? BEç °IA»
/ ù i kÄM ½ InA ¶E , n | E üBù&I

بخش هشتم

صفحه ٢٩١

; M] E ?nBÅ; E?Öd °I aAAé ½ ,Ö ä°AAlfn; m°A»Ai B; E

التَّيَّهَانِ؟ وَأَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟ وَأَيْنَ نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَيَّ
الْمَنِيَّةَ، وَأُتْبِرِدَ بِرُؤُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرَةِ!

قال: ثمّ ضرب بيده على لحيته الشريفة الكريمة، فأطال البكاء، ثم قال ﷺ:

, ½BfU Ç ou °IAoM U , - e fu ¼CÜPIA Uj mPA»Ai A aA E
/ ÄLUEk ÜBRAÜY ,AMfUjB \ °AAj / ÅkL'IAUË «v°AA e E

ثم نادى بأعلى صوته:

bAo°AAEj -ù; An ½ ù o v Ä½ »A E&I jBLÅjB \ °jB \ °I

!Zoh ü &A A

خطبه در یک نگاه

از پایان این خطبه استفاده می‌شود که امام علیه السلام آن را یک هفته قبل از شهادتش ایراد فرموده و هدفش از ایراد آن آماده ساختن مردم برای جهاد با معاویه و غارتگران شام بوده که مردم دعوتش را اجابت کردند و هزاران هزار نفر برای جهاد با ستمگران آماده شدند؛ ولی افسوس ...

امام علیه السلام در این خطبه برای آماده ساختن روح و جان مردم جهت مبارزه با دشمنان ستمگر به بیان چند نکته مهم می‌پردازد: در بخش اول، دوم، سوم و چهارم این خطبه سخن از حمد و سپاس خداوند به میان آمده و همچنین، صفات جمال و جلال او، سپس یگانگی آن ذات مقدس و علم بی‌پایان او به همه ذرات وجود بیان شده و به این نکته اساسی اشاره گردیده که ذات و وصف او برتر از آن است که در فکر و اندیشه ما بگنجد و حتی ملائکه مقربین نیز قادر بر این امر نیستند.

حضرت در بخش پنجم، تقوا و پاک‌دامنی و زهد در دنیا را وصف می‌کند و نمونه‌هایی از زندگی پیامبران بزرگ پیشین را مانند حضرت سلیمان علیه السلام، بیان می‌کند که با آن همه امکانات، زهد در دنیا را فراموش نکردند.

همچنین در این بخش، سرنوشت شوم گردنکشان جهان، مانند فراعنه و عمالقه و اصحاب الرّس بیان شده که پیامبران الهی را کشتند و برای خاموش کردن نور خداوند تلاش کردند اما چیزی نگذشت که فرمان مرگ آن‌ها صادر شد و از صفحه روزگار محو شدند.

در بخش ششم، اشاره سربسته‌ای به ظهور حضرت مهدی علیه السلام و تشکیل حکومت عدل الهی در سراسر جهان، و بخشی از صفات و فضایل او می‌کند.

در بخش هفتم، باز هم به موعظه و نصیحت مردم می‌پردازد و از بی‌وفایی و بی‌اعتباری دنیا سخن می‌گوید و از شهیدان صفین که به فیض عظیم شهادت رسیدند یاد می‌کند.

در بخش هشتم و در ادامه بخش قبلی عده‌ای از شهیدان صفین را همچون عمار یاسر، ابن تیّهان و خزیمه ذوالشهادتین نام می‌برد و در فراغ آن‌ها سخت می‌گیرد و آن‌ها را این‌گونه می‌ستاید که گروهی فرمان‌بردار بودند، سنت پیامبر ﷺ را زنده کردند و بدعت را میراندند و همواره آماده جهاد بودند. سپس در پایان این بخش و این خطبه، با صدای رسا فرمان جهاد را صادر می‌کند و از همگان برای شرکت در این میدان دعوت می‌فرماید.

بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَصَائِرُ الْخَلْقِ، وَعَوَاقِبُ الْأَمْرِ. نَحْمَدُهُ عَلَى عَظِيمِ إِحْسَانِهِ، وَتَيِّرِ بُرْهَانِهِ، وَدَوَامِي فَضْلِهِ وَامْتِنَانِهِ، حَمْدًا يَكُونُ لِحَقِّهِ قَضَاءً، وَلشُّكْرِهِ أَذَاءً، وَإِلَى ثَوَابِهِ مُقَرَّبًا، وَلِحَسَنِ مَزِيدِهِ مُوَجَّبًا. وَدَسْتَعِينُ بِهِ أَسْتَعَانَةَ رَاحٍ لِفَضْلِهِ، مُؤَمِّلٍ لِنَفْعِهِ، وَاثِقٍ بِدَفْعِهِ، مُعْتَرِفٍ لَهُ بِالطَّوْلِ، مُذْعِنٍ لَهُ بِالْعَمَلِ وَالْقَوْلِ. وَدُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانٌ مِنْ رَجَاهُ مُوقِنًا، وَأَنْابٌ إِلَيْهِ مُؤْمِنًا، وَخَنَعٌ لَهُ مُذْعِنًا، وَأَخْلَاصٌ لَهُ مُوَحِّدًا، وَعَظْمَةٌ مُمَجِّدًا، وَوَلَادٌ بِهِ رَاغِبًا مُجْتَهِدًا.

ترجمه

حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که سرانجام مخلوقات و عواقب امور به او منتهی می‌گردد. او را برای احسان عظیم و برهان روشن و فضل و نعمت فراینده‌اش سپاس می‌گوییم؛ سپاسی که آنچه شایسته حق اوست ادا کند و آنچه در خور شکر اوست انجام دهد و ما را به ثوابش نزدیک سازد و موجب فزونی نعمتش گردد. و از او استعانت می‌جوییم، استعانت کسی که به فضل پروردگار امیدوار است و به سودش آرزومند و به دفع زیان‌ها توسط او مطمئن و به نعمتش معترف و با رفتار و گفتار خود به او اذعان دارد (و فرمانبردار اوست). به او ایمان داریم، ایمان کسی که با یقین کامل به او امیدوار است و با اعتقاد خالص به او توجه دارد، ایمان کسی که در برابر او خاضع است و با خلوص نیت به توحید او اعتقاد دارد. با تمجید فراوان به بزرگداشت او می‌پردازد و با رغبت و کوشش به او پناهنده می‌شود.

شرح و تفسیر

آنچه شایسته شکر اوست

پیش از شروع تفسیر خطبه، لازم است به شخصیت «نوف بکالی» که راوی اصلی این خطبه است اشاره‌ای کنیم. در این‌که او از دوستان علی علیه السلام و به قولی دربان آن حضرت بود گفت‌وگویی نیست. بعضی معتقدند که از طایفه «حمیر» در یمن بوده و بعضی او را از طایفه همدان می‌دانند و در ضبط نام او نیز گفت‌وگوست؛ بعضی بکال (بر وزن فعّال) و بعضی بکال (بر وزن کتاب) و بعضی بکال (بر وزن طواف) خوانده‌اند. به‌هرحال او مردی پاک‌دل، باایمان و وفادار بود.

* * *

امام علیه السلام در این بخش از خطبه برای آماده ساختن دل‌های مخاطبان و زدودن زنگار غفلت از آنان، نخست به سراغ حمد و شکر پروردگار می‌رود و بعد، از ذات مقدّسش استعانت می‌جوید و سپس ایمان قاطع خود را به او ابراز می‌دارد. در قسمت حمد و سپاس می‌فرماید: «حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که سرانجام مخلوقات و عواقب امور به او منتهی می‌گردد»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ مَصَائِرُ الْخَلْقِ، وَعَوَاقِبُ الْأُمْرِ).

آری، آغاز خلقت از اوست و عاقبت هم از آن اوست، همه موجودات این جهان از فیض وجود او سرچشمه گرفته و سرانجام به‌سوی او بازمی‌گردند، که این اشاره‌ای است به مسئله معاد و رستاخیز.

در جمله مذکور، سخن از مقصدی است که او را سپاس می‌گوییم؛ ولی این حمد و سپاس برای چیست؟ می‌فرماید: «او را برای احسان عظیم و برهان روشن

۱. «مصائر» جمع «مصیر» به معنای محل بازگشت است.

و فضل و نعمت فزاینده اش سپاس می‌گوییم»؛ (نَحْمَدُهُ عَلَى عَظِيمِ إِحْسَانِهِ، وَنَبِّرُ بُرْهَانِهِ، وَنَوَامِي فَضْلِهِ وَآمْتِنَانِهِ).

تعبیر به «عَظِيمِ إِحْسَانٍ» ممکن است اشاره به نعمت ایمان و عقیده خالصانه به پروردگار باشد (به قرینه «نَبِّرُ بُرْهَانِهِ» که اشاره به دلایل آشکار است) و ممکن است اشاره به نعمت حیات و آفرینش باشد که بزرگترین نعمت خداست؛ ولی تفسیر اول مناسب‌تر است.

جمله «وَنَوَامِي فَضْلِهِ وَآمْتِنَانِهِ» اشاره به تکامل انسان در جنبه‌های مادی و معنوی است که از نعمت‌های فزاینده خدا سرچشمه می‌گیرد.

آنگاه به بیان کیفیت این حمد و سپاس پرداخته، می‌فرماید: «سپاسی که آنچه شایسته حق اوست انجام دهد و آنچه در خور شکر اوست ادا کند و به ثوابش نزدیک سازد و موجب افزونی نعمتش گردد»؛ (حَمْدًا أَيْكُونُ لِحَقِّهِ قَضَاءً، وَلِشُكْرِهِ أَدَاءً، وَالْإِلَى ثَوَابِهِ مُقَرَّبًا، وَلِحُسْنِ مَزِيدِهِ مُوَجِّبًا).

بدیهی است که هیچ کس نمی‌تواند حق شکر و سپاس خدا را ادا کند، حتی همه انبیا و اولیا و فرشتگان مقرب از این کار عاجزند، بنابراین، منظور، ادای همان چیزی است که در توان آدمی است که موجب پاداش الهی و مزید نعمت او می‌شود.

به این ترتیب امام علیه السلام در این چند جمله حساب شده، از یک طرف اشاره به صفات خداوند بخشنده نعمت می‌کند و از طرف دیگر اشاره‌ای به اصول نعمت‌های گوناگون او؛ و همچنین کیفیت حمد و شکر را بیان می‌فرماید، و مجموعه کاملی در این زمینه ارائه می‌دهد.

بعد از حمد - همان‌گونه که در سوره «حمد» نیز شبیه آن آمده - به سراغ

۱. «نوامی» جمع «نامیه» از ریشه «نمو» گرفته شده و به معنای چیزی است که دارای نمو و رویش است.

استعانت جستن از پروردگار می‌رود و می‌فرماید: «و از او استعانت می‌جوییم، استعانت کسی که به فضل پروردگار امیدوار است و به سودش آرزومند و به دفع زیان‌ها توسط او مطمئن و به نعمتش معترف و با رفتار و گفتار خود به او اذعان دارد (و فرمانبردار اوست)»؛ «وَنَسْتَعِينُ بِهِ اسْتِعَانَةَ رَاجٍ لِفَضْلِهِ، مُؤَمِّلٍ لِنَفْعِهِ، وَاثِقٍ بِدَفْعِهِ، مُعْتَرِفٍ لَهُ بِالطُّوْلِ^۱، مُذْعِنٍ^۲ لَهُ بِالْعَمَلِ وَالْقَوْلِ».

این تعبیرات پنج‌گانه اشاره به مطالب مختلفی می‌کند؛ نخست سخن از امید به فضل خداوند در امور معنوی است! سپس امیدواری در منافع مادی، در مرحله سوم، اطمینان به دفع آفات و مضرات از بندگان، در مرحله چهارم، در مقام اعتراف به نعمت‌ها برآمدن و بالاخره در مرحله پنجم، با قول و عمل حق شکر او را ادا کردن.

امام علیه السلام بعد از بیان حمد شایسته پروردگار و استعانت جستن کامل از ذات پاک او، به سراغ ابراز ایمان به ذات مقدس پروردگار می‌رود، ایمانی که همه امتیازات در آن جمع است؛ می‌فرماید: «به او ایمان داریم، ایمان کسی که با یقین کامل به او امیدوار است و با اعتقاد خالص به او توجه دارد، ایمان کسی که در برابر او خاضع است و با خلوص نیت به توحید او اعتقاد دارد، با تمجید فراوان به بزرگداشت او می‌پردازد و با رغبت و کوشش به او پناهنده می‌شود»؛ «وَنُؤْمِنُ بِهِ إِيمَانًا مِنْ رَجَاءٍ مُوقِنًا، وَأَنَابٍ إِلَيْهِ مُؤْمِنًا، وَخَنَعَ^۳ لَهُ مُذْعِنًا، وَأَخْلَصَ لَهُ مُوحِدًا، وَعَظَّمَهُ مُمَجِّدًا، وَلَاذَبَهُ رَاغِبًا مُجْتَهِدًا».

۱. «طَوْل» به معنای نعمت و غنا و توان و امکانات آمده است و اصل این کلمه از «طول» بر وزن «نور» گرفته شده و از آن جاکه توان و قوه و امکانات، ضامن بقا و طول عمر انسان است واژه «طَوْل» بر وزن «قول» به آن اطلاق شده است.

۲. «مذعن» از ریشه «اذعان» به معنای تصدیق کردن و اطاعت نمودن است.

۳. «خنع» از ریشه «خنوع» به معنای خضوع و فروتنی است.

بدیهی است، ایمانی که واجد این صفات و دارای این آثار باشد برترین ایمان و محکم‌ترین عقیده است و چنین ایمانی جز با پاک‌سازی صفحه دل از زنگار گناه و پرهیز از هواپرستی و تلاش و کوشش در طریق خودسازی و پناه بردن به درگاه پروردگار حاصل نمی‌شود.

ممکن است این سؤال برای خوانندگان عزیز پیش آید که چرا امام علیه السلام نخست از حمد و سپاس الهی و سپس استعانت از ذات پاک او سخن می‌گوید و در پایان به سراغ ایمان می‌رود، در حالی که ایمان انگیزه حمد و استعانت است؟

پاسخ: ایمانی که امام علیه السلام در این جا از آن سخن می‌گوید ایمان کاملی است که همه جهات کمال در آن جمع است و این بعد از حمد و ثنای الهی و استعانت از ذات پاک او حاصل می‌شود. آنچه قبلاً برای حمد و استعانت لازم است مراحل ابتدایی ایمان است.



بخش دوم

لَمْ يُولَدْ سُبْحَانَهُ فَيَكُونُ فِي الْعِزِّ مُشَارِكًا، وَلَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْرُوثًا هَالِكًا. وَلَمْ يَتَقَدَّمْهُ وَقْتُ وَلَا زَمَانٌ، وَلَمْ يَتَعَاوَرَهُ زِيَادَةٌ وَلَا نُقْصَانٌ، بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلْمَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَقِنِ، وَالْإِقْضَاءِ الْمُبْرَمِ فَمِنْ شَوَاهِدِ خَلْقِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ مُوْطَدَاتٍ بِلَا عَمَدٍ، قَائِمَاتٍ بِلَا سَنَدٍ دَعَاهُنَّ فَأَجْبَنَ طَائِعَاتٍ مُذْعِنَاتٍ، غَيْرِ مُتَلَكِّئَاتٍ وَلَا مُبْطِئَاتٍ؛ وَلَوْ لَا إِقْرَارُهُنَّ لَهُ بِالرَّبُوبِيَّةِ وَإِدْعَائُهُنَّ بِالطَّوَاعِيَةِ، لَمَا جَعَلَهُنَّ مَوْضِعًا لِعِزِّهِ، وَلَا مَسْكَنًا لِمَلَائِكَتِهِ، وَلَا مَضْعَدًا لِلِكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ مِنْ خَلْقِهِ.

ترجمه

او از کسی متولد نشده تا همتایی در عزت و قدرت داشته باشد و فرزندى به دنیا نیاورده تا پس از وفاتش وارث او گردد. وقت و زمانی پیش از او نبوده و زیادی و نقصانی بر او عارض نشده است؛ بلکه به سبب نشانه‌های تدبیر متقن و نظام محکمی که به ما ارائه داده عظمتش پیش چشم عقل‌ها آشکار شده است. از شواهد خلقت (حکیمانه و) باعظمت او آفرینش آسمان‌های پابرجایی است که بدون ستون و تکیه گاهی برپا هستند. خداوند آن‌ها را به قبول فرمان خویش دعوت کرد و آن‌ها با اطاعت، و اذعان، بدون درنگ و سستی دعوتش را پذیرفتند و اگر اقرار آن‌ها به ربوبیت خداوند و اذعانشان به اطاعت او نبود هرگز آن‌جا را محلّ عرش خود و مسکن فرشتگان (مقرّب) و محل بالا رفتن سخنان پاک و اعمال صالح بندگانش قرار نمی‌داد.

شرح و تفسیر

این آسمان با عظمت نشانه‌ای از اوست

امام علیه السلام در این بخش از خطبه - در ادامه شرح اوصاف خداوند که در آغاز خطبه آمده بود - چنین می‌فرماید: «او از کسی متولد نشده تا همتایی در عزت و قدرت داشته باشد و فرزندی به دنیا نیآورده تا پس از وفاتش وارث او گردد. وقت و زمانی پیش از او نبوده و زیادی و نقصانی بر او عارض نشده است»؛ (لَمْ يُوَلَدْ سُبْحَانَهُ فَيَكُونَ فِي أَعَزِّ مُشَارَكًا، وَلَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْرُوثًا هَالِكًا. وَلَمْ يَتَقَدَّمْهُ وَقْتُ وَلَا زَمَانٌ، وَلَمْ يَتَعَاوَرَهُ^۱ زِيَادَةٌ وَلَا نُقْصَانٌ).

از جمله قوانینی که بر جهان ماده و ممکنات حاکم است این است که هر گروهی که قدم به عرصه حیات می‌گذارد بعد از مدتی جای خود را به گروه جدیدی می‌سپارد. فرزندان صفات پدران را به ارث می‌برند و آن‌ها نیز آن صفات را برای فرزندان‌شان به ارث می‌گذارند ولی چون ذات پاک پروردگار ازلی و ابدی است، نه از کسی تولد یافته تا همتایی داشته باشد و نه کسی از وی متولد شده تا وارث او گردد.

جمله «وَلَمْ يَتَقَدَّمْهُ...» اشاره به این است که او مافوق زمان است، زیرا زمان نتیجه حرکت موجودات از نقصان به کمال و از کمال به نقصان است و چون وجود مقدس او عین کمال مطلق است و زیادی و نقصان در او راه ندارد وقت و زمانی هم برای او تصور نمی‌شود.^۲

۱. «یتعاور» از ریشه «تعاور» به معنای دست به دست کردن چیزی و به تناوب چیزی را انجام دادن است و در جمله بالا منظور این است که زیادی و نقصان یکی بعد از دیگری بر ذات مقدس خداوند عارض نمی‌شود و ذات پاک او در معرض حوادث نیست.

۲. بعضی از شارحان، وقت و زمان را به یک معنا و مترادف دانسته‌اند؛ ولی بعضی دیگر، وقت را به معنای زمان

سپس از آن جایی که نفی شبیه، همتا، وقت، زمان، زیاده و نقصان از ذات پاک او، ممکن است این توهّم را به وجود آورد که نتیجه آن، تعطیل معرفه الله است و به بیان دیگر، راهی به سوی شناخت او وجود ندارد، بلافاصله می فرماید: «بلکه به سبب نشانه‌های تدبیر متقن و نظام محکمی که به ما ارائه داده عظمتش نزد چشم عقل‌ها آشکار شده است»؛ (بَلْ ظَهَرَ لِلْعُقُولِ بِمَا أَرَانَا مِنْ عِلْمَاتِ التَّدْبِيرِ الْمُتَقَنِّ، وَالْقَضَاءِ الْمُبْرَمِ).

اشاره به این که گرچه کنه ذات خداوند از دسترس عقل بشر خارج است؛ ولی اثبات اصل وجود او از طریق مطالعه در نظام آفرینش و تدبیر بسیار حکیمانه‌ای که بر آن حاکم است کاملاً ممکن است. این همان چیزی است که در روایات دیگر اسلامی نیز به آن اشاره شده که درباره کنه ذات خدا نیندیشید، بلکه درباره آثار قدرت و عظمت و علم او در جهان اندیشه کنید و قرآن مجید نیز پایه خداشناسی را بر آن قرار داده و صاحبان اندیشه و «اولوا الالباب» را به تفکر در آن در همه حال دعوت می کند و می فرماید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۱.

سپس امام علیه السلام انگشت روی مصداق‌هایی از این بیان کلی و عام می گذارد و می فرماید: «از شواهد خلقت (حکیمانه و) با عظمت او آفرینش آسمان‌های

→ معین گرفته‌اند؛ اما زمان را دارای مفهوم عامی شمرده‌اند و تفسیر دوم صحیح‌تر به نظر می‌رسد. قرآن مجید نیز در سوره نساء، آیه ۱۰۳ درباره نماز می‌گوید: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾؛ نماز برای مؤمنان وظیفه‌ای ثابت و معین (و دارای وقت خاصی) است.

۱. آل عمران، آیات ۱۹۰ و ۱۹۱.

ثابت و پابرجایی است که بدون ستون و تکیه گاهی برپا هستند»؛ (فَمِنْ شَوَاهِدِ خَلْقِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ مُوْطَدَاتٍ^۱ بِلَا عَمَدٍ^۲، قَائِمَاتٍ بِلَا سَنَدٍ^۳).

آنگاه به این حقیقت اشاره می فرماید: «خداوند آسمانها را به قبول فرمان خویش دعوت کرد و آنها با اطاعت و اذعان، بدون درنگ و سستی دعوتش را پذیرفتند»؛ (دَعَاهُنَّ فَأَجَبْنَ طَائِعَاتٍ مُدْعِنَاتٍ، غَيْرَ مُتَلَكِّئَاتٍ^۴ وَلَا مُبْطِئَاتٍ).

درباره این که منظور از اطاعت آسمانها از اوامر الهی و اقرار آنها به ربوبیت پروردگار چیست؟ دو نظر وجود دارد: بعضی گفته اند: مراد، اقرار و اطاعت، به زبان حال است؛ یعنی خداوند آنها را چنان آفریده که از نظر نظام علت و معلول و قوانین آفرینش در برابر او تسلیم هستند بی آن که از خود علم و آگاهی و اراده ای داشته باشند، زیرا موجودات بی جان و جامدند.

برخی دیگر گفته اند: تعبیرات فوق دلالت می کند که همه جهان هستی - از انسان و حیوان گرفته تا جمادات و همه کرات آسمانی - دارای عقل و شعورند و با اراده خود، به ربوبیت پروردگار اقرار و به اطاعت او اذعان دارند.

البته هر کدام از این دو تفسیر درست باشد تفاوتی در آنچه امام علیه السلام درصدد بیان آن بوده است، وجود ندارد، زیرا هدف، بیان عظمت آفرینش و تسلیم بودن عالم هستی در برابر فرمان اوست.

در ادامه این سخن می فرماید: «اگر این اقرار آنها به ربوبیت خداوند و اذعانشان به اطاعت او نبود هرگز آنجا را محل عرش خود، و مسکن فرشتگان (مقرب) و محل بالا رفتن سخنان پاک و اعمال صالح بندگان قرار نمی داد»؛

۱. «موطدات» از ریشه «وَطَدَ» بر وزن «وقت» به معنای ثابت کردن و محکم کردن است.

۲. «عمد» جمع «عماد» به معنای ستون است.

۳. «سند» به معنای تکیه گاه است.

۴. «متلكئات» از ریشه «تَلَكَّوْا»، بر وزن «تَكَلَّم» به معنای سُستی کردن است.

(وَأُولَا إِقْرَارُهُنَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَإِدْعَائُهُنَّ بِالطَّوَاعِيَةِ^۱، لَمَّا جَعَلَهُنَّ مَوْضِعاً لِعَرْشِهِ، وَلَا مَسْكناً لِمَلَائِكَتِهِ، وَلَا مَصْعَداً^۲ لِّلْكَلِمِ الطَّيِّبِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ مِنْ خَلْقِهِ).

در این عبارت، امام علیه السلام می فرماید: مطیع بودن آسمان‌ها در برابر فرمان خدا سبب شده است که سه امتیاز به آن‌ها داده شود: نخست این که محل عرش خدا باشد؛ دوم این که مسکن فرشتگان گردد و سوم: محل صعود گفتار و اعمال صالحه بندگان شود؛ به این معنا که حافظان اعمال و کاتبان افعال، آن‌ها را در نامه‌های عمل می نویسند و آنچه شایسته و لایق قرب الهی است به آسمان‌ها می برند.

بدیهی است که خداوند محلی را برای این امور برمی‌گزیند که در سیطره حاکمیت اوست و به تعبیر دیگر، چون آسمان‌ها همگی در سیطره او قرار دارند آن‌ها را جایگاه این امور قرار داده است.

تعبیر به ملائکه در جمله مذکور اشاره به فرشتگان مقرب است، وگرنه طبق روایات، فرشتگان الهی در همه جای عالم، در زمین و هر گوشه‌ای از آسمان حضور دارند.

درباره این که حقیقت عرش چیست؟ به خواست خدا، مطالبی در ادامه همین خطبه خواهد آمد.

۱. «طواعیه» به معنای اطاعت و فرمانبرداری است.

۲. «مصعد» محل صعود و بالارفتن است.

بخش سوم

جَعَلَ نُجُومَهَا أَغْلَامًا يَسْتَدِلُّ بِهَا الْخَيْرَانُ فِي مُخْتَلَفِ فِجَاجِ الْأَقْطَارِ.
لَمْ يَمْنَعْ ضَوْءُ نُورِهَا أَذْلَهُمَا سُجْفِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، وَلَا اسْتَطَاعَتْ
جَلَابِيبُ سَوَادِ الْحَنَادِسِ أَنْ تَرُدَّ مَا شَاعَ فِي السَّمَاوَاتِ مِنْ تَلَالُؤِ نُورِ
الْقَمَرِ. فَسُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ سَوَادُ عَسَقِ دَاجٍ، وَلَا لَيْلِ سَاجٍ، فِي
بِقَاعِ الْأَرْضِينَ الْمُتَطَاطِئَاتِ، وَلَا فِي يَفَاعِ السُّفْعِ الْمُتَجَاوِرَاتِ؛ وَمَا
يَتَجَلَّجَلُ بِهِ الرَّعْدُ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ، وَمَا تَلَاثَتْ عَنْهُ بُرُوقُ الْعَمَامِ، وَمَا
تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ نُزِيلُهَا عَنْ مَسْقَطِهَا عَوَاصِفُ الْأَدْوَاءِ وَأَنْهِيَالُ السَّمَاءِ!
وَيَعْلَمُ مَسْقَطُ الْأَقْطَرَةِ وَمَقَرُّهَا، وَمَسْحَبُ الذَّرَّةِ وَمَجْرُّهَا، وَمَا يَكْفِي
الْبَعُ وَضَهَ مِنْ قُوَّتِهَا، وَمَا نَحْمِلُ الْأُنْتَى فِي بَطْنِهَا.

ترجمه

خداوند ستارگان آسمان را نشانه‌هایی قرار داد تا انسان‌های سرگردان را در شب تاریک (حتی) در دره‌های نقاط مختلف راهنمایی کند. نه پرده‌های تاریک شب‌های ظلمانی مانع نورافشانی ستارگان می‌شود و نه چادر سیاه و تاریک آن می‌تواند از تلالؤ نور ماه در پهنه آسمان‌ها جلوگیری کند، منزّه است خداوندی که ظلمت شب‌های تار و خاموش و آرام در نقاط پست زمین و در قله‌های کوتاه و بلند کوه‌ها که در کنار یکدیگر قرار دارند بر او مخفی نیست. و نه آنچه غرش رعد در کرانه‌های آسمان به وجود می‌آورد و آنچه برق‌های ابر آن را پراکنده می‌سازد و همچنین آنچه تندبادها از بر های درختان فرو می‌ریزند یا دانه‌های باران آن‌ها را از شاخه‌ها جدا می‌سازند و نیز از محل سقوط و قرارگاه قطرات

باران و جایگاه کشش دانه‌ها به وسیله مورچگان و حرکات آن‌ها (بر روی زمین) و غذایی که پشه را کفایت می‌کند و آنچه انسان یا حیوانات ماده در رحم دارند، از همه این‌ها آگاه است.

شرح و تفسیر

احاطه علمی او به همه چیز

امام علیه السلام در ادامه بیان آثار عظمت خداوند در پهنه آسمان‌ها شگفتی‌های دیگر عالم بالا را بیان می‌کند و از ستارگان و ماه سخن می‌گوید. به گفته ابن ابی الحدید این بخش از کلام امام علیه السلام از فصیح‌ترین کلمات و زیباترین عبارات تشکیل شده که توحید و تمجید خدا را به عالی‌ترین وجه بیان می‌دارد، می‌فرماید: «خداوند ستارگان آسمان را نشانه‌هایی قرارداد تا انسان‌های سرگردان را در شب تاریک (حتی) در دره‌های نقاط مختلف راهنمایی کند»؛ (جَعَلَ نُجُومَهَا أَعْلَامًا يَسْتَدِلُّ بِهَا الْخَيْرَانُ فِي مُخْتَلَفِ فِجَاجِ الْأَقْطَارِ^۱).

این سخن اشاره به چیزی است که بارها در قرآن مجید درباره ستارگان ذکر شده است: «وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»؛ «به وسیله ستارگان راه (خود را) می‌یابند».^۳ در جای دیگر می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»؛ «او کسی است که ستارگان را برای شما آفرید تا در تاریکی‌های صحرا و دریا به وسیله آن‌ها راه یابید».^۴

می‌دانیم که ستارگان ثابت که اکثریت قریب به اتفاق ستارگان آسمان را

۱. «فجاج» جمع «فج» بر وزن «حج» به معنای دره و فاصله میان دو کوه است.

۲. «اقطار» جمع «قطر»، بر وزن «قفل» به معنای ناحیه است.

۳. نحل، آیه ۱۶.

۴. انعام، آیه ۹۷.

تشکیل می‌دهند همواره از نقاط معینی طلوع و در نقاط معینی غروب می‌کنند و جایگاه آن‌ها در آسمان می‌تواند شمال و جنوب و شرق و غرب را تعیین کند و در سفرهای طولانی در شب‌های تاریک در دریا و صحرا، بهترین راهنماست. سپس به نکته بدیع دیگری اشاره کرده، می‌افزاید: «نه پرده‌های تاریک شب‌های ظلمانی مانع نورافشانی ستارگان می‌شود و نه چادر سیاه و تاریک شب‌ها می‌تواند از تلالؤ نور ماه در پهنه آسمان‌ها جلوگیری کند»؛ (لَمْ يَمْنَعْ ضَوْءَ نُورِهَا أَذْلَهُمَامَ^۱ سُجْفِ^۲ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، وَلَا اسْتَطَاعَتْ جَلَابِيبُ^۳ سَوَادِ الْخَنَادِسِ^۴ أَنْ تَرُدَّ مَا شَاعَ فِي السَّمَاوَاتِ مِنْ تَلَالُؤِ نُورِ الْقَمَرِ).

در حقیقت امام علیه السلام در این جا به این نکته ظریف اشاره می‌فرماید که خداوند از یک سو تاریکی شب را نعمتی بزرگ جهت آسایش و آرامش موجودات قرار داده است و از سوی دیگر، ستارگان را برای راهیابی در دریا و صحرا قرار داده و ماه را چراغ روشنی‌بخش؛ ولی این دو منبع نور آن‌گونه هستند که در عین کارایی، ظلمت شب و فلسفه آن را نابود نمی‌کنند و جمع میان این نور و ظلمت با دو هدف مختلف، نمونه‌ای از قدرت بی‌پایان خداوند است.

آنگاه امام علیه السلام بعد از بیان نشانه‌های عظمت و قدرت خداوند در جهان آفرینش، درباره گسترش علم او به تمام موجودات در زمین و آسمان و در تمام حالات، شرح جالبی بیان می‌فرماید و با اشاره به بیش از ده نمونه، گستردگی علم خدا را کاملاً مجسم می‌سازد، می‌فرماید: «منزه است خداوندی که ظلمت شب‌های تار و خاموش و آرام در نقاط پست زمین و در قلعه‌های کوتاه و بلند کوه‌ها که در کنار یکدیگر قرار

۱. «ادلهمام» به معنای تاریکی شدید است.

۲. «سجف» به گفته بعضی از ارباب لغت جمع «سجاف» به معنای پرده است.

۳. «جلابیب» جمع «جلباب» به معنای روسری‌های بلندی است که از چادر کوتاه‌تر است و زنان بر سر می‌افکنند.

۴. «خنادس» جمع «خندس» بر وزن «قبرس» به معنای ظلمت و تاریکی شدید است.

دارند بر او مخفی نیست. و نه آنچه غرّش رعد در کرانه‌های آسمان به وجود می‌آورد و آنچه برق‌های ابر آن را پراکنده می‌سازد و همچنین آنچه تندبادها از بر های درختان فرو می‌ریزند یا دانه‌های باران آن‌ها را از شاخه‌ها جدا می‌سازند و نیز از محل سقوط و قرارگاه قطرات باران و جایگاه کشش دانه‌ها به وسیله مورچگان و حرکات آن‌ها (بر روی زمین) و غذایی که پشه را کفایت می‌کند و آنچه انسان یا حیوانات ماده در رحم دارند، از همه این‌ها آگاه است»؛ (فَسُبْحَانَ مَنْ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ سَوَادُ غَسَقٍ ۱ دَاجٍ ۲، وَلَا لَيْلٍ سَاجٍ ۳، فِي بَقَاعِ الْأَرْضِينَ الْمُتَطَاطِئَاتِ ۴، وَلَا فِي يَفَاعِ ۵ السُّفْعِ ۶ الْمُتَجَاوِرَاتِ؛ وَمَا يَتَجَلَّجَلُ ۷ بِهِ الرَّعْدُ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ، وَمَا تَلَاشَتْ ۸ عَنْهُ بُرُوقُ الْأَعْمَامِ، وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ تُزِيلُهَا عَنْ مَسْقَطِهَا عَوَاصِفُ ۹ الْأَنْوَاءِ ۱۰ وَأَنْهَطَالُ ۱۱ السَّمَاءِ؛ أَوْ يَعْلَمُ مَسْقَطَ الْفَطْرَةِ وَمَقَرَّهَا، وَمَسْحَبَ ۱۲ الذَّرَّةِ وَمَجْرَهَا ۱۳، وَمَا يَكْفِي أَلْبَعُوضَةَ مِنْ قُوَّتِهَا، وَمَا تَحْمِلُ الْأُنْثَىٰ فِي بَطْنِهَا).

۱. «غسق» به معنای شدت تاریکی است که معمولاً در نیمه شب حاصل می‌شود.
۲. «داج» از ریشه «دجو» بر وزن «غلو» به معنای فراگیر شدن ظلمت و تاریکی است.
۳. «ساج» از ریشه «سجو» بر وزن «غلو» به معنای سکون و آرامش است.
۴. «متطاطئات» جمع «متطاطی» یعنی پست و پایین.
۵. «یفاع» به معنای هر چیز مرتفع است.
۶. «سفیع» جمع «سفعه» بر وزن «سفره» به معنای سرخ مایل به سیاهی است.
۷. «یتجلجل» از «جلجله» گرفته شده که در اصل به معنای صدای رعد است. سپس به هر صدای شدیدی اطلاق شده است.
۸. «تلاشت» از «تلاشی» به معنای متلاشی شدن و از هم پاشیدن است. بعضی ریشه این واژه را «لا شیء» یعنی هیچ دانسته‌اند.
۹. «عواصف» جمع «عاصف» و «عاصفة» به معنای تندباد است.
۱۰. «انواء» جمع «نوء» بر وزن «نوع» غروب ستاره در طرف مغرب را گویند و عرب درباره «انواء» عقیده‌ای داشت که در بخش نکات خواهد آمد. به معنای طوفان نیز آمده است.
۱۱. «انهطال» به معنای فروریختن باران‌های دانه درشت است و گاه به فروریختن اشک نیز اطلاق می‌شود.
۱۲. «مسحب» اسم مکان از ریشه «سحب» بر وزن «سهو» به معنای به‌سوی خود کشیدن است.
۱۳. «مجر» اسم مکان است از ریشه «جر» یعنی کشیدن.

به راستی دقت در آنچه امام علیه السلام درباره علم و آگاهی خداوند به همه موجودات، زمین و آسمان بیان فرموده که چگونه از عظیم‌ترین اشیا و کوچک‌ترین موجودات و پوشیده‌ترین مخلوقات (مانند جنینی که در میان پرده‌های سه گانه رحم از همه دیدگان پنهان است) آگاه است انسان را عمیقاً در این فکر فرو می‌برد که آیا ممکن است گفتار و کردار ما و حتی اندیشه‌ها و نیات ما از چنین خداوندی پنهان باشد و چیزی از اعمال ما بر او مخفی بماند؟ این یکی از مهم‌ترین آثار تربیتی ایمان به علم و وسیع خداوند به همه اشیاست.

جالب این‌که امام علیه السلام هنگامی که از تاریکی شب یا آرامش آن سخن می‌گوید، اثرات مختلف آن را نیز در مناطق گوناگون زمین، از قلّه کوه‌های بلند گرفته تا فراز تپه‌ها، بیان می‌کند و هنگامی که از ریزش بر ها سخن می‌گوید، از اسباب مختلف این ریزش، طوفان‌ها و باران‌ها نیز بحث می‌کند و آنگاه که از نزول قطرات باران دم می‌زند، از قرارگاه آن‌ها در اعماق زمین نیز که مخزن پربرکتی برای ذخیره آب‌ها هستند سخن می‌گوید و هنگامی که درباره غذای یک پشه سخن می‌گوید، به مقدار آن نیز اشاره می‌کند و این‌هاست که این خطبه را در ردیف یکی از فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین خطبه‌های نهج‌البلاغه قرار داده است؛ فصاحت و بلاغتی در حد اعجاز.

ناگفته پیداست که بسیاری از این تعبیرات ریشه در آیات قرآنی دارند؛ آن‌جا که خداوند به علم و آگاهی خود به همه موجودات اشاره می‌کند و می‌فرماید: ﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامَ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾؛ «خدا از جنین‌هایی که هر (انسان یا حیوان) ماده‌ای حمل می‌کند، آگاه است و نیز از آنچه رحم‌ها کم می‌کنند (و پیش از موعد مقرر به دنیا می‌آورند) و هم از آنچه افزون می‌کنند (و بعد از موعد به دنیا می‌آورند) و هر چیز نزد او مقدار معینی دارد».^۱

و در جای دیگر می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ»؛ «آگاهی از (زمان قیام) قیامت، مخصوص خداست، و او باران را نازل می کند (و از نزول دقیق آن آگاه است) و آنچه را که در رحم ها (ی مادران) است، می داند».^۱

نکته

انواء چیست؟

در این بخش از خطبه مورد بحث اشاره ای به تندبادهای «انواء» شده بود و شایسته است شرح کافی در این باره داده شود.

«انواء» جمع «نوء» (بر وزن نوع) در لغت به معنای طلوع یا غروب ستارگان است؛ ولی اغلب آن را به معنای طلوع ستاره ذکر کرده اند، هر چند بعضی غروب را نیز به آن افزوده و آن را از لغات اضداد دانسته اند.

یکی از اعتقادات عرب این بود که ماه در طول گردش خود در سال، ۲۸ منزل را طی می کند و هر منزلی ۱۳ روز به طول می انجامد و آغاز هر منزل با طلوع ستاره ای در مشرق و غروب ستاره ای در مغرب همراه است و معتقد بودند که همراه با آغاز هر منزلی دگرگونی در هوا پیدا می شود و بارانی می بارد یا طوفانی رخ می دهد، از این رو می گفتند: «مُطِرْنَا بِنُوءِ فُلَانٍ» یعنی این باران مربوط به طلوع یا غروب فلان ستاره بود.

این اعتقاد به تدریج شکل خرافی و بت پرستی به خود گرفت و عقیده آن ها بر این شد که عامل نزول باران همان ستاره است و باید چشم امید به آن ستاره دوخت و نزول باران را از آن خواست.

۱. لقمان، آیه ۳۴.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار باب مشروحو تحت عنوان «فی النهی عن الاستمطار بالانواء و الطیره و العدوی» (نهی از طلیدن باران به وسیله انواء و اعتقاد به فال بد و همچنین سرایت سرنوشت انسان‌ها به یکدیگر آورده و روایات متعددی در این زمینه ذکر می‌کند، از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «ثَلَاثَةٌ مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ، الْفَخْرُ بِالْأَنْسَابِ وَالطَّغْنُ فِي الْأَحْسَابِ وَالْإِسْتِسْقَاءُ بِالْأَنْوَاءِ؛ سه کار، از اعمال جاهلیت است؛ تفاخر کردن به نسب خویش (بی آن‌که نسب افتخارآمیزی باشد یا خود آن‌ها چیزی از افتخار نیاکان را داشته باشند)، و اصالت دیگران را بی دلیل زیر سؤال بردن یا به اندک چیزی نسبت فرزند نامشروع بودن به افراد دادن، و طلب باران از انواء».^۱

نکته مهم این جاست که اگر کسی این مطلب را به صورت بحثی نجومی مطرح کند و بگوید: مقارن طلوع یا غروب هر یک از ستارگانی که در منزلگاه‌های بیست و هشتگانه ماه پیدا می‌شوند تندبادی به فرمان خدا می‌وزد یا بارانی می‌بارد، سخن خلافی نگفته و مورد نهی نیست؛ ولی عرب جاهلی پیدایش بادهای و باران‌ها را به آن ستارگان نسبت می‌داد و در واقع از قبیل اعتقاد به «ارباب انواع» بود که نوعی از شرک است، زیرا آنان برای «ارباب انواع» تأثیر استقلال قائل بودند.

و از این جا روشن می‌شود که هیچ گونه اشکالی متوجه کلام امام علیه السلام (تُرِيْلُهَا عَنْ مَسْقَطِهَا عَوَاصِفُ الْأَنْوَاءِ) نیست، زیرا منظور آن حضرت به یقین این است که هر آنچه مقارن طلوع و غروب ستارگان واقع شود به اذن خدا و فرمان اوست.

۱. بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۳۱۵، ح ۳؛ معانی الاخبار، ص ۳۲۶، ح ۱.

بخش چهارم

وَأَلْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَائِنِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كُرْسِيُّ أَوْ عَرْشٌ، أَوْ سَمَاءٌ أَوْ
أَرْضٌ، أَوْ جَانٌّ أَوْ إِنْسٌ. لَا يُدْرِكُ بِوَهْمٍ، وَلَا يُقَدَّرُ بِفَهْمٍ، وَلَا يَشْغَلُهُ
سَائِلٌ، وَلَا يَنْفَعُهُ نَائِلٌ، وَلَا يَنْظُرُ بِعَيْنٍ، وَلَا يُحَدِّ بِأَيْنٍ، وَلَا يُوصَفُ
بِالْأَزْوَاجِ، وَلَا يُخْلَقُ بِعِلَاجٍ، وَلَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ، وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ.
الَّذِي كَلَّمَ مَوْسَى تَكْلِيمًا، وَأَرَاهُ مِنْ آيَاتِهِ عَظِيمًا؛ بِلَا جَوَارِحَ وَلَا أَدْوَاتٍ،
وَلَا نُطْقٍ وَلَا لَهَوَاتٍ. بَلْ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا أَيُّهَا الْمُتَكَلِّفُ لِمَوْصِفِ رَبِّكَ،
فَصِفْ جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَجُنُودَ الْمَلَائِكَةِ الْمَقْرَبِينَ، فِي حُجَرَاتِ
الْقُدْسِ مُرْجَحِينَ، مُتَوَلِّئَةً عَقُولُهُمْ أَنْ يَحْدُوا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ. فَإِنَّمَا
يُدْرِكُ بِالصِّفَاتِ دُورَ الْهَيْئَاتِ وَالْأَدْوَاتِ، وَمَنْ يَنْفَعُ إِذَا بَلَغَ أَمَدَ حَدِّهِ
بِالْفَنَاءِ فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، أَضَاءَ بِنُورِهِ كُلَّ ظَلَامٍ، وَأَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلَّ نُورٍ.

ترجمه

ستایش مخصوص خداوندی است که پیش از آن که کرسی یا عرش، یا آسمان یا زمین، یا جن یا انسی موجود باشد وجود داشته است. خداوندی که نه با فکر و عقل ژرفاندیشان درک می شود و نه با نیروی فهم، اندازه‌ای برای او می توان تعیین کرد. هیچ درخواست کننده‌ای او را به خود مشغول نمی سازد (به گونه‌ای که از امور دیگر غافل شود) و هیچ گاه بخشش و عطایش از خزانه بی کرانش نمی کاهد.

نه به وسیله چشم می بیند و نه در مکانی محدود می شود. نه همتا و همسری دارد و نه در آفرینش نیاز به وسیله‌ای؛ نه با حواس درک می شود و نه با مردم

مقایسه می‌گردد. او همان کسی است که با موسی سخن گفت و آیات بزرگش را به او نشان داد بی آن‌که نیاز به اعضا و ابزار و زبان و حنجره داشته باشد. ای کسی که خود را برای بیان اوصاف پروردگارت به زحمت افکنده‌ای! اگر راست می‌گویی جبرئیل و میکائیل و لشکر فرشتگان مقربین را وصف کن، همان‌ها که در بارگاه قدس به عبادت و خضوع مشغول‌اند و عقولشان از این‌که خداوند احسن‌الخالقین را وصف کند در حیرت فرو مانده است. (آری!) کسی را می‌توان با صفات شناخت که دارای هیئت و اعضا و ابزاری باشد و عمرش در زمان معینی سپری گردد، معبودی جز او نیست معبودی که با نور خویش هر ظلمتی را روشن ساخته و با تاریکی‌هایی که آفریده هر نوری را در ظلمت فرو برده است.

شرح و تفسیر

عجز ما از درک صفات او

امام علیه السلام بعد از بیان عظمت خلقت و قدرت خدا و ذکر نشانه‌های او در جهان هستی، بیان صفات پروردگار را پی می‌گیرد و در این فراز، بخش مهمی از صفات ثبوتیه و سلویه و صفات فعلیه را بسیار زیبا شرح می‌دهد و درس خود را در طریق معرفه‌الله برای مخاطبان تکمیل می‌کند.

نخست از ازلیت خداوند دم می‌زند که البتّه با ابدیت او توأم است، می‌فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که پیش از آن‌که کرسی یا عرش، یا آسمان یا زمین، یا جن یا انس موجود باشند وجود داشته است»؛ (وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَائِنِ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ كُرْسِيُّ أَوْ عَرْشٌ، أَوْ سَمَاءٌ أَوْ أَرْضٌ، أَوْ جَانٌّ أَوْ إِنْسٌ).

این امور شش‌گانه اشاره به مجموعه عالم است، زیرا آن‌ها اصل و اساس و بقیّه تابع هستند. در هر حال، این جمله اشاره به یکی از مهم‌ترین اوصاف جمال الهی است که بقیّه صفات به آن باز می‌گردد و آن، نامتناهی بودن ذات پاک

او از هر نظر است. همه مخلوقات، زمان و تاریخ حدوثی دارند جز ذات پاک او که از ازل بوده و تا ابد ادامه دارد؛ از این رو به دنبال این وصف اشاره به یازده صفت از صفات سلبيه می‌کند که همه آنها از نامتناهی بودن ذات پاکش سرچشمه می‌گیرند.

در جمله اول و دوم می‌فرماید: «نه با فکر و عقل ژرف‌اندیش درک می‌شود، و نه با نیروی فهم، اندازه‌ای برایش می‌توان تعیین کرد»؛ (لَا يُدْرِكُ بِوَهْمٍ، وَلَا يُقَدَّرُ بِفَهْمٍ).

بعضی از شارحان نهج البلاغه درباره تفاوت این دو جمله گفته‌اند: «وهم» اشاره به نیروی درک جزئیات است و «فهم» اشاره به نیروی درک کلیات. این احتمال نیز وجود دارد که «وهم» اشاره به قوه تخمین و فرض باشد و «فهم» اشاره به قوه درک و یقین؛ یعنی نه از راه علم و نه از راه ظن و گمان نمی‌توان به او رسید.

علاوه بر این، جمله اول اشاره به درک اصل وجود او و جمله دوم اشاره به اندازه‌گیری ذات پاک اوست و چون بی‌نهایت است نه در وهم می‌گنجد و نه با عقل اندازه‌گیری می‌شود.

و در سومین و چهارمین وصف سلبی می‌فرماید: «هیچ درخواست‌کننده‌ای او را به خود مشغول نمی‌سازد (به گونه‌ای که از امور دیگر غافل شود) و هیچ گاه عطا و بخشش، از دارایی او نمی‌کاهد»؛ (وَلَا يَشْغَلُهُ سَائِلٌ، وَلَا يَنْقُصُهُ نَائِلٌ^۱).

انسان هر قدر باهوش و زیرک باشد، هنگامی که یک یا چند نفر توجه او را به مطلب مهمی جلب کنند نمی‌تواند مطلب دیگران را درک کند و پرداختن به شخصی او را از دیگری باز می‌دارد، زیرا وجودی است محدود و متناهی؛ ولی

۱. «نائل» هم معنای اسم فاعلی دارد و هم معنای مصدری (مساوی نیل بر وزن سیل) به معنای عطا و بخشش یا طلب‌کننده بخشش و در این جا هر دو معنا مناسب است.

ذات پاک خداوند آن چنان است که اگر تمام مخلوقات در آن واحد، دست به درگاه او بردارند و حاجات خود را طلب کنند او صدای همه را می شنود و از نیات همه باخبر است و هیچ سائلی او را از دیگری به خود مشغول نمی سازد. همچنین اگر همه بندگان به درگاه او آیند و هر چه می خواهند از او بخواهند و خواسته های همه آن ها را یک جا بدهد کمترین نقصانی در ملک او حاصل نمی شود و به تعبیر روایتی، همه آن ها روی هم رفته به منزله رطوبتی هستند که در یک نخ، از ملاقات با آب دریا جای می گیرد^۱ که کمترین اثری در وضع آن دریا نمی گذارد، بلکه از آن هم کمتر است، زیرا او «خلاق ما یشاء» و چشمه جوشان فیض است.

سپس در بیان پنجمین و ششمین وصف او می فرماید: «خداوند نه با چشم می بیند (زیرا جسم نیست) و نه در مکانی محدود می شود (چون محدودیت مکانی از ویژگی های اجسام است)؛ (وَلَا يَنْظُرُ بِعَيْنٍ، وَلَا يُحَدُّ بِأَيْنٍ)^۲.

آری! او همه چیز و همه جا را می بیند و همه عالم محضر اوست؛ در عین حال نه چشم دارد نه مکان، زیرا برتر از زمان و مکان و عوارض جسمانی است.

حضرت در هفتمین و هشتمین وصف می فرماید: «نه همتا و همسر و شبیه و مانندی دارد و نه در آفرینش نیاز به وسیله ای»؛ (وَلَا يُوصَفُ بِالْأَزْوَاجِ^۳، وَلَا يَخْلُقُ بِعِلَاجٍ).

برای «ازواج» جمع «زوج» معانی زیادی ذکر کرده اند؛ مثل: همتا، همسر، شبیه، مانند، ضد و ترکیب.

۱. در حدیث قدسی آمده است: «يَا عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَأَخْرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجَنَّتُمْ فَأَمُوا فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَسَأَلُونِي فَأَعْطَيْتُ كُلَّ إِنْسَانٍ مَسْأَلَتَهُ مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِمَّا عِنْدِي شَيْئاً إِلَّا كَمَا يَنْقُصُ الْمَخْبِطُ إِذَا دَخَلَ الْبَحْرَ» (صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۷؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۹۲۴، ح ۴۲۵۹۰).

۲. «أين» به معنای مکان است.

۳. «ازواج» جمع «زوج» معنای وسیعی دارد و شامل هر گونه نظیر و قرین و همانند می شود.

و مانعی ندارد که همه این مفاهیم در جمله مذکور جمع باشد؛ یعنی خداوند از همه این امور منزّه است. جمله «لَا يَخْلُقُ بِعَلَّاجٍ» اشاره به این است که انسان‌ها و مانند آن‌ها اگر بخواهند چیزی بیافرینند، یا به تعبیر صحیح‌تر، هیأت تازه‌ای از ترکیب اشیا به وجود آورند ناگزیر، از وسایل و ابزاری استفاده می‌کنند که گاهی ساده و گاهی بسیار پیچیده است. تنها آفریننده‌ای که هیچ‌گونه نیازی به ابزار و ادوات ندارد ذات پاک پروردگار است^۱، بلکه همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۲؛ «فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: موجود باش! آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود».

در نهمین و دهمین وصف از اوصاف سلبيه خداوند می‌فرماید: «با حواس درک نمی‌شود و با مردم مقایسه نمی‌گردد»؛ «وَلَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ، وَلَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ».

می‌دانیم که قلمرو حواس انسان اجسام مادی است، بنابراین ذات پاک‌ی که مافوق جهان ماده است جز با عقل و اندیشه درک نمی‌شود و آن‌ها که معتقدند خداوند در دنیا و آخرت با این چشم دیده می‌شود سخت دچار اشتباه و آلوده به شرک‌اند. جمله «لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ» بیانگر یک اصل کلی درباره صفات خداست و آن این‌که در هیچ موردی نباید صفات او را با صفات مخلوق مقایسه کرد که سبب گمراهی و ضلالت است و این همان است که در خطبه اول نهج البلاغه

۱. توجه داشته باشید که در متن نهج البلاغه صبحی صالح «يَخْلُقُ» به صورت فعل مجهول ذکر شده که هیچ مفهوم صحیحی برای آن به نظر نمی‌رسد در حالی که اکثریت قریب به اتفاق شارحان بزرگ؛ مانند مرحوم ابن میثم، مغنیه، عبده، تستری، خوبی و جعفری، همه به صورت فعل معلوم نوشته‌اند و حق نیز همین است ولی جمله قبل «وَلَا يَنْظُرُ بَعَيْنٍ» گرچه به صورت معلوم مفهوم مناسبی دارد؛ اما اگر به صورت مجهول باشد با جمله بعد هماهنگ‌تر است.

آمده است: «وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ؛ همانا نهایت اخلاص و توحید پروردگار آن است که صفات مخلوقین را از او نفی کنند».

سرانجام در بیان آخرین وصف چنین می فرماید: «او همان کسی است که با موسی سخن گفت و آیات بزرگش را به او نشان داد بی آن که نیاز به اعضا و ابزار و زبان و حنجره داشته باشد»؛ (الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا، وَأَرَاهُ مِنْ آيَاتِهِ عَظِيمًا؛ بِلَا جَوَارِحَ وَلَا أَدْوَاتٍ، وَلَا نُطْقٍ وَلَا لَهَوَاتٍ^۱).

چون پیش از این، صفات مختلفی از صفات مخلوقین را نقل کرد، هر چند نتیجه آن را در عالی ترین وجه برای خدا اثبات فرمود، در این جا نیز به مسئله تکلم و سخن گفتن می پردازد و می فرماید: «خدا با موسی سخن گفت، ولی نه مثل انسان ها که با زبان و دهان و تارهای صوتی، مخارج حروف را تنظیم کند و کلمات را به وجود آورد، بلکه او امواج صوتی را در فضا آفرید و از این طریق با موسی سخن گفت و موسی سخن خدا را از شش جهت می شنید که این خود از آیات عظیم پروردگار بود، بی آن که نیاز به جوارح و اعضای صوتی داشته باشد. ظاهر کلام امام علیه السلام این است که آیات عظیم پروردگار همان شنیدن سخنان خداوند از شش جهت بود، چنان که جمله های «بِلَا جَوَارِحَ وَلَا أَدْوَاتٍ، وَلَا نُطْقٍ وَلَا لَهَوَاتٍ» نیز شاهد و گواه آن است.

احتمال دیگری را جمعی از شارحان نهج البلاغه در این جا داده اند که منظور از آیات عظیم خداوند، معجزات نه گانه^۲ موسی بن عمران علیه السلام است؛ ولی این

۱. «لهوات» جمع «لهات» به معنای قطعه گوشت کوچکی است که در آخر سقف دهان قرار دارد و به آن زبان

کوچک می گویند، ولی در خطبه به نظر می رسد به قرینه مجاورت به معنای حنجره باشد.

۲. منظور از آیات نه گانه همان اموری است که در قرآن مجید در آیات مختلف به آن اشاره شده است و آن

عبارت است از جراد (بلاى ملخ) قُمَّل (بلاى شپش) ضَفَادَع (بلاى قورباغه ها) دَم (رنگین شدن آب نیل به

خون) طوفان های کوبنده و معجزه عصا، وید بیضا و قحطی شدید برای فرعونیان و آفات درختان میوه.

احتمال بسیار بعید به نظر می‌رسد و با نظم کلام امام علیه السلام سازگار نیست مگر با تکلف و ارتکاب خلاف ظاهر.

البته این احتمال وجود دارد که منظور، خصوص دو معجزه عصا و ید بیضا باشد که مقارن تکلم با موسی علیه السلام به وی ارائه شد.

به هر حال اطلاق وصف ناطق، یا لافظ به خداوند صحیح نیست، زیرا این دو لفظ اشاره به حرکت زبان و مخارج حروف و تارهای صوتی دارد که خداوند از آن‌ها منزّه است؛ ولی اطلاق لفظ متکلم بر خدا صحیح است، چون او ایجاد کلام می‌کند و برای این که موسی علیه السلام یا دیگران تصوّر نکنند او مکان خاصی دارد امواج صوتی را در شش جهت ایجاد می‌فرماید.

سپس امام علیه السلام برای تکمیل این اوصاف و اثبات عجز افکار بشری از بیان اوصاف واقعی پروردگار به دو بیان دیگر می‌پردازد، نخست می‌فرماید: «ای کسی که خود را برای بیان اوصاف پروردگارت به زحمت افکنده‌ای، اگر راست می‌گویی جبرئیل و میکائیل و لشکر فرشتگان مقرّبین را وصف کن، همان‌ها که در بارگاه قدس همواره به عبادت و خضوع مشغول‌اند و عقلشان از این که خداوند احسن‌الخالقین را وصف کند در حیرت فرو مانده است»؛ (بَلْ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا أَيُّهَا الْمُتَكَلِّفُ^۱ لِيُوصَفِ رَبِّكَ، فَصِفْ جِبْرِيْلَ وَمِيكَائِيْلَ وَجُنُودَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِيْنَ، فِي حُجْرَاتِ الْقُدُسِ مُرْجِحِيْنَ^۲، مُتَوَلِّئَةً^۳ عَقُولُهُمْ أَنْ يَحُدُّوا أَحْسَنَ الْخَالِقِيْنَ).

۱. «متکلف» به کسی گفته می‌شود که خود را به خلاف آنچه واقعیت دارد نشان می‌دهد و خود را به زحمت می‌اندازد.

۲. «مرجحین» از فعل رباعی «رجحن» بر وزن «درج» به معنای به حرکت درآمدن و به دلیل سنگینی به راست و چپ مایل شدن است و در خطبه بالا به معنای خضوع و تواضع آمده است.

۳. «متولّئه» از ریشه «وله» به معنای حیران شدن یا بی‌قراری بر اثر شدت اندوه یا عشق است.

اشاره به این که انسانی که از بیان اوصاف فرشتگان مقرب الهی عاجز است و نمی تواند حقیقت وجود آن ها و چگونگی صفاتشان را دریابد، چگونه انتظار دارد اوصاف خالق آن ها را درک کند و صفات جمال و جلالش را در چنبر اندیشه بگنجانند؟ تازه این فرشتگانی که ما از بیان اوصافشان عاجزیم خود آن ها نیز در این دایره، حیران و سرگردان اند.

آنگاه به نکته دوم که دلیل روشن عقلی است پرداخته، می فرماید: «کسی را می توان با صفات شناخت که دارای هیئت و ابزار و اعضایی باشد و در زمان معینی عمرش سپری گردد؛ (یعنی هم محدود به حدودی باشد و هم در زمره جسم و جسمانیات؛ خدایی که نه جسم و هیئتی دارد و نه حدّ و حدودی، چگونه با فکر محدود بشری قابل وصف است؟)؛ (فَإِنَّمَا يُدْرِكُ بِالصِّفَاتِ ذَوُو الْهَيْئَاتِ وَالْأَدْوَاتِ، وَمَنْ يَنْقُضِي إِذَا بَلَغَ أَمَدَ حَدِّهِ بِالْفَنَاءِ).

سپس این بخش را با یک نتیجه گیری روشن پایان می دهد و می فرماید: «بنابراین معبودی جز او نیست، معبودی که با نور خویش هر ظلمتی را روشن ساخته و با تاریکی هایی که آفریده هر نوری را در ظلمت فرو برده است؛ (فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، أَضَاءَ بِنُورِهِ كُلَّ ظَلَامٍ، وَأَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلَّ نُورٍ).

شارحان نهج البلاغه در تفسیر این جمله، گاه به معنای تطبیقی آن توجه کرده و گفته اند: منظور این است که با روشنایی روز، تاریکی شب را برمی چیند و به همه جا نور و روشنایی می تابد و با تاریکی شب اشعه نورانی روز را جمع می کند و ظلمتی آمیخته با آرامش و سکوت بر همه جا حاکم می سازد، و گاه معنای کنایی آن را در نظر گرفته و گفته اند: منظور از ظلمت ها اخلاق زشت است که با نور معرفت الله از صفحه روح انسان برچیده می شود و در مقابل، کسانی که در ظلمت جهل و عدم معرفت پروردگار گرفتار شوند، انوار فضیلت و اخلاق انسانی از وجودشان برچیده خواهد شد.

اما با توجه به امکان تفسیر آن بر وفق معنای تطبیقی و عدم وجود قرینه بر معنای کنایی، ضرورتی برای تفسیر کنایی به نظر نمی‌رسد، هر چند جمع میان هر دو معنا مانعی ندارد.

نکته‌ها

۱. رمز پیچیدگی صفات خدا

بارها گفته‌ایم: به همان اندازه که راه خداجویی روشن و هموار است طریق خدانشناسی پیچیده است و به بیان دیگر، علم به وجود خدا از طریق مطالعه اسرار آفرینش در زمین و آسمان و بررسی عجایب آفرینش مخلوقات، کار بسیار سختی است. هر انسانی در هر حد از علم و شعور باشد آثار علم و قدرت و عظمت او را در همه جا و در همه چیز می‌بیند؛ ولی فهم کنه ذات و صفات او بسیار مشکل است، زیرا همان‌گونه که امام علیه السلام در خطبه مورد بحث اشاره فرمود ما در این جا گرفتار قیاس گمراه‌کننده‌ای می‌شویم، ما تنها صفاتی را می‌شناسیم که از طریق ابزار و ادوات و هیئت‌ها و آمیخته با زمان و مکان مفهوم است. بدیهی است کسی که مافوق زمان و مکان و ابزار و ادوات است و از هر نظر وجود او و صفاتش نامتناهی است درک آن برای ما مشکل و یا به تعبیری، غیر ممکن است: «مَا يُتْرَابُ وَرَبُّ الْأَرْبَابِ».

ما حتی قادر به درک اوصاف مخلوقات برتر همچون ملائکه مقربین نیستیم - همان‌گونه که امام علیه السلام در خطبه مذکور اشاره کرد - تا چه رسد به درک صفات خالق آن‌ها.

به همین دلیل به ما دستور روشنی داده شده که در مرحله درک کنه ذات و صفات خداوند به علم اجمالی قناعت کنیم و برای درک علم تفصیلی نکوشیم که در دسترس ما قرار نمی‌گیرد.

فی المثل، ما می دانیم که خدا از همه چیز آگاه و بر هر چیز قادر است، اما آیا آگاهی او از طریق صورت‌های ذهنی، مانند ما انسان‌هاست؟ البته نه! پس از چه طریقی است؟ دقیقاً نمی دانیم.

این حقیقتی است که امام علیه السلام در خطبه‌های نهج البلاغه بارها به آن اشاره فرموده است؛ به خصوص در خطبه اشباح (خطبه ۹۱) به صورت گسترده‌ای به آن پرداخته است و سایر امامان معصوم علیهم السلام درباره ورود در این وادی هشدار داده‌اند، که مرحوم کلینی در کافی و صدوق در کتاب توحید نمونه‌هایی از آن را نقل کرده‌اند.

عبدالملک اعین که از اصحاب امام صادق علیه السلام بود خدمتش نامه نگاشت که گروهی در عراق خدا را با اوصاف جسمانی توصیف می‌کنند! فدایت شوم اگر مصلحت می‌دانی مذهب صحیح را در توحید برای من بنویس. امام علیه السلام در پاسخ او نوشت: خدایت رحمت کند، سؤال از توحید و پاره‌ای از انحرافات مردم آن منطقه کرده بودی. بدان! خدایی که مثل و همانندی ندارد و سمیع و بصیر است، از اوصافی که افراد ناآگاه درباره او ذکر می‌کنند و او را شبیه مخلوقات می‌دانند و به خدا افترا می‌بندند برتر و بالاتر است.

بدان! مذهب صحیح، همان چیزی است که در قرآن نازل شده است. بطلان و تشبیه را از خدا نفی کن (اشاره به این که در باب صفات خدا نه قائل به تشبیه به مخلوقات شو و نه اعتقاد به عدم به‌طور کلی داشته باش؛ بلکه به معرفت اجمالی قناعت کن).^۱

۲. عرش و کرسی چیستند؟

درباره عرش و کرسی سخن بسیار گفته شده است. ما هم در شرح خطبه اول درباره عرش و حاملان عرش الهی به‌طور مشروح سخن گفتیم.^۲

۱. کافی، ج ۱، باب نهی عن الصفة بغير ما وصف...، ص ۱۰۰، ج ۱.

۲. ج ۱، ص ۱۶۴.

در قرآن مجید بیش از ۲۰ بار واژه عرش تکرار شده است، هر چند همه آنها مربوط به عرش الهی نیست و دو بار واژه کرسی ذکر شده که تنها یک بار آن مربوط به کرسی خداوند است. در نهج البلاغه نیز هفت بار عرش و یک بار کرسی (در خطبه مورد بحث) آمده است.

گرچه عرش به معنای تخت پایه بلند سلاطین است که در اعیاد و روزهای رسمی بر آن جلوس می‌کردند و کرسی به معنای تخت پایه کوتاه است که در روزهای عادی بر آن می‌نشستند؛ ولی به یقین آنچه در قرآن و نهج البلاغه و روایات درباره کرسی و عرش الهی آمده است به این معنا نیست و کنایه از امور دیگری است. بعضی عرش را اشاره به مجموعه عالم هستی و بعضی دیگر آن را علم خدا و بعضی نیز صفات جمال و جلال خدا دانسته‌اند. آنان کرسی را نیز به همین معنا تفسیر کرده‌اند.

بعضی دیگر کرسی را اشاره به تدبیرات امور جزئیة عالم و عرش را به معنای تدبیر کلی واحدی که همه تدبیرات جزئی از آن سرچشمه می‌گیرند، دانسته‌اند؛ ولی همان‌گونه که در سابق هم اشاره کردیم آنچه از قرآن مجید فهمیده می‌شود این است که لا اقل یکی از معانی کرسی، مجموعه آسمان و زمین و جهان ماده یا حاکمیت بر آن است و عرش اشاره به عالم ارواح و فرشتگان و جهان ماورای ماده یا حاکمیت بر آنهاست، زیرا قرآن در آیه الكرسی می‌گوید: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ»؛ «تخت (حکومت) او آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته است»^۱ و بدیهی است عرش که برتر و بالاتر از کرسی است ماورای آن است.

البته آنچه گفتیم، یکی از تفسیرهای روشن عرش و کرسی است و از بعضی روایات، تفاسیر دیگری درباره آن استفاده می‌شود.^۲

۱. بقره، آیه ۲۵۵.

۲. مرحوم علامه مجلسی در جلد ۵۵ بحار الانوار، باب العرش و الكرسی و حملتهما، اقوال و روایات متعددی در مورد عرش و کرسی نقل کرده است.

بخش پنجم

أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي أَلْبَسَكُمْ الرِّيَاشَ، وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ
الْمَعَاشَ؛ فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلْمًا، أَوْ لِيَدْفَعَ الْمَوْتَ سَبِيلًا،
الَّذِي سُخِّرَ لَهُ مُلْكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، مَعَ
T¼, k ½Ñ- TwI , T-Äç ù TwIB-û/ ûq°A èÅ Iₛ°A
i fBv -°I , °B « ½nBk°S dL E ,R -°InB«M «B°I v ç
! oLÄ° û°B°A¼ oÛ°I ù °¼A /¼ oiC ç ç BYÍ , æ Ä½
i El « Äöü °I «BI « Äöü °I; El Û°BÄ°I «BI Û°BÄ°I; E
,i °wo-°I; « w A û ç E ,i Iₛ°A °T; i m°A o°A k°JBd E
,ö ° BMA¼q ,x \ °BAnBv; i m°A El; nB°I; «w A e E
!; kA°IA *½ ,ofBv Ä°IAo v Ä

ترجمه

ای بندگان خدا! شما را به تقوا و پرهیزکاری در برابر خداوند سفارش می‌کنم؛ همان خدایی که لباس‌های فاخر به شما پوشانید و وسایل زندگی را به فراوانی در اختیارتان قرار داد (هوشیار باشید! دنیا شما را نفریبند چراکه هرگز پایدار نیست).

اگر کسی راهی به سوی بقا و جاودانگی یا جلوگیری از مرگ پیدا می‌کرد چنین کسی به یقین سلیمان بن داود علیه السلام بود. همان کس که خداوند حکومت جن و انس را افزون بر نبوت و قرب پروردگار مسخر وی ساخت؛ ولی آنگاه که آخرین روزی‌اش را برگرفت و مدت زندگانی‌اش پایان یافت، کمان‌های فنا تیرهای

مر را به سوی او پرتاب کردند و دار و دیار از او خالی گشت، مسکن‌ها (وقصرها)ی او بی صاحب ماند و گروهی دیگر، آن را به ارث بردند. (آری) در قرون گذشته برای شما درس‌های عبرت فراوانی است. کجا هستند «عمالقه» و فرزندان «عمالقه»؟! کجایند فرعون‌ها و فرزندان‌شان؟ و کجا هستند صاحبان شهرهای رس؛ همان‌ها که پیامبران را کشتند و چراغ پرفروغ سنت‌های فرستادگان خدا را خاموش کردند و سنت‌های جباران را زنده ساختند؟ کجایند آن‌ها که با لشکرهای گران به راه افتادند و هزاران نفر را شکست دادند و متواری ساختند؛ همان‌ها که سپاهیان فراوان گرد آوردند و شهرهای بسیار بنا کردند؟

شرح و تفسیر

کجا رفتند فراعنه و عمالقه؟

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به بحث‌های مربوط به صفات جمال و جلال خدا و عظمت جهان هستی و به جنبه‌های عملی آن می‌پردازد، زیرا اعمال صالح از عقیده صالح سرچشمه می‌گیرد؛ حضرت همگان را در برابر این همه نعمت‌هایی که خدا به بندگانش ارزانی داشته دعوت به تقوا می‌کند و می‌فرماید: «ای بندگان خدا! شما را به تقوا و پرهیزکاری در برابر خداوند سفارش می‌کنم، همان خدایی که لباس‌های فاخر به شما پوشانید و وسایل زندگی را به فراوانی در اختیار شما قرار داد؛» (أَوْصِيكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّذِي أَلْبَسَكُمْ الرِّيشَ^۱، وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ الْمَعَاشَ).

در واقع امام علیه السلام به دو نعمت بزرگ اشاره می‌کند که سرچشمه نعمت‌های

۱. «ریاش» جمع «ریش» در اصل به معنای پره‌های پرندگان است؛ سپس به هرگونه لباس اطلاق شده است و از آن‌جاکه پره‌های پرندگان اغلب به رنگ‌های مختلف و زیباست مفهوم زیبایی و زینت در این واژه نهفته است و ریاش به لباس‌های زینتی گفته می‌شود.

فراوان دیگری هستند: نعمت اول، انواع لباس هاست که هم بدن را از سرما و گرما و انواع آسیب‌ها حفظ می‌کند و هم به انسان وقار، شخصیت، احترام و ارزش می‌بخشد و او را از حیوانات جدا می‌سازد.

نعمت دیگر، معاش است؛ یعنی انواع روزی‌هایی که انسان در زندگی به آن محتاج است. با توجه به این که معاش از ریشه معیشت به معنای زندگی است، مفهوم وسیعی دارد که غذا و آب و هوا و مسکن و دارو و درمان را شامل می‌شود و کلیه مواهب حیات را در بر می‌گیرد و این که بعضی تصور کرده‌اند مفهوم آن محدود به آب و غذاست صحیح به نظر نمی‌رسد. گرچه این مفهوم عام، انواع لباس‌های فاخر را نیز شامل می‌شود؛ ولی ممکن است ذکر لباس فاخر، به‌طور جداگانه، به دلیل اهمیّت فوق‌العاده‌ای باشد که در زندگی انسان دارد.

چون بی‌تقوایی‌ها و انواع گناهان از حبّ دنیا سرچشمه می‌گیرد، امام علیه السلام ناپایداری دنیا و فنای آن را یادآوری می‌کند و به‌خصوص انگشت روی یک مصداق روشن آن می‌گذارد و می‌فرماید: «اگر کسی راهی به سوی بقا و جاودانگی یا جلوگیری از مرگ پیدا می‌کرد چنین کسی به یقین سلیمان بن داود علیه السلام بود؛ همان که خداوند حکومت بر جنّ و انس را مسخّر وی ساخت، افزون بر نبوت و مقام قرب پروردگار؛ (فَلَوْ أَنَّ أَحَدًا يَجِدُ إِلَى الْبَقَاءِ سُلْمًا، أَوْ لِدْفَعِ الْمَوْتِ سَبِيلًا، لَكَانَ ذَلِكَ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ علیه السلام، الَّذِي سُخِّرَ لَهُ مَلِكُ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، مَعَ النَّبُوَّةِ وَعَظِيمِ الزُّلْفَةِ^۱).

آری، سلیمان علیه السلام با آن همه جلال و جبروت، و قدرت و عزّت، و کَرّ و فَرّ، هرگز نتوانست راه را بر مرگ ببندد و درست در موعد مقرر بدون اندک تأخیری چشم از جهان فرو بست. از همین رو امام علیه السلام در ادامه سخن می‌فرماید: «ولی آنگاه که آخرین روزی‌اش را برگرفت و مدّت زندگانی‌اش را کامل ساخت

۱. «زلفه» و «زلفی» به معنای قرب و نزدیکی و منزلت است.

کمان‌های فنا تیرهای مر را به سوی او پرتاب کردند و دار و دیار از او خالی گشت و مسکن‌ها (و قصرها) ی او بی صاحب ماند و گروهی دیگر آن را به ارث بردند (و در آن‌ها ساکن گشتند)؛ «فَلَمَّا اسْتَوْفَى طُعْمَتَهُ، وَأَسْتَكْمَلَ مُدَّتَهُ، رَمَتْهُ قَيْسِي^۱ الْفَنَاءِ بِنَبَالٍ^۲ الْمَوْتِ، وَأَصْبَحَتِ الدِّيَارُ مِنْهُ خَالِيَةً، وَالْمَسَاكِينُ مُعْطَلَةً، وَوَرْتَهَا قَوْمٌ آخِرُونَ».

چه تشبیه گویایی! امام علیه السلام قانون فنا را به کمان‌هایی تشبیه کرده که تیرهای آن مر است؛ این کمان‌ها همگان را نشانه‌گیری کرده‌اند و منتظرند آخرین لقمه روزی را بخورند و آخرین دقیقه عمر را به پایان ببرند؛ بلافاصله تیرها رها شده و به اهداف خود اصابت می‌کنند؛ خواه این هدف مورچه ضعیفی باشد یا سلیمان حاکم بر انس و جن و وحش و طیور.

درباره چگونگی مر سلیمان علیه السلام بحث آموزنده‌ای در نکته‌ها خواهد آمد. عجب این‌که قانون فنا و مر از قوانینی است که هیچ‌گونه استثنا در آن راه ندارد؛ خوبان و بدان، انبیا و اولیا، اشقیا و ظالمان، اقویا و ضعفا، همه و همه را در بر می‌گیرد و به هیچ‌کس رحم نمی‌کند و لحظه‌ای مهلت نمی‌دهد: «فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»^۳.

سپس امام علیه السلام در نتیجه‌گیری، می‌فرماید: «در قرون گذشته برای شما درس‌های عبرت فراوانی است. کجا هستند «عمالقه» و فرزندان عمالقه؟ ش کجایند فرعون‌ها و فرزندان‌شان و کجا هستند صاحبان شهرهای «رس»؛ همان‌ها که پیامبران را کشتند و چراغ پر فروغ سنت‌های فرستادگان خدا را خاموش کردند و سنت‌های جباران را زنده ساختند کجایند آن‌ها که لشکرهای گران به راه

۱. «قسی» جمع «قوس» به معنای کمان است.

۲. «نبال» جمع «نبل» به معنای تیر است.

۳. اعراف، آیه ۳۴.

انداختند و هزاران نفر را شکست دادند و متواری ساختند، همان‌ها که سپاهیان فراوان گرد آوردند و شهرهای بسیار بنا نهادند؛ (وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْقُرُونِ السَّالِفَةِ لَعِبْرَةً! أَيْنَ الْعَمَالِقَةَ وَأَبْنَاءَ الْعَمَالِقَةَ! أَيْنَ الْفِرَاعِنَةَ وَأَبْنَاءَ الْفِرَاعِنَةَ! أَيْنَ أَصْحَابِ مَدَائِنِ الرِّسِّ الَّذِينَ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ، وَأَطْفُوُوا سُنْنَ الْمُرْسَلِينَ، وَأَحْيُوا سُنْنَ الْجَبَّارِينَ! أَيْنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجُبُوشِ، وَهَزَمُوا بِاللُّؤْفِ، وَعَسَكُرُوا الْعَسَاكِرَ، وَمَدَدْنُوا الْمَدَائِنَ!).

امام علیه السلام در این عبارات پرمعنا و تکان‌دهنده بعد از اشاره به مر عبرت‌انگیز سلیمان علیه السلام، نظری به پهنه تاریخ پیشین بشر افکنده و از قدرتمندانی که در زمان خود بر کشورها با جلال و جبروت حکومت می‌کردند و امروز جز مٹی خاک از آن‌ها باقی نمانده، یاد می‌کند به خصوص روی چند گروه از آن‌ها انگشت می‌نهد:

نخست به «عمالق» اشاره می‌کند که از فرزندان «عملاق» یکی از نوادگان نوح پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و پیکرهای قوی و نیرومندی داشتند و سالیان دراز بر شامات و غیر شامات حکومت می‌کردند.

سپس به فراعنه، یعنی پادشاهان مصر که از مقتدرترین شاهان تاریخ بودند اشاره می‌کند و در سومین مرحله، از صاحبان شهرهای رس (رودخانه ارس یا چاه‌های پرآبی که در بعضی از مناطق ایران وجود داشت) سخن به میان می‌آورد؛ همان‌ها که در برابر پیامبران خداوند ایستادند، آن‌ها را شهید کردند، سنت‌های الهی را خاموش ساختند و سنت‌های ستمگران را احیا کردند.

در آخرین مرحله اشاره‌ای کلی به همه شاهان قدرتمند پیشین می‌کند که صاحب لشکر فراوان بودند و شهرهای زیادی بنا کردند؛ ولی سرانجام همگی در برابر مر زانو زدند و از فراز تخت‌های زرین به زیر خاک‌های سرد و خاموش منتقل شدند.

۱. «هزموا» از ریشه «هزیمت» به معنای شکست و متواری شدن است.

نکته‌ها

۱. شوکت سلیمان علیه السلام و مرگ او

برخلاف تورات کنونی که سلیمان علیه السلام را پادشاهی جبار و بتخانه‌ساز و هوس‌باز معرفی کرده^۱، قرآن مجید او را پیامبری بزرگ و پاک و خداترس می‌شمرد و نمونه قدرت و حاکمیت بی‌نظیر مطرح می‌کند که در لابه‌لای سرگذشت او درس‌های بزرگی برای همگان نهفته است.

قرآن می‌گوید: خداوند مواهب عظیمی به او داد؛ مرکبی بسیار سریع، یعنی باد که می‌توانست با آن در مدت کوتاهی سراسر کشورش را سیر کند، نیروهای فعال انس و جن، علم و دانش فراوان حتی آشنایی با نطق پرندگان به وی بخشید، لشکریان و کارگزاران بسیار در اختیار او قرار داد، با این حال مرگ او بسیار عبرت‌انگیز بود.

در بعضی از روایات آمده است که روزی سلیمان علیه السلام به اصحاب و یاران خود گفت: خداوند چنین حکومت عظیمی را در اختیار من قرار داده ولی علی‌رغم این همه امکانات، یک روز را شاد زندگی نکرده‌ام، فردا تصمیم دارم به بالای قصر بروم و تنها باشم و نگاهی به اطراف بیفکنم و عظمت خویش را بنگرم و لذت ببرم. به هیچ کس اجازه ندهید بر من وارد شود تا یک روز را تنها و خوشحال باشم. گفتند: بسیار خوب. فردای آن روز عصایش را گرفت و به بالاترین نقطه قصر رفت. تکیه بر عصا کرده بود و به اطراف پایتخت و شکوه و عظمت آن می‌نگریست و از این همه نعمت خداداد شاد و خندان بود. ناگهان دید جوان خوش‌قیافه و خوش‌لباسی از گوشه قصر به سراغ او آمد. سلیمان علیه السلام گفت: چه کسی به تو اجازه داده وارد قصر شوی؟ من خواستم امروز تنها باشم.

۱. تورات، کتاب اول ملوک و پادشاهان.

جوان گفت: من به اذن پروردگار وارد این قصر شدم. سلیمان علیه السلام گفت: او از من سزاوارتر است بگو بینم کیستی؟ گفت: من فرشته مرگم. سلیمان علیه السلام پرسید: برای چه آمده‌ای؟ گفت: آمده‌ام تو را قبض روح کنم، سلیمان علیه السلام گفت: بسم الله، مأموریت خود را انجام بده، این روز، روز شادی من بود گویا خدا نمی خواهد سرور و شادی جز با لقای او صورت بگیرد: «أَبَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَكُونَ لِي سُورُورٌ دُونَ لِقَائِهِ».

فرشته مرگ روح او را قبض کرد در حالی که بر عصا تکیه داشت (حتی اجازه نشستن به او نداد) آری، او از دنیا رفت در حالی که همچنان به کمک عصا ایستاده بود و مردم به او نگاه می کردند و تصوّر می کردند زنده است. چند روز بر این حال گذشت. بعضی گفتند: به راستی عجیب است او چند روز است در این حال مانده، نه خسته شده، نه خوابیده و نه غذا و آبی خورده و نوشیده، او حتماً خدای ماست که باید او را بپرستیم. بعضی گفتند: نه، او ساحر است، چنین وانمود می کند که متکی به عصا ایستاده؛ ولی در واقع چنین نیست. مؤمنان گفتند: سلیمان بنده خدا و پیامبر اوست و در قبضه تدبیر پروردگار است (باید منتظر بمانیم تا ببینیم چه می شود).

هنگامی که این اختلافات بالا گرفت خداوند متعال موریانه را بر عصای او مسلط ساخت و چیزی نگذشت که عصا شکست و سلیمان علیه السلام فرو افتاد. در این هنگام همه از مرگ او آگاه شدند. آری! موریانه‌ای حکومتی را به هم ریخت.^۱ و همان گونه که امام علی علیه السلام در خطبه مورد بحث اشاره فرموده، هنگامی که پیمانۀ عمر سلیمان علیه السلام لبریز شد کمان های فنا و نیستی او را با تیرهای مرگ هدف قرار دادند.

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۷۳، ح ۲. این مطلب به طور فشرده در قرآن مجید در سوره سبا آیه ۱۳ و ۱۴ آمده است.

۲. عمالقه کیان اند؟

«عمالقه» جمع «عملاق» نام شخصی است از فرزندان نوح علیه السلام و قبیله عمالقه به او منسوب است؛ آنان افرادی نیرومند و قوی پیکر و جنگجو بودند و به گفته بعضی از مورخان، در شمال حجاز، دو هزار سال پیش از میلاد حضرت مسیح علیه السلام زندگی می کردند. به مصر حمله و آن جا را تصرف کردند و مدت ها در آن جا فرمانروایی نمودند ولی سرانجام در حدود ۱۷ قرن پیش از میلاد، مصریان به آنان حمله کردند و آن ها به جزیره العرب بازگشتند و در یمن و حجاز و دیگر مناطق این جزیره ساکن شدند و دولت هایی تشکیل دادند.

جبارانی که قرآن مجید در داستان ورود موسی علیه السلام و بنی اسرائیل به بیت المقدس، از آن ها یاد کرده به اعتقاد جمعی از مفسران، شاخه ای از همان عمالقه بوده اند. سرانجام، یوشع، فرمانده بنی اسرائیل به امر موسی علیه السلام با آن ها پیکار کرد و بر آن ها غلبه یافت.

و چون این قوم دارای قدرت فراوانی بودند و قرن ها حکومت های مقتدری تشکیل دادند و سپس همگی بر باد رفتند و تنها نامی از آن ها بر صفحه تاریخ ماند، امیر مؤمنان علیه السلام در این خطبه می فرماید: «کجایند عمالقه و فرزندان آن ها؟»^۱

۳. فراعنه مصر

نام پادشاهان مصر به صورت عام، «فرعون» بود همان گونه که به سلاطین روم (قیصر) و به سلاطین ایران «کسری» می گفتند. یکی از فراعنه، معاصر حضرت موسی علیه السلام بود که «رامسیس دوم» نام داشت و دیگری که فرعون معاصر حضرت یوسف علیه السلام بود «ریان بن ولید» نام داشت. بعضی گفته اند: پادشاهانی که در مصر

۱. با دائرة المعارف فرید وجدی، لغتنامه دهخدا و تفاسیر، ذیل آیه «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ» (سوره مائده، آیه ۲۲) مراجعه شود.

قبل از ظهور حضرت مسیح علیه السلام حکومت کردند ۳۲ نفر بودند؛ گروهی از سرزمین مصر بودند و جمعی از عمالقه و عده‌ای از رومیان و عده‌ای از یونانیان و بعضی از ایرانیان که از طرف کسرها برای فتح مصر فرستاده شده بودند و در آن‌جا حکومت داشتند که امروز اثری از هیچ یک از آن‌ها نیست.

۴. اصحاب رس

واژه «رس» در اصل به معنای اثر مختصر است. بعضی «رس» را مخفف «ارس» (رودخانه معروف در شمال ایران) دانسته‌اند؛ ولی اکثراً آن را به معنای چاه می‌دانند و معتقدند: این گروه که اکنون آثار بسیار کمی از آن‌ها به جای مانده، اقوام کشاورزی بودند که چاه‌های پرآب فراوانی داشتند و به همین دلیل وضع زندگانی آن‌ها خوب بود.

در این‌که آن‌ها در کجا زندگی می‌کردند و نام پیامبرشان چه بود؟ اختلاف زیادی در میان مفسران است؛ بعضی آن‌ها را از بقایای عاد و ثمود می‌دانند و بعضی می‌گویند: آن‌ها در یمامه می‌زیستند و پیامبری به نام حنظله داشتند. بعضی پیامبر آن‌ها را شعیب علیه السلام می‌دانند.

در کتاب عیون اخبارالرضا از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: آن‌ها قومی بودند که درخت صنوبر را می‌پرستیدند و به آن شاه درخت می‌گفتند. این قوم دوازده شهر آباد داشتند که در کنار نهری به نام رس بنا شده بود. این شهرها به نام‌های آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار، فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور و مهر نامیده شده بودند و ایرانیان نام ماه‌های سال خود را از آن گرفتند. برای آن درخت قربانی می‌کردند و هنگامی که قربانی را می‌سوزاندند و دود از آن به آسمان برمی‌خاست در مقابل درخت به سجده می‌افتادند.

هنگامی که آن‌ها در کفر و بت‌پرستی فرو رفتند خداوند پیامبری از

بنی اسرائیل به سوی آن‌ها فرستاد، ولی ایمان نیاوردند. آن پیامبر از خدا تقاضا کرد که آن درخت صنوبر که بیش از همه مورد احترام بود بخشکد. هنگامی که درخت خشکید آن‌ها تصمیم بر کشتن پیامبرشان گرفتند. «چاهی» عمیق کردند و او را زنده در آن افکندند تا جان سپرد. خداوند به دلیل اصرار آن‌ها بر کفر و ظلم، به عذاب شدیدی گرفتارشان کرد، و نابود شدند.^۱

آری! دنیا از این‌گونه سلاطین نیرومند و اقوام سرکش و جباران و ستمگران بسیار به خود دیده است که اکنون گردوغبار نسیان نه تنها بر قبورشان، بلکه بر تاریخشان نیز نشسته است و این بهترین سند بی‌وفایی و ناپایداری دنیاست.

بشکاف خاک را و ببین آنگه بی‌مهری زمانه رسوا را
این دشت خوابگاه شهیدان است فرصت شمار وقت تماشا را!^۲

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۵، ح ۱؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۱۴۸-۱۵۲، ح ۱؛ و تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۲۱۹؛ و تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۹۱ ذیل آیه ۳۸ سوره فرقان و آیه ۱۲ سوره ق مراجعه کنید.

۲. دیوان پروین اعتصامی، قصیده ۱، ص ۴۱.

بخش ششم

ومنها: **قَدْ لَيْسَ لِلْحِكْمَةِ جُنَّتَهَا، وَأَخَذَهَا بِجَمِيعِ أَدْبِهَا، مِنْ الْأَقْبَالِ**
,BĪā T°AT°B v û»k«Å ù ;B°ÉoûT°ABMùoÄ°I ,B aÅ
J o â ,ç wß IJ oTôI Añ oT°E½ ù /B«ÅñFv T°AT°Be
j ½ û ¶ , T e B ÛM ½ ÛM »A M Ç n IÖ E , I K v ÄM
/ B°E i

ترجمه

بخش دیگری از خطبه: (آن مرد الهی) برای حفظ حکمت و دانش، زرهی بر تن کرده و حکمت را با تمام آدابش در بر گرفته، توجه خاص به آن کرده و آن را به خوبی شناخته و یکسره به آن پرداخته است. حکمت و دانش برای او گمشده‌ای است که همواره در جست‌وجوی آن است و نیازی است که پیوسته در طلب آن است. او هنگامی که اسلام غروب کند و همچون شتری که دم بر زمین نهاده (از راه رفتن بازمانده)، و سینه به زمین چسبانده است، پنهان خواهد شد. (آری) او باقی‌مانده‌ای از حجّت‌های خداست و خلیفه و جانشینی از جانشینان پیامبران اوست.

شرح و تفسیر

ویژگی‌های آن مرد الهی

آنچه در این بخش آمده، در ظاهر، پیوندی با بخش‌های سابق این خطبه ندارد. دلیل آن این است که مرحوم سیّد رضی در بسیاری از موارد همه خطبه را

نقل نمی‌کند، بلکه بخش‌هایی از آن را به صورت گزینشی انتخاب می‌کند. تعبیر به «منها» نیز در آغاز این بخش، گواه روشنی بر این مطلب است و همین امر سبب شده که این بخش و مرجع ضمیرهای آن در هاله‌ای از ابهام فرو رود و هر یک از مفسران، احتمالی درباره آن بدهند؛ ولی به اعتقاد ما قرائنی در مجموع این بخش وجود دارد که هرگونه ابهام را برطرف می‌سازد که به آن اشاره می‌کنیم.

نخست می‌فرماید: «او برای حفظ حکمت و دانش، زرهی بر تن کرده و حکمت را با همه آدابش در بر گرفته، توجه خاص به آن کرده و آن را به خوبی شناخته و یک‌سره به آن پرداخته است»؛ «قَدْ لَيْسَ لِلْحِكْمَةِ جُنَّتَهَا، وَأَخَذَهَا بِجَمِيعِ أَدْبِهَا، مِنَ الْأَقْبَالِ عَلَيْهَا، وَالْمَعْرِفَةَ بِهَا، وَالتَّقَرُّغَ لَهَا».

درباره این که منظور از این شخص حکیم که حکمت، همه وجود او را پر کرده و توجه او را به خود جلب نموده و وی آن را با همه آداب در بر گرفته، کیست؟ احتمالات متعددی داده شده که از جمله آن‌ها چهار احتمال زیر است:

۱. گروهی گفته‌اند: این کلام، اشاره به حضرت مهدی علیه السلام و دوران غیبت و قیام اوست. ابن ابی‌الحدید این نظر را به امامیه نسبت داده است و در آغاز، آن را نمی‌پذیرد؛ ولی در پایان با این تفسیر که چنین شخصی در آخرالزمان متولد می‌شود و نامش مهدی علیه السلام است، این نظریه را پذیرفته است.^۲

۲. فلاسفه گفته‌اند: مراد از آن نخبگان عرفا هستند که در هر زمان در میان مردم وجود دارند.

۱. «جَنَّة» از ریشه «جَنَّ» بر وزن «فَنَّ» به معنای پوشاندن چیزی است و به دیوانه به این دلیل مجنون گفته می‌شود که گویی پرده‌ای بر عقلش کشیده است و جن موجودی است ناپیدا و جنین در رحم پوشیده شده است. باغ را به این علت «جَنَّت» می‌گویند که زمینش از درختان پوشیده است و «جَنَان» بر وزن «زمان» به قلب گفته می‌شود که در سینه پنهان است و «جَنَّة» که در خطبه بالا آمده به معنای زره و سلاح‌های دفاعی دیگری که انسان خود را با آن می‌پوشاند.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۹۶.

۳. از بعضی متصوفه نقل شده که منظور، اولیاء الله و سالکان طریق حقیقت‌اند که همواره در روی زمین وجود دارند.

۴. از جماعت معتزله نقل شده که منظور، عالمان به عدل و توحید از مؤمنان‌اند که در هر عصر و زمان، افرادی از آن‌ها در میان مردم دیده می‌شوند. ولی هنگامی که تعبیرات حضرت را تا پایان این بخش تفسیر کنیم به روشنی در خواهیم یافت که این عبارات، تفسیر صحیحی جز حضرت مهدی علیه السلام ندارد. به هر حال تعبیر به «قَدْ لَيْسَ لِلْحِكْمَةِ جُنَّتَهَا» اشاره به این است که او حکیم است و برای حفظ حکمت سپری بر تن کرده که منظور از آن، سپر تقوا و پرهیزکاری است، همان‌گونه که در این حدیث معروف آمده است: «مَا أَخْلَصَ عَبْدُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ؛ هیچ بنده‌ای چهل روز اعمال خود را برای خدا کاملاً خالص نکرد مگر این‌که چشمه‌های جوشان حکمت از قلب او بر زبانش سرازیر شد».^۱

جمله‌های بعد از آن نیز، (وَأَخَذَهَا بِجَمِيعِ أَدْبِهَا...) همه اشاره به این است که او حکیمی است توانا که علم و دانش و حکمت و تدبیر بر همه وجود او حاکم است و با همین ابزار، محیط خود را اداره می‌کند.

امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌افزاید: «حکمت و دانش برای او گمشده‌ای است که همواره در جست‌وجوی آن است و نیازی است که پیوسته در طلب آن است»؛ (فَهِيَ عِنْدَ نَفْسِهِ ضَالَّةٌ الَّتِي يَطْلُبُهَا، وَحَاجَتُهُ الَّتِي يَسْأَلُ عَنْهَا).

این سخن تأکید دیگری است بر این‌که آن مرد الهی برنامه کارش بر اساس حکمت است و قبل از ایجاد هر تحوّلی تحوّل علمی و فرهنگی برقرار می‌کند؛ این سخن هماهنگ با چیزی است که در روایات درباره حضرت مهدی علیه السلام آمده است. از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام چنین می‌خوانیم: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَّ

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۹، ح ۳۲۱.

يَدُهُ عَلَى رُؤُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهَا أَخْلَامَهُمْ؛ هنگامی که قیام‌کننده ما به پا خیزد دست خود را بر سر بندگان می‌گذارد (آن‌ها را تحت تربیت خود قرار می‌دهد) و به این وسیله عقل‌های آن‌ها را متمرکز می‌سازد و افکار آن‌ها را کامل می‌کند.^۱

در ادامه در بیان یک ویژگی دیگر آن مرد الهی می‌فرماید: «او هنگامی که اسلام غروب کند و همچون شتری گردد که دم بر زمین نهاده (از راه رفتن بازمانده)، و سینه به زمین چسبانده است، پنهان خواهد شد»؛ (فَهُوَ مُغْتَرِبٌ إِذَا أَغْتَرَبَ^۲ الْإِسْلَامُ، وَضَرَبَ بِعَسِيبٍ^۳ ذَنْبِهِ^۴، وَاللَّصِقَ الْأَرْضَ بِجِرَانِهِ^۵).

هنگامی که شتر از راه رفتن باز می‌ماند بر زمین چنان پهن می‌شود که انتهای دم او به زمین می‌چسبد و حتی پایین گردن خود را نیز بر آن می‌نهد و این نشانه نهایت خستگی است و عرب از آن به‌عنوان کنایه برای نهایت ضعف و ناتوانی استفاده می‌کند.

این سخن اشاره آشکار دیگری به یکی از اوصاف آن مرد الهی است، که در دوران غیبت او اسلام و مسلمین در نهایت ضعف قرار می‌گیرند و دشمنان از هر سو برای محو اسلام و شکست مسلمین قیام می‌کنند.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرِ الْحَرْفَيْنِ فَإِذَا قَامَ

۱. کافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ص ۲۵، ح ۲۱؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۵، ح ۳۱.

۲. «اغترب» از ریشه «اغتراب» به معنای مهاجرت کردن یا پنهان شدن است.

۳. «عسیب» استخوان انتهایی دم اسب یا شتر را گویند.

۴. «ذنب» از ریشه «ذنب» بر وزن «ضرب» گرفته شده که به معنای دنبال چیزی را گرفتن است و چون گناه آثار و تبعاتی دارد که انسان را رها نمی‌کند به آن ذنب بر وزن ضرب گفته شده و «ذنب» بر وزن «هدف» که در خطبه بالا آمده به معنای دم حیوان و دنباله هر چیزی است.

۵. «جران» بخش پیشین گردن شتر را گویند و جمله «ضرب بجرانه» کنایه از جا گرفتن و جا خوش کردن است.

فَأَيْمُنَا أَخْرَجَ خَمْسَ وَعِشْرِينَ حَرْفًا فَبَشَّهَا فِي النَّاسِ وَضَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى يَبُشَّهَا سَبْعَةَ وَعِشْرِينَ حَرْفًا؛ علم و دانش ۲۷ حرف (۲۷ باب) است جمیع آنچه پیامبران الهی آورده‌اند به اندازه دو حرف آن است و مردم تا امروز جز آن دو حرف را نشناختند. هنگامی که قیام‌کننده ما قیام می‌کند ۲۵ حرف دیگر را بیرون می‌آورد و در میان مردم می‌گستراند و آن دو حرف را نیز به آن ضمیمه می‌کند تا ۲۷ حرف کامل شود»^۱ (اشاره به این‌که آن حضرت انقلاب فرهنگی قوی و پرشتابی پی‌ریزی می‌کند به طوری که سطح آگاهی و علم در جهان بیش از ده برابر وضع موجودش می‌شود).

به گفته حافظ:

ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن

قوافل دل و دانش که مرد راه رسید

عزیز مصر به زعم برادران حسود

ز قعر چاه برآمد، به اوج ماه رسید

کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل

بگو بسوز که مهدی دین‌پناه رسید^۲

امام علیه السلام در پایان این فراز به نکته روشن‌تری در این زمینه می‌پردازد و می‌فرماید: «او باقی‌مانده‌ای از حجت‌های خداست و خلیفه و جانشینی از جانشینان پیامبران اوست»؛ (بَقِيَّةٌ مِنْ بَقَايَا حُجَّتِهِ، خَلِيفَةٌ مِنْ خَلَائِفِ أَنْبِيَائِهِ).

همان‌گونه که از این اوصاف به دست می‌آید این جمله‌ها مرجع ضمیری جز حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نمی‌تواند داشته باشد به‌ویژه

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶، ح ۷۳.

۲. دیوان حافظ، غزل ۲۴۲، ص ۲۳۳.

این که واژه‌های «بقیه» (بقیة الله) و «حجّت» و «خلیفه» در فرهنگ دینی ما کاملاً منطبق بر آن حضرت است.

نکته

اشاراتی به قیام مهدی علیه السلام

از این بخش خطبه که اشارات روشنی به قیام حضرت مهدی علیه السلام کرده، به خوبی استفاده می‌شود که برخلاف تصوّر ناآگاهان، تکیه‌گاه اصلی حضرت مهدی علیه السلام بر انقلابی فکری، علمی و فرهنگی است؛ نه قیامی نظامی و مملوّ از خونریزی. او چنان سطح افکار مردم را بالا می‌برد که با پای خود به سوی یک حکومت سراسر عدل و داد پیش می‌روند. بی‌شک در آغاز راه، اقلیت ماجراجو و منحرف، و گردنکشان زورگو و ظالمی در این طریق سدّ راه‌اند که امام علیه السلام آنها را با قدرت نظامی خود برمی‌دارد. او پیوسته در طلب دانش و ارتقای سطح معلومات امت است و همچون جدّش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با زبان حال و قال می‌گوید: «زَبَّ زِدْنِي عِلْمًا»^۱.

بخش هفتم

يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ، اِنِّي قَدْ بَثْتُ لَكُمْ الْمَوَاعِظَ الَّتِي وَعَدَ الْاَنْبِيَاءُ

TjE , kÄM ½ A B IRjEB½ AS jE , -½EBM
! T»E æ/AÜw Tv U ã o]A q°M Uke ,A-ÜTv U ã ç v M
?Ñ Lv°A fk{ o ,Ö oa°A Ma o ô H¼B¼ Äc TE
,GM ½¼Bf B½B« ½ÑICE , IÜ½¼BB½k°A ½o]MEkç »A E
o XM ÜL Bk°A ½ ç AÄM,nBi I&I jBLÄñBe oT°Ape
B½ S û w j m°B »Ai B â B½ «û oi Ij ½
!Ö »°A4 MZ } AEI¼ Æv ? BEç °IA» E j û M
/ ù i kÄM ½ InA ç E , n j E iBù&IAÜP &A kç

ترجمه

سپس آن حضرت فرمود: ای مردم! من مواعظ و اندرزهایی را که پیامبران به امت‌هایشان دادند، برای شما بازگو کردم و در میان شما منتشر ساختم. و نیز آنچه را که اوصیای پیامبران به امت‌های بعد رساندند، رساندم. (در آن‌جا که ضرورت داشت) شما را با تازیانه‌ام ادب کردم؛ ولی شما به هیچ صراطی مستقیم نشدید. بانگ نواهی پروردگار را در میان شما سردادم (که از اختلاف و تفرقه پرهیزید)؛ اما هرگز اجتماع نکردید و متحد نشدید. شما را به‌خدا! آیا انتظار دارید پیشوایی جز من شما را به راه بیاورد و طریق حق را به شما نشان دهد؟ آگاه باشید! آنچه از دنیا روی آورده بود، پشت کرده و آنچه پشت کرده بود، روی آورده است (سنت‌های پیامبر ﷺ فراموش شده و سنن جاهلی در حکومت

امویان بازگشته است) بندگان نیک خدا به سرعت تصمیم به کوچ گرفتند و متاع اندک دنیای فانی را با سرمایه‌های فراوان آخرت ماندگار، مبادله کردند. راستی، برادران ما که خونشان در صفین ریخته شد (و شربت شهادت نوشیدند) اگر امروز زنده نیستند که از این لقمه‌های گلوگیر بخورند و از این آب‌های ناگوار بنوشند (و این حوادث دردناک را ببینند)، چه ضرری کردند؟ به خدا سوگند! آن‌ها به لقای پروردگار نائل شدند و خدا پاداششان را به‌طور کامل عطا فرمود و آن‌ها را در سرای امن و امان بعد از این زندگی پر از خوف جای داد.

شرح و تفسیر

آنچه لازم بود، گفتم!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به اندرزها و مواعظ هشداردهنده‌ای می‌پردازد و می‌فرماید: «ای مردم! من مواعظ و اندرزهایی را که پیامبران به امت‌هایشان دادند برای شما بازگو کردم و در میان شما گستردم. و (نیز) آنچه را که اوصیای پیامبران به امت‌های بعد از آنان رساندند، رساندم. (در آن‌جا که ضرورت داشت) شما را با تازیان‌ها ام ادب کردم؛ ولی (هیچ یک مؤثر نیفتاد و) شما به هیچ صراطی مستقیم نشدید. بانگِ نواهی پروردگار را در میان شما سردادم (که از اختلاف و تفرقه بپرهیزید)، اما هرگز اجتماع نکردید و متحد نشدید؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي قَدْ بَشَّتُ^۱ لَكُمْ الْمَوَاعِظَ الَّتِي وَعَظَ الْأَنْبِيَاءُ بِهَا أُمَّهْمُ، وَأَدَّيْتُ إِلَيْكُمْ مَا أَدَّتِ الْأَوْصِيَاءُ إِلَيَّ مِنْ بَعْدِهِمْ، وَأَدَّبْتُكُمْ بِسَوْطِي فَلَمْ تَسْتَقِيمُوا، وَحَدَوْتُكُمْ^۲ بِالزَّوْجِرِ فَلَمْ تَسْتَوْسِقُوا^۳).

۱. «بشئت» از ریشه «بش»^۱، بر وزن «نص» به معنای منتشر ساختن گرفته شده است.

۲. «حدوتکم» از ریشه «حدو» بر وزن «محو» و «حدی» بر وزن «دعا» در اصل به معنای راندن شتران همراه با آواز مخصوص است. که ساربان‌ها می‌خوانند. سپس به هرگونه سوق دادن و بانگ زدن اطلاق شده است.

۳. «تستوسقوا» از «وسوق» به معنای اجتماع کردن و به یکدیگر پیوستن است.

این تعبیرات نشان می‌دهد که امام علیه السلام برای هدایت مردم کوفه که افرادی سست و پراکنده بودند از هر وسیله‌ای استفاده کرد و کار فرهنگی گسترده‌ای را درباره آن‌ها انجام داد تا آن‌جا که همه مواعظ انبیا و اندرزهای اوصیا را برای آن‌ها جمع کرد و در اختیارشان قرار داد؛ ولی این باران حیات‌بخش رحمت الهی، در آن شوره‌زارها اثر نکرد. سپس محبت و نرمش را کنار گذاشت و با شدت با آن‌ها برخورد کرد، شاید به راه بیایند و متحد شوند؛ ولی این میخ‌های آهنین در آن سنگ‌های خارا فرو نرفت و معلوم شد کمترین نقص و عیبی در رهبری و مدیریت و فرماندهی نبوده، بلکه همه عیب در آن گروه نابخرد و بی‌حمیت بود.

این جمله‌ها نشان می‌دهد که اگر تمام انبیا و اوصیا برای هدایت آن‌ها می‌کوشیدند، هدایت نمی‌شدند.

«شما را به خدا! آیا انتظار دارید پیشوایی جز من شما را به راه بیاورد و طریق حق را به شما نشان دهد؟» (لِلَّهِ أَنْتُمْ! أَتَتَوَقَّعُونَ إِمَامًا غَيْرِي يَطُّ بِكُمْ الطَّرِيقَ، وَيُرْشِدُكُمْ السَّبِيلَ؟).

اشاره به این‌که اگر پیشوایی چون من نتواند شما را به راه آورد کس دیگری این کار را نمی‌تواند انجام دهد.

عجب این‌که با آن همه یأس و ناامیدی از این جمعیت، باز امام علیه السلام به نصایح تازه‌ای می‌پردازد. شرایط زمان و محیط را برای آن‌ها تشریح می‌فرماید و ارزش شهادت در راه خدا را برای آن‌ها بازگو می‌کند، می‌فرماید: «آگاه باشید! آنچه از دنیا روی آورده بود، پشت کرده و آنچه پشت کرده بود، روی آورده است»؛ (أَلَا إِنَّهُ قَدْ أَذْبَرَ مِنَ الدُّنْيَا مَا كَانَ مُقْبِلًا، وَأَقْبَلَ مِنْهَا مَا كَانَ مُدْبِرًا).

اشاره به این‌که با طلوع آفتاب عالم تاب اسلام و ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیکی‌ها و فضیلت‌ها به جامعه انسانی روی آورد، ولی اکنون با ظهور بنی امیه و بازماندگان دوران جاهلیت آن نیکی‌ها و سنت‌های الهی از جامعه رخت بر بسته و زشتی‌های عصر جاهلیت که پشت کرده بود به جامعه اسلامی روی آورده است.

سپس به عنوان مقدمه‌ای برای تجلیل از مقام شهیدان راه خدا و تقویت فرهنگ جهاد و شهادت در برابر ظالمان و ستمگران می‌فرماید: «بندگان نیک خدا به سرعت تصمیم بر کوچ گرفتند و متاع اندک دنیای فانی را با سرمایه فراوان آخرت ماندگار، مبادله کردند»؛ (وَأَزْمَعَ^۱ التَّوْحَالَ^۲ عِبَادُ اللَّهِ الْأَخْيَارُ، وَبَاعُوا قَلِيلًا مِنَ الدُّنْيَا لَا يَنْبَغِي بِكَثِيرٍ مِنَ الْآخِرَةِ لَا يَفْنَى).

این تعبیر لطیف اشاره به این است که آن نیکان و پاکانی که شربت شهادت نوشیدند و در راه خدا به این افتخار بزرگ نائل شدند نه تنها زیانی نکردند، بلکه تجارت پرسودی کردند، متاع قلیل فانی را به متاع کثیر باقی فروختند. کسانی هم که افتخار شهادت پیدا نکردند اما در جهاد با نفس پیروز شدند و زرق و برق دنیای فانی را به سعادت آخرت فروختند آنها نیز در سلسله این گروه از عبادالله الاخيار جای دارند.

در ادامه این سخن، با تأکید می‌فرماید: «راستی برادران ما که خونشان در صفین ریخته شد (و شربت شهادت نوشیدند) اگر امروز زنده نیستند که از این لقمه‌های گلوگیر بخورند و از این آب‌های ناگوار بنوشند چه ضرری کرده‌اند؟»؛ (مَا ضَرَّ إِخْوَانَنَا الَّذِينَ سَفِكَتْ دِمَاؤُهُمْ - وَهُمْ بِصَفِينٍ - أَلَّا يَكُونُوا الْيَوْمَ أَحْيَاءَ؟ يُسَيِّغُونَ^۳ الْغُصَصَ وَيَشْرَبُونَ الرَّنْقَ!^۴).

اشاره به این‌که آن‌ها رفتند و آسوده شدند، و امروز ما مانديم و این اوضاع نابسامان. دشمنان حق در همه جا جولان می‌دهند و دوستان حق، ضعیف و ناتوان و بی‌اراده در برابر آن‌ها ایستاده‌اند و تماشاگرند. صحنه‌ای که هر انسان باایمان و غیوری را سخت آزار می‌دهد. در واقع عبارات امام علیه السلام اشاره به جنایات

۱. «أزمع» از ریشه «زمع» بر وزن «سمع» در اصل به معنای تصمیم گرفتن به کاری است.

۲. «ترحال» از ریشه «رحلت» به معنای کوچ کردن و رهسپار شدن است.

۳. «یسایغون» از ریشه «سوغ» بر وزن «فوق» به معنای فرو بردن و بلعیدن گرفته شده است.

۴. «رنق» به معنای کدر است.

معاویه و لشکر شام و سکوت و سُستی مردم کوفه و عراق است. در پایان این سخن، کلام امام علیه السلام اوج می‌گیرد و می‌فرماید: «به خدا سوگند! آن‌ها به لقای پروردگار نائل شدند و خدا پاداششان را به‌طور کامل عطا فرمود و آن‌ها را در سرای امن و امان بعد از این زندگی پر از خوف جای داد؛ (قَدْ - وَاللَّهِ - لَقُوا اللَّهَ فَوْقَاهُمْ أَجُورَهُمْ، وَأَخْلَهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ).

آری! همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: گمان مبر آن‌ها که در راه خدا کشته شده‌اند مردگان‌اند بلکه آن‌ها زنده و جاویدان‌اند و در نزد پروردگارشان به انواع روزی‌ها متنعم‌اند، مرده آن‌هایی هستند که تن به ذلت می‌سپرنند و زیر پرچم ظالمان به زندگی مادی و تحقیرآمیز ادامه می‌دهند.

شهادت همیشه مایه افتخار است ولی در محیط‌های آلوده، شهادت و رخت بر بستن از آلودگی‌ها و مفسد و رهایی از دست گروه‌های فاسد و مفسد افتخار دیگری است. پیامی که علی علیه السلام در محراب عبادت در لحظات شهادت به ما داد درس بزرگی بود؛ فرمود: «فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ؛ به خدای کعبه! نجات یافتم و رستگار شدم».

و به گفته شاعر:

| | |
|-----------------------------|-------------------------------------|
| مرده‌دلان‌اند به‌روی زمین | بهر چه با مرده شوم هم‌نشین |
| همدمی مرده دهد مردگی | صحبت افسرده‌دل، افسردگی |
| زیر گِل آنان که پراکنده‌اند | گرچه به تن مرده، به دل زنده‌اند! |
| زنده شدم از نظر پاکشان | آب حیات است مرا خاکشان ^۱ |

و به گفته شاعر توانایی دیگر (سنایی):

| | |
|------------------------------|---|
| بمیر ای حکیم از چنین زندگانی | ازین زندگانی چو مُردی بمانی! |
| از این مر صورت نگر تا نترسی | از این زندگی ترس کاینک درآنی ^۲ |

۱. هفت اورنگ جامی، تحفة الاحرار، بخش ۹.

۲. دیوان حکیم سنائی، قصیده ۱۹۱.

بخش هشتم

أَيْنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ، وَمَهَضُوا عَلَى الْحَقِّ؟ أَيْنَ عَمَّارٌ؟
وَأَيْنَ ابْنُ التَّيْهَانِ؟ وَأَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟ وَأَيْنَ نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمْ
الَّذِينَ نَعَّاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ، وَأُبْرِدَ بِرُؤُوسِهِمْ إِلَى الْمَجْرَةِ!

قال: ثمَّ ضرب بيده على لحيته الشريفة الكريمة، فأطال البكاء، ثم قال ﷺ:

Ç ou °IAoM U , - e Fu ¼CU°IA a Uj m °A»Ai A aÅ E
AÜY ,AMBfUjB \ a °AAj / ÅkL°IAUÆ «v°AA e E, ½fU
/ ÄLÜk ÜBM

ثم نادى بأعلى صوته:

jAe; -ù; An ½ ù o v Ä½ »A E&I jBlAjB \ °jB \ °I
!Zoh ù &A ½bA o°A

ترجمه

كجایند برادران من؟ همان‌ها که در مسیر صحیح گام نهادند و در راه حق پیش
افتادند، کجاست «عمار»؟ کجاست «ابن تیهان»؟ و کجاست «ذوالشهادتین»؟ (سه
نفر از بزرگان یاران امام ﷺ که شربت شهادت نوشیدند). و کجایند کسانی
همچون آنان از برادرانشان که پیمان جانبازی بستند و سرانجام سرهایشان برای
فاجران فرستاده شد!

آنگاه امام ﷺ دست به محاسن شریف خود زد و مدت طولانی گریست
و سپس فرمود:

آه بر برادرانم. همان‌ها که قرآن را تلاوت می‌کردند و به کار می‌بستند، در

فرائض الهی تدبّر می کردند و آنها را به پا می داشتند. سنت‌ها را زنده کرده، بدعت‌ها را می‌راندند. هنگامی که به سوی جهاد دعوت شدند، مشتاقانه پذیرفتند؛ به رهبر خود اطمینان داشتند و از او پیروی کردند.

سپس امام علی علیه السلام با صدای رسا ندا داد: ای بندگان خدا! جهاد، جهاد! آگاه باشید که من امروز لشکر را به سوی اردوگاه حرکت می‌دهم، آن کس که می‌خواهد به سوی خدا حرکت کند با ما کوچ نماید.

شرح و تفسیر

همگی آماده جهاد شوید!

در این بخش از خطبه، لحن کلام امام علیه السلام تغییر می‌کند و با تعبیراتی بسیار غم‌انگیز، سخنان گذشته را ادامه می‌دهد و از شهیدان بزرگواری که در صفین شربت شهادت نوشیدند و جای آنها در میان اصحابش خالی است یاد می‌کند و می‌فرماید: «کجایند برادران من، همان‌ها که در مسیر صحیح گام نهادند و در راه حق پیش رفتند؟» (أَيُّنَ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ، وَمَضَوْا عَلَى الْحَقِّ؟).

سپس روی چند نفر از این پیشتازان ایثار و شهادت و آگاهی و معرفت، انگشت می‌نهد و می‌فرماید: «کجاست عمار؟ کجاست ابن تیّهان؟ و کجاست ذوالشهادتین؟ (سه نفر از بزرگان اصحاب که شرح حالشان خواهد آمد)»؛ (أَيُّنَ عَمَّارٌ؟ وَأَيُّنَ ابْنُ التَّيِّهَانِ؟ وَأَيُّنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟).

آنگاه به صورت کلی و عام از همه آنها چنین یاد می‌کند: «کجایند مانند آنان از برادرانشان که پیمان جانبازی بستند و سرانجام سرهایشان برای فاجران و فاسقان فرستاده شد؟» (وَأَيُّنَ نَظَرَاؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ تَعَاقَدُوا عَلَى الْمَنِيَّةِ، وَأُبْرِدَا بِرُؤُوسِهِمْ إِلَى الْفَجْرَةِ!).

۱. «أُبرِد» از ریشه «برود» و «برودت» به معنای سرد شدن است و در مورد کسی که آخر روز وارد محلی می‌شود

اشاره به ده‌ها نفر از صحابی‌ان بزرگوار پیامبر ﷺ است که همراه علی رضی الله عنه در صفین بودند و شربت شهادت نوشیدند و جنایتکاران لشکر معاویه، سرهای آن‌ها را جدا کردند و برای معاویه بردند.^۱

در این جا خاطره آنان سبب شد که امام علیه السلام حالت تأثر شدیدی پیدا کند آن‌گونه که راوی این خطبه (نوف بکالی) می‌گوید: آنگاه امام علیه السلام دست به محاسن شریف خود زد و مدت طولانی گریست و سپس فرمود:

«آه بر برادرانم؛ همان‌ها که قرآن را تلاوت می‌کردند و به کار می‌بستند، در فرائض الهی دقت می‌کردند و آن‌ها را به پا می‌داشتند. سنت‌ها را زنده کرده و بدعت‌ها را میراندند. بسوی جهاد دعوت شدند و مشتاقانه پذیرفتند، به رهبر خود اطمینان داشتند و از او پیروی کردند»؛ (قَالَ: ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَيَّ لِحَيْثِهِ الشَّرِيفَةَ الْكَرِيمَةَ، فَأَطَالَ الْبُكَاءَ، ثُمَّ قَالَ عليه السلام: أَوْه^۲ عَلَيَّ إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَوُا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ، وَتَدَبَّرُوا الْفَرَضَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيَوْا السُّنَّةَ وَأَمَاتُوا الْبِدْعَةَ. دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا، وَوَثِقُوا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوهُ).

این اوصاف شش‌گانه، از عظمت مقام آنان در علم و عمل، و پاسداری دین، و جهاد، و اطاعت از پیشوا و رهبر الهی حکایت می‌کند. هم از قرآن آگاهی داشتند و آن را موبه‌مو در زندگی اجرا می‌کردند، هم از واجبات باخبر بودند و به آن عمل می‌نمودند، هم از سنت‌ها پاسداری و با بدعت‌ها مبارزه می‌کردند و هم به‌هنگام جهاد اهل ایثار و فداکاری بودند.

→ این واژه به کار می‌رود و نیز هنگامی که نامه و یا چیزی را با پیک مخصوص از جایی به جایی می‌فرستند واژه ابراد اطلاق می‌شود و «برید» در زمان ما به اداره پست اطلاق می‌شود.

۱. ابن عبدالبرّ از عبدالرحمن بن ابزی نقل می‌کند: سیصد تن از کسانی که در بیعت رضوان با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند، در جنگ صفین در رکاب علی رضی الله عنه شرکت داشتند و از آن میان شصت و سه تن به شهادت رسیدند که یکی از آنان عمار یاسر بود. (استیعاب، ج ۳، ص ۱۱۳۸).

۲. «اوه» کلمه‌ای است که به‌هنگام شکایت و اظهار درد گفته می‌شود و معادل آن در فارسی آه است.

درواقع امام علیه السلام می‌خواهد سرمشقی به یارانش بدهد و بگوید که مؤمنان واقعی و حافظان راستین اسلام و صحابه حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله چه ویژگی‌هایی داشتند. شاید این سخنان داغ در آن دل‌های سرد اثر بگذارد و برای جهاد با ظالمان و جانیان به پا خیزند.

«سپس امام علیه السلام با صدای رسا و بانگ بلند ندا داد: ای بندگان خدا! جهاد، جهاد. آگاه باشید که من امروز لشکر را به سوی اردوگاه حرکت می‌دهم. آن‌کس که می‌خواهد به سوی خدا حرکت کند با ما کوچ نماید»؛ (ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: الْجِهَادَ الْجِهَادَ عِبَادَ اللَّهِ! أَلَا وَإِنِّي مُعَسِّكِرٌ فِي يَوْمِي هَذَا؛ فَمَنْ أَرَادَ الرَّوَّاحَ إِلَيَّ اللَّهُ فَلْيُخْرَجْ!).

به این ترتیب امام علیه السلام بعد از آن بیانات تکان‌دهنده و بیدارگر، مردم را برای جهاد با دشمن دعوت کرد و گروه زیادی از مردم از سخنان امام علیه السلام به شوق آمدند و احساس مسئولیت کردند و آماده حرکت به میدان جهاد شدند.

سید رضی می‌گوید: «نوف بکالی (راوی این خطبه) می‌گوید: امام علیه السلام پرچمی به امام حسین علیه السلام برای یک لشکر ده هزار نفری داد و پرچمی به قیس ابن سعد - که رحمت خدا بر او باد - برای ده هزار و به ابویوب انصاری برای ده هزار و به دیگران هر کدام برای تعدادی دیگر، و این در حالی بود که می‌خواست به صفین بازگردد ولی هنوز روز جمعه نگذشته بود که ابن ملجم - که لعنت خدا بر او باد - امام علیه السلام را ضربت زد و لشکرها بازگشتند و ما همچون گله‌هایی بودیم که شبان خود را از دست می‌دهند و گرگان از هر سو به آن‌ها حمله‌ور می‌شوند و آن‌ها را می‌ربایند»؛ (قال نَوْفٌ: وَعَقَدَ لِلْحُسَيْنِ علیه السلام فِي عَشْرَةِ آلَافٍ، وَلَقِيْسِ بْنِ سَعْدِ رضی الله عنه فِي عَشْرَةِ آلَافٍ، وَإِلَى أَبِي أَيُّوبِ الْأَنْصَارِيِّ فِي عَشْرَةِ آلَافٍ، وَلِغَيْرِهِمْ عَلَى أَعْدَادٍ أُخْرَى، وَهُوَ يُرِيدُ الرَّجْعَةَ إِلَى صِفِّينَ، فَمَا دَارَتْ الْجُمُعَةُ حَتَّى ضَرَبَهُ الْمَلْعُونُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعْنَهُ اللَّهُ، فَتَرَا جَعَتِ الْعَسَاكِرُ، فَكُنَّا كَأَغْنَامٍ فَقَدْتُ رَاعِيَهَا، تَخْتَطِفُهَا الذِّئَابُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ!).

به این ترتیب گرگان شام و غارتگران سپاه معاویه شادمان شدند و از این که خطر بزرگی بار دیگر از آن‌ها دفع شد شادی کردند؛ ولی مؤمنان راستین در دریایی از غم و اندوه فرو رفتند.

در حدیث آمده است: هنگامی که خبر شهادت امیرمؤمنان علی علیه السلام به شام رسید، عمروعاص باخبر شد و با این جمله به معاویه بشارت داد: «إِنَّ الْأَسَدَ الْمُفْتَرِشَ ذُرَاعِيَهُ بِالْعِرَاقِ لَأَقْبَىٰ شُعُوبَهُ؛ آن شیری که در عراق در کمین ما بود به یاران خود پیوست».^۱

نکته

یاران باوفای امام علیه السلام

امام علیه السلام در این خطبه نام چند نفر از یاران وفادار خود و بزرگان اسلام را می‌برد که در زمره صحابه راستین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند، و سپس پیمان وفاداری با امام علیه السلام بستند و در میدان صفین شربت شهادت نوشیدند. و همان‌گونه که قبلاً اشاره شد طبق روایتی سیصد تن از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله که در بیعت رضوان شرکت کردند و گروهی از آن‌ها از بدریون بودند با علی علیه السلام در جنگ صفین همکاری کردند؛ از این جمع، ۶۳ نفر در آن میدان شهید شدند که امام علیه السلام نام سه تن از آن‌ها را می‌برد. در ذیل، شرح حال مختصری از هر یک از آن‌ها را می‌آوریم. سپس به شرح حال قیس ابن سعد و ابویوب انصاری که سید رضی نامشان را در پایان این خطبه به عنوان فرمانده آورده است، می‌پردازیم.

۱. عمّار یاسر

کنیه‌اش ابویقظان و از کسانی است که در مکه اسلام آورد و مرارت‌های

۱. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۶۹؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (ابن شهر آشوب)، ج ۲، ص ۸۶.

فراوانی را متحمل شد. ابن عبدالبر در کتاب استیعاب می نویسد: هنگامی که یاسر به مکه آمد با کنیزی به نام سمیه ازدواج کرد و عمّار از او متولد شد. عمّار کسی بود که در راه خدا از سوی مشرکان شکنجه شد، هر چند به حکم اجبار، کلماتی را در بیزاری از اسلام بر زبان جاری ساخت، ولی سخت ناراحت و گریان شد و خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و آیه شریفه **﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾**^۱ که دلیلی بر جواز تقیه در این موارد است، درباره وی نازل گردید. مفسران به اجماع نزول این آیه را درباره عمّار می دانند. او از کسانی بود که به سرزمین حبشه هجرت کرد و به دو قبله نماز گزارد. او از مهاجران نخستین است که در جنگ بدر و همه جنگ‌های اسلامی حضور داشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره وی فرمود: **«إِنَّهُ مَلِيٌّ إِيْمَانًا إِلَىٰ أَخْمِصِ قَدَمَيْهِ؛ عَمَّارٌ سَرَّ تَأْتِي مَمْلُوءًا مِنْ إِيْمَانِ اللَّهِ»** و نیز فرمود: **«مَنْ أَبْغَضَ عَمَّارًا أَبْغَضَهُ اللَّهُ؛ كَسَىٰ كَسَىٰ عَمَّارٍ دَشْمَنِي كُنْدَ خَدَا دَشْمَنٍ أَوْ خَوَاهِدُ بُوْدَ»**. در حدیث دیگری از آن حضرت می خوانیم: **«بَهْشْتُ مَشْتَاقٌ چَهَار نَفَرٍ اسْت: عَلِيٌّ وَ عَمَّارٌ وَ سَلْمَانٌ وَ بِلَالٌ»**.

ابن عبدالبر می افزاید: اخبار متواتری داریم که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره عمار فرمود: **«تَقْتُلُ عَمَّارًا الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ؛ عَمَّارٌ رَا كُرُوهُ سَتَمَكْرٌ وَ مَتَجَاوِزُ خَوَاهِنْدُ كَشْت»**. ابن عبدالبر این خبر را از صحیح‌ترین اخبار می شمرد. می دانیم که عمّار به دست یاران معاویه در صفین شهید شد و عجیب این‌که بسیاری از مردم این خبر را شنیده بودند، که مهم‌ترین سند در جنایات معاویه است، ولی باز از خواب غفلت بیدار نشدند.

ابن عبدالبر در ادامه سخنان خود روایتی از ابو عبدالرحمان سلمی نقل می‌کند که می‌گوید: ما با علی علیه السلام در صفین بودیم. عمّار یاسر را دیدم که به هر سو حرکت می‌کرد و اصحاب محمد صلی الله علیه و آله او را همراهی می‌کردند، گویی پرچم آن‌ها بود. و از عمّار شنیدم که به هاشم ابن عقبه (عتبه) می‌گفت: ای هاشم! به پیش بتاز

۱. نحل، آیه ۱۰۶.

که بهشت در سایه شمشیرهاست. امروز من دوستانم، محمد ﷺ و یارانش را ملاقات خواهم کرد. می‌دانم که ما بر حقیق و آنها بر باطل‌اند. عبدالله ابن سلمه می‌گوید: من در روز صفین به عمّار می‌نگریستم که تشنه شد و تقاضای آب کرد، ظرف شیری برای او آوردند، او گفت: امروز روز ملاقات دوستان است چراکه رسول خدا ﷺ به من فرمود: آخرین شربتی که از دنیا می‌نوشی شیر است.^۱

قابل توجه است که وقتی خبر شهادت مالک اشتر - بعد از جنگ صفین - به معاویه رسید، در میان مردم خطبه‌ای خواند و گفت: علی دو دوست نیرومند داشت؛ یکی در صفین قطع شد؛ یعنی عمّاریاسر و دیگری امروز، یعنی مالک اشتر.^۲

۲. ابن تیّهان

نام او مالک و کنیه‌اش ابوالهیثم، از طایفه انصار و از کسانی است که در بیعت عقبه با پیغمبر ﷺ بیعت کرد و در جنگ بدر حاضر بود. اکثر مورخان معتقدند که او در جنگ صفین حضور داشت و در همان جنگ به شهادت رسید و خطبه مورد بحث گواه این مطلب است.

ابن ابی‌الحدید در این جا نام گروهی از عالمان اهل سنت را ذکر می‌کند که تصریح کرده‌اند او در جنگ صفین شهید شده است.^۳

۳. ذوالشهادتین

نام او خزیمه بن ثابت انصاری و کنیه‌اش ابوعمّار و از کسانی است که در مدینه به پیامبر اکرم ﷺ پیوست. در مورد این که چرا لقب ذوالشهادتین به او داده شده، ابن اثیر در اسد الغابه می‌نویسد:

۱. استیعاب، ج ۳، ص ۱۱۳۵-۱۱۴۰.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۵۳.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۰، ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اسبی از سواء بن قیس محاربی خریداری کرده بود. سواء معامله را انکار کرد. خزیمه بن ثابت به نفع پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی داد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: با این که در جریان معامله حضور نداشتی چگونه شهادت دادی؟ عرض کرد: ما در (مسائل بسیار مهم تری مانند) وحی الهی تو را تصدیق کردیم و می دانیم که جز حق نمی گویی (چگونه در موضوع کوچکی گواهی به صدق تو ندهیم؟) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس خزیمه به نفع یا زیان او گواهی دهد همان یک شهادت او کافی است^۱ (البته این یک استثناست به دلیل ایمان محکم خزیمه و شاید به این دلیل که گواهی او سبب علم قاضی می شد).

او نیز در بسیاری از جنگ های اسلامی حضور داشت و ابن عبدالبرّ در استیعاب می نویسد: او در صفین هنگامی که عمّار شهید شد سخت برآشفته، شمشیر کشید و آن قدر پیکار کرد تا به شهادت رسید.^۲

۴. قیس بن سعد بن عباده

کنیه او ابوالفضل، مردی رشید و شجاع و باسخاوت، و فرزند سعد بن عباده، رئیس قبیله خزرج بود. قیس بن سعد از بزرگان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام محسوب می شد و در همه جنگ ها در رکاب علی علیه السلام شرکت کرد. انس بن مالک درباره او می گوید: قیس بن سعد، رئیس محافظان پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می شد (واز هر نظر مورد اعتماد بود) و ابن شهاب می گوید: هرگاه مشکل اجتماعی و فتنه ای روی می داد پنج نفر از سیاستمداران عرب، به مشاوره می پرداختند که یکی از آنها قیس بن سعد بود.^۳

۱. اسد الغابة، ج ۱، ص ۶۱۰.

۲. استیعاب، ج ۲، ص ۴۴۸.

۳. اسد الغابة، ج ۴، ص ۱۲۴؛ استیعاب، ج ۳، ص ۱۲۸۹.

۵. ابویوب انصاری

نام او خالد بن زید بود ولی بیشتر او را با کنیه‌اش می‌شناسند. و از یاران نخستین پیامبر ﷺ است که در جنگ بدر و سایر جنگ‌ها شرکت داشت. و این افتخار را پیدا کرد که پیامبر اکرم ﷺ به هنگام ورود به مدینه، به خانه او وارد شد و همچنان میهمان او بود تا مسجد و خانه ساده پیامبر ﷺ در کنار مسجد ساخته شد. ابویوب در همه جنگ‌های امیرمؤمنان علی ؑ شرکت داشت و در جنگ با خوارج در مقدمه لشکر بود. ابویوب ده سال پس از شهادت علی ؑ زنده بود و در سال ۵۰ از دنیا رفت.^۱

از آنچه گفته شد این نکته تاریخی روشن می‌شود که همزمان علی ؑ در جنگ‌ها و در مبارزه با منحرفان شام و دیگر افراد باغی و یاغی چه کسانی بودند؟ چه کسانی در لشکر علی ؑ شربت شهادت نوشیدند و چه کسانی فرماندهی لشکر آن حضرت را بر عهده داشتند؟ اگر بر حقانیت آن حضرت و نادرستی عقیده مخالفانش دلیلی جز این نباشد، کافی است.



وَمِنْ حُطْبَتِهِ لِمَا كَلَّمَ السَّيِّدَ

فِي قُدْرَةِ اللَّهِ وَفِي فَضْلِ الْقُرْآنِ وَفِي الْوَصِيَّةِ بِالتَّقْوَى

از خطبه‌های امام علیه السلام است

درباره قدرت خداوند و فضیلت قرآن و توصیه به تقوا و پرهیزکاری^۱

بخش اول

صفحه ۳۰۷

Öäi / L « ½ ò j ½Ö°B °I , no ô j ½ö oÄ°I& k-d°I

۱. سند خطبه:

گرچه این خطبه را در کتاب‌های حدیثی پیش از سید رضی نیافتیم؛ ولی جمعی از کسانی که بعد از سید رضی این خطبه را در کتاب‌های خود آورده‌اند، گاه به گونه‌ای ذکر کرده‌اند که نشان می‌دهد به منبعی غیر از نهج البلاغه نیز دسترسی داشته‌اند.

از جمله کسانی که این خطبه را در کتاب خود آورده «زمخشری» در کتاب ربیع‌الابرار، ج ۱، ص ۱۶۳، ح ۶۵ در بحثی درباره انواع آتش دوزخ، بخشی از این خطبه را که مربوط به این مطلب است ذکر کرده و ابن اثیر نیز در کتاب خود، نهاییه، ج ۵، ص ۲۹۹ لغات پیچیده‌ای را از این خطبه تفسیر کرده است.

سید هاشم بحرانی هم در کتاب برهان، ج ۱، ص ۱۸، ضمن حدیث ۴۵ بخش‌هایی از آن را ذکر کرده که تفاوت‌هایی با آنچه در نهج البلاغه آمده، دارد و نشان می‌دهد منبع دیگری در دست داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۵۵).

الظلم، وَيَخْلُدُهُ فِيمَا أَشْتَهَتْ نَفْسُهُ، وَيُنزِلُهُ مَنزِلَ الْكَرَامَةِ عِنْدَهُ، فِي دَارٍ
 أَضْطَنَعَهَا لِنَفْسِهِ ؛ ظِلُّهَا عَرْشُهُ، وَدُورُهَا بَهْجَتُهُ، وَزُورُهَا مَلَائِكَتُهُ، وَرُفَقَاؤُهَا
 رُسُلُهُ ؛ فَبَادِرُوا الْمَعَادَ، وَسَابِقُوا الْأَجَالَ، فَإِنَّ النَّاسَ يُحْشِكُ أَنْ يَنْقَطِعَ بِهِمْ
 الْأَمَلُ، وَيَرْهَقَهُمُ الْأَجَلُ، وَيُسَدِّ عَنْهُمْ بَابَ التَّوْبَةِ. فَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي مِثْلِ مَا
 سَأَلَ إِلَيْهِ الرَّجْعَةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَأَنْتُمْ بَنُو سَبِيلٍ، عَلَى سَفَرٍ مِنْ دَارٍ لَيْسَتْ
 بِدَارِكُمْ، وَقَدْ أُودِنْتُمْ مِنْهَا بِالْإِزْتِحَالِ، وَأُمِرْتُمْ فِيهَا بِالزَّادِ.

بخش چهارم

صفحة ٣٣٥

, w û »A-e nBù ,nB°A aÄoL Ö co°A a °Iam °u ° »EA -aÄI
 /Bk°IK B½ ùB -Tü| kç »Bü
 éB ½°A, ½ U oÄ°I , L U f z°A; ½ fke Eî q| TüüE
 !¼B { j o ç ,o\ e ì \ â ,nB; ¼ ÜMB; M¼BAAò ù? çod U
 Bo] pAA , lé ÆHéÄMBé ÄMae nB°A aÄKé ô AAH°B½/E T-aÄE
 ! |] p; ½HÄ| BMÄI M\$ IYU

بخش پنجم

صفحة ٣٤٠

nB«°AA ç ES -d TPIAS »Eò f ,o TÛI q °kç m°Aò L °Ij û °B E
 &A&B ù/k ÄA v°Aç d °S a fE Tè ì ½A °S lz » ,yBÄ IçB ÄM
 ÑLç dv û °I ù , Üv°AÑLç d °I ù ¼ -°B TÈ !jBLÄ°Ioz Ä½
 , » ÄAo wE/B« BÖ°AÜ/EÑLç j ½ MB Bù ùAÄwB/Ö é°A
 j ½Ami , °A ½EAÜ »E , ½AçEA a-ÄwI , » à MAo-â E
 &AñBç kÜù ,B« ÄB MA hLU , v û »E aÄBMaj \ ù fjBv | E
 A j ½ : °B ÜñBç « ½AçES IX fo « &AAo « U¼A : »B Iw
 fo «Tü ü/ç ofo] E ° ° ûÄB ùHw e Hâoç &AÇ oÜ m°A
 RA Bv°Aç «] ° > fo «TwI;Ñ ç; ½ â oÜTv ° ,ñl j ½

وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». وَأَسْتَغْفِرُكُمْ «وَلَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ»

صفحة ٣٤٧

بخش ششم

«وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». وَأَسْتَغْفِرُكُمْ «وَلَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ»

خطبه در یک نگاه

این خطبه که از خطبه‌های بسیار شیوا و فصیح است مباحث گوناگونی را دنبال می‌کند که به دلیل روش گزینشی سید رضی رحمته الله علیه پیوند بخش‌های مختلف آن، گاه در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است. به‌رحال پنج مسئله مهم در این خطبه مطرح شده است:

۱. بخشی از صفات جلال و جمال خدا با تعبیرات بسیار پرمعنا.
۲. معرفی قرآن مجید و بیان بعضی از ویژگی‌های مهم آن.
۳. توصیه به تقوا و پرهیزکاری و شرح آثار و برکات آن.
۴. یادی از قیامت و آتش وحشتناک دوزخ و ناتوانی انسان‌ها از تحمل آن.
۵. بیان راه‌های نجات از آتش دوزخ و بهره‌گیری از امکانات دنیا در این راه که از مهم‌ترین آن‌ها کمک به محرومان و درماندگان است.



بخش اول

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ، وَالْخَالِقِ مِنْ غَيْرِ مَنَصِبَةٍ. خَلَقَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ، وَأَسْتَعْبَدَ الْأَرْبَابَ بِعِزَّتِهِ، وَسَادَ الْعُظَمَاءَ بِجُودِهِ؛ وَهُوَ الَّذِي أَسْكَنَ الدُّنْيَا خَلْقَهُ، وَبَعَثَ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ رُسُلَهُ، لِيَكْشِفُوا لَهُمْ عَنْ غَطَائِهَا، وَلِيَحْذَرُواهُمْ مِنْ ضَرَائِهَا، وَلِيَضْرِبُوا لَهُمْ أَمْثَالَهَا، وَلِيُبَيِّنُوا لَهُمْ عُيُوبَهَا، وَلِيَهْجُمُوا عَلَيْهِمْ بِمُعْتَبِرٍ مِنْ تَصَرُّفِ مَصَاحِبِهَا وَأَسْقَامِهَا، وَحَالَاتِهَا وَحَرَامِهَا، وَمَا أَعَدَّ اللَّهُ لِلْمُطِيعِينَ مِنْهُمْ وَالْعَصَاةَ مِنْ جَنَّةٍ وَنَارٍ، وَكَرَامَةٍ وَهَوَانٍ. أَحْمَدُهُ إِلَى نَفْسِهِ كَمَا اسْتَحْمَدَ إِلَى خَلْقِهِ، وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا، وَلِكُلِّ قَدْرٍ أَجَلًا، وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا.

ترجمه

ستایش، مخصوص خداوندی است که بدون این که دیده شود شناخته شده، و بی هیچ زحمت و مشقتی (جهان را) آفریده است. با قدرت خویش مخلوقات را آفرید و با عزت‌ش گردنکشان را تسلیم خود ساخت و با جود و سخایش بر همه بزرگان برتری جست. او کسی است که خلق خود را در دنیا سکونت داد و رسولانش را به سوی جن و انس مبعوث کرد، تا برای آن‌ها پرده از چهره دنیا برگیرند و آنان را از زیان‌هایش بر حذر دارند، برای آن‌ها (از بی وفایی دنیا) مثل‌ها زنند و عیوب دنیاپرستی را به ایشان نشان دهند؛ همچنین با بیانات قوی و کوبنده، آنچه را که مایه عبرت است، از تندرستی‌ها و بیماری‌ها، که یکی بعد از دیگری ظاهر می‌شود، برای آن‌ها بیان کنند. و نیز حلال‌ها و حرام‌های این دنیا و آنچه را که خداوند (در سرای دیگر) برای مطیعان و عاصیان، از بهشت و دوزخ

و احترام و تحقیر فراهم ساخته، به آنان گوشزد کنند. او را آن‌گونه ستایش می‌کنم که از بندگانش خواسته است. او برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده و برای هر اندازه‌ای سرآمدی و برای هر سرآمدی حساب دقیقی تعیین کرده است.

شرح و تفسیر

نقش پیامبران در هدایت امت‌ها

قابل توجه این‌که ابن ابی الحدید معتزلی هنگامی که به این خطبه می‌رسد سخت تحت تأثیر فصاحت و بلاغت آن قرار می‌گیرد. سپس به مقایسه آن با یکی از بهترین خطبه‌هایی که نویسنده معروف عرب ابن ابی الشحماء عسقلانی ایراد کرده می‌پردازد و ضعف‌های آن خطبه را در برابر این خطبه امیر مؤمنان علیه السلام روشن می‌سازد، و نتیجه می‌گیرد که چنین عباراتی جز از مثل علی علیه السلام صادر نمی‌شود. وی متعصبانی را که گاه می‌کوشند خطبه‌های نهج البلاغه را به غیر امام علیه السلام نسبت دهند سخت نکوهش می‌کند و آن‌ها را پیروان هوا و هوس می‌شمرد.^۱

به هر حال امام علیه السلام در آغاز این خطبه می‌فرماید: «ستایش، مخصوص خداوندی است که بدون این‌که دیده شود شناخته شده است و بی هیچ زحمت و مشقتی (جهان را) آفریده است. با قدرت خویش مخلوقات را آفرید و با عزت‌ش گردنکشان را بنده خود ساخت و با جود و سخایش بر همه بزرگان برتری جست»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ، وَالْخَالِقِ مِنْ غَيْرِ مَنْصَبَةٍ ۲. خَلَقَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ، وَأَسْتَعْبَدَ الْأَرْبَابَ بِعِزَّتِهِ، وَسَادَ الْعُظَمَاءَ بِجُودِهِ).

بی‌شک رؤیت و مشاهده، ویژه جسمانیات است و خداوند، برتر و بالاتر از

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۲۶-۱۲۹.

۲. «منصبه» مصدر میمی از ریشه «نصب» بر وزن «غضب» به معنای تعب و خستگی است. مصدر در این جا معنای اسم مصدری دارد.

آن است که جسم باشد و خستگی و زحمت ناشی از انجام کارها مخصوص کسانی است که قدرت محدودی دارند. آن کس که همه صفات او نامحدود است برای آفرینش جهان، کمترین خستگی و مشقتی به وجودش راه نمی‌یابد. آفرینش این جهان برای او حتی آسان‌تر از آن است که ما چهره دوست خود را در یک لحظه تصور می‌کنیم، و نیز قدرت قدرتمندان در برابر او ناچیز است. با یک طوفان، صاعقه مرگبار، زلزله و یا سیلاب عظیم، می‌تواند همه چیز را بر هم زند و از درون آب و هوا و زمینی که وسیله حیات و مرکز آرامش انسان است مر او را به سویس سوق دهد.

جمله «وَسَادَ الْعُظْمَاءَ بِجُودِهِ» اشاره لطیفی به این حقیقت است که انسان به وسیله جود و بخشش، بزر می‌شود و هر قدر سخاوتش بیشتر باشد عظمتش بیشتر خواهد بود؛ ولی چون همه مواهب و نعمت‌های زمین و آسمان از سوی خداوند است و خوان نعمتش را همه جا گسترده و همه را مشمول عنایت‌های خود ساخته است، از هر عظیمی عظیم‌تر است.

سپس به دنبال بیان گوشه‌ای از صفات والای پروردگار، آفرینش انسان و هدف از خلقت او و برنامه تعلیم و تربیت انبیا را مورد توجه قرار داده، می‌فرماید: «او کسی است که خلق خود را در دنیا سکونت داد و رسولانش را به سوی جن و انس مبعوث کرد»؛ (وَهُوَ الَّذِي أَسْكَنَ الدُّنْيَا خَلْقَهُ، وَبَعَثَ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ رُسُلَهُ).

آنگاه به هدف بعثت انبیا اشاره کرده و آن را در چند چیز خلاصه می‌کند، می‌فرماید: «هدف از این بعثت این بود که برای آن‌ها پرده از چهره (زشت) دنیا برگیرند و آنان را از زیان‌هایش بر حذر دارند و برای آن‌ها (از بی‌وفایی دنیا) مثل‌ها زند و عیوب دنیاپرستی را به ایشان نشان دهند»؛ (لِيَكْشِفُوا لَهُمْ عَنْ غَطَائِهَا، وَلِيُحْذَرُوا مِنْ ضَرَائِهَا، وَلِيُضَرَّبُوا أَمْثَالَهَا، وَلِيُبْصَرُوا هُمْ عُيُوبَهَا).

آری زرق و برق دنیا غفلت آور و عیش و نوش آن، فریبنده و مال و مقامش گمراه کننده است. به همین دلیل یکی از برنامه های اصلی پیامبران الهی هشدارهای پی در پی به انسان ها بوده تا از هدف اصلی خلقت غافل نشوند و به دانه هایی که در دام است مشغول نگردند و به جای این که دنیا را پلی برای عبور بنگرند یا منزلگاهی که در وسط راه، یک شب در آن توقف می کنند، محل اقامت خود نسازند.

در ادامه این سخن به چند بخش دیگر از اهداف انبیا اشاره کرده، می فرماید: «هدف این بود که با بیانات قوی و کوبنده، آنچه را که مایه عبرت است، از تندرستی ها و بیماری ها که یکی بعد از دیگری ظاهر می شود، برای آن ها بیان کنند، همچنین حلال ها و حرام های این دنیا و آنچه را که خداوند (در سرای دیگر) برای مطیعان و عاصیان، از بهشت و دوزخ و احترام و تحقیر، فراهم ساخته به آنان گوشزد کنند»؛ (وَلِيَهُجُمُوا^۱ عَلَيْهِمْ بِمُعْتَبِرٍ^۲ مِنْ تَصَرُّفِ مَصَاحِحِهَا^۳ وَأَسْفَامِهَا، وَحَلَالِهَا وَحَرَامِهَا، وَمَا أَعَدَّ اللَّهُ لِلْمُطِيعِينَ مِنْهُمْ وَالْعَصَاةِ مِنْ جَنَّةٍ وَنَارٍ، وَكَرَامَةٍ وَهَوَانٍ).

اشاره به این که انبیا افزون بر آنچه گذشت، سه هدف مهم دیگر را برای هدایت انسان ها با قوی ترین بیان دنبال می کردند: نخست، بیان درس های عبرت که در این زندگی چند روزه دنیا است. از جمله، افراد تندرست و نیرومندی را

۱. «یهجوموا» از ریشه «هجوم» به معنای ورود ناگهانی یا حمله ناگهانی است و در بعضی از موارد معنای قوه و قدرت، در آن منظور است.

۲. «معتبر» اسم مفعول است از ریشه «عبرت» در اصل به معنای عبور از چیزی است و چون حوادث عبرت انگیز انسان را از چیزی به چیز دیگر که همانند آن است عبور می دهد (منتقل می کند) به آن عبرت می گویند، بنابراین معتبر به هر چیزی گفته می شود که مایه عبرت باشد و بتوان از آن برای حوادث مشابه پند گرفت.

۳. «مصاحح» جمع «مصححه» به معنای اسم مصدر از ریشه «صحت» است، بنابراین به معنای حالت تندرستی است.

می‌بینیم که ناگهان به بستر بیماری می‌افتند و قدرت حرکت ندارند، و بیماران دم‌مر را می‌بینیم که ناگهان از بستر برمی‌خیزند و همچون افراد تندرست راه‌فعالیت‌های زندگی را در پیش می‌گیرند. دوم، بیان حلال‌ها و حرام‌هاست که بخش مهمی از دعوت انبیا را در بر می‌گیرد و منطقه‌امن را از منطقه‌ناامن نشان می‌دهد. سوم، بیان پاداش‌ها و کیفرهای مادی و معنوی است - مادی، مانند بهشت و دوزخ و معنوی، مانند احترام و تحقیر - همه این‌ها می‌تواند انگیزه‌ای برای اطاعت فرمان حق باشد.^۱

تعبیر «لِيُهْجَمُوا» اشاره به این است که پیامبران الهی با بیانات رسا و تعبیرات آمیخته با انواع تأکیدها که در شنونده تأثیر مهمی بگذارد اهداف تبلیغی خود را دنبال می‌کردند.

در پایان این بخش بار دیگر امام علیه السلام به حمد و ستایش الهی باز می‌گردد و عرضه می‌دارد: «او را آن‌گونه ستایش می‌کنم که (با بخشش نعمت‌ها) از بندگانش خواسته است»؛ «أَحْمَدُهُ إِلَيَّ نَفْسِيهِ كَمَا أَسْتَحْمَدُ إِلَيَّ خَلْقِيهِ».

در این‌که مجموع این جمله چه مفهومی را می‌رساند، شارحان نهج‌البلاغه اغلب در ابهام به سر برده‌اند؛ ولی با توجه به این‌که جمله «أَسْتَحْمَدُ إِلَيَّ فُلَانٌ» از نظر لغت مفهومش این است که به او نیکی کرد تا حمدش کنند^۲، مفهوم جمله این می‌شود که «من او را آن‌گونه حمد می‌کنم که (با بخشش نعمت‌ها) از بندگانش خواسته است».

۱. شارحان نهج‌البلاغه در تفسیر این چند جمله و این‌که «حلالها و حرامها...» معطوف بر چه چیزی است گفت وگویی زیادی دارند که غالب آن‌ها خالی از تکلفات نیست. بهتر آن است که «حلالها... و ما أعد الله...» عطف بر «بمعتبر» باشد که مفهومش این می‌شود که پیامبران الهی سه وظیفه دیگر را که در بالا شرح داده شد بر عهده داشتند.

۲. المعجم الوسيط، وازة «حمد».

در پایان این بخش به آغاز خطبه باز می‌گردد و از محدود بودن زندگی دنیا، و حساب دقیقی که بر این جهان حاکم است سخن می‌گوید، می‌فرماید: «خداوند برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده و برای هر اندازه‌ای سرآمدی و برای هر سرآمدی حساب دقیقی مقرر داشته است»؛ (وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا، وَلِكُلِّ قَدْرٍ أَجَلًا، وَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا).

آری! همه ذرات این عالم حساب دارد و همه چیز در لوح محفوظ ثبت است؛ همان‌گونه که تمام موجودات این عالم سرآمدی دارند که روزی فرا خواهد رسید و عمرشان پایان می‌گیرد، و این درسی است آموزنده برای همه انسان‌ها که از یک سو بدانند زندگی، پایدار نیست و از سوی دیگر بدانند که حساب همه چیز، از جمله اعمال آن‌ها، به طور دقیق محفوظ است.



بخش دوم

منها: فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ، وَصَامِتٌ نَاطِقٌ. حُجَّةٌ أَللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ، وَأَرْزَتَهُنَّ عَلَيْهِمْ أَنْفُسَهُمْ أَنْتُمْ نُورُهُ، وَأَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ، وَقَبَضَ I ﴿عَلَيْهِ وَسَلَّمَ﴾ وَقَدْ فَرَّغَ إِلَى الْخَلْقِ مِنْ أَحْكَامِ الْهُدَى بِهِ. فَعَظَّمُوا مِنْهُ سُبْحَانَهُ

H { oT ° , « j i ½ H { « Å ò h ° » B i , v û » j ½ è Å B ½

E , « Å o] q U - d ½ C H B M H Å ° Ñ Å] Å of E â n

A - Å Å I / k e A Ü B - ù à h w , k e A Ü B - ù â B o ù , Å Å k U

à h v j ° , « L ç ¼ B f j ½ Å à h w z M « Å â o j ° » E

, j M E ù ¼ o v U B - Å / « L ç ¼ B f j - ½ â n z M Å

» ½ f B i f k ç / « L ç j ½ ã B] o ° A ° B k ç ñ ç i] o M 4 - Å T U

/ o f m ° A T k v E j ½ Ç o T i l , o z ° A Å X , f B j

ترجمه

قرآن، امرکننده و بازدارنده است، خاموش است و گویا، و حجت خداست بر خلق. خداوند پیمان عمل به آن را از بندگانش گرفته و آنان را در گرو دستورات قرآن قرار داده است. نور خود را (در میان بندگان به وسیله آن) کامل ساخت و دین و آیینش را با آن به حد کمال رساند. پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در حالی از این جهان برد که احکام هدایت بخش قرآن را به خلق، رسانده بود. حال که چنین است خدا را آن گونه بزرگ بشمارید و توصیف کنید که خود (در قرآن) بیان کرده، خداوند چیزی از دینش را از شما پنهان نساخته و هیچ مطلبی را که سبب رضا یا ناخشنودی اش باشد وانگذاشته است جز این که (در قرآن) نشانه‌ای آشکار

و آیه‌ای محکم و روشن برای آن قرار داده که از آن بازمی‌دارد یا به‌سوی آن دعوت می‌کند (بازداشتن از معاصی و دعوت به‌سوی اطاعت). رضا و خشم او در گذشته و حال و آینده یکسان است (و این احکام، مخصوص گروه خاصی نیست). بدانید که خداوند هیچ‌گاه از کاری که به‌سبب آن بر پیشینیان خشم گرفته‌اند خشنود نمی‌شود و هرگز از شما به‌سبب چیزی که به‌خاطر آن از پیشینیان راضی شده است، خشمگین نمی‌گردد. (آری) شما در راه روشنی گام برمی‌دارید (که همه انبیا به آن دعوت کرده‌اند) و همان سخنی را می‌گویید که بزرگان پیش از شما گفته‌اند. خداوند نیاز دنیای شما را برطرف ساخته و شما را به شکر نعمت‌هایش ترغیب کرده (تا نعمتش را بر شما افزون کند) و ذکر و یادش را با زبان، بر شما واجب ساخته است (تا دل‌هایتان همواره بیدار باشد).

شرح و تفسیر

هدایت الهی در سایه قرآن

در بخش اول خطبه، امام علیه السلام دربارهٔ مبدأ و معاد و صفات جمال و جلال الهی و پاداش و کیفر روز قیامت و همچنین بعثت انبیا و رسولان الهی و بیان حلال و حرام برای آن‌ها، سخن گفت.

در این بخش دربارهٔ قرآن مجید که برترین معجزه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و جامع‌ترین دستورالعمل تا روز قیامت است سخن می‌گوید و اوصاف مختلفی برای آن ذکر می‌کند که همگی دلالت بر جامعیت قرآن دارد.

می‌فرماید: «قرآن، امرکننده و بازدارنده است، خاموش است و گویا، و حجت خداست بر خلق. خداوند پیمان عمل به آن را از بندگانش گرفته و آنان را در گروه دستورات قرآن قرار داده است»؛ (فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ، وَصَامِتٌ نَاطِقٌ. حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ. أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ، وَأَزْتَهَنَ عَلَيْهِمْ أَنفُسَهُمْ).

به این ترتیب امام علیه السلام هفت وصف مهم را برای قرآن ذکر فرموده است که برای بیان اهمّیت قرآن و موقعیت آن کافی است. جمله «آمِرٌ زَاجِرٌ، وَصَامِتٌ نَاطِقٌ» در واقع هر کدام دو وصف است برای قرآن، که واو عاطفه در میان آنها حذف شده است؛ یعنی قرآن اوامر و نواهی ای دارد و در برابر بعضی از امور که مصلحت در سکوت بوده ساکت شده است و در برابر اموری که آگاهی از آن برای همگان لازم بوده زبان گشوده است، یا این که قرآن بر حسب ظاهر خاموش است، زیرا خطوط و نقوشی بیش نیست؛ ولی در حقیقت با صد زبان سخن می گوید و حقایق را فاش می سازد.

جمله «أَخَذَ عَلَيْهِ مِيثَاقَهُمْ» اشاره به پیمانی است که به هنگام اظهار ایمان به توحید و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خداوند و پیامبرش از مؤمنان گرفته اند، زیرا وقتی کسی به این دو اصل، اظهار ایمان می کند مفهومی تسلیم در برابر فرمان خدا و دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله است.

یا این که خداوند از طریق اعطای عقل، از یک سو، و فطرت توحیدی، از سوی دیگر این پیمان را از راه تکوین از همه انسان ها گرفته است تا به فرمانش گردن نهند و به کتابش عمل کنند.

جمله «وَأَرْتَهَنَ عَلَيْهِمْ أَنْفُسَهُمْ» اشاره به همان حقیقتی است که در قرآن مجید آمده و می فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»؛ «هر کسی در گرو اعمال خویش است».^۱ همان گونه که عین مرهونه (چیزی که گرو گذاشته اند) بدون پرداختن بدهی ها آزاد نمی شود، انسان نیز تا وظایف الهی اش را انجام ندهد به آزادی و حریت واقعی نخواهد رسید.

در ادامه این سخن، امام علیه السلام با بیان دو وصف دیگر برای این کتاب بزر آسمانی، عمق اهمّیت آن را آشکارتر می سازد و می فرماید: «خداوند به وسیله

قرآن، نور خود را (در میان بندگان) کامل ساخت و دین و آیینش را با آن به حدّ کمال رساند؛ «أَتَمَّ نُورَهُ، وَأَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ».

منظور از نور در این جا همان فیض الهی است که از طریق قرآن به بندگان رسیده و تعبیر «أَكْمَلَ بِهِ دِينَهُ» اشاره به آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»^۱ است که با نزول قرآن و پیام ولایت، دین کامل شد.

امام علیه السلام در ادامه سخن به بیان جامعیت احکام اسلام و قرآن پرداخته، می فرماید: «خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را در حالی از این جهان برد که احکام هدایت بخش قرآن را به خلق، رسانده بود (و حلال و حرام را به طور کامل برای همگان تبیین کرده بود)؛ (وَقَبَضَ نَبِيُّهُ صلی الله علیه و آله وَقَدْ فَرَّغَ إِلَى الْخَلْقِ مِنْ أَحْكَامِ الْهُدَى بِهِ).

سپس چنین نتیجه گیری می کند: «حال که چنین است خدا را آن گونه بزر بشمارید که خود (در قرآن) بیان کرده است؛ (فَعَزَّزُوا مِنْهُ سُبْحَانَهُ مَا عَظَّمَ مِنْ نَفْسِهِ).

اشاره به این که از پیش خود صفاتی برای خدا قرار ندهید و در مقام عبادت و نیایش و تعظیم و تقدیس پروردگار از خود چیزی اختراع نکنید، بلکه در همه این امور تابع هدایت ها و دستورهای او باشید که در قرآن آمده است (این تعبیر ممکن است اشاره به توقیفی بودن صفات خدا و تعبدی بودن عبادات باشد).

سپس به بیان علت این موضوع می پردازد و می فرماید: «چرا که خداوند چیزی از دینش را از شما پنهان نکرده است، و هیچ مطلبی را که سبب رضایت او یا ناخشنودی اش باشد وانگذاشته، جز این که (در قرآن) نشانه ای آشکار و آیه ای محکم و روشن برای آن قرار داده است که از آن بازمی دارد یا به سوی آن دعوت

می‌کند»؛ «فَإِنَّهُ لَمْ يُخْفِ عَنْكُمْ شَيْئاً مِنْ دِينِهِ، وَلَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً رَضِيَهُ أَوْ كَرِهَهُ إِلَّا وَجَعَلَ لَهُ عِلْماً بَادِئاً، وَآيَةً مُحْكَمَةً، تَزُجُّ عَنْهُ، أَوْ تَدْعُو إِلَيْهِ).

به بیان دیگر، خداوند درباره همه اوامر و نواهی اش اتمام حجت فرموده و رسول خدا ﷺ در رساندن پیام الهی کوتاهی نکرده است؛ اصول را روشن ساخته و فروع را تبیین کرده، بنابراین جایی برای ابداعات این و آن نگذاشته است.

در ادامه می‌فرماید: این احکام مخصوص زمان پیامبر ﷺ نبود، بلکه «رضا و خشم (و قانون) او در گذشته و حال و آینده یکسان است»؛ «فَرِضَاهُ فِيمَا بَقِيَ وَاحِدٌ، وَسَخَطُهُ فِيمَا بَقِيَ وَاحِدٌ).

بنابراین نباید بعضی به این بهانه متوسل شوند که احکام عصر پیامبر ﷺ مخصوص آن زمان بوده و با تغییر زمان و دگرگونی محیط باید اجتهاد تازه‌ای به راه اندازیم! در واقع این جمله امام ﷺ اشاره به مضمون حدیث معروف نبوی است: «حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».^۲ در ادامه این سخن و در تأکید وحدت برنامه‌های الهی درباره همه انسان‌ها، اعم از آیندگان و گذشتگان و انسان‌های زمان حال، می‌افزاید: «بدانید که خداوند هیچ‌گاه از کاری که به سبب آن بر پیشینیان خشم گرفته خشود نمی‌شود، و هرگز از شما به سبب چیزی که به خاطر آن از پیشینیان راضی شده است خشمگین نمی‌شود. (آری) شما در راه روشنی گام برمی‌دارید (که همه انبیا به آن دعوت کرده‌اند) و همان سخنی را می‌گویید که بزرگان پیش از شما گفته‌اند»؛ «وَأَعْلَمُوا

۱. «بادی» از ریشه «بَدُو» بر وزن «جبر» به معنای آشکار شدن گرفته شده و جنبه وصفی دارد و به معنای آشکار و نمایان است.

۲. مؤتمر علماء بغداد، ص ۱۶۳ و از قول امام صادق ﷺ؛ کافی، ج ۱، باب البدع و الرأی و المقایس، ص ۵۸، ح ۱۹.

أَنَّهُ لَنْ يَرْضَىٰ عَنْكُمْ بَشِيءَ سَخِطِهِ عَلَىٰ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، وَلَنْ يَسْخَطَ عَلَيْكُمْ بَشِيءَ رِضِيهِ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ. وَإِنَّمَا تَسِيرُونَ فِي آثَرِ بَيْنٍ، وَتَتَكَلَّمُونَ بِرَجْعِ قَوْلٍ قَدْ قَالَهُ الرِّجَالُ مِنْ قَبْلِكُمْ).

همه این تعبیرات اشاره به این است که اصول تعلیمات انبیا و رجال وحی، یکی است و برنامه سعادت و تکامل انسان‌ها که از سوی خدا به وسیله مردان وحی ابلاغ شده، یکسان است، هر چند با گذشت زمان تکامل بیشتری یافته، و این در واقع یکی از شاخه‌های توحید است. این همان چیزی است که قرآن مجید می‌گوید: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نَفَرَقَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»؛ «پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده است و همه مؤمنان (نیز) به خدا و فرشتگانش و کتاب‌های او و فرستادگانش ایمان آورده‌اند (و گفتند): ما در میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم (و به همه ایمان داریم)».^۱

امام علیه السلام در پایان این بخش به چند نکته پراهمیت اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند نیاز دنیای شما را برطرف ساخته و شما را به شکر نعمت‌هایش ترغیب کرده (تا نعمتش را بر شما افزون کند) و ذکر و یاد خود را با زبان‌هایتان، بر شما واجب ساخته است (تادل‌هایتان همواره بیدار باشد)»؛ «قَدْ كَفَاكُمْ مَوْنَةَ دُنْيَاكُمْ، وَحَثَّكُمْ عَلَى الشُّكْرِ، وَأَفْتَرَضَ مِنْ أَلْسِنَتِكُمُ الذُّكْرَ».

اشاره به این‌که از یک‌سو شما را مشمول انواع نعمت‌ها ساخته و به حکم «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^۲ و «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً»^۳ همه مواهب زمین و آسمان، از نور آفتاب گرفته تا باران حیات‌بخش

۱. بقره، آیه ۲۸۵.

۲. جاثیه، آیه ۱۳.

۳. بقره، آیه ۲۹.

و نسیم روح پرور و چشمه‌ها و نهرها و منابع زیرزمینی و روزمینی، همه را مسخر شما کرده است. از سوی دیگر، به شما دستور شکرگزاری داده، همان کاری که موجب فزونی نعمت و بقای مواهب الهی و الطاف او خواهد شد. از سوی سوم، شما را وادار به یاد خودش کرده، یادی که مایه آرامش دل‌ها و نجات از چنگال شیطان است: ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾؛ «آگاه باشید، تنها با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد».^۱ ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾؛ «پرهیزکاران هنگامی که گرفتار و سوسه‌های شیطان شوند به یاد (خدا) و یادش و کیفر (او) می‌افتند و (در پرتو یاد او راه حق را می‌بینند و) در این هنگام بینا می‌شوند».^۲

این‌که امام علیه السلام از میان همه اعمال واجب و مستحب بر ذکر زبانی تکیه کرده به این دلیل است که ذکر با زبان، مایه بیداری دل است و این بیداری سرچشمه اصلی حرکت به سوی خیر و سعادت است. افزون بر این اگر زبان در اختیار ذکر خدا قرار نگیرد در اختیار شیطان قرار خواهد گرفت و می‌دانیم که بخش مهمی از گناهان کبیره با زبان انجام می‌شود.

این نکته نیز حائز اهمیّت است که توجه به نعمت‌ها و شکر منعم در برابر نعمت‌ها، پایه اصلی معرفه الله است، همان‌گونه که در علم عقاید آمده است.

نکته‌ها

۱. یکسان بودن حکم خدا از اول تا آخر تاریخ بشر

از نکات مهمی که در این بخش از خطبه، امام علیه السلام بر روی آن تأکید می‌کند یکسان بودن اصول احکام الهی در میان همه اقوام و ملل، و مردم دیروز و امروز و فرداست.

۱. رعد، آیه ۲۸.

۲. اعراف، آیه ۲۰۱.

توضیح این‌که تاریخ بشر در گذشته و حال شاهد و ناظر انواع تبعیض‌ها در میان اقوام و ملل در وضع قوانین و احکام عرفی بوده است؛ گروهی به دلیل رنگ پوست و گروه دیگری به علت طبقه اجتماعی خاص خود، احکام متفاوتی با دیگران داشته‌اند و در واقع خون سفیدپوستان رنگین‌تر از رنگین‌پوستان بوده و طبقه اشراف، از نظر قوانین، امتیازات و ویژه‌ای نسبت به دیگران داشته‌اند.

اسلام آمد و با شعار معروف مساوات نژادها و رنگ‌ها و قومیت‌ها خط بطلان بر امتیازات قومی و نژادی و قبیله‌گی و طبقات اجتماعی کشید.

معروف است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ایام حج در سرزمین منی در حالی که بر شتری سوار بود، رو به سوی مردم کرد و فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ الْأَنْزَابُ رِبِّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ، وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ، وَلَا لِأَسْوَدَ عَلَى أَحْمَرَ، وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَى أَسْوَدٍ إِلَّا بِالتَّقْوَى. أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ؟ قَالُوا نَعَمْ! قَالَ لِيَبْلُغَنَّ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ؛ أَي مَرْدَم! بَدَانِيد كَه خَدَاي شَمَا يِكِي اسْت وَ پَدْرَتَان يِكِي؛ نَه عَرَب بَر عَجْم بَر تَرِي دَارْد وَ نَه عَجْم بَر عَرَب، نَه سِيَاه پُوسْت بَر گَنْدَمگُون^۱ وَ نَه گَنْدَمگُون بَر سِيَاه پُوسْت، مَگَر بَه سَبَب تَقْوَا. أَيَا مَن دَسْتُور الهِي رَا اَبْلَاغ كَرْدَم؟ هَمَه گَفْتَنْد: آري! فَرْمُود: اَيْن سَخْن رَا حَاضِرَان بَه غَايِبَان بَر سَاَنَنْد»^۲.

پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن را تنها در اجتماع عظیم منی نفرمود، بلکه در موارد دیگر نیز به عنوان یکی از اصول مسلم اسلام به آن اشاره کرده است، از جمله در حدیثی می‌خوانیم: «روزی سلمان فارسی وارد مجلس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شد، او را گرامی داشتند و به موجب فضیلت‌ها و سن و سالش در صدر مجلس جای دادند، در این هنگام عمر وارد شد و با اعتراض گفت: «مَنْ هَذَا الْعَجَمِيِّ الْمْتَصَدَّرِ فِيمَا بَيْنَ

۱. «احمر» به معنای سرخ پوست نیست، بلکه به معنای گندمگون است، زیرا سفیدپوستان آن محیط در واقع

گندمگون بودند.

۲. جامع لأحكام القرآن (قرطبی)، ج ۱۶، ص ۳۴۱ و ۳۴۲.

الْعَرَبِ؛ این مرد عجمی که در میان عرب‌ها صدرنشین شده کیست؟» پیغمبر ﷺ بر فراز منبر رفت (کاری که برای بیان یک حکم عام و اساسی انجام می‌شد) و خطبه خواند و فرمود: «إِنَّ النَّاسَ مِنْ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا مِثْلُ أَسْنَانِ الْمِشْطِ؛ لَا فَضْلَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْأَعْجَمِيِّ وَلَا لِلْأَحْمَرِ عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالْتَّقْوَى، سَلْمَانُ بَحْرٌ لَا يُتْرَفُ وَكَتْرٌ لَا يُنْفَدُ، سَلْمَانٌ مِمَّا أَهْلَ الْبَيْتِ؛ مردم از زمان آدم تا به امروز همگی مانند دندان‌های شانه مساوی هستند، عرب فضیلتی بر عجم ندارد و گندمگون فضیلتی بر سیاه‌پوست مگر به سبب تقوا. سلمان، دریایی است که پایان نمی‌گیرد و گنجی است که تمام نمی‌شود، سلمان از ما اهل بیت است».^۱

این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که نه تنها انسان‌هایی که در یک عصر زندگی می‌کنند در برابر اصول قوانین الهی یکسان‌اند، بلکه انسان‌هایی که در طول تاریخ بشریت بر صفحه زمین گام نهاده و در حال و آینده، بر آن گام می‌نهند در شرایط همگون، یکسان‌اند و با توجه به این که امتیازات قبیله‌ای در میان عرب و امتیازات نژادی و طبقاتی در سطح جهان آن روز سخت مورد توجه بود، این حکم اسلام درخشندگی فوق‌العاده‌ای دارد.

کلام امام امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه مورد بحث تأکیدی بر همین موضوع است که می‌فرماید: آنچه خدا برای اقوام پیشین پسندیده و به آن راضی شده، برای شما هم پسندیده است و آنچه مورد خشم و نفرت بوده، هم‌اکنون نیز چنین است. با توجه به این که خلیفه دوم هنگامی که به حکومت رسید، - طبق تواریخ شیعه و اهل سنت - بار دیگر امتیازات جاهلی از جمله امتیاز عرب را بر عجم برقرار کرد؛ این بیان امام علیه السلام نیز در ادامه بیانات پیامبر صلی الله علیه و آله است، و ارزش فوق‌العاده‌ای دارد.

۱. بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۸، ح ۶۴؛ اختصاص، ص ۳۴۱.

این سخن را با جمله‌ای از خطبه حجة الوداع که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آن جا اصول قوانین اسلام را برای همگان بیان فرمود پایان می‌دهیم: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَبُّكُمْ وَاحِدٌ وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ كُلُّكُمْ لِأَدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ» وَ لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَيَّ عَجْمِيٌّ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى؛ أَلَا هَلْ بَلَغْتُ؟ قَالُوا: نَعَمْ. قَالَ: فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ؛ ای مردم! پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی، همه شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک بود. گرمی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. عرب بر عجم برتری ندارد مگر به سبب تقوا. ای مردم! آیا من دستور خدا را به شما رساندم؟ همگی گفتند: آری، فرمود: حاضران این مطلب را به غایبان برسانند»^۱.

۲. قرآن ناطق است یا صامت؟

در آغاز این بخش از خطبه، امام علیه السلام فرمود: قرآن خاموش است و گویا، این در حالی است که در خطبه ۱۲۵ در داستان حکمین چنین فرمود: «هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْتُورٌ بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلَا يُدَلِّهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ. وَإِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرَّجَالُ؛ این قرآن خطوطی است که در میان دو جلد، مستور و پنهان شده است؛ با زبان سخن نمی‌گوید و نیازمند ترجمان است و تنها انسان‌ها می‌توانند از آن سخن بگویند» قریب به این معنا در خطبه ۱۵۸ نیز آمده است.

آیا این دو تعبیر با هم منافات ندارد؟ پاسخ: منظور از ناطق بودن قرآن این است که باللسان عربی مبین احکام خدا را بیان کرده است. هر کسی آماده پذیرش باشد او را به سوی خود فرامی‌خواند و به خیر و سعادت هدایت می‌کند، بنابراین برای حق طلبان کاملاً گویاست؛ ولی کسانی که از روی تعصب و لجاجت به نزاع

برخاسته‌اند پیام قرآن را نمی‌شنوند و اگر بشنوند باز هم نشنیده می‌انگارند. برای این افراد باید قاضی و حکم عادل باشد که پیام قرآن را به آن‌ها برساند و اتمام حجت کند. مثلاً در داستان جنگ صفین، قرآن پیام روشنی داشت، می‌فرمود: ﴿فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾؛ «اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد». ^۱ بر همه واضح بود که علی عَلَيْهِ السَّلَام اضافه بر این‌که از سوی خدا به خلافت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منصوب شده بود، از سوی قاطبه مؤمنان و اکثریت قریب به اتفاق مهاجر و انصار نیز برای خلافت پذیرفته شده بود و معاویه و لشکر شام، یاغیان و طاغیانی بودند که می‌خواستند خود را بر مسلمین تحمیل کنند ولی چون در برابر حکم خدا لجاجت و سرسختی نشان می‌دادند لازم بود کسی به‌عنوان حاکم آن‌ها را به سوی حق راهنمایی کند، هر چند متأسفانه حکمیت در مسیر صحیحی قرار نگرفت و نتیجه مطلوبی نداد.



بخش سوم

وَأَوْصَاكُمْ بِالْتَّقْوَىٰ، وَجَعَلَهَا مُنْتَهَىٰ رِضَاهُ، وَحَاجَتَهُ مِنْ خَلْقِهِ
فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِعَيْنَيْهِ، وَدَوَّاصِيكُمْ بِيَدِهِ، وَتَقَلُّبُكُمْ فِي قُبُضَتِهِ إِنَّ
أَسْرَرْتُمْ عِلْمَهُ، وَإِنْ أَعْلَنْتُمْ كِتَابَهُ؛ قَدْ وَكَّلَ بِذَلِكَ حَفِظَةً كِرَامًا،
«مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ

, v û »S T{I B- ù k h , a è°A ½û » , j TûIj ½H]oh ½
, { o ÅB a i ; v û« °BÄá InÅ ù , k«Å ½A°Inq½ Q«
, jBÄ- °IANjBLù ; a wn B ÜBùn , T ½BnAp , T MBn »

Ü o , Ñ ½ I M à Ük ½E { tB «°MB, ñB IA ÜMB
ñFw B½ÑX½ ù T L Ek Ü / MΓ°BM «Åkv , Ñ] I
S v °nÅj ½ou w a Å, Ñ Lw «MTE , ¼¼βj ½ Äj o°A
jÅq°BB ù ½E , ñBl ½β BB«½ T Ek ç , fnAM

ترجمه

خداوند شما را به تقوا سفارش فرموده و آن را آخرین مرحله خشنودی
و خواست خویش از بندگان قرار داده است، پس تقوای الهی پیشه کنید، تقوا در
برابر خداوندی که همواره در پیشگاه او حاضرید، زمام امور شما به دست اوست
و حرکات شما در اختیار وی قرار دارد. او کسی است که اگر کار خود را پنهان
کنید می‌داند و اگر آشکار سازید ثبت می‌کند، پاسداران والامقامی برای ثبت
اعمال شما گماشته که از هیچ حقی غفلت نمی‌ورزند و چیزی را بیهوده ثبت
نمی‌کنند. بدانید آن کس که تقوا پیشه کند خداوند راهی برای رهایی از فتنه‌ها به

رویش می‌گشاید و نوری در دل تاریکی‌ها به او اعطا می‌کند، او را در آن جا که دوست دارد و به آن علاقه‌مند است (در بهشت) برای همیشه مخلد می‌سازد و در جایگاه والایی نزد خود در سرایی که آن را برای (خاصان) خویش ساخته است جای می‌دهد. همان جایی که سایه‌اش از عرش خداست و نور و روشنایی‌اش جمال اوست، زائرانش فرشتگان و یارانش پیامبران خدا هستند. حال که چنین است به سوی معاد (با اعمال صالح) بر یکدیگر سبقت جوید و بر سرآمد زندگی خود پیشی گیرید، زیرا نزدیک است آرزوهای مردم قطع گردد و مر ، آن‌ها را در آغوش کشد و درهای توبه به رویشان بسته شود (بدانید که) شما همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند؛ مرگشان فرارسید و تقاضای بازگشت به این جهان کردند (اما پذیرفته نشد) و همچون رهروانی هستید در حال کوچ کردن از خانه‌ای که خانه شما نیست، فرمان کوچ به شما داده شده و دستور تهیه زاد و توشه (از این سرا) را نیز به شما داده‌اند.

شرح و تفسیر

جایگاه عظیم تقوا

امام علیه السلام در این بخش از خطبه با تأکید هر چه بیشتر، دعوت به تقوا کرده و دلیل آن را ذکر می‌فرماید. سپس از آثار تقوا سخن می‌گوید و در ادامه درباره ناپایداری دنیا و سفر آخرت و زاد و توشه آن، که تقواست شرح پرمعنایی می‌دهد.

نخست می‌فرماید: «خداوند شما را به تقوا سفارش کرده و آن را آخرین مرحله خشنودی و خواست خویش از بندگان قرار داده است»؛ (وَأَوْصَاكُمْ بِالتَّقْوَى، وَجَعَلَهَا مُنْتَهَى رِضَاهُ، وَحَاجَتَهُ مِنْ خَلْقِهِ).

این عبارت نشان می‌دهد که تقوا برترین خواست پروردگار از بندگان

و بالاترین افتخار برای همگان است. و هماهنگ با آیات قرآن است که می‌گوید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»^۱، «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»^۲، «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا»^۳ و بالاترین بها را برای تقوا قائل شده است. حقیقت این است که تقوا احساس مسئولیت از درون است؛ از یک سو زاینده ایمان قوی است و از سوی دیگر سرچشمه اطاعت و پرهیز از گناه است. تعبیر به حاجت در مورد خداوند، نه به این معناست که خداوند احتیاج به بندگان دارد، حاجت در لغت تنها به معنای نیاز و فقر نیست، بلکه گاه به معنای درخواست نیز آمده است.

امام علیه السلام در ادامه این سخن به بیان دلیل رعایت تقوای شدید در پیشگاه الهی پرداخته، می‌فرماید: «پرهیزکاری پیشه کنید در برابر خداوندی که همواره در پیشگاه او حاضرید و زمام شما به دست اوست و حرکات شما در اختیار او قرار دارد»: «فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي الَّذِي أَنْتُمْ بَعِيْنِهِ، وَنَوَاصِيكُمْ^۴ بِيَدِهِ، وَتَقَلُّبُكُمْ^۵ فِي قَبْضَتِهِ». آری، عالم، محضر خداست و زمام اختیار همه به دست اوست، هر چند بندگان را در اعمالشان آزاد قرار داده؛ ولی این آزادی به معنای سلب قدرت از ذات پاک او نیست.

در ادامه برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «کسی که اگر کار خود را پنهان کنید می‌داند و اگر آشکار سازید می‌نویسد. پاسداران و الامقامی برای ثبت اعمال شما

۱. حجرات، آیه ۱۳.

۲. بقره، آیه ۱۹۷.

۳. مریم، آیه ۶۳.

۴. «نواصی» جمع «ناصیه» به معنای موهای پیش سر و اشاره به قدرت قاهره خداوند و کنایه از سلطه او بر همه چیز است.

۵. «تقلب» در این جا به معنای تصرف و هرگونه دگرگونی است، اشاره به این‌که همه حرکات شما در دست قدرت اوست.

گماشته که از حفظ هیچ حقی غفلت نمی‌ورزند و چیزی را بیهوده ثبت نمی‌کنند؛ (إِنْ أَسْرَرْتُمْ عِلْمَهُ، وَإِنْ أَعْلَنْتُمْ كِتَابَهُ؛ قَدْ وَكَّلَ بِذَلِكَ حَفْظَةَ كِرَاماً، لَا يُسْقِطُونَ حَقّاً، وَلَا يُثْبِتُونَ بَاطِلاً).

در قرآن مجید نیز می‌خوانیم: «وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»؛ «گفتار خود را پنهان کنید یا آشکار (تفاوتی نمی‌کند) زیرا او به آنچه در درون سینه‌هاست آگاه است».^۱ نیز می‌فرماید: «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَاماً كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ»؛ «و به یقین نگهبانانی بر شما گمارده شده و الامقام و نویسندگان (ی اعمال نیک و بد شما) که می‌دانند شما چه می‌کنید».^۲

بدیهی است که ثبت اعمال به وسیله فرشتگان حافظ اعمال، برای تأکید است و گرنه از جمله‌های قبل به خوبی روشن شد که آشکار و پنهان و همه چیز در زمین و آسمان در برابر علم خدا یکسان است.

با توجه به جمله «قَدْ وَكَّلَ بِذَلِكَ؛ خداوند برای کتابت، گروهی را مأمور کرده است» و با توجه به این که کتابت را به اعمال آشکار، محدود ساخته (وَإِنْ أَعْلَنْتُمْ كِتَابَهُ) چنین استفاده می‌شود که فرشتگان الهی مأموریت ندارند همه اعمال پنهانی را بنویسند و خداوندی که ستارالعیوب است بخشی از این اعمال را از قلمرو اطلاع آن‌ها خارج ساخته و تنها در اختیار خودش قرار داده است و این حکایت از نهایت لطف او می‌کند.

در دعای کمیل نیز می‌خوانیم: «وَكُلَّ سَيِّئَةٍ أَمَرْتُ بِإِثْبَاتِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ الَّذِينَ وَكَّلْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي وَجَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي وَكُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ وَالشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ وَبِرَحْمَتِكَ أَخْفَيْتَهُ وَبِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ؛ خداوند! گناهان مرا ببخش، هر گناهی که فرشتگان و الامقام را مأمور ثبت آن

۱. ملک، آیه ۱۳.

۲. انفطار، آیات ۱۰-۱۲.

کرده‌ای، همان‌ها که مأموریت دارند همه آنچه را که از من سرمی‌زند بنویسند و آن‌ها را افزون بر اعضای من گواه من قرار دادی و تو در ماورای آن‌ها مراقب آنان هستی و گواه بر چیزی هستی که از آن‌ها پنهان شده است (آری) به رحمت آن را پنهان ساختی و به فضل مستور داشتی»^۱.

سپس امام علیه السلام به بیان آثار و برکات تقوا می‌پردازد و در عبارت کوتاه و بسیار پرمعنایی چهار نتیجه برای تقوا و پرهیزکاری ذکر می‌کند. در بیان اولین و دومینش می‌فرماید: «بدانید آن‌کس که تقوا پیشه کند، خداوند راهی برای رهایی از فتنه‌ها به رویش می‌گشاید و در دل تاریکی‌ها نور به او اعطا می‌کند»؛ (وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا مِّنَ الْفِتَنِ، وَنُورًا مِّنَ الظُّلُمِ).

قسمت اول این سخن برگرفته از آیه شریفه «وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»^۲ است. در حدیثی از ابوذر غفاری نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنِّي لِأَعْلَمُ آيَةً لَوْ أَخَذَ بِهَا النَّاسُ لَكَفَفَتْهُمْ»؛ «وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» فَمَا زَالَ يَقُولُهَا وَيُعِيدُهَا؛ من آیه‌ای را می‌دانم که اگر همه انسان‌ها دست به دامن آن زنند برای حل مشکلاتشان کافی است... پس آیه «وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ» را تلاوت کرد و بارها تکرار فرمود»^۳.

قسمت دوم، برگرفته از آیات دیگر است؛ مانند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید برای شما (نورانیت درون و) وسیله تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد»^۴.

۱. مصباح‌المتجهد، ج ۲، ص ۸۴۹.

۲. طلاق، آیه ۲.

۳. تفسیر مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۴۶۰.

۴. انفال، آیه ۲۹.

درباره سومین و چهارمین ثمره پربار تقوا می فرماید: «خداوند او را در آن جا که دوست دارد و علاقه مند است (یعنی بهشت) برای همیشه مخدّم می سازد و در جایگاه والایی نزد خود در سرایی که آن را برای (خاصّان) خویش ساخته است جای می دهد»؛ (وَيُخَلِّدُهُ فِيهَا أَشْتَهَتْ نَفْسُهُ، وَيُنْزِلُهُ مَنْزِلَ الْكَرَامَةِ عِنْدَهُ، فِي دَارٍ أَصْطَنَعَهَا لِنَفْسِهِ).

در این عبارت نتیجه تقوا را بیرون رفتن از فتنه ها و برطرف شدن ظلمت ها از صحنه زندگی پرهیزکاران در این جهان و خلود در مواهب مادی و معنوی در آن جهان ذکر کرده است. در واقع خداوند برای پرهیزکاران، میان نعمت های مادی و معنوی این جهان و آن جهان جمع می کند؛ و جمله های مذکور هر کدام اشاره به یکی از این نعمت ها است.

جمله «أَصْطَنَعَهَا لِنَفْسِهِ» یا اشاره به این است که خداوند منزلگاه خاص آخرت را برای خاصّان خویش آفریده یا از قبیل تعبیراتی همچون «بیت الله» و «شهر الله» است که اشاره به عظمت و اهمّیت آن سراسر است.

سپس در شرح اوصاف این جایگاه ویژه می فرماید: «همان جایی که سایه اش از عرش خداست و نور و روشنایی اش جمال اوست، زائرانش فرشتگان و یارانش پیامبران خدا هستند»؛ (ظِلُّهَا عَرْشُهُ، وَنُورُهَا بَهْجَتُهُ، وَزُؤَارُهَا مَلَائِكَتُهُ، وَرُفَقَاؤُهَا رُسُلُهُ).

راستی چه جایگاه والایی است! جایی که مافوق زمین و آسمان و در سایه عرش خداست. پرتو انوار الهی آن را روشن کرده و فرشتگان او هر دم به زیارت انسان می آیند و او با پیامبران بزرگ هم نشین است. اوصافی که شنیدنش انسان را به وجد می آورد، دیدنش چگونه خواهد بود؟

۱. «اصطنع» یعنی آن را ساخته و پرداخته و از ریشه «صنع» گرفته شده است.

قرآن مجید نیز می‌گوید: ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾؛ «و کسانی که خدا و پیامبر را اطاعت کنند (در روز رستاخیز)، همنشین کسانی خواهند بود که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان؛ و آنها همنشین خوبی هستند».^۱

امام علی(ع) در ادامه این سخن که دعوت به تقوا کرد و آثار بسیار گران‌بهای آن را بیان فرمود در یک نتیجه‌گیری روشن می‌فرماید: «حال که چنین است به‌سوی معاد (با اعمال صالح) سبقت جوید و بر اجل پیشی‌گیرید (و پیش از آن‌که فرصت‌ها از دست برود و عمر به پایان برسد از آن بهره‌بردارید و زاد و توشه بیندوزید)»؛ (فَبَادِرُوا الْمَعَادَ، وَسَابِقُوا الْآجَالَ).

همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: ﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾؛ «به پیش تازید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنة آن مانند پهنة آسمان و زمین است».^۲

در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَبِعَنِّي الدَّارِ﴾؛ «فرشتگان بر بهشتیان از هر دری وارد می‌گردند (و به آنان می‌گویند): سلام بر شما به‌سبب صبر و استقامتتان. چه نیکوست سرانجام سرای جاویدان».^۳

در ادامه سخن به بیان علت آن می‌پردازد و می‌فرماید: «چراکه نزدیک است آرزوهای مردم قطع گردد و مر ، آنها را در آغوش کشد و درهای توبه به رویشان بسته شود و (بدانید که) شما همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند؛

۱. نساء، آیه ۶۹

۲. حدید، آیه ۲۱.

۳. رعد، آیات ۲۳ و ۲۴.

مرگشان فرارسید و تقاضای بازگشت به این جهان کردند (اما پذیرفته نشد)؛
 (فَإِنَّ النَّاسَ يُوشِكُ أَنْ يَنْقَطِعَ بِهِمُ الْأَمَلُ، وَيَرْهَقَهُمُ الْأَجَلُ، وَيُسَدَّ عَنْهُمْ بَابُ التَّوْبَةِ.
 فَقَدْ أَصْبَحْتُمْ فِي مِثْلِ مَا سَأَلَ إِلَيْهِ الرَّجْعَةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ).

این سخن، اشاره به چیزی است که در قرآن آمده و می فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا»؛ «(آن‌ها همچنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مر یکی از آنان فرارسد، می گوید: پروردگارا! مرا بازگردانید شاید در برابر آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم (ولی به او می گویند: چنین نیست؛ این سخنی است که او به زبان می گوید (و اگر بازگردد همان راه را ادامه می دهد)).^۲

مقصود امام علیه السلام این است که پیش از آن‌که به چنین سرنوشتی گرفتار شوید و تقاضایی بکنید که پذیرفته نمی شود، امروز آنچه می خواهید، از اعمال صالح و توبه از گناه، انجام دهید.

در ادامه همگان را به سفر آخرت و آمادگی برای این سفر طولانی و پرخطر متوجه می کند و می فرماید: «شما همچون رهروانی هستید در حال کوچ کردن از خانه‌ای که خانه شما نیست (بلکه سرایی است ناپایدار و منزلگاهی است در مسیر راه)»؛ (وَأَنْتُمْ بَنُو سَبِيلٍ، عَلَيَّ سَفَرٍ مِنْ دَارٍ لَيْسَتْ بِدَارِكُمْ).

سپس می افزاید: «فرمان کوچ به شما اعلام شده و دستور تهیه زاد و توشه (از این سرا) را نیز به شما داده‌اند»؛ (وَقَدْ أُودِنْتُمْ مِنْهَا بِالْأُرْتِحَالِ، وَأُمِرْتُمْ فِيهَا بِالزَّادِ). در بعضی از آیات قرآن و در بسیاری از روایات، این تشبیه گویا برای سرای

۱. «برهق» از ریشه «رهق» بر وزن «شفق» در اصل به معنای پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است و در این جا به معنای غلبه و تسلط مرگ بر انسان است.

۲. مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

آخرت و دنیا و ساکنان این جهان دیده می‌شود که انسان‌ها را به مسافرانی شبیه کرده‌اند که به سوی سرمنزل مقصود در حرکت‌اند و در راه به منزلگاهی رسیده‌اند که باید چند روزی در آن توقف کنند و زاد و توشه و مرکب فراهم سازند و از آن‌جا به راه خود ادامه دهند. زاد و توشه چیزی جز تقوا و مرکب راهوار چیزی جز ایمان نیست. آن‌ها که در تهیئه آن کوتاهی کنند، در راه می‌مانند و هلاک می‌شوند و هرگز به مقصد نمی‌رسند. قافله‌سالاران، انبیا و اوصیا هستند که فریاد «الرحیل» (کوچ کنید) را برآورده و ندای «زاد و توشه آماده سازید» سر داده‌اند، هر چند گروهی در خواب‌اند یا بیدارند و گوش شنوا ندارند و بانگ و ندای آن‌ها را نمی‌شنوند.

قرآن مجید می‌گوید: «وَإِنَّ الْأَخْرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ»؛ «و فقط آخرت، سرای پایدار است».^۱ و نیز می‌فرماید: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»؛ «و زاد و توشه تهیئه کنید که بهترین زاد و توشه پرهیزکاری است».^۲



۱. غافر، آیه ۳۹.

۲. بقره، آیه ۱۹۷.

بخش چهارم

وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ، فَارْحَمُوا
ذُنُوبَكُمْ، فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَّبْتُمُوهَا فِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا.
أَفَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشُّوْكَةِ تُصِيبُهُ، وَالْعُثْرَةَ تُذَمِّيهِ، وَالرَّمْضَاءِ
تُحْرِقُهُ؟ فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَابِقَيْنِ مِنْ نَارٍ، ضَجِيعَ حَجَرٍ، وَقَرِينِ
شَيْطَانٍ! أَعَلِمْتُمْ أَنَّ مَالِكًا إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ بَعْضَهَا بَعْضًا
لِعُضْبِهِ، وَإِذَا زَجَرَهَا تَوَثَّبَتْ بَيْنَ أَبْوَابِهَا جَزَعًا مِنْ زَجْرَتِهِ!

ترجمه

بدانید که این پوست نازکِ تنِ (انسان) طاقت آتش دوزخ را ندارد، بنابراین بر خویشتن رحم کنید، چنان که شما این حقیقت را درباره خویشتن در مصایب دنیا آزموده‌اید. آیا ناراحتی یکی از خودتان را در لحظه‌ای که خاری به بدنش فرو می‌رود و یا هنگامی که زمین می‌خورد و کمی مجروح می‌شود و یا زمانی که ریگ‌های داغ بیابان (در فصل گرما) او را آزار می‌دهد، مشاهده کرده‌اید؟ حال چگونه خواهید بود هنگامی که در میان دو طبقه از آتش در کنار سنگ‌های گداخته در مجاورت شیطان قرار گیرید؟ آیا می‌دانید آنگاه که مالک دوزخ بر آتش خشم می‌گیرد، آتش‌ها روی هم می‌غلتنند و یکدیگر را می‌کوبند (و شعله‌های عظیم از درون آن‌ها برمی‌خیزد) و آنگاه که بر آتش فریاد زند از وحشت فریادش قطعات عظیم آتش در میان درهای جهنم به هر سو پرتاب می‌شوند؟!

شرح و تفسیر

عذاب هولناک قیامت!

امام علیه السلام به دنبال سفارش‌های مؤکدی که درباره تقوا و پرهیزکاری در بخش قبل فرمود در این بخش از خطبه اشارات تکان‌دهنده‌ای به کيفرهای سخت آخرت و عذاب‌های هولناک دوزخ کرده، می‌فرماید: «بدانید که این پوست نازک تن (انسان) طاقت آتش دوزخ را ندارد، بنابراین بر خویشتن رحم کنید!»؛ (وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِهَذَا الْجِلْدِ الرَّقِيقِ صَبْرٌ عَلَى النَّارِ، فَأَرْحَمُوا أَنْفُسَكُمْ).

سپس با مقایسه‌ای ساده و روشن شدت فوق‌العاده عذاب دوزخ را مجسم می‌سازد و می‌فرماید: «شما این حقیقت را درباره خویش در مصایب دنیا آزموده‌اید. آیا ناراحتی یکی از خودتان را در لحظه‌ای که خاری به بدنش فرو می‌رود و یا هنگامی که زمین می‌خورد و کمی مجروح می‌شود و یا زمانی که ریگ‌های داغ بیابان (در فصل گرما) او را آزار می‌دهد، مشاهده کرده‌اید؟ (شما با این مصایب جزئی ناراحت می‌شوید و گاه فریادتان بلند می‌شود، حال فکر کنید چگونه خواهید بود هنگامی که در میان دو طبقه از آتش در کنار سنگ‌های گداخته، در مجاورت شیطان قرار گیرید؟)؛ (فَإِنَّكُمْ قَدْ جَرَّبْتُمُوهَا فِي مَصَائِبِ الدُّنْيَا. أَفَرَأَيْتُمْ جَزَعَ أَحَدِكُمْ مِنَ الشُّوْكَةِ^۱ تُصِيبُهُ، وَالْعَشْرَةَ تُدْمِيهِ^۲، وَالرَّمْضَاءِ^۳ تُحْرِقُهُ؟ فَكَيْفَ إِذَا كَانَ بَيْنَ طَائِفَتَيْنِ^۴ مِنْ نَارٍ، ضَجِيعَ حَجَرٍ، وَقَرِينَ شَيْطَانٍ!).

۱. «شوکه» به معنای خار است، سپس به سرنیزه‌های سربازان و بعد به هرگونه سلاح اطلاق شده است و چون

سلاح نشانه قدرت و شدت است به هرگونه قدرت، شوکت اطلاق می‌شود.

۲. «تدمیه» از ریشه «ادماء» به معنای خارج ساختن خون از بدن است.

۳. «رمضاء» به معنای شدت گرما و همچنین زمین‌ها و سنگ‌هایی است که بر اثر تابش آفتاب، داغ و سوزان

می‌شود.

۴. «طایفین» تشبیه «طایق» است و به فتح و کسر باء هر دو آمده و به معنای آجر بزرگ و طبقه ساختمان است

در تکمیل این سخن می‌افزاید: «آیا می‌دانید آنگاه که مالک (دوزخ) بر آتش (دوزخ) خشم می‌گیرد، آتش‌ها بر روی هم می‌غلتنند و یکدیگر را می‌کوبند (وشعله‌های عظیم از درون آن‌ها برمی‌خیزد!) و آنگاه که بر آتش فریاد زند از وحشت فریاد او قطعات عظیم آتش در میان دره‌های جهنم به هر سو پرتاب می‌شوند؟!»، (أَعْلَمْتُمْ أَنَّ مَالِكًا إِذَا غَضِبَ عَلَى النَّارِ حَطَمَ بَعْضَهَا بَعْضًا لِفَضِيهِ، وَإِذَا زَجَرَهَا تَوَثَّبَتْ^۲ بَيْنَ أَبْوَابِهَا جَزَعًا مِنْ زَجْرَتِهِ!).

مرحوم «مغنیه» هنگامی که به شرح این بخش از خطبه می‌رسد سخن جالبی بیان می‌کند، می‌گوید:

«همه خطبه‌های نهج البلاغه دو یا سه اصل را همراه با هم تعقیب می‌کنند، از یک سو حمد و ستایش و تعظیم پروردگار و شرح صفات جمال و جلال و اسمای حسنا و از سوی دیگر، ثنا و تمجید پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نور و هدایتی که برای جهان انسانیت آورده و از سوی سوم، مکر و فریب دنیا و سكرات مر و وحشت قبر و حساب و عذاب‌های شدید الهی در قیامت.

و شگفت آن‌که با این همه تکرار، چیزی مکرر در آن نیست، زیرا هر کدام اسلوب تازه و شکل جدید و بدیعی دارد که در قبل و بعد آن دیده نمی‌شود، چیزی که شارحان نهج البلاغه را به زحمت می‌افکند و در حیرت فرو می‌برد».^۳

به‌هرحال امام عَلَيْهِ السَّلَام در این سخن، ناتوانی و ناراحتی شدید انسان را در برابر

→ و به چیزی که نان روی آن می‌پزند و یا غذا در آن سرخ می‌کنند نیز گفته شده و گویا از واژه فارسی تابه، گرفته شده است.

۱. «حطم» از ریشه «حطم» بر وزن «حتم» به معنای شکستن و خرد کردن چیزی است. این تعبیر در مورد اشیایی که به شدت به هم بخورند و خرد شوند، اطلاق می‌گردد و به همین مناسبت یکی از نام‌های دوزخ «حطمة» است.

۲. «توثبت» از ریشه «وثوب» به معنای جستن و پریدن است.

۳. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۶ (با اقتباس).

مصایب کوچک دنیا شرح می دهد و آن را با مسائل عظیم آخرت و عذاب های شدید آن مقایسه می کند و به همگان هشدار می دهد. شبیه این سخن همان است که در دعای کمیل می گوید: «یا رَبِّ وَأَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفِي عَنْ قَلِيلٍ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَعُقُوبَاتِهَا وَمَا يَجْرِي فِيهَا مِنَ الْمَكَارِهِ عَلَى أَهْلِهَا عَلَى أَنَّ ذَلِكَ بَلَاءٌ وَمَكْرُوهٌ قَلِيلٌ مَكْتُهُ يَسِيرٌ بَقَائُهُ فَصَبْرٌ مُدَّتُهُ فَكَيْفَ احْتِمَالِي لِبَلَاءِ الْآخِرَةِ وَجَلِيلِ وَقُوعِ الْمَكَارِهِ فِيهَا وَهُوَ بَلَاءٌ تَطُولُ مُدَّتُهُ وَيَدُومُ مَقَامُهُ وَلَا يُخَفَّفُ عَنْ أَهْلِهِ؛ پروردگارا! تو ناتوانی مرا در برابر کمی از رنج و عذاب دنیا و ناراحتی هایی که در دنیا به اهل دنیا می رسد می دانی با این که درد و رنجی است که زمانش کوتاه و بقایش کم و مدتش ناچیز است، پس چگونه طاقت عذاب آخرت و ناراحتی های شدید آن را دارم، حال آن که مدت آن طولانی و بقایش زیاد است و تخفیفی به مجازات شدگان داده نمی شود».

در ضمن از تعبیرات امام علیه السلام چنین استفاده می شود که آتش دوزخ، موجودی هوشیار است و بر اثر خشم فرشته ای که مالک دوزخ است به وحشت می آید و به هر سو پرتاب می شود، و نیز استفاده می شود که عذاب دوزخ، هم جنبه جسمانی دارد که سوزش آتش است و هم جنبه روحانی که مجاورت و همنشینی با شیطان است.

بخش پنجم

أَيُّهَا الَّذِينَ الْكَبِيرُ، الَّذِي قَدْ لَهَزَهُ الْقَتِيرُ، كَيْفَ أَنْتَ إِذَا أَلْتَحَمْتَ أَطْوَأَقُ
النَّارِ بِعِظَامِ الْأَعْنَاقِ، وَنَشِبْتَ الْجَوَامِعُ حَتَّى أَكَلْتَ لُحُومَ السَّوَاعِدِ
فَاللَّهُ اللَّهُ مَعَشَرَ الْعِبَادِ! وَأَنْتُمْ سَالِمُونَ فِي الصَّحَّةِ قَبْلَ السُّقْمِ، وَفِي
الْمُسْحَةِ قَبْلَ الضِّيْقِ. فَاسْعَوْا فِي فِكَائِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُعْلَقَ
رَهَائِنُهَا. أَسْهَرُوا عُيُونَكُمْ، وَأَضْمِرُوا بُطُونَكُمْ، وَأَسْتَعْمِلُوا أَقْدَامَكُمْ،
وَأَذْنِقُوا أَمْوَالَكُمْ، وَخُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ،
«إِنْ دَنْضُرُوا اللَّهُ يَنْضُرْكُمْ» : «B Iw & AñBç k Üù , B«ÁBMA ðh IU
H« e Hào ç & AÇ oÜ m°A j ½ : °ÜhBç & ½AES IX
° ,ñl j ½ fo «Tv aù/« o fo | E ° ° ûÁB ù
Ç n I RA B°Aç «] ° >fo «TwI;Ñç j ½ â oÜTv
Ç n I RA Bv°Aç qiA ° > â oÜTwI /< d °Iq qÄ°I
/« -Áj v e E E f L° ½EjAnEB»A /< -d °I «ÆI

ترجمه

ای پیر کهن سال! ای کسی که پیری در سراسر وجودت نفوذ کرده است!
چگونه خواهی بود آن زمانی که طوق‌های آتشین به گردن‌ها افکنده می‌شود
و غل‌های جامعه دست و گردن را به یکدیگر می‌بندد و چنان فشار می‌دهد که
گوشت‌های ساق دست‌ها را می‌خورد؟ خدا را خدا را ای بندگان خدا! اکنون که
سالم و تندرست هستید و پیش از آن‌که بیمار شوید و اکنون که در حال وسعت به
سر می‌برید، پیش از آن‌که در تنگنای زندگی قرار گیرید فرصت را غنیمت

بشمردید و کوشش کنید گردن خود را از زیر بار مسئولیت‌ها رها سازید پیش از آن‌که درهای رهایی به‌روی شما بسته شود. چشم‌ها را در دل شب بیدار نگه دارید، شکم‌ها را لاغر کنید، گام‌ها را به‌کار گیرید، اموال خود را انفاق کنید و از جسم و تن خویش بکاهید و بر جان و روان خود بیفزایید و در این کار بخل نورزید. خداوند سبحان فرموده است: «اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد» و نیز فرموده است: «کیست که به خداوند قرض نیکو دهد تا چند برابر به او عطا کند؟ و برای چنین کسی پاداش والایی است». به یقین خدا به‌سبب ضعف و ناتوانی، از شما یاری نطلبیده و قرض گرفتنش از شما (انفاق در راهش) به‌سبب کمبود نیست. او از شما یاری خواسته در حالی که لشکرهای آسمان‌ها و زمین از آن اوست و شکست‌ناپذیر و حکیم است و (همچنین) از شما درخواست قرض کرده در حالی که گنج‌های آسمان‌ها و زمین به او تعلق دارد و بی‌نیاز و شایسته ستایش است. او خواسته شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید؟

شرح و تفسیر

آزمون الهی

در این بخش از خطبه، لحن کلام امام علیه السلام تغییر می‌کند و پیران کهن سال را مخاطب قرار می‌دهد و بخشی از دردناک‌ترین عذاب قیامت را برای آن‌ها بازگو می‌کند. سپس همهٔ بندگان خدا را به استفاده از فرصت برای نجات از عذاب و کيفر الهی فرامی‌خواند و دستورات دقیقی در این زمینه می‌دهد که یکی از آن‌ها دستور به انفاق است، می‌فرماید: «ای پیر کهن سال! ای کسی که پیری در سراسر وجودت نفوذ کرده است! چگونه خواهی بود آن زمانی که طوق‌های آتشین به گردن‌ها افکنده شود و غل‌های جامعه دست و گردن را به یکدیگر ببندد و چنان

فشار دهد که گوشت‌های ساق دست‌ها را بخورد؟»؛ «أَيُّهَا الْيَفْنُ الْكَبِيرُ، الَّذِي قَدْ لَهَزَهُ الْقَتِيرُ^۳، كَيْفَ أَنْتَ إِذَا التَّحَمْتَ^۴ أَطْوَأُ النَّارِ بَعْظَامِ الْأَعْنَاقِ، وَنَشِبَتْ^۵ الْجَوَامِعُ^۶ حَتَّى أَكَلَتْ لُحُومَ السَّوَاعِدِ^۷».

چرا امام علیه السلام خطاب به پیر کهن سال می‌کند؟ ممکن است به این دلیل باشد که آفتاب عمر آن‌ها بر لب بام آمده - هر چند مر ، هیچ‌کس را خبر نمی‌کند - و باید بیشتر مراقبت کنند و یا به دلیل این‌که پیران در جوانان و فرزندان و خانواده خود نفوذ دارند و می‌توانند آن‌ها را پند دهند. جمله «قَدْ لَهَزَهُ الْقَتِيرُ» با توجه به این‌که «لهز» در اصل به معنای نفوذ و گسترش چیزی در چیز دیگر است و «قتیر» از ریشه «قتر» (بر وزن چتر) تنگ گرفتن و سخت‌گیری است، مفهومی است که پیری در همه وجود آن‌ها نفوذ کرده، استخوان‌ها سست شده، مغز و اعصاب ضعیف گشته و همه اعضای بدن ناتوان شده‌اند.

امام علیه السلام در این جا به دو عذاب بسیار دردناک دوزخیان اشاره می‌کند: یکی طوقه‌های آتشین که به گردن مجرمان انداخته می‌شود، به گوشت آن‌ها نفوذ کرده و به استخوان‌ها می‌رسد و دیگر، غل‌های جامعه است که دست‌ها را محکم به

۱. «یفن» به معنای پیر مرد کهن سال است.

۲. «لهز» از ریشه «لهز» بر وزن «محض» به معنای آشکار شدن و آمیختن و نفوذ کردن در چیزی است.

۳. «قتیر» در اصل نوک میخ‌هایی است که در سر حلقه‌های زره قرار دارد. سپس به هر امر مشکل‌زا و کار سخت‌گیرانه اطلاق شده است و چون دوران پیری یکی از مشکلات شدید است واژه قتیر به پیری نیز اطلاق شده و در خطبه بالا نیز به همین معناست.

۴. «التحمت» از ریشه «لحم» بر وزن «فهم» به معنای در هم فرورفتن و محکم شدن آمده است و مفهوم آن در جمله بالا این است که طوقه‌های آتشین به استخوان‌های گردن می‌چسبند و «لاحم» به معنای پرکردن شکاف چیزی و به اصطلاح لحیم کردن است. و «لحم» به معنای گوشت نیز از همین معنا سرچشمه گرفته که میان استخوان‌ها را پر می‌کند.

۵. «نشبت» از ریشه «نشب» بر وزن «رجب» به معنای بستن و پیوند دادن است.

۶. «جوامع» جمع «جامعه» به معنای غل و زنجیر است که دست‌ها را به گردن می‌بندد.

۷. «سواعد» جمع «ساعد» به معنای ساق دست است.

گردن‌ها می‌بندد به گونه‌ای که ساق دست را مجروح می‌کند. البته این عذاب‌ها گرچه بسیار دردناک‌اند ولی به سبب تأثیر بازدارندگی آن‌ها از گناه، رحمت محسوب می‌شوند.

در ادامه این سخن، عموم بندگان را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «خدا را، خدا را، ای بندگان خدا! اکنون که سالم و تندرست هستید پیش از آن‌که بیمار شوید و اکنون که در حال وسعت قرار دارید پیش از آن‌که در تنگنای زندگی قرار گیرید، فرصت را غنیمت بشمرید و کوشش کنید گردن خود را از زیر بار مسئولیت‌ها رها سازید پیش از آن‌که درهای رهایی به روی شما بسته شود»؛ (فَاللَّهُ اللَّهُ مَعَشَرَ الْعِبَادِ! وَأَنْتُمْ سَالِمُونَ فِي الصَّحَّةِ قَبْلَ السُّقْمِ، وَفِي الْفُسْحَةِ قَبْلَ الضِّيقِ. فَاسْعَوْا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُغْلَقَ رَهَائِنُهَا^۱).

در این جا امام علیه السلام به دو نعمت بزرگ الهی اشاره می‌کند که یکی سلامتی و تندرستی، و دیگری فراهم بودن امکانات که سبب می‌شود انسان توانایی بر اقدام به هر کاری داشته باشد. آری، به همگان هشدار می‌دهد که از این فرصت‌ها استفاده کنند و خود را از زیر بار مسئولیت رها سازند. عبارت «فَاسْعَوْا فِي فَكَاكِ رِقَابِكُمْ» اشاره به این است که تکالیفی بر عهده همه انسان‌ها گذاشته شده است که تا آن را انجام ندهند آزاد نمی‌شوند. در زمان‌های گذشته در میان بعضی از اقوام چنین معمول بود که اگر بدهکاری توان پرداخت بدهی‌های خود را نداشت طلبکار شخص بدهکار را به بردگی می‌گرفت و تا بدهی خود را نمی‌پرداخت آزاد نمی‌شد و طوق بندگی او را در گردن داشت، جمله مذکور می‌تواند کنایه‌ای از این مطلب باشد. جمله «قَبْلِ أَنْ تُغْلَقَ رَهَائِنُهَا» نیز اشاره‌ای به این است که هرگاه شخص بدهکار در ادای بدهی خود کوتاهی کند چیزی که به گروگان نزد طلبکار گذاشته است به ملک او درمی‌آید (البته به مقدار طلبش). امام علیه السلام

۱. «رهائن» جمع «رهینه» به معنای گروگان است.

می فرماید: دیون الهی خود را، که همان انجام فرمان‌ها و واجبات است، ادا کنید تا گروگان آن‌ها، که خود شما هستید، رهایی یابد.

در ادامه این سخن، امام علیه السلام آنچه را که در عبارات قبل، کلی و سر بسته بیان فرموده بود به طور مشروح بیان کرده و روی پنج موضوع تکیه می‌کند و می‌فرماید: «چشم‌ها را در دل شب بیدار نگه دارید، شکم‌ها را لاغر کنید، گام‌ها را به کار گیرید، اموال خود را انفاق کنید و از جسم و تن خویش بکاهید و بر جان و روان خود بیفزایید و در این کار بخل نورزید»؛ (أَسْهَرُوا عِيُونَكُمْ، وَأَضْمُرُوا بُطُونَكُمْ، وَاسْتَعْمِلُوا أَقْدَامَكُمْ، وَأَنْفِقُوا أَمْوَالَكُمْ، وَخُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ فَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَلَا تَبْخُلُوا بِهَا عَنْهَا).

منظور از «بیدار نگه داشتن چشم‌ها در دل شب» همان راز و نیاز شبانه به خصوص نماز شب است، و «لاغر ساختن شکم‌ها» اشاره به روزه داشتن، و «به کار گرفتن قدم‌ها» اشاره به قیام شبانه یا گام برداشتن در راه حل مشکلات مردم و کمک به دردمندان و نیازمندان، و «انفاق اموال» اشاره به خمس و زکات واجب و صدقات مستحب، و «گرفتن از بدن‌ها و افزودن بر جان و روان» اشاره به ریاضات شرعی و خودسازی و جهاد در راه خداست.

آنگاه امام علیه السلام با استفاده از دو آیه قرآن مجید بر سخنان خویش مهر تأیید می‌نهد و می‌گوید: «خداوند سبحان فرموده است: اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد»؛ (فَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾^۳).

۱. «اسهروا» از ریشه «سهر» بر وزن «سفر» به معنای شب بیداری است.

۲. «اضمروا» از ریشه «ضمور» بر وزن «عبور» به معنای لاغر شدن است و چون به باب افعال می‌رود (اضمار) لاغر کردن معنا می‌دهد.

۳. محمد، آیه ۷.

«و نیز فرموده است: کیست که به خداوند قرض نیکو دهد، تا چند برابر به او عطا کند؟ و برای چنین کسی پاداش والایی است»؛ (وَقَالَ تَعَالَى: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ»^۱).

حضرت در توضیح این آیات می‌افزاید: «به یقین خدا به سبب ضعف و ناتوانی، از شما یاری نطلبیده و قرض گرفتنش از شما (انفاق در راهش) به سبب کمبود نیست. او از شما یاری خواسته در حالی که لشکرهای آسمانها و زمین از آن اوست و شکست‌ناپذیر و حکیم است و (همچنین) از شما درخواست قرض کرده در حالی که گنج‌های آسمانها و زمین به او تعلق دارد و بی‌نیاز و شایسته ستایش است. او خواسته شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید؟»؛ (فَلَمْ يَسْتَنْصِرْكُمْ مِنْ ذُلٍّ، وَلَمْ يَسْتَفْرِضْكُمْ مِنْ قُلٍّ؛ أَسْتَنْصِرْكُمْ وَلَهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَأَسْتَفْرِضْكُمْ وَلَهُ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ وَإِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا).

اشاره به این که خداوند نهایت لطافت را در سخن به کار برده تا هر کس کمترین آمادگی را نیز برای اطاعت داشته باشد با این تعبیرات مملو از لطف و مهربانی، پند گیرد و در راه اطاعت او گام بردارد.

در حقیقت، کلام امام علیه السلام پاسخ به این سؤال است که مگر می‌شود خداوندی که لشکر آسمانها و زمین را در اختیار دارد از بنده ضعیف و ناتوانی که هر چه دارد از خداست یاری بطلبد؟ یا کسی که همه خزائن آسمان و زمین در اختیار اوست از من ضعیفی که سرتاپایم غرق نعمت اوست قرض بگیرد؟ اگر خدا می‌خواهد ضعیفی را یاری کند چرا خودش یاری نمی‌کند و اگر می‌خواهد فقیری بی‌نیاز شود چرا خودش اقدام نمی‌کند؟! امام علیه السلام می‌فرماید: هدف از همه این‌ها آزمودن مردم است.

شایان توجه است که همه گفته‌های امام علیه السلام در این جا، برگرفته از قرآن مجید است. در یک جا می‌فرماید: «وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ»؛ «و اگر خدا می‌خواست، خودش آن‌ها را مجازات می‌کرد اما می‌خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید».^۱

در جای دیگر می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ «(خداوند) آن کسی (است) که مر و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید»^۲ و آیات دیگر.

۱. محمد، آیه ۴.

۲. ملک، آیه ۲.

بخش ششم

فَبَادِرُوا بِأَعْمَالِكُمْ تَكُونُوا مَعَ حَيْرَانَ اللَّهِ فِي دَارِهِ رَافِقَ بِهِمْ رُسُلَهُ،
وَأَزَارَهُمْ مَلَائِكَتَهُ، وَأَكْرَمَ أَسْمَاعَهُمْ أَنْ تَسْمَعَ حَسِيسَ نَارٍ أَبَدًا، وَصَانَ
HL: «HME ÜU/E jBv | E»: ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ
v û » a Ä¼ ÆV - °I&A ,¼ Ä-v UB/ñ cE/è Ä°Ñé û°Al
!Ñ f °I Ä» B!ve , v û»E

ترجمه

حال که چنین است به اعمال نیک مبادرت ورزید تا همنشین همسایگان خدا در سرای جاودان او باشید. نزد کسانی که خداوند، پیامبران خود را رفیق آنها ساخته، فرشتگان خود را به دیدارشان فرستاده و حتی گوش هایشان را از این که صدای خفیف آتش دوزخ را بشنوند رهایی بخشیده و بدن هایشان را از ملاقات هرگونه رنج و ناراحتی مصون داشته است. این فضل و رحمت الهی است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است. من آنچه را که می شنوید می گویم (و با شما اتمام حجت می کنم) و خداوند را برای خود و شما به یاری می طلبم و او کفایت کننده امور ما و بهترین حامی ماست.

شرح و تفسیر

به همسایگان الهی پیوندید

امام علی (ع) در پایان خطبه در یک نتیجه گیری روشن می فرماید: «حال که چنین است به اعمال نیک مبادرت ورزید تا همنشین همسایگان خدا در سرای جاودان او باشید»؛ (فَبَادِرُوا بِأَعْمَالِكُمْ تَكُونُوا مَعَ حَيْرَانَ اللَّهِ فِي دَارِهِ).

سپس به شرح اوصاف این همسایگان پرداخته، می‌فرماید: «نزد کسانی که خداوند پیامبران خود را رفیق آن‌ها ساخته، فرشتگان خود را به دیدارشان فرستاده و حتی گوش‌هایشان را از این‌که صدای خفیف آتش دوزخ را بشنوند رهایی بخشیده و بدن‌هایشان را از ملاقات هرگونه رنج و ناراحتی مصون داشته است. این فضل و رحمت الهی است که به هر کس بنخواهد می‌دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است»؛ (رَافِقَ بِهِمْ رُسُلَهُ، وَأَزَارَهُمْ مَلَائِكَتَهُ، وَأَكْرَمَ أَسْمَاءَهُمْ أَنْ تَسْمَعَ حَسِيسَ^۱ نَارٍ أَبَدًا، وَصَانَ^۲ أَجْسَادَهُمْ أَنْ تَلْقَى لُغُوبًا^۳ وَنَصَبًا^۴: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»^۵).

امام علیه السلام در این بیان زیبا و پرمعنا چهار وصف برای همسایگان الهی بیان می‌کند که دو وصف، جنبه معنوی دارد و دو وصف آن جنبه مادی؛ مرافقت و دوستی پیامبران و زیارت آن‌ها توسط فرشتگان، دو نوع کرامت معنوی و فضیلت روحانی بی‌مانند است، و نشنیدن کمترین صدای آتش دوزخ و مصونیت در برابر هرگونه درد و رنج و ناراحتی، دو نوع کرامت مادی است که مایه آرامش جسم و جان آن‌هاست.

چه افتخاری از این بالاتر که انسان در بهترین غرفه‌های بهشتی با چنین افرادی هم‌نشین باشد که مشمول چنین مواهب مهم معنوی و مادی هستند.

۱. «حسّیس» از ریشه «حس» گرفته شده و به گفته ارباب لغت به معنای صدای محسوس و یا صدای ضعیف و خفیف است.

۲. «صان» از ریشه «صیانت» به معنای نگهداری کردن است.

۳. «لغوب» مصدر و به معنای مشقت و زحمت است.

۴. «نصب» به معنای خستگی و رنج است. بعضی «لغوب» را به معنای مشقت و زحمت روحی و «نصب» را به معنای مشقت جسمانی می‌دانند. به این ترتیب در بهشت و جوار قرب الهی نه خبری از خستگی روح است و نه جسم.

۵. حدید، آیه ۲۱.

در ضمن امام علیه السلام با استفاده از آیه شریفه قرآن، بر اهمّیت این نعمت‌های بهشتی تأکید می‌کند و آن را فضیلت بزرگ خدایی می‌شمرد.

جمله «وَأَكْرَمَ أَسْمَاعِهِمْ...» از آیه «لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ»؛ «آن‌ها صدای آتش دوزخ را نمی‌شنوند و در آنچه دلشان بخواهد جاودانه خواهند بود گرفته شده است».^۱

و جمله «وَصَانَ أَجْسَادَهُمْ...» اشاره به این آیه شریفه است: «لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَبَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ»؛ «در آن نه رنجی به ما می‌رسد و نه سستی و واماندگی».^۲

در این جا این سؤال پیش می‌آید که «جیران الله؛ همسایگان خدا» چه کسانی هستند که این همه مقامشان بالاست؟

تعبیر به جیران (همسایگان) نشان می‌دهد که آن‌ها از خاصان و مقربان درگاه خدا هستند تا آن جا که شایسته نام «جیران» شده‌اند و با توجه به این که فرشتگان و انبیا به سراغ آن‌ها می‌آیند معلوم می‌شود نه پیامبرند و نه فرشته، بنابراین باید آن‌ها از صدیقین و شهدا و خاصان و حواریونی باشند که همچون پروانه بر گرد شمع وجود انبیا و اولیا گردش می‌کنند و در سایه تقوا و خودسازی کامل به صورت افراد ممتازی درآمده‌اند که مشمول این همه عنایت الهی هستند، همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا».^۳

شاهد این مطلب سخنی است که امام علیه السلام در نامه ۲۷ درباره گروهی از پرهیزکاران که در سطح بالایی از تقوا قرار دارند و زهد و بی‌اعتنایی آن‌ها به زرق

۱. انبیاء، آیه ۱۰۲.

۲. فاطر، آیه ۳۵.

۳. نساء، آیه ۶۹.

و برق دنیا در حدّ اعلاست، بیان فرموده است و در آن، عنوان «جیران الله» را به این گروه داده است.

سرانجام بعد از بیان همه گفتنی‌ها، در پایان این خطبه برای اتمام حجّت می‌فرماید: «من آنچه را که می‌شنوید می‌گویم (و با شما اتمام حجت می‌کنم) و خداوند را برای خود و شما به یاری می‌طلبم و او کفایت‌کننده امور و بهترین حامی ماست»؛ (أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ، وَاللَّهُ أَلْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ نَفْسِي وَأَنْفُسِكُمْ، وَهُوَ حَسْبُنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ!).

به این ترتیب، هم با آن‌ها اتمام حجّت می‌کند و هم برای موفقیت آن‌ها دعا می‌فرماید و هم توکل خود را بر خدا در همه حال ثابت می‌کند.

نکته

طریق سیر و سلوک الی الله

امام علیه السلام در این خطبه بهترین درس‌ها را به سالکان راه حق، جهت خودسازی می‌دهد و آیین سلوک و سیر الی الله را در جمله‌های کوتاه و پرمعنا بیان می‌کند. نخست، با ذکر گوشه‌ای از عذاب‌های دردناک دوزخ، آتش خوف الهی را در دل‌های آن‌ها شعله‌ور می‌سازد، سپس به آن‌ها هشدار می‌دهد که عمر شما و تندرستی شما عاریتی است، روزی، همه را از شما می‌گیرند، این فرصت را که در دست دارید غنیمت شمرد، همان‌گونه که در حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «أَعْتَمْتُ خَمْسًا قَبْلَ خَمْسٍ؛ حَيَاتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ وَصِحَّتِكَ قَبْلَ سُقْمِكَ وَفِرَاغِكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَشَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ؛ پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت شمار: زندگی خود را قبل از مرگ، تندرستی خود را قبل از بیماری، فراغت خاطرت را قبل از گرفتاری، جوانی‌ات را قبل از پیری و غنای خود را قبل از فقر».^۱

۱. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۸۷۹، ح ۴۳۴۹۰؛ امالی طوسی، ص ۵۲۶ (با اندکی تفاوت).

سپس به ریاضت‌های شرعی اشاره کرده، دستور بیداری و عبادت شبانه و کم خوردن غذا و به‌کارگیری گام‌ها در راه خدمت به خلق و جهاد، و آنگاه انفاق اموال و در یک کلمه، کاستن از جسم و افزودن بر جان، می‌دهد و دل‌های سالکان راه را با وعده‌های الهی با ذکر آیاتی از قرآن امیدوار و محکم می‌سازد. سرانجام، انگیزه‌های معنوی را از طریق ذکر پاداش‌های عظیم، که در جوار قرب پروردگار در انتظار آنان است، تقویت می‌کند. آری، این معلم بزر انسانیت و این راهبر راهیان قرب الی الله، حق مطلب را در عباراتی کوتاه ضمن ارائه برنامه‌ای منسجم، ادا می‌کند.



وَمِنْ كَلَامِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَ لِلْبُرْجِ بْنِ مُسْهَرِ الطَّائِي، وَقَدْ قَالَ لَهُ بِحَيْثُ يَسْمَعُهُ: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»،
وَكَانَ مِنَ الْخَوَارِجِ.

از سخنان امام علیه السلام است

که به «برج بن مسهر طایی» که از خوارج بود فرمود و این در زمانی بود
که آن شخص با صدای بلند به گونه‌ای که امام علیه السلام آن را بشنود شعار خوارج:
«لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» را سرداد^۱

خطبه در یک نگاه

می‌دانیم که جمعیت خوارج - همان گروه نادان و کم‌عقل و متعصبی که بعد از
ماجرای حکمین در صفین بر امام علیه السلام شوریدند - شعارشان «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» بود

۱. سند خطبه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که ابوهلال عسکری پیش از آن که نهج البلاغه به وسیله مرحوم سید
رضی جمع آوری شود این کلام را در کتاب خود به نام صنعتین، ص ۲۷۷ آورده است. (مصادر نهج البلاغه،
ج ۲، ص ۴۵۷).

و مقصودشان این بود که نباید برای حلّ مشکل جنگ صفین حکم و داوری تعیین کرد، چون حکم و داور فقط خداست.

این شعار که کاملاً در معنای انحرافی و نادرست به کار می‌رفت از نشانه‌های خوارج بود و هنگامی که «بُرج بن مُسهر طایی» در محضر حضرت این شعار را سرداد امام علیه السلام با کلمات تند و کوبنده‌ای آن مرد نادان ماجراجو را خاموش کرد تا دیگری جرأت نکند در محضرش چنین شعاری با چنان محتوای گمراه‌کننده‌ای سردهد (درباره این شعار و برداشت نادرست خوارج از آن ذیل خطبهٔ چهارم به‌اندازهٔ کافی شرح داده‌ایم).



â ùS « ùÖd °lo ï kÛ&A ù,ç°YB a°Ad Iç S wI
/qÅB°P/40ç ç \ »S → ÑçBL°loÄ»AA Tè ; U Hüi , h{

ترجمه

خاموش باش! خداوند رویت رازشت (و سیاه) کند ای دندان شکسته! به خدا سوگند! حق آشکار شد در حالی که تو شخصی ناچیز و بی مقدار بودی و صدایت به جایی نمی‌رسید و آنگاه که باطل، نعره برآورد تو همچون شاخ بزی آشکار شدی!

شرح و تفسیر

خاموش باش ای روسیاه!

امام علیه السلام در آغاز این کلام کوتاه، نخست با لحنی قاطع این مرد خارجی را وادار به سکوت می‌کند. سپس برای این که مردم او را به خوبی بشناسند صفات زشت و سابقه سوء او را برشمرده و می‌فرماید: «خاموش باش! خداوند رویت را زشت (و سیاه) کند ای دندان شکسته!»؛ (أَشْكُتُ قَبْحَكَ اللَّهُ يَا أَثْرَمُ).

تعبیر به «أثرم» که به گفته بعضی از ارباب لغت به کسی گفته می‌شود که مشت بر دهانش کوبیده‌اند و دندان‌های پیشینش شکسته است، نخست اشاره به این است که دهان و دندان تو نشان می‌دهد آدم بدزبانی هستی که پیش از این، مخالفان مشت بر دهانت کوبیده‌اند، و دیگر این که کسی که دندان‌های پیشین او شکسته باشد نمی‌تواند به‌طور فصیح صحبت کند و چنین کسی طبیعتاً باید بیشتر سکوت کند و کمتر سخن بگوید.

سپس در ادامه سخن به سوابق سوء او اشاره کرده، می‌فرماید: «به خدا سوگند! حق آشکار شد در حالی که تو شخصی ناچیز و بی‌مقدار بودی و صدایت به جایی نمی‌رسید و آنگاه که باطل، نعره برآورد تو همچون شاخ بزای آشکار شدی!»؛ (فَوَاللَّهِ لَقَدْ ظَهَرَ الْحَقُّ فَكُنْتَ فِيهِ ضَيْلًا^۱ شَخْصِكَ، خَفِيًّا صَوْتُكَ ؛ حَتَّى إِذَا نَعَرَ الْبَاطِلُ نَجَمْتَ^۲ نَجُومَ قَرْنِ الْمَاعِزِ^۳).

اشاره به این‌که هنگام ظهور اسلام به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله یا هنگام ظهور ولایت حق به وسیله امیرمؤمنان علی علیه السلام تو در صحنه حاضر نبودی و هرگز از حق دفاع نکردی، بلکه موجودی ناچیز بودی که کسی به سخنان تو توجه نمی‌کرد؛ اما اکنون که نعره از حلقوم باطل برخاسته، سینه سپر کرده‌ای و با آن‌ها هم‌صدا شده‌ای و احمقانه شعار آن‌ها را سرمی‌دهی.

با دقت در سوابق این مرد و گروه هم‌عقیده او و شرایط موجود آن زمان، روشن می‌شود که برخورد سخت‌گیرانه و خشن امام علیه السلام و تعبیرات کوبنده و تحقیرآمیز آن حضرت بسیار بجا و حکیمانه بوده است و اگر این کار انجام نمی‌شد بیم آن می‌رفت که افراد ناآگاهی تحت تأثیر شعار ظاهر فریب آنان قرار گیرند.

خوارج، گروهی قشری، متعصب، نادان و کم‌عقل بودند که مشکلات عظیمی برای مسلمین به وجود آوردند. بی‌رحمی و قساوت آن‌ها در تاریخ اسلام، کم‌نظیر است. خوشبختانه در طول تاریخ، جامعه اسلامی آن‌ها را شناخت و عقب زد و هم‌اکنون شاید گروه کمی وابسته به آن‌ها وجود داشته باشند که آن‌ها هم تظاهر به اعتقاد باطل خود نمی‌کنند.

۱. «ضییل» از ریشه «ضئولة» بر وزن «کهولت» به معنای کوچک و ناتوان شدن گرفته شده است.

۲. «نجمت» از ریشه «نجم» به معنای ظاهر و آشکار شدن است و ستارگان را به این دلیل «نجم» گویند که در آسمان طلوع و ظهور دارند.

۳. «ماعز» به معنای بز است.

نکته

بُرج بن مُسهر کیست؟

ابن ابی الحدید، بُرج بن مُسهر را یکی از شعرای مشهور خوارج می‌شمرد و نسب او را به «یعرّب بن قحطان» می‌رساند؛ ولی بعضی معتقدند که برج بن مسهر شاعر، شخص دیگری است. او از افرادی بود که در زمان جاهلیت می‌زیست (احتمالاً عصر ظهور اسلام را نیز درک کرده است) و ابوتمام، ابیاتی از شعر او را در الحماسة نقل کرده است.^۱ و بُرج بن مُسهر طایبی خارجی که مورد تحقیر علی علیه السلام قرار گرفته، شخص گمنامی است که در کتب معروف رجال، نامی از او به میان نیامده است. این تعبیر امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز که فرمود: تو شخص ناچیز و گمنامی بودی و یارای سخن گفتن نداشتی، مؤید همین است.



وَمِنْ حُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَحْمَدُ اللَّهَ فِيهَا وَيُثْنِي عَلَى رَسُولِهِ وَيَصِفُ خَلْقًا مِنَ الْحَيَوَانِ

از خطبه‌های امام عليه السلام است

که در آن ستایش خداوند و مدح و ثنای پیامبر صلی الله علیه و آله و سپس اسرار آفرینش گروهی از حیوانات آمده است^۱

بخش اول

صفحه ۳۶۵

oAU ,k zB-°I d U ,k Az°A fnk U m°& k-d°I
V kd M, Üi V kd M½k ç aÄñk°I,oUA°I Δ dU ,oiA «°A
, jBÄ ½ ù ÿk m°A ° I ¼E aÄ III BM, j | aÄ Üi
/ - e ù aÄñkÄ , Üi ù à v ÜPMB , jBlÄ ¶ ; Äi ûtII

۱. سند خطبه:

این خطبه را جمعی از بزرگان و مشاهیری که بعد از سید رضی می‌زیسته‌اند در کتاب‌های خود آورده‌اند؛ مانند طبرسی در احتجاج، ج ۱، ص ۲۰۴ و زمخشری در ربیع الابرار، ج ۵، ص ۴۴۴، ح ۹۸ و بعضی دیگر. با توجه به تفاوت‌های قابل ملاحظه نقل آن‌ها با آنچه سید رضی نقل کرده است معلوم می‌شود آن‌ها از منبع دیگری استفاده کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۶۳).

مُسْتَشْهَدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَرْزَاقِيَّتِهِ، وَبِمَا وَسَمَّهَا بِهِ مِنْ الْعَجْزِ عَلَى قُدْرَتِهِ، وَبِمَا اضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَى دَوَامِهِ. وَاحِدٌ لَا يَبْعَدُ، وَدَائِمٌ لَا يَأْمَدُ، وَقَائِمٌ لَا يَعْمَدُ. تَتَلَقَّاهُ الْأَذْهَانُ لَا بِمُشَاعَرَةٍ، وَتَشْهَدُ لَهُ الْعَمْرَائِي لَا بِمَحَاضَرَةٍ. لَمْ تُحِطْ بِهِ الْأَوْهَامُ، بَلْ تَجَلَّى لَهَا بِهَا، وَبِهَا أَمْتَنَعَ مِنْهَا، وَإِلَيْهَا حَاكَمَهَا. لَيْسَ بِذِي كِبَرٍ أَمْتَدَّتْ بِهِ النَّهَائِيَاتُ فَكَبَّرَتْهُ تَجَسُّيماً، وَلَا بِذِي عَظَمٍ تَنَاهَتْ بِهِ الْأَعْيَاتُ فَعَظَّمَتْهُ تَجَسُّيْداً؛ بَلْ كَبُرَ شَأْنًا، وَعَظُمَ سُلْطَانًا.

بخش دوم

صفحة ٣٧٥

wnE عليه السلام â o°A « 1E , û °A ° wn kLÂGkd 1/2/4Ek { E
 ,B MHJß °Bwo°Ae°û ; [«°lbÉé A , [û°ln i , [\ d °U] M
 ÑÄ] , °AnB½ kT ß Iç ÅEçBE ,B aÅ Aj \ d -°I aÑÑ-e
 / ÜY ¼B ß IAÅ , « T½ wß ItA o½E

بخش سوم

صفحة ٣٧٩

,Öo á°A AAÄj o °, -Ä«°A v] , nkÜ°I è Å ùAo ù °
 ¼ oè « A l ° i k ½o H°I , a aÅJ °P Iç ° , Öod °I AmÅAùB
 i -v°A °Öaù , L fo Uç ÜÜE , Ü³i e Eö f,Öq B½o Æ A
 ùB ° ,BTX oÆ ù a«°A A oè» lloz L°I è Ä°I ° w ,o L°I
 a ÅS Mò f ,o û °I nkTv -M ,o L °è d a MMBUJB U ,BT
 /BoÜTv ½ ù BkÄU ,Bo \ e A Id °NÜkUjBçpn ÅS L ,Bâ nE
 ç po ½Bçpo Mî û ½ Bnk °B jn ù ,Bj oL°Boe ùi -à U
 o \ d °I ,u MBB °A ù ° ,¼ B °B ½d ,¼ B °B ûÆ ;BÜù M
 ö \ °I ù B½ ,Bûw B Å ù ,BafE nB ½ ù Ro ù ° !u ½B°I
 BÜ³i ; ½S é Ü° ,B ðE B« Åj ¼t B °AùB½ ,B«à M wA{ ; ½
 a ÅB «BM ,B- A aÅB½Æ m°A °BÜ !HÄLBû ; ½S Ü³ ,HLÅ

دَعَائِمَهَا لَمْ يَشْرَكَهُ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ، وَلَمْ يُعِنِّهُ عَلَى خَلْقِهَا قَادِرٌ. وَلَوْ ضَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لِتَبْلُغَ غَايَاتِهِ، مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَى أَنَّ فَاطِرَ النَّمَلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّحْلَةِ، لِذَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ، وَعَاطِمِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ. وَمَا الْجَلِيلُ وَاللَّطِيفُ، وَالثَّقِيلُ وَالْخَفِيفُ، وَالْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ، فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءً.

بخش چهارم

صفحة ٣٩٣

,o-Ü°I u -z°A «è»Bü/ -B°I bB o°A, A°I -Bv°A mf
 m o\ û U ,nB«°AÑ a°An ö TI ,o\ d°I -BI ,o\ z°A RE«°A
 j v° I ,RB«°An yöûU ñ Ü°I m ñ ç ,ñB°I m oX ,nB°I
 B1/2RB«°B «EA-Äp!oM-°kd] ,nkÜ-°lo »Ej -°Ñ °B/RBü«Th -°I
 ,A ÄjI B- ù \ e «A \ a ° ;i»B n ö T ,î nÄ °
 !?¼B o ô ; ½ «B E¼B ô ; ½ «B¼ Ñ ,AÄ EB-°Ö ÜU

بخش پنجم

صفحة ٤٠٣

B °Zo wE ,j oAe j «ÄB°Ö« lÄ jA\ °I ùS «S { ¼A
 ÑÄ] , v°A û°B°cTi , ûh°i -v°AB°ÑÄ] ,j oAc j Tke
 ûîAnq°BLo ïü IÜB- M ä «½ ,Ç oÜB- M MB, Ü°Iu d°B°
 ù Vod °j o U Te , Ä\ MAI°] E ° ,BM¼ Äà Tv , Äp
 / ckTv ¼HÄ B¼ «f BÜI /BUA{ «½ é ÜÜ ,BUA»

بخش ششم

صفحة ٤٠٩

,«Ho f HÄç Ç n ARA B-°A ùj ½ °k\ v mP&I nBü
 jBÜ°I ° äÄ ,HÄÄ HAw ÄB°BM «Ü ð ,Hj «i °oûÄ
 ,u û «°AB« ½y o°Ak Ä e E; o½ oh v ½o ä°B!Hüi Ln
 An ù/BwB] E e E ,BUA«Enkç ;u L°I k«°AaÄB- Ä wnE

غُرَابٌ وَهَذَا عُقَابٌ. وَهَذَا حَمَامٌ وَهَذَا نَعَامٌ؛ دَعَا كُلُّ طَائِرٍ بِاسْمِهِ، وَكَفَلَ لَهُ
بِرِزْقِهِ.

﴿nBUX9Bd v°AE E﴾ فَأَهْطَلَ دِيْمَهَا، وَعَدَّدَ قِسْمَهَا. فَجَبَلُ الْأَرْضِ بَعْدَ

/BMk] kÄBT»Zoi E ,Bù û]

خطبه در یک نگاه

این خطبه که یکی از جامع‌ترین خطبه‌های نهج‌البلاغه است و بیشتر از معارف الهیه سخن می‌گوید در واقع از شش بخش تشکیل شده است: در بخش اول - همانند بسیاری از خطبه‌های نهج‌البلاغه - حمد و ستایش الهی و اسما و صفات او با تعبیرات بسیار دقیق و حساب‌شده، آمده است.

در بخش دوم، از رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مأموریت ویژه و برنامه‌های عملی او سخن می‌گوید.

در بخش سوم، انگشت روی آفرینش بعضی از جانداران، به‌عنوان نمونه زنده‌ای از نشانه‌های علم و قدرت پروردگار، گذاشته و به‌خصوص درباره مورچگان و آفرینش آسمان و زمین و خورشید و ماه، بحث می‌کند.

در بخش چهارم، به نتیجه‌گیری از آنچه گفته شد می‌پردازد و عظمت آفریدگار را در پشت این صحنه‌های شگفت‌انگیز نشان می‌دهد و به آن‌هایی که این آیات عظمت حق را می‌بینند و راه انکار را می‌پویند هشدار می‌دهد.

در بخش پنجم، بار دیگر به آفرینش موجود اعجاب‌انگیز دیگری به نام ملخ و دقایق خلقت او می‌پردازد.

و سرانجام در بخش ششم، باز به نتیجه‌گیری جامعی پرداخته و خطبه را با یک بحث کلی درباره نظام آفرینش و عظمت آفریدگار و خضوع همه موجودات در برابر ذات پاک او به پایان می‌رساند.



قابل توجه است که در بسیاری از شرح‌های نهج‌البلاغه، نظم میان خطبه‌ها از این جا به هم می‌خورد؛ بعضی خطبه محل بحث را که طبق نسخه صبحی صالح خطبه ۱۸۵ است، تحت شماره ۲۳۱ آورده‌اند (مانند ابن‌ابی‌الحدید و فیض الاسلام، که به جای این خطبه، خطبه همام را شماره ۱۸۵ قرار داده‌اند)

و بعضی تحت شماره ۲۲۷ (مانند نسخه نهج البلاغه بنیاد نهج البلاغه و شرح ابن میثم).

مرحوم شارح خوبی آن را با شماره ۱۸۴ ذکر کرده است؛ ولی ما - همان گونه که خوانندگان محترم می دانند - بر اساس نسخه صبحی صالح پیش می رویم.

بخش اول

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشُّوَاهِدُ، وَلَا نَحْوِيهِ أَلَمْ شَاهِدْ، وَلَا تَرَاهُ
النُّوَاطِرُ، وَلَا تُحْجِبُهُ السَّوَاتِرُ، أَلَدَّلَ عَلَى قِدْمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ،
وَبِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى وَجُودِهِ، وَدَاسْتَبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ الَّذِي
صَدَقَ فِي مِيعَادِهِ، وَأَزْدَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ، وَقَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ،
وَعَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ. مُسْتَشْهِدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَرْزَاقِهِ، وَبِمَا
وَسَمَّهَا بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلَى قُدْرَتِهِ، وَبِمَا أَضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَى
دَوَامِهِ. وَاحِدٌ لَا يَعْزُدُ، وَدَائِمٌ لَا يَأْمَدُ، وَقَائِمٌ لَا يَعْزُدُ تَتَلَقَّاهُ الْأُدْهَانُ
لَا بِمُشَاعِرَةٍ، وَتَشْهَدُ لَهُ أَلْمَرَائِي لَا بِمُحَاضِرَةٍ لَمْ تُحِطْ بِهِ الْأَوْهَامُ، بَلْ
تَجَلَّى لَهَا بِهَا، وَبِهَا أَمْتَعَ مِنْهَا، وَإِلَيْهَا حَاكَمَهَا. لَيْسَ بِنَبِيٍّ كَبَرٍ أَمْتَدَّتْ بِهِ
النَّهَائِيَّاتُ فَكَبَّرْتُهُ تَجْسِيمًا، وَلَا بِنَبِيٍّ عَظِيمٍ نَنَاهَتْ بِهِ أَلْعَايَاتُ فَعَظَّمْتُهُ
تَجْسِيمًا؛ بَلْ كَبَرٌ سَأْنَا، وَعَظِيمٌ سُلْطَانًا.

ترجمه

ستایش مخصوص خداوندی است که حواس، وی را درک نمی‌کنند، و مکان‌ها او را در بر نمی‌گیرند، چشم‌ها او را نمی‌بینند و پوشش‌ها وی را مستور نمی‌سازند، خداوندی که با حدوث مخلوقاتش، ازلیت خود را آشکار ساخته و با پیدایش موجودات، وجود خود را نشان داده و با همانند بودن آفریده‌ها، عدم وجود مثل و ماندنی را برای ذات پاکش اثبات کرده است. خداوندی که در وعده‌هایش صادق است و برتر از آن است که به بندگانش ستم روا دارد. در میان بندگان، قیام به قسط کرده و در داوری خود، عدالت را درباره آن‌ها (به‌طور کامل) رعایت می‌کند. حادث بودن اشیا را گواه بر ازلیت‌ش قرار داده و ناتوانی آن‌ها را

نشانه‌ای از قدرت خود، و فنای قهری آن‌ها را گواه بر دوام و ابدیتش شمرده است. او یگانه است؛ اما نه یگانه عددی (بلکه مثل و ماندی ندارد)، همیشگی است؛ ولی نه به این معنا که زمان نامحدودی دارد (او برتر از زمان است) و برقرار است بی آن‌که نگهدارنده‌ای داشته باشد. عقل‌ها او را درمی‌یابند ولی نه از طریق حواس، و چشم‌ها او را می‌بینند نه به صورت حضور جسمانی، اندیشه‌ها هرگز به او احاطه پیدا نکرده، بلکه خداوند به وسیله اندیشه‌ها بر اندیشه‌ها تجلی کرده است و با نیروی عقل، مسلم گشته که کنه ذاتش را نتوان درک کرد و اندیشه‌های ژرف، افکار سستی را که دعوی احاطه بر کنه ذاتش را دارند، به محاکمه کشیده‌اند. (او بزر است) اما نه به این معنا که حد و مرز جسمش طولانی است، (او باعظمت است) اما نه به این معنا که ابعاد جسمانی فوق‌العاده بزرگی دارد، بلکه شأن و مقامش بزر و والاست و سلطه‌اش باعظمت!

شرح و تفسیر

این‌گونه باید خدا را شناخت

امام علیه السلام در آغاز این خطبه بعد از حمد و ستایش پروردگار به بیان اوصاف او می‌پردازد؛ اوصافی که جسمیت و حدود و شبیه و مانند را از او نفی می‌کند، می‌فرماید: «ستایش مخصوص خداوندی است که حواس، وی را درک نمی‌کنند و مکان‌ها او را در بر نمی‌گیرند، چشم‌ها او را نمی‌بینند و پوشش‌ها وی را مستور نمی‌سازند»؛ (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا تُدْرِكُهُ الشَّوَاهِدُ، وَلَا تَحْوِيهِ الْمَشَاهِدُ، وَلَا تَرَاهُ النَّوَاطِرُ، وَلَا تَحْجُبُهُ السَّوَاتِرُ).

آنچه در این اوصاف چهارگانه آمده اموری است که هرگونه شائبه جسمیت را از خداوند نفی می‌کند، نه چشم او را می‌بیند، نه حواس دیگر او را درک می‌کنند، نه مکانی دارد و نه چیزی او را مستور و پنهان می‌سازد.

«شَوَاهِد» جمع «شَاهِدَة» به معنای حس و «مَشَاهِد» جمع «مَشْهَد» به معنای مکان حضور و ظهور است. «نَوَاطِر» جمع «نَاطِرَة» قوت بینایی است و «سَوَاتِر» جمع «سَوَاتِرَة» به معنای پرده و هر چیزی است که اشیا را مستور می‌سازد. اوصاف مذکور که در واقع برگرفته از قرآن مجید است و در آیات مختلف آمده، خط بطلان بر عقیده «مُجَسِّمَة» (گروهی که برای خدا جسم قائل بودند) می‌کشد و بیگانگی آن‌ها را از تعلیمات اسلام مشخص می‌کند.

سپس حضرت اوصاف دیگر را، از جمله «ازلی» بودن خداوند و نبود هر گونه شبیه و مانند برای او، بیان می‌کند و می‌فرماید: «خداوندی که با حدوث مخلوقاتش، ازلیت خود را آشکار ساخته و با پیدایش موجودات (اسرار آفرینش) وجود خود را نشان داده و با همانند بودن آفریده‌ها، عدم وجود مثل و ماندی را برای ذات پاکش اثبات کرده است»؛ (الذَّلَّ عَلَى قَدَمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ، وَبِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى وَجُودِهِ، وَبِاشْتِبَاهِهِمْ عَلَى أَنْ لَا شَبَهَ لَهُ).

اساس این دلایل سه‌گانه بر این نکته استوار است که امکان ندارد سلسله علت‌ها و معلول‌های جهان تا بی‌نهایت پیش رود، زیرا تسلسل باطل لازم می‌آید. بنابراین حدوث موجودات دلیل بر این است که یک علت ازلی و ابدی که هستی‌اش از درون ذات اوست در این جهان وجود دارد؛ همه حادث‌اند و او قدیم، همه مخلوق‌اند و او خالق، چون ذات پاکش از هر جهت بی‌نهایت است شبیه و ماندی نمی‌تواند داشته باشد، زیرا دو وجود بی‌نهایت از همه جهات، غیر ممکن است؛ برای این‌که هر کدام دیگری را محدود می‌سازد، ولی مخلوقات که از نظر زمان و مکان و همه چیز محدودند شبیه و مانند بسیار دارند.

آنگاه به ذکر دو وصف دیگر از اوصاف ذات پاک خداوند که جزء «صفات فعل» محسوب می‌شود پرداخته، چنین می‌فرماید: «خداوندی که در وعده‌هایش صادق است و برتر از آن است که به بندگانش ستم روا دارد (به همین دلیل) در

میان بندگان، قیام به قسط کرده (و هیچ‌گونه تبعیض را در شرایط مساوی روا نمی‌دارد) و در داوری خود، عدالت را درباره آن‌ها (به‌طور کامل) رعایت می‌کند؛ (الَّذِي صَدَقَ فِي مِعَادِهِ، وَأَزْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ عِبَادِهِ، وَقَامَ بِالْإِسْطِ فِي خَلْقِهِ، وَعَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ).

آری، در وعده‌های او چیزی جز صدق وجود ندارد، زیرا تخلف در وعده، یا به علت عجز است یا به دلیل جهل و یا به دلیل نیاز. مثلاً انسان وعده‌ای می‌دهد، ولی بعد، از انجام دادن آن ناتوان می‌شود و تخلف می‌کند، یا وعده‌ای می‌دهد و بعد می‌فهمد نباید چنین وعده‌ای را می‌داد، یا وعده‌ای را می‌دهد بعد می‌بیند تخلف از آن به نفع اوست. بدیهی است که هیچ‌یک از این اوصاف سه‌گانه، یعنی عجز و جهل و نیاز، در ذات پاک او راه ندارد، و به همین دلیل خلف وعده درباره او متصور نمی‌شود.

در بیان دومین وصف، نخست به برتر بودن مقام خداوند از ظلم کردن اشاره می‌فرماید، همان چیزی که از نیاز یا عجز و یا جهل سرچشمه می‌گیرد. سپس انگشت بر دو شاخه از شاخه‌های عدل خدا می‌گذارد که یکی از آن دو عدم تبعیض است و دیگری عدالت در قضاوت، داوری، مجازات، کیفر و پاداش. بنابراین، جمله‌های سه‌گانه «وَأَزْتَفَعَ عَنْ ظُلْمِ...» همه اشاره به عدالت خداوند و نفی ظلم از او در جهات مختلف است.

سپس به بیان چند وصف دیگر از اوصاف جمال و جلال خدا پرداخته، می‌فرماید: «حادث بودن اشیا را گواه بر ازلیتشان قرار داده و ناتوانی آن‌ها را نشانه‌ای از قدرتشان و فنای قهری آن‌ها را گواه بر دوام و ابدیتشان شمرده است؛ (مُسْتَشْهَدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَزَلِيَّتِهِ، وَبِمَا وَسَمَهَا بِهِ مِنَ الْعَجْزِ عَلَى قُدْرَتِهِ، وَبِمَا أَضْطَرَّهَا إِلَيْهِ مِنَ الْفَنَاءِ عَلَى دَوَامِهِ).

امام علیه السلام در نخستین جمله می‌فرماید: «خداوند حدوث اشیا را دلیل بر ازلیت

خود قرار داده است، زیرا ما در این عالم مجموعه‌ای از موجودات حادث را می‌بینیم که به صورت علت و معلول، زنجیروار به علت‌های گذشته باز می‌گردند. آیا ممکن است این علت و معلول‌های زنجیره‌ای تا بی‌نهایت پیش روند؟ و هر علتی خود معلول دیگری باشد و به تعبیر دیگر، تسلسل علت و معلول را تا بی‌نهایت بپذیریم؟ پاسخ این سؤال به یقین منفی است، زیرا مفهومش این است که بی‌نهایت نیازمند در عین حال، بی‌نیاز هم باشند یا به تعبیر دیگر، بی‌نهایت صفر در عین حال، عدد هم باشند. بنابراین از حدوث اشیا پی به وجودی می‌بریم که از ازل بوده و هستی‌اش از خود اوست و واجب الوجود است.

در جمله دوم، به این حقیقت اشاره می‌کند که در جبین هر موجودی نشانه عجز و ناتوانی به چشم می‌خورد؛ عمرها، قدرت‌ها، شایستگی‌ها و استعدادها محدودند، این عجز و ناتوانی دلیل بر این است که قدرت مطلقه‌ای پشت سر آنهاست و به هر کدام به مقداری که حکمتش اقتضا کرده، توانایی بخشیده است.

در جمله سوم، سخن از فنای موجودات است، فنایی که بی‌اختیار به سوی آن پیش می‌روند و مرگی که در انتظار آنهاست؛ چه بخواهند چه نخواهند. روشن است که این موجودات فانی، آفریننده خود نیستند و وجودشان از ذاتشان نمی‌جوشد و گرنه فانی نمی‌شدند، بنابراین قدرتی مافوق آنهاست که ازلی و ابدی است و این‌ها همه متکی به ذات پاک او هستند.

تنها نکته‌ای که در این جا باقی می‌ماند این است که چه تفاوتی میان جمله «مُسْتَشْهِدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَيَّ أَرْلَيْتَهُ» و جمله‌ای که پیش تر گذشت: «الذَّلَالُ عَلَيَّ قَدِمَهُ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ» وجود دارد؟ آیا هر دو، بیان اثبات ازلیت خداوند از طریق حدوث موجودات هستند؛ یعنی یک وصف است که با دو عبارت بیان شده یا هر کدام مفهوم جداگانه‌ای دارد؟ فصاحت و بلاغت امام علیه السلام ایجاب می‌کند که هر یک، نکته جدیدی را القا کند.

بعید نیست که جمله گذشته اشاره به دلالت تکوینی باشد و جمله اخیر اشاره به دلالت تشریحی؛ یعنی همان‌گونه که حدوث موجودات، با زبان تکوین، دلالت بر ازلیت خدا می‌کند، در آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام نیز با عبارات مختلف به این موضوع استدلال شده است (دقت کنید).

قرآن مجید می‌گوید: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»؛ «همه کسانی که روی آن [= زمین] هستند فانی می‌شوند و تنها ذات صاحب جلال و گرامی پروردگارت باقی می‌ماند». ^۱ و در جای دیگر می‌خوانیم: «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ»؛ «آیا آن‌ها بدون خالق آفریده شده‌اند یا خالق خویشانند؟». ^۲ این آیه در واقع اشاره به برهان علیت است که در فلسفه برای اثبات وجود خدا آمده و آن این است که عالمی که در آن زندگی می‌کنیم بدون شک، حادث است. آیا این حادث بدون علت به وجود آمده یا خود، علت خویش است یا معلول علتی است که آن هم معلول علت دیگر است و یا مخلوق خداوند واجب الوجودی است که هستی‌اش در ذات اوست؟ با توجه به باطل بودن سه احتمال اول، احتمال چهارم تثبیت می‌شود.

آنگاه امام علیه السلام سه وصف دیگر از اوصاف پروردگار را ذکر می‌فرماید: «او یگانه است؛ اما نه یگانه عددی (بلکه مثل و مانندی ندارد)، همیشگی است؛ ولی نه به این معنا که زمان نامحدودی دارد، و برقرار است بی آن‌که نگهدارنده‌ای داشته باشد»؛ (وَاحِدٌ لَا بَعْدَ، وَدَائِمٌ لَا بِأَمَدٍ، وَقَائِمٌ لَا بِعَمَدٍ).

منظور از واحد عددی، اشیایی است که شبیه و مانند، و دوم و سوم برای آن‌ها امکان دارد ولی فقط یک نمونه از آن موجود شده است؛ مانند خورشید در منظومه شمسی که یکی بیش نیست ولی دومی برای آن تصور می‌شود.

۱. الرحمن، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲. طور، آیه ۳۵.

این معنا درباره خداوند متصور نیست، زیرا وجود او از هر جهت بی نهایت است و تعدد در آن امکان پذیر نیست، بنابراین وحدت ذات پاک او وحدت عددی نیست، بلکه به این معناست که شبیه و نظیر و مثل و مانند ندارد، همان چیزی که در سوره توحید آمده است: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» و به تعبیر دیگر، در واحد عددی تعدد امکان پذیر است؛ ولی در واحد ذاتی امکان پذیر نیست.^۱

در جمله دوم (ذَائِمٌ لَا بِأَمَدٍ) اشاره به این می کند که دوام وجود خداوند، دوام زمانی نیست زیرا ذات پاک او فوق زمان و مکان است بلکه دوام او همان دوام ذاتی است.

جمله «قَائِمٌ لَا بِعَمَدٍ» مفهومش این است که قیام او به ذات اوست، نه به کمک دیگری، و به بیان دیگر، قائم بودن، مفهومی مادی دارد و آن این که چیزی روی پای خود بایستد یا به کمک ستونی برپا باشد، و مفهومی مافوق مادی دارد و آن این که وجودی مدیر و مدبر عالم هستی باشد آن هم بدون اتکا بر چیز دیگری و قائم بودن خداوند به همین معناست.

به بیانی دیگر، همه موجودات وابسته به ذات پاک او هستند و او قائم به ذات پاک خویش.

سپس کلام امام علیه السلام اوج می گیرد و برای معرفی ذات پاک خدا تا آن جا که اندیشه های بشری اجازه می دهد پیش می رود و ذات پاکش را به شکل ماهرانه ای که نه به تشبیه انجامد و نه به تعطیل معرفت، ضمن چند جمله کوتاه و پرمعنا معرفی کرده است، می فرماید: «عقل ها او را درمی یابند؛ ولی نه از طریق حواس،

۱. در شرح خطبه ۶۵ در جلد سوم همین شرح، به حدیث پرمعنایی اشاره کردیم که امیرمؤمنان علی علیه السلام در پاسخ شخصی که درباره یگانگی خداوند از آن حضرت چیزی پرسید، بیان فرموده که برای واحد چهار معنا ذکر می کند دو معنای آن درباره خداوند غیر ممکن است و دو معنای آن صحیح است. (پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۳، ص ۴۳۸).

و چشم‌ها او را می‌بینند؛ ولی نه به صورت حضور جسمانی»؛ «تَتَلَقَّاهُ الْأَذْهَانُ لَا بِمُشَاعَرَةٍ^۱، وَتَشْهَدُ لَهُ الْمَرَائِي لَا بِمُحَاضَرَةٍ^۲».

اشاره به این‌که آثار عظمت و قدرت و علم و حکمت او که سراسر جهان را پر کرده دلیل روشنی بر وجود اوست؛ وجودی که پشت پرده غیب و در ماورای طبیعت قرار گرفته و همه جا را تجلی‌گاه علم و قدرت خود قرار داده است.

در ادامه و در تکمیل این سخن می‌فرماید: «اندیشه‌ها هرگز به او احاطه پیدا نکرده بلکه خداوند به وسیله اندیشه‌ها بر اندیشه‌ها تجلی کرده و با نیروی عقل، مسلم گشته که کنه ذاتش را نتوان درک کرد و اندیشه‌های ژرف، افکار سستی را که دعوای احاطه بر کنه ذاتش را دارند، به محاکمه کشیده‌اند»؛ «لَمْ تُحِطْ بِهِ الْأَوْهَامُ^۳، بَلْ تَجَلَّى لَهَا^۴ بِهَا، وَبِهَا أَمْتَنَعَ مِنْهَا، وَإِلَيْهَا حَاكَمَهَا».

امام علیه السلام طبق جملات مذکور، هم مذهب تعطیل را ابطال می‌کند و هم مذهب تشبیه را؛ یعنی به آن‌ها که می‌گویند: ما درباره صفات خدا چیزی جز صفات سلبیه نمی‌فهمیم، و آن‌ها که خدا را تا سرحد ممکنات پایین می‌آورند و صفات محدود ممکن را برای او قائل می‌شوند، اخطار می‌کند که هر دو، راه خطا

۱. «مُشَاعَرَةٌ» به معنای درک به وسیله حواس است و از «شعور» به معنای احساس گرفته شده است.

۲. «مَرَائِي» جمع «مِرْآة» به معنای آینه است و گاه به چشم، آینه اطلاق می‌شود، زیرا عکس موجودات در آن می‌افتد.

۳. «مُحَاضَرَةٌ» به معنای حضور و مجالست است.

۴. «أَوْهَام» جمع «وَهْم» بر وزن «فهم» در لغت به معنای خطورات قلبی است و در استعمالات روزمره ما در فارسی به معنای پندارهای باطل یا مشکوک است؛ ولی قراین نشان می‌دهد که در خطبه بالا و موارد دیگری از خطبه‌های نهج البلاغه به معنای «اندیشه‌های دور پرواز» استعمال شده است.

۵. «تَجَلَّى لَهَا»: ضمیرهای شش گانه‌ای که در این جمله و دو جمله بعد است همه بازگشت به اوهام (عقول) می‌کند و مفهومی در جمله اول این است که خداوند از طریق ادراکات عقلی و نظاماتی که عقل در جهان آفرینش می‌بیند بر عقل‌ها تجلی کرده و از طریق درک عقل، عدم امکان درک ذاتش بر عقول مسلم شده است و به وسیله نیروی عقل، عقل‌های قاصر مدعی درک کنه ذاتش را به محاکمه کشیده است (دقت کنید). احتمالات دیگری نیز درباره مرجع این ضمائر داده شده که صحیح به نظر نرسید.

می‌پویند؛ از یک سو از تجلی صفات بر اذهان و پذیرش آن توسط اذهان سخن می‌گوید و از سوی دیگر از عدم احاطه افکار به ذات پاک و صفات او، که نتیجه آن، این می‌شود که ما به ذات و صفات خداوند علم اجمالی داریم، هر چند از شرح و تفصیل آن عاجز و ناتوانیم.

سپس امام علیه السلام در ادامه و تکمیل این سخن می‌فرماید: «(او بزرگ است) اما نه به این معنا که حد و مرز جسمش طولانی است، (او با عظمت است) اما نه به این معنا که ابعاد جسمانی فوق‌العاده بزرگ دارد، بلکه شأن و مقامش بزرگ و والاست و سلطه‌اش با عظمت!؛ (لَيْسَ بِذِي كِبَرٍ أَمْتَدَّتْ بِهِ النَّهَائِيَاتُ فَكَبَّرَتْهُ تَجْسِيماً، وَلَا بِذِي عِظَمٍ تَنَاهَتْ بِهِ أَلْعَايَاتُ فَعَظَّمَتْهُ تَجْسِيماً؛ بَلْ كَبُرَ شَأْنًا، وَعَظُمَ سُلْطَانًا).

اشاره به این که وقتی می‌گوییم: الله اکبر (خداوند از همه چیز بزرگتر است) گاه به ذهن افراد ناآگاه چنین می‌آید که ابعاد وجودی او شرق و غرب و شمال و جنوب عالم را پر کرده است و هنگامی که می‌گوییم: خداوند عظمت دارد فکر می‌کنند نسبت به موجودات دیگر مانند کوه‌ها و دریاها و آسمان‌ها چنین است، در حالی که بزرگی و عظمت خدا جنبه جسمانی ندارد، بلکه عظمت و بزرگی معنوی است، زیرا اگر او دارای جسم بزرگی بود حتماً اجزایی داشت و نهایی و زمان و مکانی، حال آن‌که از همه این‌ها برتر و بالاتر است و چه زیبا فرمود امام صادق علیه السلام آن‌جا که شخصی در حضورش گفت: الله اکبر، امام علیه السلام از او پرسید: خدا از چه چیز بزرگتر است؟ عرض کرد: «من کل شیء» (از همه چیز) امام علیه السلام فرمود: در این صورت خدا را محدود (به زمان و مکان) ساختی. آن مرد عرض کرد: پس چه بگویم؟ فرمود: بگو: «الله أكبر من أن يُوصَفَ؛ خداوند برتر از آن است که به وصف درآید».^۱ اشاره به این‌که ما هر وصفی برای او قائل شویم در

۱. کافی، ج ۱، باب معانی الاسماء و اشتقاقها، ص ۱۱۷، ح ۸.

نهایت از اوصاف مخلوقات است، زیرا در فکر ما بیش از این نمی‌گنجد، بنابراین او برتر از همه این اوصاف است.

قرآن مجید نیز می‌گوید: ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ﴾؛ «منزه است خداوند از آنچه توصیف می‌کنند مگر بندگان مخلص خدا (که او را به آنچه شایسته است وصف می‌کنند)».^۱

بخش دوم

أَرْسَالُهُ ﷺ $\hat{a} \circ^{\circ}A \ll \frac{1}{2}E$, $\hat{u} \circ^{\circ}A \circ wn \ kI\grave{A}Gkd \frac{1}{2}\frac{1}{4}Ek \{ E$
 $Hj\grave{B} \circ^{\circ}Bwo^{\circ}Ae^{\circ}u; [\ll \rightarrow lbBé \ A , [\hat{u}^{\circ}In \ i \ , [\ d^{\circ}D] M$
 $nB \frac{1}{2} \ kA \ \beta \ I; \ \hat{A}E;BCE , B \ a \ \hat{A} \ Aj \ \backslash \ d - \circ I \ a \ \hat{A} \ \tilde{N} - e \ , BM$
 $/ \ \ddot{U}Y \ \frac{1}{4}B \ \beta \ IA \ \hat{A} \ , \ll \ T \frac{1}{2} \ w \beta \ ItA \ o \ \frac{1}{2}E \ \tilde{N} \ \hat{A} \] \ , \ B^{\circ}A$

ترجمه

و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده برگزیده و امین مرضی اوست - درود خدا بر او و خاندانش باد - (خداوند) او را برای بیان حجت‌های لازم و پیروزی آشکار (حق بر باطل) و روشن ساختن راه حق فرستاد. او رسالت خود را آشکارا ابلاغ کرد و انسان‌ها را بر مسیر حق قرار داد در حالی که راه پیشرفت را به آن‌ها نشان داده بود، پرچم‌های هدایت را برافراشت و نشانه‌های روشن را برپا ساخت، ریسمان‌های (خیمه) اسلام را محکم کرد و دستگیره‌های ایمان را استوار ساخت.

شرح و تفسیر

ابعاد وجودی پیامبر اسلام ﷺ

امام علیؑ به دنبال بخش اول این خطبه که متکفل بیان دقیق‌ترین صفات جمال و جلال خدا بود، به اصل دوم دین، یعنی شهادت به رسالت پیامبر اکرم ﷺ می‌پردازد و او را با صفاتی که بیانگر همه ابعاد وجودی آن حضرت است وصف می‌کند و می‌گوید: «و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده برگزیده و امین

مرضی اوست، درود خدا بر او و خاندانش باد؛ (وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ الصَّفِيُّ، وَأَمِينُهُ الرَّضِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ).^۱

به یقین اگر خداوند کسی را برمی‌گزیند و او را امین می‌داند و از وی راضی می‌شود به دلیل خلوص کامل و صفا و پاکی او در همه جهات است و این تعبیرات اشاره‌ای به مسئله عصمت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از هرگونه خطا و گناه است.

سپس به برنامه‌های مختلف و اهداف بعثت آن حضرت پرداخته، چنین می‌فرماید: «او را برای بیان حجت‌های لازم و پیروزی آشکار (حق بر باطل) و روشن ساختن راه حق فرستاد؛ (أَرْسَلَهُ بِوُجُوبِ الْحُجَجِ، وَظُهُورِ الْفَلَجِ، وَإِضَاحِ الْمُنْهَجِ).»

به این ترتیب این در جمله‌های سه‌گانه اهداف بعثت را که اتمام حجت شو پیروزی حق بر باطل و روشن ساختن راه سعادت است بیان فرموده است. آنگاه به برنامه‌های عملی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرداخته، چنین می‌فرماید: «او رسالت خود را آشکارا ابلاغ کرد، و انسان‌ها را بر مسیر حق قرار داد، در حالی که راه پیشرفت را به آن‌ها نشان داده بود، پرچم‌های هدایت را برافراشت و نشانه‌های روشن را برپا ساخت، ریسمان‌های (خیمه) اسلام را محکم کرد و دستگیره‌های ایمان را استوار ساخت» (فَبَلَّغَ الرِّسَالَةَ صَادِعًا^۲ بِهَا، وَحَمَلَ عَلَى الْمَحَجَّةِ دَالًّا^۳ عَلَيْهَا، وَأَقَامَ أَعْلَامَ الْإِهْتِدَاءِ وَمَنَارَ الضِّيَاءِ، وَجَعَلَ أُمْرَاسَ^۴ الْإِسْلَامِ مَتِينَةً، وَعُرَا^۴ الْإِيمَانِ وَثِيقَةً).

در آغاز، سخن از ابلاغ رسالت الهی به‌طور کلی است، همان‌گونه که در قرآن

۱. «فلج» به معنای پیروزی است؛ خواه پیروزی در استدلال باشد یا در عمل.

۲. «صادع» از ریشه «صدع» بر وزن «صبر» در اصل به معنای شکافتن است و از آن جا که به‌هنگام شکافتن زمین گیاهان ظاهر می‌شوند، معنای ظهور نیز در آن نهفته است.

۳. «امراس» جمع «مرس» بر وزن «مرض» و «مرس» نیز جمع «مرسه» به معنای طناب است.

۴. «عری» جمع «عروه» به معنای دستگیره و دستاویز است.

مجید می فرماید: ﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾؛ «آنچه را که مأموریت داری آشکار ساز و از مشرکان روی گردان». ^۱ سپس از جزئیات این برنامه سخن می گوید که پیامبر ﷺ مردم را از بیراهه به جاده اصلی دعوت کرد و دلایل و نشانه‌ها را برای پیمودن این راه به آن‌ها گوشزد فرمود و چراغ‌های نورانی بر سر هر راه نهاد تا به‌هنگام تاریکی نیز از ادامه مسیر باز نایستند و سرانجام با بیانات کافی و تدبیرهای سازنده رشته‌های اسلام را محکم ساخت و دستگیره‌های ایمان را استحکام بخشید.

کمتر کلامی را می‌توان پیدا کرد که در عین کوتاهی و فشرده‌گی این همه مطلب را درباره اهداف و برنامه‌های پیغمبر اسلام ﷺ بیان کند.

جمله «جَعَلَ أُمْرَاسَ الْإِسْلَامِ مَتِينَةً» گویا اسلام را به خیمه‌ای تشبیه می‌کند که ریسمان‌های محکمی از هر سو آن را به زمین‌های اطراف متصل کرده‌اند تا تندبادها نتوانند آن را از جا برکنند. این ریسمان‌ها اموری مانند جمعه و جماعات و حج و زکات و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر هستند که همیشه حوزه اسلام را حفظ و از آن دفاع می‌کنند، هر جا این تعلیمات اسلامی پیاده شود اسلام بیمه می‌شود و هرگاه ضعیف گردد دشمنان بر مسلمین چیره خواهند شد.

جمله «وَعُزَى الْإِيمَانِ وَثِيقَةٌ» ایمان را تشبیه به طنابی کرده که دستگیره‌های مختلفی در آن است و برای نجات از قعر چاه، یا نجات در پرتگاه‌ها باید به این دستگیره‌ها چسبید. بدیهی است که اگر این دستگیره‌ها سست و ضعیف باشد نه تنها انسان نجات نمی‌یابد، بلکه گرفتار سقوط خطرناکی می‌شود. این دستگیره‌ها همان فروع و تعلیمات اسلام در برنامه‌های مختلف عبادی و اجتماعی هستند که در احادیث نیز به آن اشاره شده است. از جمله در حدیث

آمده است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روزی از یارانش سؤال کرد: «أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟» کدام یک از دستگیره‌های ایمان محکم‌تر است؟» جمعی گفتند: خدا و پیامبرش آگاه‌ترند، و بعضی، نماز یا زکات و... نام بردند. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «أَنِجْهَ كَفْتِيدِ، دَارَى فُضَيْلَتِ اسْتِ؛ وَلى پَاسِخِ اصْلِى نِيسْتِ»، «وَلَكِنْ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِى اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِى اللَّهِ وَتَوَلَّى أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَالتَّبَرُّى مِّنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ؛ محکم‌ترین دستگیره‌های ایمان، دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خداست، و محبت اولیای الهی و بیزاری از دشمنان الهی است»^۱

البته مفاهیم اخلاقی همچون توکل و تفویض و تسلیم و رضا و صبر و یقین و مانند آن‌ها نیز که در روایات به آن اشاره شده، می‌تواند به عنوان دستگیره‌های ایمان معرفی شود و هیچ‌کدام با یکدیگر منافاتی ندارند.



۱. کافی، ج ۲، باب الحب فی الله و البغض فی الله، ص ۱۲۵، ح ۶

بخش سوم

وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ، وَجَسِيمِ النُّعْمَةِ، لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ،
وَخَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ، وَلَكِنَّ الْقُلُوبَ عَلِيلَةٌ، وَالْبَصَائِرُ مَدْخُولَةٌ! أَلَا
يَنْظُرُونَ إِلَى صَغِيرِ مَا خَلَقَ، كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ، وَأَذَقَنَ تَرْكِيبَهُ، وَفَلَقَ لَهُ
السَّمْعَ وَالْبَصَرَ، وَسَوَّى لَهُ الْعَظْمَ وَالْبَشْرَ! أَنْظُرُوا إِلَى النَّمْلَةِ فِي صِغْرِ
جُثَّتِهَا، وَلَطَافَةِ هَيْئَتِهَا، لَا تَكَادُ تُنَالُ بِأَحْظِ أَلْبَصَرَ، وَلَا بِمُسْتَدْرِكِ الْإَفْكَرِ،
كَيْفَ دَبَّتْ عَلَى أَرْضِهَا، وَصَبَّتْ عَلَى رِزْقِهَا، تَنْقُلُ الْحَبَّةَ إِلَى حُجْرِهَا،
وَتُعِدُّهَا فِي مُسْتَقَرِّهَا. نَجْمَعُ فِي حَرِّهَا لِبَرْدِهَا، وَفِي وَرْدِهَا لِصَدْرِهَا؛
مَكْفُولٌ بِرِزْقِهَا، مَرْزُوقَةٌ بِوَفْقِهَا؛ لَا يُعْغَلُهَا الْمَنَانُ، وَلَا يَحْرِمُهَا الدِّيَانُ،
وَلَوْ فِي الصَّفَا الْيَابِسِ، وَالْحَجَرِ الْجَامِسِ! وَلَوْ فَكَّرْتَ فِي مَجَارِي أَكْلِهَا،
فِي عُلُوقِهَا وَسُفْلِهَا، وَمَا فِي الْأَجْوْفِ مِنْ سَرَّاسِيفِ بَطْنِهَا، وَمَا فِي الرَّأْسِ
مِنْ عَيْنِهَا وَأُذُنِهَا، لَهَضَّيْتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَبًا، وَلَقَيْتَ مِنْ وَصْفِهَا تَعَبًا!
فَتَعَالَى الَّذِي أَقَامَهَا عَلَى قَوَائِمِهَا، وَبَنَاهَا عَلَى دَعَائِمِهَا! لِمَ يَسْرُكُهُ فِي
فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ، وَلِمَ يُعْنَهُ عَلَى خَلْقِهَا قَادِرٌ. وَلَوْ ضَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ
فِكْرِكَ لَتَبَنَّغَ غَايَاتِهِ، مَا دَلَّتْكَ الدَّلَالَةُ إِلَّا عَلَى أَنَّ فَاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ
النَّخْلَةِ، لِذَقِيقِ ذُو صَيْلِ كُلِّ شَيْءٍ، وَغَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ. وَمَا الْجَلِيلُ
وَاللَّطِيفُ، وَالثَّقِيلُ وَالْخَفِيفُ، وَالْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ، فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءٌ

ترجمه

اگر در عظمت قدرت (خداوند) و اهميت نعمت او مي انديشيدند، به راه
راست بازمي گشتند، و از آتش سوزان (دوزخ) مي ترسيدند؛ ولي دلها بيمار

و چشم‌های بصیرت معیوب است، آیا به مخلوقات کوچکی که خدا آفریده، نمی‌نگرند که چگونه آفرینش آن‌ها را دقیق و حساب‌شده و ترکیب آن‌ها را متقن ساخته، گوش و چشم برای آن‌ها آفریده و استخوان و پوست آن‌ها را مرتب کرده است؟ به این مورچه با آن جثه کوچک و اندام ظریفش نگاه کنید که از کوچکی، درست با چشم دیده نمی‌شود و در اندیشه نمی‌گنجد، چگونه روی زمین (ناهموار و پر سنگلاخ) راه می‌رود و به روزی‌اش دست می‌یابد، دانه‌ها را (از راه‌های دور و نزدیک) به لانه‌اش منتقل و در جایگاه مخصوص نگهداری می‌کند. در فصل گرما برای سرما، و به‌هنگام توانایی برای روز ناتوانی، ذخیره می‌کند، روزی‌اش (از سوی خدا) تضمین شده و خوراک موافق طبعش در اختیار او قرار گرفته است، خداوند منان هرگز از او غافل نمی‌شود و پروردگار مدبّر محرومش نمی‌سازد، هر چند در دل سنگ سخت و خشک و در میان صخره‌ای فاقد رطوبت باشد.

اگر در مجاری خوراک در بالا و پایین دستگاه گوارش او و اطراف دنده‌های شکمش و آنچه در سر او، از چشم و گوش، قرار گرفته، بیندیشی، شگفت‌زده خواهی شد و از وصف عجایب او به زحمت خواهی افتاد. پس بزر و بلندمرتبه است خداوندی که مورچه را روی دست و پا (ی ضعیف و ظریفش) برپا داشته و او را بر ستون‌های محکمی (نسبت به او)، بنا نهاده است. هیچ آفریدگاری در آفرینش این حشره با او شریک نبوده و هیچ قدرتمندی او را در آفرینش آن یاری نکرده است. اگر همه راه‌های فکر و اندیشه را طی کنی تا به آخر رسی، همه دلایل به تو می‌گویند که آفریننده مورچه کوچک همان آفریدگار درخت (تناور) نخل است، زیرا ساختمان اجزای هر موجودی دقیق است و هر مخلوق زنده‌ای در درون خود اعضای مختلف و پیچیده‌ای دارد. (به یقین) بزر و کوچک، سنگین و سبک، و قوی و ضعیف، همه در آفرینش خداوند یکسان است و در برابر قدرتش همگون!

شرح و تفسیر

قدرت بی نظیر او در آفرینش موجودات کوچک و بزرگ

در ادامه بحث این خطبه که از خداشناسی آغاز شد و با پیامبرشناسی ادامه یافت، امام علیه السلام بار دیگر به خداشناسی باز می‌گردد و این بار به ادله اثبات وجود خداوند و علم و قدرت بی پایان او می‌پردازد و به آن‌ها که از بیراهه می‌روند هشدار داده و می‌فرماید: «اگر در عظمت قدرت (خداوند) و اهمّیت نعمت او می‌اندیشیدند، به راه راست باز می‌گشتند و از آتش سوزان (دوزخ) می‌ترسیدند»؛ (وَلَوْ فَكَّرُوا فِي عَظِيمِ الْقُدْرَةِ، وَجَسِيمِ النُّعْمَةِ، لَرَجَعُوا إِلَى الطَّرِيقِ، وَخَافُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ).

براساس این جملات امام علیه السلام، دو چیز است که اگر اندیشه‌ها در آن به کار گرفته شود آثار آن به زودی در اعمال انسان آشکار می‌شود؛ نخست، اندیشه در عظمت قدرت خدا، که کرات عظیم آسمانی و میلیاردها ستاره در یک کهکشان و صدها میلیون کهکشان آفریده و کرانه‌های ملک عظیم او بر هیچ‌کس روشن نیست و آنچه درباره عظمت جهان می‌گوییم، چیزی است که در قلمرو علم قاصر ما قرار گرفته و ای بسا تمام این‌ها همچون بر درختی باشد که بر پیکر درخت سر به آسمان کشیده‌ای در میان جنگلی قرار دارد. اندیشه در این امر سبب می‌شود که انسان در برابر چنین قدرتی خاضع گردد، سر بر آستانش نهد، دل به او ببندد و زندگی خود را با نام و یاد او نورانی سازد.

دیگر این‌که در نعمت‌هایی بیندیشد که همه وجود ما را در بر گرفته و از لحظه انعقاد نطفه تا پایان عمر ادامه دارد؛ خورشید و ماه و آسمان و زمین و ابرها و بادها و باران‌ها را به خدمت ما گماشته، در همه جا خوان نعمتش را گسترده و همه را روزی خوار خود ساخته است. به یقین شکر نعمت که در فطرت هر انسانی است او را به دنبال شناخت منعم می‌فرستد.

حضرت در ادامه می‌فرماید: چه عاملی سبب می‌شود که با وجود این انگیزه‌های قوی، انسان از راه بماند و به بیراهه کشیده شود و عذاب دردناک الهی دامان او را بگیرد. می‌فرماید: «ولی دل‌ها بیمار و چشم‌های بصیرت معیوب است»؛ (وَلَكِنَّ الْقُلُوبُ عَلِيلَةٌ، وَالْبَصَائِرُ مَدْخُولَةٌ!)^۱.

در این جا امام علیه السلام به دو علت عمده اشاره می‌کند، زیرا منظور از «قلوب»، عقل‌هاست که بر اثر غلبه هوا و هوس‌ها و آفات دیگر، از کار می‌افتد و منظور از «بصائر»، چشم‌های بصیرت است که پرده‌های گناه و تعصب و خودخواهی بر روی آن افکنده می‌شود.

بدیهی است که آن‌ها هرگز در اصل خلقت چنین نبوده‌اند، بلکه بر اثر غفلت و هوا و هوس و شهوت به این روز افتاده‌اند. امام علیه السلام در این عبارت کوتاه، اشاره به موانع شناخت می‌کند که در آیات قرآن نیز آمده است: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ «چنین نیست (که آن‌ها می‌پندارند)، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است»^۲. و در جای دیگر می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً»؛ «آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر این‌که شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده قرار داده است؟»^۳.

در آیات بی‌شماری نیز همگان را دعوت به مطالعه اسرار آفرینش و تفکر در قدرت و نعمت‌های خدا کرده تا از این طریق به راه راست پی ببرند.

سپس امام علیه السلام بعد از بیان مسئله اسرار آفرینش به صورت کلی، انگشت روی بعضی از موجودات شگفت‌انگیز جهان آفرینش می‌گذارد و می‌فرماید: «آیا به

۱. «مدخولة» از ریشه «دخل» بر وزن «دغل» به معنای فساد و تباهی است.

۲. مطففین، آیه ۱۴.

۳. جائیه، آیه ۲۳.

مخلوقات کوچکی که خدا آفریده، نمی‌نگرند که چگونه آفرینش آن‌ها را دقیق و حساب شده و ترکیب آن‌ها را متقن ساخته، و گوش و چشم برای آن‌ها آفریده و استخوان و پوست آن‌ها را مرتب کرده است؟؛ (أَلَا يَنْظُرُونَ إِلَيَّ صَغِيرَ مَا خَلَقَ، كَيْفَ أَحْكَمَ خَلْقَهُ، وَأَتَقَنَ تَرْكِيبَهُ، وَفَلَقَ لَهُ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ، وَسَوَّىٰ لَهُ الْعَظْمَ وَالْبَشَرَ!).

در این جا امام علیه السلام به امور شش‌گانه‌ای درباره حیوانات و حشرات بسیار کوچک اشاره می‌کند؛ آفرینش مستحکم، ترکیب صحیح، دارا بودن گوش و چشم، و نظم خاص استخوان و پوست. آری، در عین کوچکی، همه اعضا و ابزار مورد نیاز در اختیار آن‌هاست و آنچه خداوند به حیوان عظیمی همچون فیل و کرگدن داده، به آن‌ها نیز به نسبت اندام و نیازشان بخشیده است و به یقین آفرینش این موجودات کوچک به دلیل ظرافت و دقت عجیبی که در آن‌ها به کار رفته از آفرینش موجودات عظیم مهمتر است.

آنگاه امام علیه السلام وارد مرحله دقیق‌تری می‌شود و از میان موجودات کوچک به شرح بسیار جالبی درباره دو مخلوق صغیر که اغلب انسان‌ها درباره آفرینش آن دو نمی‌اندیشند می‌پردازد؛ نخست، درباره مورچه چنین می‌فرماید: «به این مورچه با آن جثه کوچک و اندام ظریفش نگاه کنید که از کوچکی، درست با چشم دیده نمی‌شود و در اندیشه نمی‌گنجد»؛ (أَنْظُرُوا إِلَيَّ النَّمْلَةَ فِي صَغَرِ جُثَّتِهَا، وَأَطَافَةِ هَيْئَتِهَا، لَا تَكَادُ تُنَالُ بِلَحْظِ الْبَصَرِ، وَلَا بِمُسْتَدْرِكِ الْفِكْرِ).

سپس می‌افزاید: «(ببینید که) با این حال چگونه روی زمین (ناهموار و پر سنگلاخ) راه می‌رود و به روزی‌اش دست می‌یابد، دانه‌ها را (از راه‌های دور و نزدیک) به لانه‌اش منتقل و در جایگاه مخصوص نگهداری می‌کند. در فصل

۱. «سوئی» از ریشه «تسویه» به معنای نظام بخشیدن و مرتب کردن است.

۲. «بشر» جمع «بشرة» یعنی ظاهر پوست تن و به معنای انسان نیز می‌آید.

گرما برای سرما و به هنگام توانایی برای روز ناتوانی ذخیره می کند؛ (کَيْفَ دَبَّتْ عَلَيَّ أَرْضُهَا، وَصَبَّتْ عَلَيَّ رِزْقُهَا، تَنْقُلُ الْحَبَّةَ إِلَى حُجْرِهَا، وَتُعِدُّهَا فِي مُسْتَقَرِّهَا. تَجْمَعُ فِي حَرِّهَا لِبَرْدِهَا، وَفِي وَرْدِهَا لِصَدْرِهَا^۱).

آری، این موجود ضعیف و ناتوان به قدری هوشیار است که راه و رسم زندگی خود را به خوبی می داند، با این دست و پای کوچک کوه و دشت و بیابان و درخت‌ها را جولانگاه خود قرار می دهد و آن دسته از مواد غذایی را که با مزاج او سازگار است از میان مواد مختلف برمی‌گزیند و دانه‌های غذایی را از راه‌های دور و نزدیک به لانه خود می‌برد؛ دانه‌هایی را انتخاب می‌کند که از پیچ‌وخم لانه بگذرد و مشکلی برای عبور و مرور سایر هم‌نوعانش ایجاد نکند. دانه‌ها را در جایگاه مخصوص جای می‌دهد به گونه‌ای که فاسد نشوند. در فصل تابستان با یک الهام درونی بی آن‌که زمستان را دیده باشد - یعنی متولد همان سال باشد - پیش بینی ایامی را که برف و باران سراسر روی زمین را گرفته و جمع‌آوری روزی را بر او غیر ممکن ساخته، می‌کند و درست به اندازه نیازش با دوراندیشی، مواد غذایی را ذخیره می‌سازد.

در ادامه می‌افزاید: «روزی‌اش (از سوی خدا) تضمین شده و خوراک موافق طبعش در اختیار او قرار گرفته، خداوند مَنان هرگز از او غافل نمی‌شود، و پروردگار مدبّر محرومش نمی‌سازد، هر چند در دل سنگی سخت و خشک و در میان صخره‌ای فاقد رطوبت باشد»؛ (مَكْفُولٌ بِرِزْقِهَا، مَرْزُوقَةٌ بِوَفْقِهَا؛ لَا يُغْفِلُهَا الْمَنَانُ، وَلَا يَحْرِمُهَا الدِّيَانُ^۳، وَلَوْ فِي الصَّفَا^۴ أَلْيَابِيسَ، وَالْحَجَرِ الْجَامِسِ^۵!).

۱. «ورد» به معنای عطش و نیز آبگاه است و در این جا کنایه از امکان و توانایی است.

۲. «صدر» یعنی بازگشت از آبگاه و در این جا کنایه از ناتوانی و فقدان است.

۳. «دیان» به معنای پاداش دهنده و داور حاکم و مدبّر است.

۴. «صفا» به معنای تخته سنگ سخت و صاف است.

۵. «جامس» یعنی خشکیده.

اشاره به این که خداوند منان، این موجودات کوچک را که در دشت‌ها و بیابان‌ها و کوه‌ها زندگی می‌کنند از نظر لطفش دور نداشته، هر غذایی که موافق طبع آن‌هاست در اختیارشان قرار داده است، حتی اگر در دل سنگ سخت و خشکی زندگی کنند غذا و رطوبت لازم را هر چند از طریق هوا باشد برای آن‌ها فراهم می‌کند و با الهام درونی آن‌ها را وادار می‌سازد که در ایام توانایی برای روزهای ناتوانی ذخیره کنند و این واقعاً حیرت‌آور است.

آیا این حشره می‌داند چند روز از زمستان را نمی‌تواند از لانه بیرون آید؟ آیا می‌فهمد که جیره غذایی او در این مدت چه اندازه است؟ آیا توجه دارد چه موادی ممکن است در این مدت سالم بماند و فاسد نشود؟ و آیا خبر دارد که این مواد در کجاست و از چه جایی باید به دست آورد؟

آری، همه این‌ها را می‌داند و استاد ازل به او آموخته است.

سپس امام علیه السلام ساختمان شگفت‌آور این موجود زنده کوچک را با نیروی فکر و اندیشه تشریح می‌کند و می‌فرماید: «اگر در مجاری خوراک در بالا و پایین دستگاه گوارش او و اطراف دنده‌های شکمش و آنچه در سر او، از چشم و گوش، قرار گرفته، بیندیشی، شگفت‌زده خواهی شد و از وصف عجایب آن به زحمت خواهی افتاد؛ (وَلَوْ فَكَّرْتَ فِي مَجَارِي أَكْلِهَا، فِي عُلُوقِهَا وَسُفْلِهَا، وَمَا فِي الْجَوْفِ مِنْ شَرَّاسِيفٍ بَطْنِهَا، وَمَا فِي الرَّأْسِ مِنْ عَيْنَيْهَا وَأُذُنِهَا، لَقَضَيْتَ مِنْ خَلْقِهَا عَجَبًا، وَلَقَيْتَ مِنْ وَصْفِهَا تَعَبًا!).»

اشاره به این که اگر انسان در آفرینش این موجود کوچک که به زحمت دیده می‌شود دقت کند، و پرده‌های غفلت را که ناشی از عادی شدن مسئله است کنار بزند، به راستی یک دنیا شگفتی در آن می‌بیند؛ در سر بسیار کوچک او، هم چشم وجود دارد، هم گوش و هم دهان و دو شاخکی همچون دو آنتن دارد که برای

۱. «شراسیف» جمع «شُرُوف» به معنای انتهای نرم دنده‌ها در اطراف شکم است.

برقراری ارتباط از آن استفاده می‌کند و در شکمش چیزی همانند معده و روده است و دنده‌های بسیار ظریف و کوچکی از هر طرف آن را احاطه کرده است. اعصاب و عضلات ظریفش به اندازه نیاز اوست و مغز کوچکش مدیریت زندگی پیچیده او را بر عهده گرفته، پاهایش مفاصل مختلف دارد و هر مفصلی همچون مفاصل حیوانات بزرگ کار ویژه‌ای انجام می‌دهد.

سپس امام علیه السلام به نتیجه‌گیری پرداخته، چنین می‌فرماید: «پس بزرگ و بلندمرتبه است خداوندی که مورچه را روی دست و پا (ی ضعیف و ظریفش) برپا داشته و او را بر ستون‌های محکمی (نسبت به او)، بنا نهاده است، هیچ آفریدگاری در آفرینش این حشره با او شریک نبوده و هیچ قدرتمندی او را در آفرینش آن یاری نکرده است»؛ (فَتَعَالَى الَّذِي أَقَامَهَا عَلَى قَوَائِمِهَا، وَبَنَاهَا عَلَى دَعَائِمِهَا! لَمْ يَشْرِكْ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ، وَلَمْ يُعْنُ عَلَى خَلْقِهَا قَادِرٌ).

امام علیه السلام در این عبارت، توجه همگان را به دو موضوع جلب می‌کند و آن این‌که خداوند این پیکر ظریف را بر دست و پای ظریفی که توان حمل آن را دارد بلکه گاه کوله‌بار سنگینی که چندین برابر وزن اوست بر دوش می‌گیرد، استوار ساخته و عجب این‌که با کوله‌بارش از دیوار صاف بالا می‌رود و گاه به سقف می‌چسبد و به راه خود ادامه می‌دهد، کاری که از هیچ انسان قهرمانی ساخته نیست. اضافه بر این، برای او اسکلتی متناسب حالش آفریده که امام علیه السلام از آن تعبیر به «دعائم» (ستون‌ها) فرموده است. این اسکلت، نه آن قدر سنگین است که از توان حرکت او بکاهد و نه آن قدر سبک و ظریف که نتواند هیأت او و محتوای درون وجودش را نگهدارد.

آنگاه به نکته مهم دیگری اشاره می‌کند، می‌فرماید: «اگر تمام راه‌های فکر و اندیشه را طی کنی تا به آخر بررسی، همه دلایل به تو می‌گویند که آفریننده مورچه کوچک همان آفریدگار درخت (تناور) نخل است، زیرا ساختمان اجزای هر

موجودی دقیق است و هر مخلوق زنده‌ای در درون خود اعضای مختلف و پیچیده‌ای دارد؛ (وَلَوْ ضَرَبْتَ فِي مَذَاهِبِ فِكْرِكَ لَتَبْلُغَ غَايَاتِهِ، مَا دَلَّتْكَ أَلَدَّلَاةُ إِلَّا عَلَيَّ أَنْ فَاطِرَ النَّمْلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّحْلَةِ، لِدَقِيقِ تَفْصِيلِ كُلِّ شَيْءٍ، وَغَامِضِ اخْتِلَافِ كُلِّ حَيٍّ).

اشاره به این که تصوّر نکنید ساختمان یک موجود بزرگ، مانند درخت نخل تناور از ساختمان یک موجود کوچک همچون مورچه مهم‌تر است، زیرا اگر درست بنگرید، هر دو، ساختمان بسیار پیچیده و دقیقی دارند و قوانین منظم بر هر دو حاکم است و هدایت‌های الهی از لحظه تولّد تا پایان عمر در هر دو نمایان است. به علاوه، آن درخت بزرگ هم در حدّ خود دارای اعضای مختلف کوچک و بزرگ و قوی و ضعیف است که هر کدام متناسب با وظیفه و مسئولیت‌هایشان ساخته شده‌اند.

کوتاه‌سخن این که گاه انسان از یک پدیدآورنده آثار مختلفی از نظر کوچکی و بزرگی می‌بیند؛ مثلاً ساعت‌هایی که به اندازه یک سانتی‌متر هستند و ساعت‌هایی که چند متر طول و عرض آن‌هاست، یا کتابی که چند صفحه بیشتر ندارد و کتابی که دوره آن ده‌ها جلد است. هنگامی که انسان آن‌ها را با یکدیگر مقایسه می‌کند و اصول کلی حاکم بر آن‌ها را یکسان می‌بیند و ادبیات خاصی را که در آن کتاب کوچک و بزرگ به کار رفته هماهنگ مشاهده می‌کند می‌فهمد که هر دو اثر، از یک منبع سرچشمه گرفته و پدیدآورنده هر دو یکی است.

سپس امام علی علیه السلام به نکته مهم دیگری در تکمیل این سخن پرداخته، می‌فرماید: «(به یقین) بزرگ و کوچک، سنگین و سبک، و قوی و ضعیف، همه در آفرینش خداوند یکسان است و در برابر قدرتش همگون؛ (وَمَا الْجَلِيلُ وَاللَّطِيفُ، وَالثَّقِيلُ وَالْخَفِيفُ، وَالْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ، فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءٌ).

اشاره به این که کوچک و بزرگ و آسان و مشکل، برای موجودی تصوّر می‌شود که قدرت و نیروی او محدود باشد. آنچه از استعداد او بیرون است

ممتنع، و آنچه به اندازه آخرین حد استعداد اوست مشکل و آنچه کمتر از قدرت اوست آسان است؛ ولی ذات پاک خداوند که قدرتی نامحدود دارد همه این‌ها در برابرش یکسان است؛ حرکت دادن کل منظومه شمسی با حرکت دادن یک ذره غبار برای او تفاوتی نمی‌کند و آفرینش مورچه‌های بسیار ریز با درختان بسیار بلند و قوی‌پیکر برای او یکی است.

برای یک مورچه، برداشتن یک دانه گندم با دو دانه بسیار فرق می‌کند؛ ممکن است یکی را به آسانی بردارد و برای برداشتن دومی بسیار خسته و ناتوان گردد، در حالی که ما انسان‌ها در این دو، کمترین تفاوتی را احساس نمی‌کنیم. همچنین ما در تصوّرات ذهنی خود می‌توانیم یک قطره آب را تصوّر کنیم و به همان سادگی و آسانی یک دریای بی‌کران و موج‌را. این مثال‌ها می‌تواند عمق بحثی را که درباره قدرت بی‌پایان خدا گفتیم، روشن سازد.

نکته

زندگی بسیار شگفت‌انگیز مورچه‌ها

گرچه زندگی مورچه‌ها بر اثر کثرت و تنوع و وجود تعداد بی‌شمارشان در کوه و صحرا و درون خانه‌ها، به صورت یک امر عادی درآمده و توجه عامه مردم را هرگز به خود جلب نمی‌کند؛ ولی برای دانشمندانی که گاه بیست سال درباره زندگی آن‌ها تحقیق کرده‌اند بسیار شگفت‌آور است و مطالعات آن‌ها درباره اسرار آفرینش مورچگان درهای بزرگی را برای پی بردن به عظمت آفریدگار به‌روی ما گشوده است که در این جا به گوشه‌ای از آن اشاره می‌کنیم:

۱. حیوانات و حشراتی که به صورت گروهی زندگی می‌کنند کم نیستند؛ مانند بخشی از پرنندگان و ماهیان و پستانداران؛ ولی آن‌ها که زندگی دسته‌جمعی‌شان بر اساس تقسیم کار است کم‌اند و مورچگان یکی از شاخص‌ترین آن‌ها هستند.

مورچه‌های ماده و زحیفه جمع آوری غذا، نگهداری نوزادان و حتی نگهداری مادر لانه (ملکه مورچگان) را بر عهده دارند. مورچه‌های نر کارشان بارور ساختن ملکه و ملکه کارش تخم‌گذاری است و جالب این‌که نرها بعد از جفت‌گیری می‌میرند. گروهی نیز مانند نیروهای مسلح هستند، آرواره‌های قوی دارند و از لانه در برابر هجوم دشمنان پاسداری می‌کنند.

۲. مورچه‌های کارگر (ماده‌ها) زمین را سوراخ می‌کنند و به تدریج خاک را می‌کنند تا محل مناسبی برای زندگی آن‌ها در زیر سطح زمین فراهم شود؛ ولی همه مورچه‌ها در زیر زمین زندگی نمی‌کنند. گروهی از مورچه‌ها که آن‌ها را مورچه نجار می‌نامند، درون چوب‌ها را سوراخ می‌کنند و در آن لانه می‌سازند.

۳. مورچه‌ها در اندام کوچک خود که گاهی فقط به دو میلیمتر می‌رسد تمام دستگانهایی را که در یک حیوان عظیم‌الجثه است، دارا هستند و حتی چیزی بیش از آن‌ها دارند، پاهای اضافی و شاخک‌هایی که آن‌ها را با محیط خود آشنا می‌سازد و عقل و هوش اجتماعی قوی و آینده‌نگری.

۴. بسیاری از مورچه‌ها، حشرات دیگر را به خدمت خود درمی‌آورند و از آن‌ها استفاده می‌کنند (درواقع نوعی دامداری دارند)، مورچه گندم‌زار یکی از این نوع مورچه‌هاست. حشراتی که مورد استفاده این نوع مورچه قرار می‌گیرند، شته‌های گیاهی هستند. این حشرات اگر خشمگین شوند مایع شیرینی مانند عسل ترشح می‌کنند و مورچه‌ها از آن بهره می‌گیرند.

بعضی دیگر از مورچه‌ها، حشرات مخصوصی که در پوست درختان تخم می‌گذارند یا سوسک‌ها را به خدمت خود درمی‌آورند.

۵. اگر تعجب نکنید، گروهی از مورچه‌ها دست به کشاورزی می‌زنند. نوعی مورچه به نام مورچه چتری، باغچه‌ای در اطراف لانه خود ترتیب می‌دهد و در آن قارچ‌های کوچک می‌پروراند. مورچه‌های کارگر برای رشد قارچ‌ها قطعات

کوچکی از بر ها را جدا می کنند و با خود می آورند. هنگامی که مورچه کارگر قطعه ای از بر را با خود می آورد گویی چتری بالای سر دارد و به همین دلیل به این نام نامیده شده است.

۶. نوعی از مورچه ها مورچه های سپاهی نامیده شده اند که مانند عشایر از جایی به جای دیگر کوچ می کنند. آن ها حشراتی واقعاً درنده هستند که حتی فیل ها سعی می کنند سر راه آن ها قرار نگیرند و گرنه صدمه زیادی از آن ها می خورند.

گروهی از این مورچگان که در مناطق حاره زندگی می کنند گوشت خوارند و هرگاه دسته جمعی به جانوری حمله کنند به زودی آن را از پای درمی آورند و در مدت کمی همه عضلات حیوان را می خورند، و تنها اسکلتی از آن به جای می ماند.

۷. مورچه ها معمولاً سری بزرگ و کمری باریک دارند و نسبت به جثه خود بسیار قوی و پرزورند چراکه دانه ای را که چندین برابر آن ها وزن دارد با دندان می گیرند و از دیوار بالا می روند، کاری که برای هیچ قهرمان وزنه برداری ای امکان پذیر نیست. آری! مورچه برخلاف جثه کوچک خود، به راحتی می تواند بارهایی را که ده برابر خودش وزن دارند بلند کند یا جابه جا نماید.

۸. آینده نگری مورچه و مدیریت او بسیار جالب است؛ در تابستان با الهام درونی به فکر زمستان سخت است در صورتی که چه بسا در طول عمرش هرگز زمستان ندیده باشد. دانه های غذایی را به طرز مطلوبی نگهداری می کند؛ گاه آن ها را از لانه بیرون می آورد که هوا بخورند تا فاسد نشوند و گاه آن ها را به دو یا چند قسمت تقسیم می کند تا سبز نشوند و فاسد نگردند، حتی نوشته اند که دانه گشیز را به چهار قسمت تقسیم می کند، زیرا اگر کمتر از آن باشد سبز می شود!

۹. موقعیت شناسی مورچه عجیب است. بعضی از دانشمندان نوشته اند:

مورچه‌ای را در وسط دایره‌ای از آتش قرار دادند او برای نجات خود به هر سو حرکت کرد و چون راه فراری پیدا نکرد سرانجام جان داد. نقطه‌ای را که جان داده بود اندازه‌گیری کردند، درست مرکز دایره بود؛ یعنی دورترین نقطه به آتش اطراف.

۱۰. مورچه‌ها انواع زیادی دارند که بعضی از دانشمندان بالغ بر چهارهزار نوع را شمارش کرده‌اند و تعداد مورچه‌های روی زمین را ده برابر مجموع انسان‌ها می‌دانند. مطالعات جدید نشان می‌دهد که مورچه‌ها در زمینه حل مشکل ترافیک، از انسان‌ها پیشی گرفته‌اند. میلیون‌ها مورچه صبورانه با دنبال کردن ساختار ساده «تک‌گذر» بهترین راه را برای رسیدن به مقصد در اسرع وقت و بدون تأخیر در پیش می‌گیرند.

شگفتی‌های دنیای مورچگان بسیار بیش از آن است که گفته شد و در این زمینه کتاب‌ها یا مقالات فراوانی نوشته شده است و از این جا روشن می‌شود که امیرمؤمنان علی علیه السلام در این خطبه بر چه نقطه حساسی از آفرینش خداوند انگشت نهاده است.^۱



۱. دائرة المعارف موسوم به فرهنگ‌نامه، ج ۱۴، ص ۱۳۷۵ نوشته موریس پارکر که توسط ده نفر از اساتید دانشگاه‌های ایران به فارسی برگردانده شده است؛ فرهنگ معین؛ مقالات مطبوعات روز و حیاة الحيوان دمیری، ج ۲، ص ۴۹۷ و الزوولوجی الحدیث محمد کاظم ملکی، ج ۶، ص ۹۳.

بخش چهارم

وَكَذَلِكَ السَّمَاءُ وَالْهَوَاءُ، وَالرِّيَّاحُ وَالْمَاءُ فَانْظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ،
وَالنَّبَاتِ وَالشَّجَرِ، وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ، وَآخْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَتَفَجُّرِ
هَذِهِ الْبَحَارِ، وَكَثْرَةِ هَذِهِ الْأَجْبَالِ، وَطُولِ هَذِهِ الْأَقْلَالِ وَتَفَرُّقِ هَذِهِ اللَّغَاتِ،
وَالْأَلْسِنِ الْمُخْتَلِفَاتِ فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمَقْدَرَ، وَجَحَدَ الْمُدْبِّرَ! زَعَمُوا
أَنَّهُمْ كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ، وَلَا لِأَخْتِلَافِ صُورِهِمْ صَانِعٌ؛ وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى
حُجَّةٍ فِيمَا ادَّعَوْا، وَلَا تَحْقِيقٍ لِمَا أُوْعَوْا، وَهَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ،
أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ؟!

ترجمه

و همین گونه است (آفرینش) آسمان و هوا و بادها و آب. نگاه می بینم که به خورشید و ماه و گیاه و درخت و آب و سنگ و آمد و شد این شبها و روزها و پیدایش دریاها و کثرت این کوهها و بلندی این قلعهها و تعدد این لغات و زبانهای گوناگون، وای بر آن کس که (این نظام شگرف را ببیند و) نظام آفرین این جهان را انکار، و مدبر عالم را نفی کند، آنها گمان کردند همچون علفهای خودرو هستند که زارعی ندارند و برای اشکال گوناگونشان آفریننده ای نیست. آنها برای اثبات ادعای خویش به دلیلی پناه نبرده، و برای آنچه در مغز خود پرورانده اند تحقیقی به عمل نیاورده اند. آیا ممکن است ساختمانی بدون سازنده (عاقل و آگاه) یا حتی جنایتی (ی برنامه ریزی شده) بدون جنایتگر پدید آید؟!!

شرح و تفسیر

نگاهی به موجودات آسمان و زمین بیفکنید!

امام علیه السلام در بخش پیشین این خطبه درباره دقایق و عجایب آفرینش مورچگان، سخن گفت؛ ولی برای این که تصوّر نشود شگفتی ها و نظامات عجیب و خیره کننده منحصر به این مورد یا موارد محدود است بلافاصله به سراغ این نکته می رود که اگر در جای جای این جهان پهناور، در زمین و آسمان و مخلوقات گوناگون دقت کنید همه همین گونه هستند. در این میان انگشت روی شانزده پدیده شگفت انگیز این جهان می گذارد؛ از زمین و آسمان گرفته تا بعضی مسائل مربوط به انسان، می فرماید: «و همین گونه است (آفرینش) آسمان و هوا و بادهای و آب»؛ (وَكَذَلِكَ السَّمَاءُ وَالْهَوَاءُ، وَالرِّيَاحُ وَالْمَاءُ).

در ادامه می افزاید: «نگاهی بیفکن به خورشید و ماه و گیاه و درخت و آب و سنگ و آمد و شد این شبها و روزها و پیدایش دریاها و کثرت این کوهها و بلندی این قلهها و تعدد این لغات و زبانهای گوناگون»؛ (فَانظُرْ إِلَى الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَالتَّيَاتِ وَالشَّجَرِ، وَالْمَاءِ وَالْحَجَرِ، وَأَخْتِلَافِ هَذَا اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَتَفَجُّرِ هَذِهِ الْبِحَارِ، وَكَثْرَةِ هَذِهِ الْجِبَالِ، وَطُولِ هَذِهِ الْقِلَالِ^۱ وَتَفَرُّقِ هَذِهِ اللُّغَاتِ، وَالْأَلْسُنِ الْمُخْتَلِفَاتِ).

امام علیه السلام در این جا مجموعه ای از موجودات گوناگون این جهان را مطرح فرموده که هر یک خلقتی شگفت آور و آثاری بسیار دارند. منظور از «سما» اشاره به مجموعه عالم بالا از کرات ثابت و سیار گرفته تا کهکشانهاست، بنابراین شمس و قمر که در جمله بعد می آید از قبیل ذکر خاص بعد از عام است و می دانیم که آسمان با این معنا آفرینشی بسیار عجیب دارد، همان گونه که قرآن می فرماید: ﴿لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ

۱. «القلال» جمع «قله» قسمت بالای کوه را گویند.

لَا يَعْلَمُونَ؛ «آفرینش آسمان‌ها و زمین از آفرینش انسان‌ها عظیم‌تر است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».^۱

منظور از «هواء» همان هوایی است که گرداگرد کره زمین را گرفته، از همه چیز حیاتی‌تر و از همه چیز فراوان‌تر است.

«ریاح» (جمع ریح) اشاره به بادهاست که وظایف مختلفی در چرخه حیات انسان و موجودات زنده بر عهده دارند، ابرها را به حرکت درآورده به سوی زمین‌های خشک و بی‌آب، گسیل می‌دارند، گیاهان را بارور می‌کنند، دریاها را موج می‌سازند و به موجودات دریایی اکسیژن می‌دهند، هوای آلوده را جابه‌جا می‌کنند و هوای تصفیه شده جنگل‌ها را به شهرها می‌فرستند.

«ماء» (آب) در این جا به قرینه ریح (باده‌ها) اشاره به نزول باران‌های حیات‌بخش و زنده‌کننده است همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾؛ «ما باده‌ها را برای بارور ساختن (ابرها) فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم».^۲

سپس امام علیه السلام دستور می‌دهد که به موجودات مختلف این جهان، از خورشید و ماه گرفته تا گیاهان و درختان نگاه کنید و همچنین آب‌ها و سنگ‌ها. به نظر می‌رسد «ماء» در این جا که در کنار حجر (سنگ) قرار گرفته اشاره به چشمه‌ها و نهرهای جاری است و اختلاف لیل و نهار، اشاره به نظام بسیار دقیق و حساب‌شده نور و ظلمت است که هر یک به دنبال دیگری می‌آید و فصول چهارگانه را با آثار و برکاتش پدید می‌آورد با شب‌های آرام‌بخش و روزهای پرتلاش که در آیات بسیاری از قرآن به آن اشاره شده است.

جمله «وَتَفَجَّرِ الْبُحَارَ» می‌تواند اشاره به پیدایش دریاها یا جوش و خروشی

۱. غافر، آیه ۵۷.

۲. حجر، آیه ۲۲.

باشد که بر اثر امواج کوه‌پیکر پیدا می‌شود و می‌دانیم که دریاها کانون عجیب‌ترین مخلوقات خدا هستند، آن‌گونه که در دعای امام سجاده علیه السلام آمده است: «يَا مَنْ فِي الْبِحَارِ عَجَائِبُهُ»^۱ و نیز منبع مهمی برای مواد غذایی و معدنی و وسیله خوبی برای نقل و انتقالات به صورت بسیار گسترده و سرچشمه پیدایش ابرها و نزول باران‌ها هستند.

کثرت جبال، اشاره به کوه‌های فراوانی است که کره زمین را همچون زرهی دربر گرفته، طوفان‌ها را درهم شکنند، ابرها را برای آبیاری زمین‌ها نگه می‌دارند و به پوسته زمین در مقابل جزر و مد ناشی از جاذبه ماه آرامش می‌بخشند، و دامنه‌های آن‌ها چراگاه آماده‌ای برای چهارپایان است. همچنین مرتفع بودن قلّه‌ها سبب می‌شود منابع آب به صورت برف بر فراز آن‌ها ذخیره شود و به تدریج به سوی زمین‌های تشنه سرازیر گردد و آن‌ها را آبیاری کند، و انسان‌ها و حیوانات تشنه را سیراب گرداند. قرآن مجید می‌گوید: «وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا * أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا * وَالْجِبَالُ أَرْسَاهَا * مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ*»؛ «و زمین را بعد از آن گسترش داد، و از آن، آب و گیاهش را بیرون آورد، و کوه‌ها را استوار ساخت، همه این‌ها برای بهره‌گیری شما و چهارپایان است».^۲

در پایان به نکته مهمی از زندگی بشر اشاره می‌کند و آن اختلاف لغات و لهجه‌ها و کثرت زبان‌هاست. با این‌که پدر و مادر همه یکی هستند این تعدد لغات از کجا سرچشمه گرفته است و چگونه هر گروهی به زبان خاصی سخن می‌گویند و هم‌اکنون بیش از هزار زبان، اعم از زبان‌های رسمی و محلی در دنیا وجود دارد؟ خداوند چنان استعدادی برای خلق لغات به انسان‌ها داده که هر گروهی می‌تواند برای خود لغت و زبانی ابداع کنند. شاید برای این‌که اسرار

۱. از فقرات دعای ابوحمزه ثمالی.

۲. نازعات، آیات ۳۰-۳۳.

زندگی‌شان تنها نزد خودشان باشد و بیگانگان از آن باخبر نشوند. قرآن مجید می‌گوید: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾؛ «خداوند رحمن قرآن را تعلیم فرمود، انسان را آفرید و به او سخن گفتن آموخت».^۱

نیز می‌فرماید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ﴾؛ «و از نشانه‌های او آفرینش آسمان‌ها و زمین و تفاوت زبان‌ها و رنگ‌های شماست».^۲

امام علیه السلام بعد از استدلالات قوی و نیرومند و قانع‌کننده مذکور برای اثبات وجود خدا، درباره منکران پروردگار سخن می‌گوید و ادعای بی‌اساس آن‌ها را با دو دلیل ابطال می‌کند (البته کمتر موردی در قرآن و نهج البلاغه دیده می‌شود که سخن از مادی‌ها و منکران ذات پاک پروردگار به میان آمده باشد، زیرا آن‌ها حداقل در آن زمان، بسیار کم بودند و اکثریت مردم جهان را صاحبان ادیان و مذاهب تشکیل می‌دادند).

می‌فرماید: «وای بر آن‌کس که (این نظام شگرف را ببیند و) نظام‌آفرین این جهان را انکار و مدبر عالم را نفی کند»؛ (فَالْوَيْلُ لِمَنْ أَنْكَرَ الْمُقَدَّرَ، وَجَحَدَ الْمُدَبِّرَ!).

اشاره به این‌که آثار تدبیر در سراسر جهان آفرینش آن‌قدر آشکار است که منکران مدبر جهان در خور سرزنش و نفرین هستند.

سپس می‌افزاید: «آن‌ها گمان کردند همچون علف‌های خودرو هستند که زارعی ندارند و برای اشکال گوناگونشان آفریننده‌ای نیست»؛ (زَعَمُوا أَنَّهُمْ كَالنَّبَاتِ مَا لَهُمْ زَارِعٌ، وَلَا لِاخْتِلَافِ صُورِهِمْ صَانِعٌ).

البته این تعبیر به خاطر نگاه ساده‌اندیشانه‌ای است که انسان‌ها معمولاً به

۱. الرحمن، آیات ۱-۴.

۲. روم، آیه ۲۲.

علف‌های خودرو دارند، حال آن‌که از نظر یک دانشمند گیاه‌شناس، هر برگ از آن‌ها نیز دفتری از معرفت کردگار است. امروز دانشمندان به این نکته پی برده‌اند که هزاران نوع گیاه خودرو در دشت‌ها و کوه‌ها با خواص دارویی مختلف و حیات‌بخش می‌روید و هر کدام ساختمان شگرفی برای خود دارند. ریشه‌ها، ساقه‌ها، برگ‌ها و گل‌های هر یک، از دیگری عجیب‌تر و شگفت‌آورتر است، پس با دقت معلوم می‌شود که آن‌ها هم زارع و خالق دارند با علم و قدرت بی‌پایان.

آنگاه امام علیه السلام با دو دلیل، سخن آن‌ها را درهم می‌شکند، نخست می‌فرماید: «آنچه منکران پروردگار می‌گویند، گفتاری است بی‌دلیل، زیرا) آن‌ها برای اثبات ادعای خویش به دلیلی پناه نبرده، و برای آنچه در مغز خود پرورانده‌اند تحقیقی به عمل نیاورده‌اند؛ (وَلَمْ يَلْحَظُوا إِلَيَّ حُجَّةً فِيمَا ادَّعَوْا، وَلَا تَحْقِيقٍ لِمَا أُوعُوا^۱). دلیل دوم این‌که هر ساختمان و بنای منظم و حساب‌شده‌ای حتماً مهندس و معماری داشته است، می‌فرماید: «آیا ممکن است ساختمانی بدون سازنده (ی‌عاقل و آگاه) یا حتی جنایتی (برنامه‌ریزی شده) بدون جنایتگر پدید آید؟»؛ (وَهَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ، أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ).

هم‌اکنون آثار و بناهایی در گوشه و کنار کره زمین وجود دارد که هزاران سال از عمر آن‌ها می‌گذرد و به دلیل ظرافت‌ها و هنرنمایی‌هایی که در آن‌ها به کار رفته به‌عنوان آثار باستانی حفظ می‌شود و درواقع کتاب‌هایی هستند که تمدن انسان‌های پیشین را در خود نگهداری می‌کنند. نه خداپرستان و نه مادی‌ها هیچ‌کدام ادعا نمی‌کنند که این ساختمان‌ها به‌وسیله باد و باران و طوفان‌ها

۱. «لَمْ يَلْحَظُوا» از ریشه «لجؤ» بر وزن «غروب» به معنای پناه بردن، گرفته شده است.

۲. «اوعوا» از ریشه «وعى» بر وزن «سعی» در اصل به معنای نگهداری چیزی در قلب است. سپس به هر ظرفی

که چیزی در آن جمع می‌کنند «وعاء» گفته شده است.

به وجود آمده‌اند یا افراد ناآگاه و بی‌هنری به صورت تصادفی آن‌ها را روی هم چیده‌اند، بلکه همه بدون استثنا از وجود این بناها پی به بانی صاحب عقل و شعوری می‌برند و درایت و تدبیر و هنرمندی او را می‌ستایند.

و جمله «أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ» اشاره به این است که نه تنها بنا و سازندگی احتیاج به علم و تدبیر دارد، بلکه تخریب‌ها و جنایات هدف‌دار نیز نیاز به برنامه‌ریزی شخص عاقلی دارد که برای رسیدن به مقصود و مطلوب خویش چه زمان و مکانی را انتخاب کند، از چه وسیله‌ای استفاده کند و چگونه وارد عمل شود تا به مقصود برسد.

امروز برای تخریب یک بنای عظیم به گونه‌ای که عوارض نامطلوب جانبی نداشته باشد از وجود متخصصان و آگاهان استفاده می‌کنند، بنابراین، هم ساخت و سازهای حساب‌شده و هم تخریب‌های برنامه‌ریزی شده هر دو نیاز به عقل و تدبیر دارد. گواه این سخن این‌که امام علیه السلام در بخش آینده این خطبه سخن از ملخ و ساختمان شگفت‌انگیز او به میان می‌آورد که کارش تخریب حساب‌شده زراعت‌ها و گیاهان است.

نکته

جلوه‌هایی از برهان نظم

آنچه امام علیه السلام در جمله‌های آخر این خطبه بیان فرمود (وَهَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ، أَوْ جِنَايَةٌ مِنْ غَيْرِ جَانٍ) اشاره لطیفی است به برهان معروف نظم که از مهم‌ترین استدلال‌ات خداشناسی است.

توضیح این‌که هر گاه ما وارد ساختمان مجلل چند طبقه‌ای شویم که دارای اتاق‌های خواب متعدد، سالن‌های پذیرایی، آشپزخانه، حمام و سرویس بهداشتی و آسانسورهای باشد، هنگامی که به سقف‌ها و دیوارها نگاه می‌کنیم

آینه کاری های زیبا، گچ بری ها و نقاشی و رنگ آمیزی جالبی در هر طرف می بینیم. وسایل گرمایش و سرمایش، لوله کشی های آب و گاز، سیم کشی های برق و تلفن همه منظم و مرتب است.

آیا کسی - در هر حد از عقل و شعور که باشد - احتمال می دهد که حوادث مختلف طبیعی آن را به وجود آورده اند؟ یا چند کارگر بی سواد مقداری مصالح را فراهم ساخته و بدون هیچ آگاهی از معماری و امور دیگر چنین بنای باشکوهی را به وجود آورده اند؟ به یقین هر کس چنین احتمالی دهد یا مزاح می کند و یا عقل خود را از دست داده است. همه عقلای دنیا چنین قضاوت می کنند که افراد هوشمندی نقشه های دقیق آن را قبلاً تهیه کرده اند سپس گروهی از معمارها و بناهای ماهر و مهندسان تأسیسات و هنرمندان در تزیینات ساختمان، دست به دست هم داده اند و چنین اثری را آفریده اند.

این سخن درباره هر بنا، هر کارخانه، هر کتاب علمی و... نیز صادق است و از آن، تعبیر به برهان نظم می شود. می گویند: همیشه نظم دلیل بر عقل و شعور پدیدآورنده آن است و هر قدر نظم، دقیق تر و پیچیده تر باشد از عقل و دانش بیشتری حکایت می کند.

اگر درست دقت کنیم ساختمان یک مورچه که ممکن است همه روزه زیر دست و پاهای ما بر اثر بی توجهی از بین رود از این بناهای باشکوه نیز مهم تر است. ساختمان پاها، مفصل زانوها، دست ها و شاخک ها، چشم فوق العاده کوچک و بینا، دستگاه شامه قوی که از راه های دور باخبر می شود، دهان ورودی ها و دستگاه هاضمه و سلسله اعصاب و از همه مهم تر، آن مغز بسیار کوچک و فوق العاده هوشمند، هر کدام به تنهایی از خالق عالم و قادری که آن را آفریده است حکایت می کند.

اضافه بر این، این حشره کوچک تغذیه و نمو می کند و تولید مثل دارد در

حالی که آن ساختمان مجلل، موجود بی جانی است، نه تغذیه‌ای دارد و نه نمو و تولید مثلی.

حال اگر به سراغ ساختمان بدن یک انسان، از جمله دستگاه‌های فوق‌العاده پیچیده و حساس قلب و مغز و اعصاب و ده‌ها هزار کیلومتر ر و مویر که تمام ذرات بدن او را هر لحظه آبیاری و تغذیه می‌کنند برویم ایمان ما به آن خالق عالم و قادر بیشتر می‌شود.

افزون بر این‌ها می‌دانیم که در این جهان صدها هزار نوع گیاه و صدها هزار نوع حیوان و پرنده و حشرات و... وجود دارد که هر یک داستان شگفت‌انگیزی مخصوص به خود دارند.

قرآن مجید نام یکایک آن‌ها را آیتی از آیات خدا نهاده و می‌گوید: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنََّّهُ الْحَقُّ»^۱.

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار^۲



۱. فصلت، آیه ۵۳.

۲. کلیات سعدی، قصیده ۱۳، ص ۹۵۸.

بخش پنجم

وَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي الْجَرَادَةِ، إِذْ خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حَمْرَاوَيْنِ، وَأَسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ قَمْرَاوَيْنِ، وَجَعَلَ لَهَا السَّمْعَ الْخَفِيَّ، وَفَتَحَ لَهَا أَلْفَمَ السَّوِيِّ، وَجَعَلَ لَهَا الْحَسَّ الْقَوِيَّ، وَنَابِنِي بِهِمَا تَقْرِضُ، وَمِنْجَلَيْنِ بِهِمَا تَقْبِضُ. يَرْهَبُهَا الزُّرَّاعُ فِي زَرْعِهِمْ، وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ذَبَّهَا، وَلَوْ أَجْلَبُوا بِجَمْعِهِمْ، حَتَّى تَرِدَ الْحَرْثَ فِي نَزَوَاتِهَا، وَتَقْضِي مِنْهُ شَهَوَاتِهَا. وَخَافُهَا كَأَنَّهَا لَا يَكُونُ إِضْبَعًا مُسْتَدِقَّةً.

ترجمه

و اگر می خواهی، درباره ملخ سخن بگو که خداوند برای او دو چشم سرخ‌رنگ و دو حدقه همچون دو قرص ماه، آفریده و گوش پنهان و دهان مرتب و متناسب به او بخشیده است. خداوند برای او حس قوی و دو دندان که با آن‌ها (ساقه و شاخه گیاهان و بر های درختان را) می چیند و دو داس که با آن‌ها (ساقه‌ها و بر های مورد نظر را) می گیرد قرار داده است. کشاورزان برای زراعت خود از آن‌ها می ترسند ولی هرگز قادر بر دفع آن‌ها نیستند حتی اگر همه دست به دست هم دهند. ملخ نیرومندانه پیش می آید تا با جست و خیز خود به کشتزارها وارد شود و آنچه را که می خواهد، انجام دهد (و هر زمان مایل بود - و احتمالاً پس از نابودی کشتزار - آن جا را ترک گوید) این‌ها همه در حالی است که تمام پیکر او به اندازه یک انگشت باریک نیست!

شرح و تفسیر

به ساختمان ملخ نگاه کن!

حشرات را می توان بر سه گونه تقسیم کرد: گروهی از آنان خدمتگزار انسان ها هستند مانند زنبوران عسل که شهد گل ها را برای ما جمع آوری می کنند، و عموم زنبورها، که گردهای گل ها را جابه جا کرده و آن ها را بارور می کنند و میوه های درختان را پریرکت می سازند.

گروه دیگر، حشرات بی آزارند که (در ظاهر) نه خدمتی دارند و نه زحمت و دردسری، و گروه سومی هستند که جزء آفات و بلاها محسوب می شوند؛ مانند ملخ. امام علیه السلام در بخش های گذشته این خطبه شرحی درباره شگفتی های آفرینش مورچه بیان فرمود که موجودی است اغلب بی آزار و سخت کوش و می تواند الگویی برای انسان ها باشد؛ ولی در این بخش از خطبه درباره حشره ای سخن می گوید که از مأموران عذاب الهی است و می تواند لشکری فراهم کند و به باغ ها و زراعت ها چنان حمله ور شود که هیچ قدرت و لشکری نتواند با آن مقابله کند و به این ترتیب خداوند قدرت نمایی خود را در تمام جهات آشکار می سازد و خوف و رجا را در انسان ها تقویت می کند. امام علیه السلام می فرماید: «و اگر می خواهی درباره ملخ گفت و گو کن که خداوند برای او دو چشم سرخ رنگ و دو حدقه همچون دو قرص ماه آفریده و گوش پنهان و دهان مرتب و متناسب به او بخشیده است»؛ (وَإِنْ شِئْتَ قُلْتَ فِي الْجَرَادَةِ^۱، إِذْ خَلَقَ لَهَا عَيْنَيْنِ حُمْرَاوَيْنِ، وَأَسْرَجَ لَهَا حَدَقَتَيْنِ قَمْرَاوَيْنِ^۲، وَجَعَلَ لَهَا السَّمْعَ الْخَفِيَّ، وَفَتَحَ لَهَا أَلْفَمَ السَّوِيِّ^۳).

۱. «الجرادة» یعنی ملخ. ریشه اصلی آن «جرد»، بر وزن «فرد» به معنای پوست کندن است که ظاهراً این کلمه از آن گرفته شده است.

۲. «قمر اوین» تشبیه «قمر» از ریشه «قمر» گرفته شده و قمرء جنبه وصفی دارد؛ یعنی نورانی.

۳. «سوی» به معنای موجود کاملی است که عیبی در آن نباشد.

در ادامه سخن می‌افزاید: «خداوند برای او حس قوی و دو دندان که با آنها (ساقه و شاخه گیاهان و بر های درختان را) می‌چیند و دو وسیله همچون دو داس که با آنها اشیای مورد نظر را می‌گیرد قرار داده است»؛ (وَجَعَلَ لَهَا الْحِجْسَ الْقَوِيَّ، وَنَابِيْنِ اِ بِهَمَّا تَقْرِضُ، وَمِنْجَلِيْنِ اِ بِهَمَّا تَقْبِضُ).

بعضی از دانشمندان می‌گویند: ملخ موجود عجیبی است که هر بخشی از اعضای بدنش شبیه یکی از حیوانات است و به تعبیر دیگر، با این‌که ظاهراً حیوان ضعیفی است، ده شباهت به ده حیوان نیرومند دارد: صورتش همچون صورت اسب است، چشمانش مانند چشمان فیل، گردنش همانند گردن گاو، شاخک‌هایش همچون شاخ‌های گوزن، سینه‌اش همچون سینه شیر، شکمش همچون شکم عقرب، بال‌هایش همانند بال‌های عقاب، ران‌هایش همچون ران‌های شتر، پاهایش مانند پاهای شترمرغ و دم او مانند دم مار است و امام علیه السلام در کلام خود، به هفت ویژگی شگفت‌آور آن اشاره فرموده است؛ چشم‌ها، حدقه‌ها، گوش پنهان، دهان مخصوص، احساس قوی، دندان‌های نیرومند و دو عضو شبیه دو داس در دو طرف دهان.

دربارهٔ عجایب خلقت این حشره در نکته‌ها بحث جالبی خواهد آمد. سپس امام علیه السلام به خطرات عظیم این حشره ظاهراً ضعیف پرداخته، می‌افزاید: «کشاورزان برای زراعت خود از آنها می‌ترسند ولی هرگز قادر بر دفع آنها نیستند، حتی اگر همه دست به دست هم دهند. ملخ نیرومندانه پیش می‌آید تا با جست‌وخیز خود در کشتزارها وارد شود و آنچه را که می‌خواهد، انجام دهد (و هر زمان مایل بود - و احتمالاً پس از نابودی کشتزار - آن‌جا را ترک گوید) این‌ها

۱. «نابین» تثنیه «ناب» دندان جلو است.

۲. «منجلین» تثنیه «منجل» به معنای داس است و در این جا کنایه از عضوی در دو طرف دهان ملخ است که قوسی شکل است و با آن برگ‌ها و ساقه‌ها را می‌گیرد و با دندان‌هایش می‌چیند.

همه در حالی است که تمام پیکر او به اندازه یک انگشت باریک نیست»؛ (يَزُهِبُهَا الزُّرَّاعُ فِي زُرْعِهِمْ، وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ذَبَّهَا، وَلَوْ أَجْلَبُوا بِجَمْعِهِمْ، حَتَّى تَرِدَ الْحَرْتُ فِي نَزَوَاتِهَا، وَتَقْضِي مِنْهُ شَهَوَاتِهَا. وَخَلَقَهَا كُلُّهُ لَا يَكُونُ إِصْبَعًا مُسْتَدَقَّةً^۲).

راستی عجیب است! اگر فرماندهان بزرگ تاریخ، لشکر خود را برای مبارزه با این حشره کوچک بسیج کنند قادر بر دفع آن نیستند؛ دسته‌های ملخ‌ها همچون قطعات بزرگ ابر در آسمان ظاهر می‌شوند و ناگهان بر باغ‌ها و زراعت‌های وسیع فرود می‌آیند و در مدت کوتاهی ساقه‌های گیاهان و شاخه‌ها و بره‌ها را می‌خورند و بیابانی خشک یا درختانی عریان از هرگونه بره و میوه از خود به‌جای می‌گذارند.

حتی امروزه که با هواپیمای سم‌پاشی و وسایل دیگر به مبارزه با آن‌ها برمی‌خیزند تنها در بعضی از موارد ممکن است توفیقی نصیبشان شود، اگر حمله ملخ‌ها شدید باشد وسایل امروزی نیز قادر به مبارزه با آن‌ها نیست.

نکته

زندگی عجیب ملخ‌ها

یکی از حشرات شگفت‌انگیز ملخ است حیوانی که در حال عادی به صورت بی‌ضرر و غیر مزاحم در گوشه و کنار مزارع، باغ‌ها، دره‌ها و کوه‌ها زندگی می‌کند؛ ولی هنگامی که فرمان مرموزی به او داده شود به سرعت تولید مثل می‌کند و به صورت دسته‌جات عظیم، مانند قطعات ابر در آسمان به پرواز درمی‌آید و بر هر زراعت و باغی فرود آید آن را نابود می‌کند.

به گفته دانشمندان ساختمان این حشره بسیار پیچیده و عجیب است؛ از جمله

۱. «نزوات» جمع «نزوه» به معنای پرش است.

۲. «مستدقة» از ریشه «دقت» به معنای باریک بودن گرفته شده و «مستدقة» به معنای باریک است.

این که دارای دو زوج چشم مرکب و سه چشم بسیط است، چشم‌های مرکب او از چهار هزار قسمت تشکیل شده و هر یک ساختمان مخصوص به خود را دارد و از مجموع آن‌ها چشم مرکب با دید واحد تشکیل می‌شود. اما چشم‌های سه‌گانه بسیط او در بالای سرش قرار گرفته، سینه‌اش از سه حلقه و شکمش از ده حلقه شبیه به یکدیگر تشکیل شده است.

او دارای دو زوج بال است؛ یک زوج بال‌های جلو که سخت است و به صورت قابی درآمده و برای پرواز به کار نمی‌رود و کارش حفاظت از بال‌های ظریف پرواز است که در حالت غیر پرواز چند مرتبه چین می‌خورد و زیر بال‌های سخت جلو قرار می‌گیرد.

پاهای عقب ملخ رشد زیادی کرده و برای جهش و پرش به او کمک می‌کند. ملخ‌ها در فصل تابستان یا بهار تخم‌ریزی می‌کنند، ملخ ماده این تخم‌ها را از انتهای دم خود، به داخل سوراخ‌هایی که در زمین بوجود آورده می‌ریزد، نوزادان پس از خروج از تخم بسیار پرخور و حریص‌اند و هرچه سر راه خود بیابند می‌خورند، به همین دلیل، در مبارزه با ملخ همیشه باید محل تخم‌ریزی آن‌ها را دانست و وسیله نابودی نوزادها را قبل از خروج از تخم فراهم کرد.

ملخ انواع و اقسامی دارد: ملخ‌های دریایی، ملخ‌های مراکشی، ملخ‌های ایتالیایی و... که این سه نوع اول بیش از دیگر انواع ملخ‌ها به زراعت‌ها خسارت وارد می‌کنند.

از شگفتی‌های زندگی ملخ این است که از هنگامی که از تخم بیرون می‌آید تا زمانی که کامل شود و به پرواز درآید شش بار تغییر شکل می‌دهد.

توده‌های ملخ گاهی به قدری زیاد و گسترده می‌شوند که هزاران کیلومتر مربع از آسمان را می‌پوشانند!^۱

۱. رجوع شود به الزوولوجی الحدیث تألیف و ترجمه محمد کاظم الملکی، ج ۲، ص ۳۲۹ و فرهنگ معین، واژه ملخ.

بخش ششم

﴿مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً﴾ °k\ v m°&I nBti
,HÄâ H²w ÅB°BM Ǿ Üª ,Hj Ǿi °ouÄ ,«Hof
jk Å e E; o ½ oh v ½o á°B!Hùì LnjbÜPI ° áÄ
,BUAEnkç ;u L°I k«°AªAB- A wnE ,u û«°AB«½y °°A
Bj ;;BªAn ;B-e An /JBÜªAn JAoô An ù/BwB] E e E
/ çpoM°Ñûf , -wBM çBÑf
Ç n IÑLù/B-v çjkÅ ,B-j Ña fù «ñBÜXªBd v°A Ez »E
/BMk] kÄBTL»Zoi E ,Bù û] kÄM

ترجمه

بزر و جاویدان است خداوندی که همه آن‌هایی که در آسمان‌ها و زمین‌اند از روی اختیار یا اجبار در برابرش سجده می‌کنند و صورت و جبین را برای او بر خاک می‌سایند و طوق عبادت او را در سلامت و ضعف به گردن می‌نهند و زمام اختیار خویش را از روی ترس و بیم به او می‌سپارند. پرندگان، مسخر فرمان‌آویند، خداوند شمارهٔ پرها و نفس‌های آن‌ها را احصا کرده، پاهای (بعضی از) آن‌ها را برای حرکت درون آب و (گروهی دیگر را برای) خشکی محکم ساخته و برای هر کدام غذای مناسب و خاصی مقدر فرموده و اصناف آن‌ها را شماره کرده (و هر یک را به شکل خاصی آفریده) است. این کلاغ است و آن عقاب، و این کبوتر است و آن شترمرغ. هر یک را به نامی فراخوانده و روزی‌اش را برعهده گرفته است. ابرهای سنگین (و پرآب) ایجاد کرد و باران‌های پر پشت

و پی در پی از آن فرو فرستاد. سهم هر مکانی را (از باران) مشخص ساخت و با آن، زمین های خشک را آبیاری کرد و گیاهان را بعد از خشکسالی رویاند.

شرح و تفسیر

راستی او بزرگ است!

امام علیه السلام در پایان این خطبه در واقع یک جمع بندی کلی می کند و همه موجودات زمین و آسمان و انواع پرندگان و ابر و باد را سر بر فرمان او می شمرد و می فرماید: «بزرگ و جاویدان است خداوندی که همه کسانی که در آسمانها و زمین اند از روی اختیار یا اجبار در برابرش سجده می کنند و صورت و جبین را برای او بر خاک می ساینند و طوق عبادت او را در سلامت و ضعف به گردن می نهند و زمام اختیار خویش را از روی ترس و بیم به او می سپارند»؛ (فَتَبَارَكَ اللهُ الَّذِي يَسْجُدُ لَهُ ﴿مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾^۲، وَيُعَفِّرُ^۳ لَهُ خَدًّا^۴ وَوَجْهًا، وَيُلْقِي إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ سَلْمًا وَضَعْفًا، وَيُعْطِي لَهُ الْقِيَادَ رَهْبَةً وَخَوْفًا!).

سجود در این جا ممکن است اشاره به خضوع ارادی در برابر ذات پاک پروردگار باشد، چون فاعل آن، صاحبان عقل اند که از کلمه «مَنْ» فهمیده می شود. این احتمال نیز داده شده که منظور، هم سجده ارادی تشریحی باشد

۱. «تبارک» از ریشه «برکت» در اصل از «برک» بر وزن «برگ» به معنای سینه شتر گرفته شده و از آنجا که شتران به هنگام ثابت ماندن در جایی سینه خود را به زمین می چسبانند، این ماده به معنای ثبوت و دوام و استقرار چیزی به کار می رود و به آنگیز به این دلیل «برکه» می گویند که آب مدتی در آن ثابت می ماند و مبارک به چیزی می گویند که خیر آن باقی و ثابت باشد، بنابراین «تبارک» هنگامی که در مورد خداوند به کار می رود به معنای پربرکت و جاوید است.

۲. رعد، آیه ۱۵.

۳. «يعفّر» از ریشه «عَفَّرَ» و «عَفَّرَ» بر وزن «فقر» و «سفر» به معنای خاک گرفته شده است، بنابراین «تعفیر» به معنای خاک مالیدن است.

۴. «خَدًّا» در اصل به معنای شکاف است. سپس به فرورفتگی بین گونه ها و بینی و به خود گونه و دو طرف صورت اطلاق شده و در اینجا به معنای دو طرف صورت است.

و هم تکوینی، بنابر این که واژه «مَنْ» در این جا شامل صاحبان عقل و غیر آن ها هر دو باشد (و به اصطلاح جنبه تغلیب داشته باشد).

تعبیر «طَوْعاً وَكَرْهًا» می تواند اشاره به همین معنا باشد، زیرا آن هایی که سجود تشریحی دارند از روی اراده است و آن هایی که سجده تکوینی می کنند از روی اراده نیست و می تواند اشاره به این باشد که گروهی در هر حالی در پیشگاه او سر به سجده می نهند و گروهی به هنگام گرفتاری ها و مشکلات؛ آن گونه که در قرآن مجید آمده است: ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾؛ «هنگامی که سوار بر کشتی شوند خدا را با اخلاص می خوانند (و غیر او را فراموش می کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد باز مشرک می شوند».^۱

جمله «يُعَفِّرُ لَهُ...» اگر به معنای حقیقی آن تفسیر شود، اشاره به سجده معمولی است که انسان پیشانی بر خاک می نهد، و اگر به معنای مجازی تفسیر شود هرگونه خضوع تشریحی و تکوینی را شامل می گردد.

همچنین جمله «يُلْقِي إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ...» نیز ناظر به همین معناست که گروهی از عقلا از روی میل و اختیار و احساس ضعف و ناتوانی سر به فرمان او می نهند و موجودات غیر عاقل، بی اختیار تسلیم قوانین آفرینش اند.

جمله «يُعْطِي لَهُ الْقِيَادَةَ...» اشاره به مرحله ای فراتر از مرحله اطاعت است، زیرا در اطاعت، انسان فرمان مولا را می شنود و به پا می خیزد و آن را انجام می دهد؛ ولی در «قیاد» خود را تسلیم او می کند و مولا او را می برد «هر جا که خاطر خواه اوست». بعضی از لغویان در میان «رهبت» و «خوف» این فرق را گذاشته اند که «خوف» به معنای مطلق ترس است و «رهبت» ترسی است که با اضطراب و خویشتن داری همراه باشد.

سپس امام علیه السلام بار دیگر به بخشی از مخلوقات شگفت‌انگیز خدا، یعنی پرندگان می‌پردازد که به راستی از عجایب خلقت‌اند. نه تنها به این دلیل که برخلاف جاذبه زمین به آسمان پرواز می‌کنند و با سرعت عجیب و فوق‌العاده‌ای به هر سو می‌روند، بلکه ساختمان آن‌ها نیز از جهات مختلف - که در پایان این بحث به بخشی از آن اشاره می‌شود - جنبه استثنایی دارد. حضرت می‌فرماید: «پرندگان، مسخر فرمان اویند»؛ (فَالطَّيْرُ مُسَخَّرَةٌ لِأَمْرِهِ).

این جمله از آیه شریفه «أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»؛ «آیا آن‌ها به پرندگانی که بر فراز آسمان نگه داشته شده‌اند نظر نيفکنند؟ هیچ کس جز خدا آن‌ها را نگاه نمی‌دارد، در این امر، نشانه‌هایی (از عظمت و قدرت خدا) است برای کسانی که ایمان می‌آورند» برگرفته شده است.^۱

آنگاه به شرح بیشتری درباره پرندگان پرداخته و به چند نکته مهم اشاره می‌کند و می‌فرماید: «خداوند شماره پرها و نفسهای آن‌ها را احصا کرده، پاهای بعضی را برای حرکت درون آب، و (پای گروهی را برای) خشکی محکم ساخته؛ و برای هر کدام غذای مناسب و خاصی مقدر فرموده و اصناف آن‌ها را شماره کرده (و هر یک را به شکل خاصی آفریده) است. این کلاغ است و آن عقاب، و این کبوتر است و آن شترمرغ. هر یک را به نامی فراخوانده و روزی‌اش را برعهده گرفته است»؛ (أَخْصَى عَدَدَ الرَّيشِ^۲ مِنْهَا وَالنَّفْسَ، وَأَرْسَى^۳ قَوَائِمَهَا عَلَى النَّدىِ^۴ وَاللَّيْبِسَ؛ وَقَدَّرَ أَقْوَاتَهَا،

۱. نحل، آیه ۷۹.

۲. «ریش» به معنای پرهای پرندگان است و چون پرهای آن‌ها اغلب زینتی است به لباس‌های زینتی نیز «ریش» اطلاق می‌شود.

۳. «ارسی» از ریشه «رسو» بر وزن «رسم» به معنای ثابت و پابرجا بودن گرفته شده و ارسی به معنای پابرجا ساختن است.

۴. «ندی» و «نداوت» به معنای رطوبت هستند.

وَأَخْصَىٰ أَجْنَاسَهَا. فَهَذَا غُرَابٌ وَهَذَا عُقَابٌ. وَهَذَا حَمَامٌ وَهَذَا نَعَامٌ؛ دَعَا كُلَّ طَائِرٍ بِاسْمِهِ، وَكَفَّلَ لَهُ بَرزُقِهِ).

امام علیه السلام در این عبارات به نکات زیبایی اشاره می‌کند. پره‌های پرندگان از شگفت‌انگیزترین بخش‌های بدن آن‌هاست؛ هر کدام شبیه نهال زیبایی است که ریشه‌اش در گوشت بدن او به‌طور سطحی فرو رفته و شاخ و برگ‌ها به‌صورت منظم از آن روییده و با چینش مخصوص در اطراف سر، گلو، بال‌ها و سینه‌ها روی هم قرار گرفته است و هر یک از آن‌ها که بیفتد نهال دیگری به‌جای آن می‌روید. لطافت آن عجیب و رنگ‌آمیزی آن عجیب‌تر است.

سپس به پاهای آن‌ها اشاره می‌کند که بعضی برای خشکی ساخته شده، کوتاه و محکم، و بعضی برای استفاده در کنار دریاها و نهرها، بلند و کشیده، که با گردن بلندی همراه است و به حیوان اجازه می‌دهد غذای خود را از درون آب بگیرد. آنگاه به غذای آن‌ها اشاره می‌کند که خداوند برای هر یک سهمی از دانه‌های غذایی و غیر آن قائل شده است و جالب این‌که هیچ‌یک از پرندگان دندانی برای خرد کردن این دانه‌ها ندارند. در عوض، معده‌ای به آن‌ها داده (که در عربی به آن «قاصه» می‌گویند) بسیار پرحرارت و داغ که با ترشحات مناسب، دانه‌ها را نرم و قابل جذب می‌کند و چون به‌دلیل وجود دشمنان مختلف، وقت زیادی برای برچیدن دانه ندارند، خداوند عضو دیگری به آن‌ها داده به نام چینه‌دان (که در عربی به آن «حوصله» می‌گویند) که مانند کیسه‌ای است برای جمع‌آوری سریع دانه‌ها تا سر فرصت، به‌طور تدریجی به سنگدان منتقل کرده و آن را هضم و جذب کند.

آنگاه به انواع گوناگون و کاملاً متفاوت پرندگان اشاره می‌کند که هر یک ساختمانی مخصوص خود و برنامه‌های ویژه‌ای در زندگی دارند؛ از کلاغ‌ها گرفته تا عقاب‌ها و از کبوترها تا شترمرغ‌ها و عجایب آفرینش در آن‌ها به‌قدری

زیاد است که انسان را مبهوت می‌کند. بزر است خداوندی که این همه موجودات را به صورت‌های مختلف آفریده است.

شاید جمله «دَعَا كُلُّ طَائِرٍ بِاسْمِهِ» اشاره به همین موضوع باشد که هر یک از پرندگان را با ویژگی‌هایی که اراده کرده آفریده است و در واقع این دعوت، تکوینی است با مجموعه ویژگی‌هایی که از آن تعبیر به اسم شده و شبیه تعبیری است که قرآن مجید در مورد آفرینش همه موجودات دارد: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ «فرمان او چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند تنها به آن می‌گوید: موجود باش! آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود».^۱

امام علیه السلام پایان خطبه را به آفرینش ابرهایی اختصاص می‌دهد که آب، سرچشمه اصلی حیات همه موجودات، از آن فرو می‌ریزد، می‌فرماید: «ابره‌ای سنگین (و پرآب) ایجاد کرد و باران‌های پر پشت و پی‌درپی از آن فرو فرستاد. سهم هر مکانی را (از باران) مشخص ساخت و با آن، زمین‌های خشک را آبیاری کرد و گیاهان را بعد از خشکسالی رویانید»؛ «وَأَنْشَأَ السَّحَابَ الثَّقَالَ»^۲ فَأَهْطَلَ^۳ دِيمَهَا^۴، وَعَدَدَ قِسْمَهَا. فَبَلَّ الْأَرْضَ بَعْدَ جُفُوفِهَا وَأَخْرَجَ نَبْتَهَا بَعْدَ جُدُوبِهَا^۵».

می‌دانیم که ابرها اقسام مختلفی دارند نوعی از ابرها پوششی هستند که تقریباً هیچ آبی ندارند و نوع دیگر ابرهایی هستند که آب مختصری با خود حمل می‌کنند. قسم سوم، ابرهای فشرده پرآبی هستند که رطوبت زیادی با خود دارند و گویی دریا‌هایی معلق بر فراز آسمان‌اند و معمولاً در طبقات پایین جو قرار می‌گیرند و قرآن از آن‌ها به «سحاب ثقال» تعبیر کرده است، می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي

۱. یس، آیه ۸۲.

۲. رعد، آیه ۱۲.

۳. «اهطل» از ریشه «هطل» بر وزن «حتم» به معنای پی‌درپی باریدن است.

۴. «دیم» جمع «دیمه» بر وزن «بیمه» به معنای باران پردوام و خالی از رعد و برق است.

۵. «جدوب» و «جدب» بر وزن «جمع» به معنای خشکی ناشی از عدم نزول باران است.

يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ﴿۱۰﴾ «او همان کسی است که بادها را به عنوان بشارت در پیشاپیش (باران) رحمتش می فرستد تا ابرهای سنگین بار را (بر دوش) کشند (سپس) ما آن‌ها را به سوی زمین‌های مرده می فرستیم و به وسیله آن‌ها آب (حیات بخش) را نازل می کنیم و با آن میوه‌های گوناگون (از خاک تیره) بیرون می آوریم».^۱

نکته

درس‌هایی بزرگ در جمله‌های کوتاه

این خطبه درس‌های مهمی به ما می آموزد؛ از جمله این که اسرار عظمت خداوند را حتی در کوچک‌ترین موجودات این جهان جست‌وجو کنیم، چه بسا موجودات کوچک و در ظاهر بی‌اهمیتی همچون مورچه و ملخ را بیابیم که دارای شگفت‌انگیزترین اسرار خلقت باشند. به همه چیز، به عنوان این که نخستین بار است آن را می بینیم نگاه کنیم، تا به عجایبش پی ببریم و از این مخلوقات به خالق دانا و توانایش برسیم.

قابل توجه این که پیشینیان درباره اسرار آفرینش موجودات به خصوص حیوانات، اموری گفته‌اند که خالی از اسطوره و افسانه نیست، در حالی که آنچه امام علیه السلام در این خطبه و خطبه‌های دیگر نهج‌البلاغه از اسرار آفرینش بیان می کند خالی از هرگونه اغراق و مطلب خرافی و نادرست است.



وَمِنْ خُطَبَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي التَّوْحِيدِ وَتَجْمَعُ هَذِهِ الْخُطْبَةُ مِنْ أُصُولِ الْعِلْمِ مَا لَا تَجْمَعُهُ خُطْبَةٌ

از خطبه‌های امام علیه السلام است

که درباره توحید ایراد فرموده و آن قدر اصول علمی (در حوزه اعتقادات) در آن گرد آمده که در هیچ خطبه‌ای وجود ندارد^۱

بخش اول

صفحه ۴۲۳

, L{ i ½ «Å B , Xq ½JB E TÜÈ , û f i ½ ke B½

۱. سند خطبه:

نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه نخستین سخنی که در این جا می‌گوید از امالی سید مرتضی علیه السلام، ج ۱، ص ۱۴۸ است که فرموده: «شرح اصول توحید و عدل از سخنان و خطبه‌های امام امیرالمؤمنین علیه السلام گرفته شده و علمای کلام هر چه در این باره گفته‌اند همه آن‌ها شرح این سخنان است.» سپس می‌افزاید: «این خطبه را طبرسی در احتجاج، ج ۱، ص ۲۰۱ با تفاوت‌هایی نقل کرده که نشان می‌دهد از غیر نهج البلاغه گرفته است و مرحوم کلینی قبل از سید رضی بخش‌هایی از آن را در کافی، ج ۱، باب جوامع التوحید، ص ۱۳۹، ضمن ج ۴، آورده است.» (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۷۱) و از سوی دیگر محتوای خطبه آن قدر عالی و بلند است که امکان ندارد از غیر فکر امام معصوم و حجت خدا برخیزد و می‌دانیم که یکی از دلایل صحت استناد روایات به معصومین علیهم السلام، علو مضمون آن‌هاست.

وَلَا صَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَتَوَهَّمَهُ. كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ، وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْدُولٌ. فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَابِ آلَةٍ، مُقَدَّرٌ لَا بِجَوْلِ فِكْرَةٍ، غَنِيٌّ لَا بِاسْتِغْنَاءَةٍ. لَا تَضْحِيهِ الْأَوْقَاتُ، وَلَا تَرْفُدُهُ الْأَدْوَاتُ؛ سَبَقَ الْأَوْقَاتُ كَوْنَهُ، وَالْعَدَمُ وَجُودُهُ، وَالْإِبْتِدَاءُ أَرْلُهُ. بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ، وَبِمَضَادَّتِهِ بَيَّنَّ الْأُمُورَ عُرِفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ، وَبِمُقَارَنَتِهِ بَيَّنَّ الْأَشْيَاءَ عُرِفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ. ضَادَّ النُّورِ بِالظُّلْمَةِ، وَالْوُضُوحَ بِالْبُهْمَةِ، وَالْجُمُودَ بِالْبَلْبَلِ، وَالْحَرُورَ بِالصَّرْدِ. مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا، مُقَارَنٌ بَيْنَ مُتَبَايِنَاتِهَا، مُقَرَّبٌ بَيْنَ مُتَبَاعِدَاتِهَا، مُفَرَّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا.

بخش دوم

صفحة ٤٣٥

o z U ,Bv û »ERAj Ikd UB-»A ,kÄMKv d ,kdMÑ-z
 BT«] , ϕ I<kç>BTe , ½ÜI<m½ BTÄ½/Bo èB BR I
 ,¼ Ä°bè » j Äi «T½B M,ñ ÜÄ°BÄ»B a UBM a- T°A °>
 j Ä , oAE B½ aÄ o\ ò f , fod°I ¼ v°A aÄ o\
 , « fE\ T , UAS U TPGB Y e E B½ ù Vkd , kAM B½ ù
 lA½-T°A -T° , çBE °k] lA nA °¼B° , «B/ñp Ij ½ «T½
 ¼Bf ½EkÄM q ñ dT° , ùî « -°I SC½BGB /¼B Ü°I ¼q°
 /o ô ùoY B½ ùoY ¼Ej ½B«T» I¼B v MZoi , aÄ k½
 ° ,Gj° ½¼ ùk° °ñ ù I aÄp \ ,ñ q ñ d m°A
 / vB°Av ½ ½ Äo ç , «B IIBh Uj ÄÑ] /Gjkd ½o ùk°

بخش سوم

صفحة ٤٤٣

tA d°I fnkU , n Tüj à û°I - TU , nkÜñ çB I °BU
 ùñkIT ,ñBl M°Ä / v -Tù k I v -aU , v d T ù
 ò /ç è°I B°A o Ä ,çB I °B°A TU /ñA e I

بِشَيْءٍ مِنْ الْأَجْزَاءِ، وَلَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَغْضَاءِ، وَلَا بِعَرَضٍ مِنْ الْأَعْرَاضِ،
 وَلَا بِالْغَيْرِيَّةِ وَالْأَبْعَاضِ. وَلَا يُقَالُ: لَهُ حَدٌّ وَلَا نِهَآيَةٌ، وَلَا انْقِطَاعٌ وَلَا غَايَةٌ؛ وَلَا
 أَنَّ الْأَشْيَاءَ تَحْوِيهِ فَتَقْلَهُ أَوْ تُهْوِيَهُ، أَوْ أَنَّ شَيْئًا يَحْمِلُهُ، فِيمِثْلَهُ أَوْ يُعَدِّلُهُ. لَيْسَ
 فِي الْأَشْيَاءِ بِوَالِحٍ، وَلَا عَنْهَا بِخَارِجٍ. يُخْبِرُ لَا بِلِسَانٍ وَلَكَهَوَاتٍ، وَيَسْمَعُ
 لَا بِخُرُوقٍ وَأَدْوَاتٍ. يَقُولُ وَلَا يَلْفِظُ، وَيَحْفَظُ وَلَا يَتَحَفَّظُ، وَيُرِيدُ وَلَا يُضْمِرُ.
 يُحِبُّ وَيَرْضَى مِنْ غَيْرِ رِقَّةٍ، وَيُبْغِضُ وَيَعْضِبُ مِنْ غَيْرِ مَسَمَّةٍ. يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ
 f « : ﴿ ¼ ù j f ¼ ﴾ ، لا بِصَوْتٍ يَفْرَعُ، وَلَا بِبَدَاءٍ يُسْمَعُ؛ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ
 H ¼ B ° H k c ¼ B ° , H « f B q Ñ l c j ¼ ° , ° X 2 E z » e « ½ Ñ Ä ù
 / H B Y

بخش چهارم

صفحة ٤٥١

¼ , R B K d - ° I R B i ° A ° A ° o \ T i , j ° 1 / 2 E k Ä M ¼ B : ñ B Ü
 ñ B T , ñ « - ° I ñ » B ° A T v ù , Ñ é ù B ° A ° , Ñ ù « M B « M
 j Ä T v ° , o ô j ½ i ñ B X 2 o ô ° A Ö h ° Ö q Ä k l O I i k T L - O I
 , ñ B H { I o ô j ½ B v ¼ ñ Ç n I E z » E / Ü p i j ¼ k e H M Ü ñ ° A
 B « e , Ñ o A E M B Ä ñ , A o A E B ½ E , n A c o ô ° A B v ñ E
 , B j B U E w n E Z A ù » ß I S ù B T ° A ½ B Ä « ½ , Z B Ä ß I j I j ½
 , « B M ½ ° a ù ; B T j E k i , B » Ä Ç B ù T w I , B j A k w E j o ä
 B ° j ç E L ° I , T è Ä » B ° v M B ° A ° o B I / A B ÷ Ä Ä
 { q \ Ä / U Ä ° \ M B « ½ { Ñ f ° A ° B ° I , T o Ä ½ - A M
 , Ü v ù B « ¼ a o v ° I U ù , L A E ù ° Ä ñ « F - , I ç B « ½
 , T è Ä ° « T v ½ S q , ° ß I S Ä é i / ç p o ù ñ B ½ l B Z B D
 ° ò f , o ä Ä ù ; j ¼ « F - T i o ô » B ° w j ½ o ° I ä T v U
 / B ù ° o è » , ù B ù

بخش پنجم

صفحة ٤٤١

u ° /Bj Üî¬ fBj | ½ T ,Bj | kÄMB° «û¬I
 ì¬T|I ° ò f /BÄTI B zB; ½K \ ÄMBÄKTMHÄMBk°A «B
 öB« E ,B¬ B BeA½¼ ½¼B½ ,B¬ MB o ç j ½B»Ae ì ¬
 Rnk ç B½ â ÄM/Ake A aÄ ,BwBfE B¬E kÄT½ ,BwB| E BiB«wE
 aÄ ùB° ÜÄRo dT ,BjB A ÄN Lv°Aò fS ùoÄ ,BMA A aÄ
 B »MünÄ, o ve wB S Äj n ,S «B B ARq\ Ä ,S B 9
 !B «B; Äò Ä°BM«Ä½B zB; Äq\ Ä°MoÜ½ n Ü½

بخش ششم

صفحة ٤٤٧

ÑLç ¼Bf / Ä½ { ke Bk°A «BkÄM Ä , »B lw &A¼A
 ¼Bp j e ,¼B ½ S ç MB «B kÄM¼ mf ,B kMI
 A { ù/RBÄB°A ¼ «v°AS °A ,RBç I ñB| I 9 k«ÄS ¼Ä
 kÄM¼Bf B«½ nk ç Mn ½ li ¬ o ½ A n°ABÜ°keA °I&I
 /B ÜMA°iB«T½ I aÄRnk ç ° ,B «B ¼B½B«½B«T½B AM ,BÜÄ
 , B M Üi B¼öai B«½j ° , Ä lB«½ { ì« j F °
 »BÄwß ° ,¼B Ü» ñApj ½ö h° ,¼B aw k kz TB» °
 ùB MBj pß ° ,n B/k â j ½BMÄT°ß ° ,oYB/k» aÄBM
 ¼EjÄfû , «½S »Bf z e ° , fo { ù o { oYB° , a½
 /B Bu »FV

بخش هفتم

صفحة ٤٧٥

,Bo M U Bû o U ù aÄÑi j çB° ,B« UkÄMB «û Y
 A Äk ùB ÜM ç a¬ / aÄB«½ { NÜK , A a A eA°
 , ukÜMB«ÜE , o½EB v ½E , ûa MB o|M »B lw « ° ,B «B; Äow

ثُمَّ يُعِيدُهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهَا، وَلَا اسْتِعَانَةَ بِشَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهَا،
وَلَا لِانْحِرَافٍ مِنْ حَالٍ وَخَشْيَةٍ إِلَى حَالٍ اسْتِثْنَاءً، وَلَا مِنْ حَالٍ جَهْلٍ وَعَمَى
إِلَى حَالٍ عِلْمٍ وَالْتِمَاسٍ، وَلَا مِنْ فَقْرٍ وَحَاجَةٍ إِلَى غِنَى وَكَثْرَةٍ، وَلَا مِنْ ذُلِّ
وَضَعْفٍ إِلَى عِزٍّ وَقُدْرَةٍ.

خطبه در یک نگاه

امام علیه السلام در این خطبه درباره صفات خدا، داد سخن داده و بیش از هفتاد وصف از اوصاف الهی را در آن بیان کرده است. در هیچ خطبه دیگری گسترده‌گی ذکر صفات جلال و جمال، در این حد دیده نمی‌شود.

درواقع امام علیه السلام در این خطبه قدرت بیان اندیشه الهی خود را در شرح پیچیده‌ترین مسائل اعتقادی نشان داده و همه دقیق صفات ثبوتی و سلبی و اضافی حق تعالی را با نظم خاصی برشمرده است و سزاوار است که آن را به منزله سوره توحید - که در روایات به عنوان یک سوم قرآن شمرده شده است - در نهج البلاغه بدانیم.

این خطبه در واقع یک بخش است و آن، شرح اسما و صفات خداست؛ ولی با کمی مسامحه می‌توان آن را به سه بخش تقسیم کرد: بخشی درباره صفات ثبوتی خداوند سخن می‌گوید و بخشی دیگر درباره صفات سلبی و بخشی هم به قدرت پروردگار در مسئله معاد و بازگشت انسان‌ها به زندگی مجدد اشاره می‌کند و هر کدام از این سه بخش، به بخش‌های جزئی‌تر تقسیم می‌شوند.

در مجموع، هر کس این خطبه را با دقت بررسی کند می‌داند که هرگز فیلسوفان الهی جهان، در گذشته و حال، خدا را این‌گونه دقیق و روشن، و زیبا و جالب معرفی نکرده‌اند و حتی اگر مطالعه‌کننده مسلمان هم نباشد به گوینده این سخنان هزاران آفرین می‌گوید.

بخش اول

مَا وَحَدَهُ مِنْ كَيْفِهِ، وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مِنْ مَثَلِهِ، وَلَا إِيَّاهُ عَنَى مَنْ شَبَّهَهُ، وَلَا صَمَدَهُ مَنْ أَسَارَ إِلَيْهِ وَتَوَهَّمَهُ. كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ، وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ. فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَابِ آلَةٍ، مُقَدَّرٌ لَا بِجَوْلِ فِكْرَةٍ، غَنِيٌّ لَا بِاسْتِفَادَةٍ. لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ، وَلَا تَرْفُدُهُ الْأَدَوَاتُ؛ سَبَقَ الْأَوْقَاتُ كَوْنَهُ، وَالْعَدَمَ وَجُودَهُ، وَالْإِبْتِدَاءَ أَرْلَهُ بِتَشْعِيرِهِ أَلَمْ شَاعِرٌ عَرَفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ، وَبِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عَرَفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ، وَبِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عَرَفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ. ضَادَّ النَّوْرَ بِالظُّلْمَةِ، وَالْوُضُوحَ بِالْبُهْمَةِ، وَالْجَمُودَ بِاللَّبَلِّ، وَالْحُرُورَ بِالصَّرْدِ. مُؤَلَّفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا، مُقَارَنٌ بَيْنَ مُتَبَايِنَاتِهَا، مُقَرَّبٌ بَيْنَ مُتَبَاعِدَاتِهَا، مُفَرَّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا.

ترجمه

کسی که برای خدا کیفیتی قائل گردد او را یگانه ندانسته و آن‌کس که برای او مانند قرار دهد به حقیقتش پی نبرده و هر کس او را به چیزی تشبیه کند به مقصد نرسیده و آن‌کس که به او اشاره کند یا در وهم و اندیشه آورد، او را منزّه (از صفات مخلوقات) ندانسته است. (کنه ذاتش هرگز شناخته نمی‌شود، زیرا) آنچه کنه ذاتش شناخته شده، مصنوع و مخلوق است و آنچه بقایش به دیگری وابسته است معلول علتی است. او فاعلی است که نیازمند حرکت دادن ابزار و آلات نیست و مدبری است که احتیاج به جولان فکر و اندیشه ندارد، بی‌نیاز است اما نه به این معنا که (قبلاً از شخص یا چیزی) بهره گرفته باشد. نه با زمان‌ها همراه است و نه از ابزار و وسایل بهره می‌گیرد (بلکه) وجودش بر زمان پیشی گرفته

و بر عدم، سبقت جسته و ازلیتیش بر آغاز مقدم بوده است. با آفرینش حواس (برای مخلوقات) معلوم شد که او از داشتن حواس پیراسته است و با آفرینش اشیای متضاد معلوم شد که ضدی برای او نیست و با قرین ساختن موجودات به یکدیگر روشن شد که قرین و همتایی ندارد، نور را ضد ظلمت، و رنگ‌های روشن را ضد رنگ‌های تیره و تار، و خشکی را ضد رطوبت و گرمی را ضد سردی قرار داده است.

اضداد را با هم ترکیب کرد و متباینات را قرین هم ساخت، اموری را که از هم دور بودند به یکدیگر نزدیک کرد و آن‌ها را که به یکدیگر نزدیک بودند از هم جدا ساخت.

شرح و تفسیر

نکات دقیقی درباره صفات خدا

این خطبه شریفه همان‌گونه که در معرفی آن آمد مشتمل بر مطالب نفیس و مباحث پرارزشی از علم الهی است که در نهایت فصاحت و بلاغت و حسن اسلوب و انسجام عبارات و زیبایی بیان شده است. در آغاز این خطبه امام علیه السلام به بخشی از صفات سلبيه خداوند اشاره می‌کند و می‌فرماید: «کسی که برای خدا کیفیتی قائل گردد او را یگانه ندانسته و آن‌کس که برای او مانند قرار دهد به حقیقتش پی نبرده و هر کس او را به چیزی تشبیه کند به مقصد نرسیده و آن‌کس که به او اشاره کند، یا در وهم و اندیشه آورد او را منزّه (از صفات مخلوقات) ندانسته است»؛ (مَا وَحَدَّهُ مِنْ كَيْفِهِ، وَلَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مِنْ مَثَلِهِ، وَلَا إِيَّاهُ عَنَى مِنْ شَبْهِهِ، وَلَا صَمَدَهُ^۱ مِنْ أَسَارِ إِلَيْهِ وَتَوَهَّمَهُ).

۱. «صَمَد» از ریشه «صمد» گاه به معنای بزرگی و گاه به معنای صلابت و استحکام و گاه به معنای پاک و منزّه بودن آمده است و در این جا همین معنای اخیر را دارد.

امام علیه السلام در بیان نخستین وصف از اوصاف سلویه پروردگار به مسئله نفی کیفیت از خداوند اشاره می‌کند، همان حالتی که بر جسم مادی یا موجود روحانی عارض می‌شود و چون در معرض حدوث عوارض بودن، دلیل بر مخلوق بودن است ذات پاکی که ازلی و ابدی است در معرض کیفیتی قرار نمی‌گیرد.

در بیان دومین وصف، هرگونه مثل و مانند و هم‌تارا از او نفی می‌کند، زیرا اگر مثلی داشته باشد و مثلیت در همه جهات باشد، عین او می‌شود و اگر در بعضی از جهات باشد لازمه آن، ترکیب است (ترکیب از مابه الاشتراک و مابه الامتیاز) و ترکیب، با واجب الوجود بودن نمی‌سازد، زیرا هر مرکبی نیازمند اجزای خود است و نیاز در واجب الوجود مفهومی ندارد و به تعبیر دیگر، اجزا در مرتبه قبل از «کُلّ» قرار دارند، بنابراین اگر واجب الوجودی هست باید همان اجزا باشد؛ نه «کُلّ» که مولود آن اجزاست و از طرفی لازمه اجزا، تعدد است و در واجب الوجود تعدد امکان ندارد، زیرا واجب الوجود از هر نظر نامتناهی است و دو «نامتناهی از هر نظر» محال است.

در سومین وصف، نفی شبیه از ذات مقدّس او می‌کند، زیرا ذات نامتناهی از جمیع جهات، شبیه و مانند ندارد. (تفاوت مثل و شبیه از این جهت است که مثل، در همه جهات یا اکثر صفات ملاحظه می‌شود و شبیه ممکن است در پاره‌ای از جهات باشد).

در چهارمین و پنجمین وصف می‌فرماید: آن‌کس که به خدا اشاره کند یا او را در وهم خویش بگنجاند خدا را نشناخته، زیرا اشاره حسی دلیل بر جسمانیت و دارا بودن جهت و مکان است که خداوند از همه این‌ها منزّه است و در وهم گنجانیدن به معنای محدود ساختن ذات پاک نامحدود اوست و به همین دلیل می‌گوییم: هیچ‌کس که ذات خدا را درک نمی‌کند و علم ما به او، همانند علم اجمالی است، مثلاً می‌گوییم: خداوند همان آفریدگار و خالق این جهان است.

در ادامه این سخن به دو وصف دیگر اشاره کرده، می‌فرماید: «کنه ذاتش هرگز شناخته نمی‌شود، زیرا) آنچه کنه ذاتش شناخته شده مصنوع و مخلوق است و آنچه بقایش به دیگری وابسته است معلول علتی است»؛ (كُلُّ مَعْرُوفٍ بِنَفْسِهِ مَصْنُوعٌ، وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ).

بارها گفته‌ایم که خداوند وجودی است از هر نظر غیر متناهی و هرگز در فکر محدود ما نمی‌گنجد و به همین دلیل برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم است و اگر سؤال شود: پس چگونه ما خدا را می‌شناسیم؟ می‌گوییم: عمدتاً از دو راه: یکی از طریق اشاره به آثار و افعال او که جهان هستی را پر کرده و بر هر چه نظر کنیم سیمای او را در ماورای آن اجمالاً می‌بینیم، و دیگر، از طریق تحلیل حقیقت وجود که به واجب الوجود اجمالاً منتهی می‌شود و در اصطلاح، «برهان صدیقین» نام دارد و در احادیث و دعاها با تعبیر «يَا مَنْ ذَلَّ عَلَيَّ ذَاتِهِ بِذَاتِهِ» به آن اشاره شده است که آن هم یک علم اجمالی است؛ نه علم به کنه و حقیقت ذات او که از دسترس همه افکار حتی افکار انبیا و اولیا بیرون است.

این نکته نیز روشن است که هر چیزی قائم به دیگری باشد خواه به صورت عرض بر آن عارض باشد و خواه به صورت وجود جوهری وابسته، به هر حال معلول دیگری است و خداوندی که واجب الوجود است معلول نیست؛ بلکه قیوم است؛ یعنی قائم به ذات خویش است و قیام دیگران به اوست.

سپس به افعال و تدبیرات و غنای او اشاره کرده، می‌فرماید: «او فاعلی است که نیازمند حرکت دادن ابزار و آلات نیست و تدبیرکننده‌ای است که احتیاج به جولان فکر و اندیشه ندارد و غنی و بی‌نیاز است اما نه به این معنا که (قبلاً از شخص یا چیزی) بهره گرفته باشد»؛ (فَاعِلٌ لَا بِاضْطِرَابِ آلَةٍ، مُقَدَّرٌ لَا بِجَوْلٍ^۱ فِكْرَةٍ، غَنِيٌّ لَا بِاسْتِفَادَةٍ).

۱. «جول» و «جولان» به معنای گردش کردن به هرسو است و جولان فکر به معنای اندیشیدن و فکر کردن است.

زیرا کسی که برای انجام کارش متوسل به ابزار و آلات شود، به سبب آن است که قدرتش محدود است، لذا از آن ابزار کمک می‌گیرد و کسی که در تدبیراتش نیاز به تفکر و مطالعه دارد به سبب محدود بودن علم او است که به ناچار با اندیشه و مطالعه بر آن می‌افزاید؛ ولی کسی که علم و قدرتش نامحدود است از همه این‌ها بی‌نیاز است و نیز همه اغنیا غیر از او از طریق تحصیل مال و مقام و امثال آن از بیرون وجود خود غنی می‌شوند در حالی که خداوند غنی بالذات است. قرآن مجید می‌گوید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ؛ «ای مردم! شما (همگی) نیازمند به خدایید و تنها خداوند است که بی‌نیاز و ستوده است».^۱

در ادامه بیان این اوصاف می‌فرماید: «نه با زمان‌ها همراه است و نه از ابزار و وسایل بهره می‌گیرد (بلکه) وجودش بر زمان پیشی گرفته، و بر عدم سبقت بسته و ازلیتش بر آغاز مقدم بوده است»؛ (لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ، وَلَا تَرْفِدُهُ^۲ الْأَدْوَاتُ؛ سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ، وَالْعَدَمَ وَجُودُهُ، وَالْإِبْتِدَاءَ أَرْزُلُهُ).

جمله «لَا تَصْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ...» اشاره به این است که زمان، امری حادث است و خداوندی که ذاتش ازلی و ابدی است قرین با حوادث نبوده و نخواهد بود و آلات و ابزار و ادوات، معین و یاور و حامی او نبوده است.

تفاوت این جمله با جمله «فَاعِلٌ لَا بِأَضْرَابِ آلَةٍ» ممکن است از این نظر باشد که در جمله سابق سخن از افعال خدا بود که برای انجام یک کار، نیاز به آلات و ابزاری ندارد، و جمله اخیر اشاره به این است که در بقایش کمک از ابزار و ادواتی نمی‌گیرد.

و جمله‌های سه گانه «سَبَقَ الْأَوْقَاتَ كَوْنُهُ...» در واقع، شرحی است برای جمله

۱. فاطر، آیه ۱۵.

۲. «ترفده» از ریشه «رفد» بر وزن «رفت» به معنای کمک کردن آمده است.

«لَا تَضْحَبُهُ الْأَوْقَاتُ» چون هنگامی که پذیرفتیم هستی او برتر از زمان و مکان است نتیجه می‌گیریم که وجود او بر زمان پیشی گرفته و هستی او بر عدم سبقت بسته و ازلیت او بر هر آغازی مقدم بوده است.

در این جا سؤالی مطرح است و آن این که امام علیه السلام می‌فرماید: وجود خداوند بر عدم سبقت گرفت؛ در حالی که «عدم» چیزی نیست که وجود خداوند بر آن سبقت گیرد.

در پاسخ این سؤال می‌توان گفت که مقصود از عدم، عدم مخلوقات است؛ یعنی آن هنگام که هیچ یک از این کائنات موجود نشده بود خداوند وجود داشت.

گاه گفته می‌شود: این جمله کنایه از واجب الوجود بودن خداوند است، زیرا ذاتی که واجب الوجود است همیشه بوده است و خواهد بود و بر عدم غلبه دارد و هرگز «عدم» بر ذات پاک او عارض نمی‌شود.

جمله «وَالْأَبْتِدَاءُ أَزْلُهُ» (ازلیت خداوند بر ابتدا پیشی گرفت) اشاره به این است که ذات ازلی و ابدی او برتر از این است که آغاز و ابتدایی داشته باشد.

سپس امام علیه السلام به بیان اوصاف دیگری می‌پردازد که هر یک، از دیگری مهم‌تر است، می‌فرماید: «به سبب آفرینش حواس (برای مخلوقات) معلوم شد که او از داشتن حواس پیراسته است»؛ (بِتَشْعِيرِهِ الْمَشَاعِرَ عُرِفَ أَنْ لَا مَشْعَرَ لَهُ).

زیرا وجود حواس، از لوازم مخلوقات امکانیه است و واجب الوجود از آن منزله است. افزون بر این، حواس از عوارض موجودات است و عرض و معروض دو چیز مختلف‌اند حال آن‌که می‌دانیم ترکیب در ذات خداوند راه ندارد.

۱. «تشعیر» از «شعور» به معنای آگاهی یافتن و دانستن و در کاری، دقیق و باریک شدن است؛ ولی در این جا، یعنی دانستن چیزی از طریق حواس.

به تعبیر دیگر، خداوند با آفرینش حواس، به بندگانش نشان داد که احساس و حواس، اموری عارضی هستند و جدا از ذات اشیا. بندگان نیز از این جا فهمیدند که او دارای حواس نیست، چون ذاتش محل عوارض نیست. در ادامه می‌افزاید: «با آفرینش اشیای متضاد معلوم شد که ضدی برای او نیست و با قرین ساختن موجودات به یکدیگر روشن شد که قرین و همتایی ندارد»؛ (وَبِمُضَادَّتِهِ بَيْنَ الْأُمُورِ عُرْفَ أَنْ لَا ضِدَّ لَهُ، وَبِمُقَارَنَتِهِ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ عُرْفَ أَنْ لَا قَرِينَ لَهُ).

تفسیر این سخن، آن است که دو موجود متضاد، به یقین هر دو محدود و دارای دو حالت مختلف‌اند، در حالی که ذات خداوندی نه محدودیت دارد و نه چیزی بر او عارض می‌شود؛ همچنین دو موجود قرین یکدیگر، هر دو محدودند و دارای عوارض مشابه، در حالی که ذات پاک او از هر نظر نامحدود و عاری از عوارض است.

امام علی (علیه السلام) به دنبال این سخن انگشت بر چند مصداق از امور متضاد گذاشته، می‌فرماید: «نور را ضد ظلمت، و رنگ‌های روشن را ضد رنگ‌های تیره و تار، و خشکی را ضد رطوبت و گرمی را ضد سردی قرار داد»؛ (ضَادَّ التُّورَ بِالظُّلْمَةِ، وَالْوُضُوحَ بِالْبُهْمَةِ^۱، وَالْجُمُودَ بِالْبَلَلِ، وَالْحَرُورَ بِالصَّرْدِ^۲).

بدیهی است که این تضاد، فلسفه‌ای دارد و آن، ایجاد تعادل و از میان بردن آثار سوء هر یک با دیگری است. اگر آفتاب، پیوسته بر قسمتی از کره زمین بتابد و بخش دیگری پیوسته در ظلمت فرو رود، حیات و زندگی به‌زودی برچیده خواهد شد؛ آنچه در معرض تابش آفتاب است از شدت حرارت می‌سوزد و نابود می‌شود و آنچه در ظلمت فرو رفته منجمد می‌گردد و از میان می‌رود: ﴿قُلْ

۱. «بُهْمَة» به معنای سیاهی، تیرگی و شب‌های تاریک است و در جمله بالا به معنای تیرگی است.

۲. «صرد» به معنای سردی است. بعضی گفته‌اند: از واژه فارسی گرفته شده و تغییر شکل یافته است.

أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرَ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ^۱؛ «بگو به من خبر دهید اگر خداوند شب را تا قیامت بر شما جاودان سازد آیا معبودی جز خداوند یگانه می تواند روشنایی برای شما بیاورد؟ آیا نمی شنوید؟» ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرَ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ^۲؛ «بگو به من خبر دهید اگر خداوند روز را تا قیامت بر شما جاودان کند آیا معبودی غیر از خدا می تواند شبی برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید؟ آیا نمی بینید؟» ﴿وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ^۳؛ «و از رحمت اوست که برای شما شب و روز قرار داد تا هم در آن آرامش داشته باشید و هم از فضل خدا بهره گیرید، شاید شکر نعمت های او را به جا آورید».

در این جا این سؤال مطرح است که ظلمت، امری عدمی است و چیزی نیست که خداوند آن را آفریده باشد و یا به عنوان ضدّ در مقابل نور قرار گیرد. همین سؤال در آیه شریفه ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ^۴؛ «حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که آسمان ها و زمین را آفرید و ظلمت ها و نور را پدید آورد» نیز مطرح است.

ولی با توجه به این نکته که ظلمت شب و مانند آن، ظلمت مطلق نیست تا عدمی باشد، بلکه ضعف شدید نور است، به همین دلیل شبانگاه هنگامی که ناگهان چراغ ها خاموش می شود ما چیزی را مطلقاً نمی بینیم؛ ولی به تدریج که چشم ما به نور ضعیف درون ظلمت عادت می کند اطراف خود را مشاهده

۱. قصص، آیه ۷۱.

۲. قصص، آیه ۷۲.

۳. قصص، آیه ۷۳.

۴. انعام، آیه ۱.

می‌کنیم، بنابراین ظلمت نیز مخلوقی از مخلوقات خداست که با نور متضاد است.

جمله «وَالْوُضُوحُ بِالْبُهْمَةِ» ممکن است اشاره به تفاوت رنگ‌ها باشد که فلسفه آن تمیز اشیا از یکدیگر است. «وضوح» اشاره به رنگ‌های روشن و «بهمه» اشاره به رنگ‌های تیره و تاریک است. یا اشاره به حالات نیمه‌روشن و نیمه‌تاریک در بین الطلوعین و بین الغروبین است و «وَالْجُمُودُ بِالْبَلَلِ» اشاره به خشکی‌ها و دریاها و اشیای جامد و مرطوب است که هر کدام فلسفه وجودی خاصی دارد.

«وَالْحُرُورُ بِالصَّرْدِ» اشاره به فصول سال، یا به‌طور کلی گرما و سرماست که هر کدام نقشی در حیات موجودات زنده و پرورش آن‌ها دارد.

آنگاه در ادامه این سخن به چهار وصف دیگر اشاره کرده، می‌فرماید: «اضداد را با هم ترکیب کرد و موجودات متباین را قرین هم ساخت، اموری را که از هم دور بودند به یکدیگر نزدیک کرد و آن‌ها را که به یکدیگر نزدیک بودند از هم جدا ساخت»؛ «مَوْلُفٌ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا، مُقَارِنٌ بَيْنَ مُتَبَايِنَاتِهَا، مُفَرَّبٌ بَيْنَ مُتَبَاعِدَاتِهَا، مُفَرَّقٌ بَيْنَ مُتَدَانِيَاتِهَا».

امام علیه السلام در این بیان اشاره به نکات بسیار مهمی می‌کند که خداوند در تدبیر جهان هستی به کار گرفته است. در بسیاری از موارد جمع بین ضدین کرده، روح را که جوهری است لطیف و ماورای ماده، با جسم خاکی پیوند داده و موجودات مختلف را در کنار یکدیگر قرار داده است، همان‌گونه که در ترکیب بدن انسان و جانوران و گیاهان دیده می‌شود که ده‌ها فلز و شبه فلز در کنار هم قرار گرفته و ترکیبی بدیع به وجود آورده‌اند. جالب این‌که در میان دو ضد، مانند قطب مثبت و منفی الکتریسیته، جاذبه و کشش قرار داده، و در میان دو الکتریسیته یکسان، مانند دو مثبت یا دو منفی، دافعه قرار داده است. در میان جنس نر و ماده به‌طور طبیعی جاذبه و در میان دو هم‌جنس دافعه قرار داده است.

به این ترتیب امام علیه السلام به چهار بخش از موجودات جهان اشاره کرده است که بخشی از آنها متضادند، مانند نور و ظلمت، و روح و جسم، و بعضی متباین اند، مانند انواع گیاهان و جانداران که در عین تباین، تضادی هم با یکدیگر ندارند. خداوند در میان همه این‌ها الفتی ایجاد کرد.

قسم سوم، آن‌هایی هستند که از هم دورند و خداوند آن‌ها را به یکدیگر نزدیک می‌کند؛ مانند همسرانی از دو قوم جدای از یکدیگر که بر اثر عشق و محبت به هم نزدیک می‌شوند.

قسم چهارم، اموری هستند که ذاتاً به یکدیگر نزدیک‌اند؛ ولی خداوند در تدبیر جهان آن‌ها را از هم دور می‌سازد؛ مانند کرات منظومه شمسی که طبق نظریه معروف، روزی همه در کنار هم بودند اما خداوند آن‌ها را از هم جدا کرد و منظومه شمسی را به وجود آورد. یا این که اجزای ترکیبی و بر های گیاهان بعد از خشکیدن از یکدیگر جدا می‌شوند و تبدیل به عناصر فعالی برای پرورش درختان و گیاهان دیگر می‌گردند، همچنین گاه قطعات ابر را از مناطق مختلف با فرمانی که به بادها می‌دهد به هم پیوند می‌زند و باران‌های حیات‌بخش نازل می‌کند و به بادهای دیگر فرمان می‌دهد که آن‌ها را از هم متلاشی کنند و به جاهای دیگر بفرستند.

آری! ربوبیت و تدبیر او چنین اقتضا می‌کند که گاه جمع بین ضدین کند و گاه متباینین را به یکدیگر نزدیک سازد؛ زمانی دورها را نزدیک و زمانی نزدیک‌ها را دور سازد.

نکته

چگونگی جمع ضدین

گروهی معتقدند که جهان از جمع اضداد تشکیل شده و تضاد سبب تکامل

است و به گفته بعضی از حکما «لَوْ لَا التَّضَادُّ مَا صَحَّ الْفَيْضُ عَنِ الْمَبْدَأِ الْجَوَادِ؛ اگر تضاد نبود فیض از ناحیه پروردگار ادامه نمی یافت». بعضی کلام امام علیه السلام (مَوْكُفٌّ بَيْنَ مُتَعَادِيَاتِهَا، مُقَارِنٌ بَيْنَ مُتَبَايِنَاتِهَا...) را نیز دلیل بر این مطلب گرفته اند.

طرفداران مکتب ماتریالیسم دیالکتیک نیز، یکی از اصول اساسی چهارگانه مکتب خود را جمع ضدین می‌شمرند و می‌گویند: هر موجودی ضد خود را در دل خود پرورش می‌دهد و با ظاهر شدن ضد، موجود قبلی از بین می‌رود و جوجه و تخم مرغ و امثال آن را مثال می‌زنند و از آن نتیجه می‌گیرند که جامعه سرمایه‌داری به‌طور جبری ضد خود را که جامعه سوسیالیستی و کمونیستی است در دل خود می‌پروراند و با ظهور این‌ها سرمایه‌داری نفی می‌شود. بر این اساس، مطالب واهی و سُستی را بنا نهاده‌اند که ضعف و ناتوانی آن‌ها در عمل ظاهر و آشکار گردید و همان‌گونه که مشاهده کردیم دستگاه آن‌ها برچیده شد. البته باید توجه داشت که جمع بین ضدین (یا نقیضین) یک اصطلاح فلسفی دارد که مفهومش جمع در محل واحد از جمیع جهات است. به این معنا که مثلاً شیئی واحد در آن واحد همه آن، هم سفید باشد و هم سیاه که البته محال است. یا یک لحظه معین در مکان واحد هم شب باشد و هم روز یا انسان معینی در زمان معینی هم زنده باشد و هم مرده. بدیهی است که جمع بین ضدین یا نقیضین به این مفهوم غیر ممکن است.

ولی گاه منظور، جمع عرفی است؛ مانند این که دو جسم سیاه و سفید در آن واحد در کنار هم قرار گیرند. یا در دو زمان متصل به هم، گاه جسمی سفید و گاه سیاه باشد. این معنا نه تنها محال نیست، بلکه بخش‌های عظیمی از جهان را در بر گرفته است. با توجه به این نکته به اصل مسئله بازمی‌گردیم و می‌گوییم: در جهانی که ما زندگی می‌کنیم مدیر و مدبّر عالم، ذات پاک خداست که گاه نظام اضداد را گسترده است و همان‌گونه که در کلام امام علیه السلام آمده بود، نور و ظلمت،

حرارت و برودت، و خشکی و رطوبت را به هم آمیخته و نظام شب و روز و فصول سال و ابر و باران و آفتاب را مأمور کارهای مهمی کرده است و گاه این مسئله میان دو نوع متشابه دیده می شود مثلاً اعضای پیکر یک انسان یا یک گیاه نه تنها تضادی ندارند، بلکه با یکدیگر هماهنگ اند.

به هر حال شک نیست که تضادها، به گونه ای که گفته شد، در بسیاری از مواقع می توانند نقش مهمی در پیشرفت جامعه انسانی و تکامل موجودات داشته باشند؛ رقابت های سازنده در هر جامعه ای منشأ پیشرفت است و در میدان های مختلف سبب نیرومندی است حتی وجود شیطان در برابر مؤمنان موجب افزایش قدرت ایمانی آنهاست.



بخش دوم

لَا يُشْمَلُ بِحَدِّ، وَلَا يُحْسَبُ بَعْدَهُ، وَإِنَّمَا تَحُدُّ الْأَدْوَاتُ أَدْنُسَهَا، وَتُشِيرُ
الْآلَاتُ إِلَى نِظَائِرِهَا. مَنَعَتْهَا «مُنْدُ» الْقَدِمَةَ، وَحَمَتَهَا «قَدُ» الْأَزَلِيَّةَ،
وَجَنَّبَتْهَا «لَوْ لَا» التَّكْمِلَةَ! بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ، وَبِهَا أَمْتَعَ عَنِ نَظَرِ
الْعُيُونِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ السُّكُونُ وَالْحَرَكَةُ، وَكَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ
أَجْرَاهُ، وَيَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ أَبْنَاهُ، وَيَحْدُثُ فِيهِ مَا هُوَ أَحَدُثُهُ! إِذَا لَتَفَاوَتْ
دَائِمُهُ، وَلَتَجَزَأَ كُنْهُهُ، وَلَا مَتَعَ مِنْ الْأَزَلِ مَعْنَاهُ، وَلَكَانَ لَهُ وَرَاءَهُ إِذْ وَجَدَ لَهُ
أَمَامَهُ، وَلَا لَتَمَسَ التَّمَامَ إِذْ لَزِمَهُ اللَّهُ صَانِئًا. وَإِذَا لَقَامَتْ آيَةُ أَلَمِ ضُنُوعٍ فِيهِ،
وَلَتَحَوَّلَ دَلِيلًا بَعْدَ أَنْ كَانَ مَذْلُولًا عَلَيْهِ، وَخَرَجَ بِسُلْطَانِ الْإِمْتِنَاعِ مِنْ
أَنْ يُؤْتَرَ فِيهِ مَا يُؤْتَرُ فِي غَيْرِهِ النَّبِيِّ لَا يَحُولُ وَلَا يَزُولُ، وَلَا يَجُوزُ عَلَيْهِ
الْأَقُولُ. لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَ مَوْلُودًا، وَلَمْ يُولَدْ فَيَصِيرَ مَحْدُودًا. جَلَّ عَنِ
اتِّخَاذِ الْأَبْنَاءِ، وَطَهَّرَ عَنِ مَلَامَسَةِ النِّسَاءِ

ترجمه

حد و اندازه‌ای برای او نیست، و به شمارش در نمی‌آید، زیرا «واژه‌ها» خود را محدود می‌سازند و «کلمات» به مانند خود اشاره می‌کنند. (منظور از ادوات و آلات، واژه‌هایی همچون «متی»، «قد» و «لعل» است که در عبارات بعد به آن اشاره خواهد شد). این که می‌گوییم: موجودات از فلان زمان پیدا شده‌اند آن‌ها را از قدیم بودن باز می‌دارد، و این که می‌گوییم: به تحقیق به وجود آمده‌اند آن‌ها را از ازلی بودن ممنوع می‌سازد و هنگامی که گفته می‌شود: اگر چنین نبود مشکلی نداشتند، دلیلی بر آن است که به کمال نرسیده‌اند. آفریدگار جهان با آفرینش

مخلوقات در برابر عقل‌ها تجلی کرد، و به همین سبب مشاهده او با چشم‌های ظاهر غیر ممکن است. سکون و حرکت در او راه ندارد (زیرا) چگونه ممکن است چیزی بر او عارض شود که خودش آن را ایجاد کرده است؟ و چگونه ممکن است آنچه او ظاهر کرده به خودش بازگردد، و تحت تأثیر آفریده خویش قرار گیرد؟ که اگر حرکت و سکون در ذات او راه پیدا کند ذاتش تغییر می‌پذیرد و کنه ذاتش تجزیه می‌شود، مفهوم ازلیت برای او ممتنع می‌گردد و باید پشت سری داشته باشد اگر پیش روی دارد، و به سبب نقصان باید در جست‌وجوی کمال باشد، و در این حال نشانه مخلوق بودن در او ظاهر خواهد شد و خود دلیل بر وجود خالق دیگر خواهد بود؛ نه این‌که مخلوقات دلیل وجود او باشند (و سرانجام این‌که) به سبب دارا بودن قدرت مطلقه، آنچه در غیر او اثر می‌گذارد در او اثر نخواهد گذاشت. آری او خداوندی است که نه تغییر در ذات او راه دارد و نه زوال و غروب و افول بر او رواست. کسی را نژاد، تا خود مولود دیگری باشد و از کسی زاده نشد تا محدود به حدودی گردد، برتر از آن است که فرزندان برگزیند و پاک‌تر از آن است که تصور آمیزش با زنان درباره او شود.

شرح و تفسیر

نه تغییر در او راه دارد، نه زوال و افول

امام علیه السلام در این بخش، نخست اشاره به صفات دیگری از صفات سلبيه خداوند کرده، می‌فرماید: «حَدَّ و اندازه‌ای او را فرانمی‌گیرد، و به حساب و شمارش در نمی‌آید، زیرا «واژه‌ها» خود را محدود می‌سازند و «کلمات» به مانند خود اشاره می‌کنند»؛ (لَا يُشْمَلُ بِحَدِّ، وَلَا يُحَسَبُ بَعْدَ، وَإِنَّمَا تَحُدُّ الْأَدْوَاتُ أَنْفُسَهَا، وَتُشِيرُ الْأَلَاتُ إِلَى نِظَائِرِهَا).

تفسیر جمله اول و دوم روشن است، چون خداوند وجودی است از هر نظر

نامحدود و اگر محدود بود واجب الوجود نبود، بلکه ممکن الوجود بود. همچنین اگر به شمارش عددی درآید باید از قبیل ممکنات باشد که تعدد در آن راه می‌یابد و اگر می‌گوییم: خداوند یگانه و یکتاست، به معنای واحد عددی نیست، بلکه به معنای بی نظیر بودن است: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾.^۱

ولی در تفسیر جمله سوم و چهارم، به دلیل ابهامی که بر آنها حاکم است، شارحان نهج البلاغه اختلاف نظر دارند و کلید حل مشکل تفسیر این دو جمله در این امر نهفته است که قرآینی نشان می‌دهد مرحوم سیّد رضی به هنگام گلچین کردن خطبه که جزء برنامه همیشگی اوست جمله‌هایی را درباره این دو جمله حذف کرده است.

گرچه مرحوم سیّد رضی این نکته را رعایت می‌کند که در میان جمله‌های مرتبط با یکدیگر جدایی نیفکند ولی گاه ممکن است بدون توجه این مسئله به فراموشی سپرده شود.

شاهد این سخن که: بعضی از جملات خطبه در این جا حذف شده است، روایت تحف العقول است. در آن جا که امام علیه السلام می‌فرماید: «لا تَفَوِّتُه «متی» و لا تدنیه «قد» و لا تحجبه «لعل» و لا تقارنه «مع» و لا تشتمله «هو» انما تحدّ الأدوات أنفسها و تشير الآلة الی نظائرها؛ در ذات پاک خداوند «متی» (چه زمان؟) راه ندارد که قبل یا بعد از آن وجود داشته باشد و تعبیر «قد» (که در مورد وقوع چیزی قریب به زمان حال به کار می‌رود) به او نزدیک نمی‌شود (تا او را محدود سازد) و «لعل» (= شاید) او را محجوب نمی‌کند (تا علم او آمیخته به شک گردد) و «هو» (= او) تمام وجود وی را شامل نمی‌شود تا کنه ذاتش آشکار گردد. این کلمات (تعبیراتی همچون متی و قد و لعل و مع و هو) خود را محدود

۱. شوری، آیه ۱۱.

می سازند (یعنی تنها در جایی به کار می روند که زمان و مکان نامشخص در آن‌ها راه داشته باشد) و این تعبیرات به نظایر خود اشاره می کنند (نظایری که در عالم ممکنات وجود دارد؛ نه ذات پاک خدا که بی نظیر است).

سپس در تأکید بر این سخن می فرماید: «همین که می گوییم: موجودات «از فلان زمان» پیدا شده اند آن‌ها را از قدیم بودن بازمی دارد و این که می گوییم: «به تحقیق» به وجود آمده اند آن‌ها را از ازلی بودن ممنوع می سازد و هنگامی که گفته می شود: «اگر چنین نبود» مشکلی نداشتند، دلیل بر آن است که به کمال نرسیده اند؛ «مَنْعَتَهَا «مُنْدُ» الْقِدْمَةَ، وَحَمَّتَهَا «قَدُ» الْأَزَلِيَّةَ، وَجَنَّبَتْهَا «لَوْلَا» التَّكْمِلَةَ!».^۱

توضیح این که واژه «مُنْدُ» در مواردی به کار می رود که تاریخچه‌ای برای وجود چیزی باشد، بنابراین با توجه به استعمال این واژه در مورد ممکنات، به خوبی می توان دریافت که این‌ها حادث‌اند؛ نه قدیم. همچنین واژه «قَدُ» هنگامی که در ماضی به کار می رود به معنای وقوع چیزی قریب به زمان حال است که آن هم با ازلیت سازگار نیست و نیز واژه «لَوْلَا» در جایی به کار می رود که مانعی بر سر راه تکامل چیزی به وجود آمده، مانند سخنی که قرآن مجید از کافران نقل می کند که به مستکبران می گویند: «لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ»؛ «اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم».^۲ و با توجه به ازلیت و ابدیت و کمال مطلق خداوند این ادوات و تعبیرات هیچ کدام درباره او به کار نمی رود.

امام علیه السلام در بیان اوصاف دیگری از اوصاف خداوند می فرماید: «آفریدگار

۱. باید توجه داشت که «مند» و «قد» و «لولا» در سه جمله فوق، فاعل برای فعل‌های «منعت» و «حمت» و «جَنَّبَتْ» هستند و مفعول آن‌ها «قدمه» و «ازلیت» و «تکملة» است و ضمیرهای مؤنث موجود در «منعت‌ها» و «حمتها» و «جَنَّبَتْها» به مخلوقات باز می گردد.

۲. سبأ، آیه ۳۱.

جهان با آفرینش مخلوقات در برابر عقل‌ها تجلی کرد، و به همین سبب مشاهده او با چشم‌های ظاهر غیر ممکن است» (بِهَذَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ، وَبِهَا أَمْتَعَ عَنِ نَظْرِ الْعَبُودِ).

آری، آثار او در جای‌جای عالم هستی نمایان است و از آن‌ها پی به وجود مقدّس او می‌بریم؛ ولی با این حال با چشم ظاهر دیده نمی‌شود، زیرا رؤیت چشم، مخصوص اجسام است که دارای زمان و مکان و اجزا و جهت هستند و خداوند از تمام این‌ها منزّه است.

آنگاه امام علیه السلام مسئله مهم دیگری را مطرح می‌کند و درباره نفی سکون و حرکت از ذات پاک خداوند سخن می‌گوید، می‌فرماید: «سکون و حرکت در او راه ندارد (زیرا) چگونه ممکن است چیزی بر او عارض شود که خودش آن را ایجاد کرده است، و چگونه ممکن است آنچه او ظاهر کرده به خودش بازگردد، و تحت تأثیر آفریده خویش قرار گیرد؟» (وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ السُّكُونُ وَالْحَرَكََةُ، وَكَيْفَ يَجْرِي عَلَيْهِ مَا هُوَ أَجْرَاهُ، وَيَعُودُ فِيهِ مَا هُوَ أَبْدَاهُ، وَيُحْدِثُ فِيهِ مَا هُوَ أَحْدَثَهُ!). آری، حرکت و سکون، از عوارض ممکنات است. حرکت آن است که یک شیء در دو زمان در دو جا یا در دو حالت قرار گیرد و سکون آن است که در دو زمان در یک جا یا در یک حالت باشد، بنابراین هم سکون حادث است و هم حرکت، زیرا هر دو وصف بیان حالت دوم چیزی است که زمانی بر آن گذشته است. به تعبیر دیگر، در حالت اوّل، نه سکون است نه حرکت و در حالت دوم است که سکون و حرکت معنا می‌یابد که اگر در جای اوّل باشد سکون است و اگر در جای دیگری باشد حرکت است.

اضافه بر این اگر حرکت در مکان و زمان و کیفیت و مانند این‌ها باشد از عوارض جسم است و همچنین اگر حرکت در جوهر باشد و می‌دانیم خداوند نه جسم است و نه جوهر.

نتیجه این که حرکت و سکون، از مخلوقات خدا و از ممکنات است و هرگز به ذات پاک واجب الوجود راه ندارد.

در ادامه این سخن، امام علیه السلام به دلایل این موضوع پرداخته و هشت دلیل برای آن ذکر می فرماید:

نخست این که «اگر حرکت و سکون در ذات خداوند راه پیدا کند ذاتش تغییر می پذیرد»؛ (إِذَا لَتَفَاوَتْ ذَاتُهُ) و می دانیم که او وجودی است دارای کمال مطلق و دور از هر گونه تغییر، و ذاتی است ثابت.

دوم این که «کنه ذاتش تجزیه می شود»؛ (وَلَتَجَزَّأَ كُنْهَهُ)، زیرا لازمه حرکت، این است که موجودی به چیزی رسد که نداشته است، بنابراین وجود او ترکیبی از ما بالفعل و ما بالقوه است (یعنی چیزی که هست و چیزی که بعداً به آن خواهد رسید).

سوم: «مفهوم ازلیت برای او ممتنع می گردد»؛ (وَلَا مُتَنَعَ مِنَ الْأَزَلِّ مَعْنَاهُ). زیرا حرکت و سکون، چنان که گفتیم، هر دو حادث اند و ذات پاک او ازلی و قدیم است و جمع میان حادث و قدیم ممکن نیست.

چهارم: اگر حرکت در ذات او راه پیدا کند «باید پشت سری داشته باشد اگر پیش رویی دارد»؛ (وَلِكَانَ لَهُ وَرَاءَهُ إِذْ وَجَدَ لَهُ أَمَامَهُ)، زیرا حرکت به هر سو باشد و به هر مفهومی در نظر گرفته شود، سمت و سویی دارد که سمت و سوی آن، پیش رو محسوب می شود و عکس آن پشت سر.

پنجم این که، لازمه حرکت، جست و جوی کمال است پس «به سبب نقصان باید در جست و جوی کمال باشد»؛ (وَلَا تَمَسَّ التَّمَامَ إِذْ لَزِمَهُ النَّقْصَانُ)، زیرا حرکت یا به سوی تکامل است یا به سوی نقصان و هر کدام باشد مفهومی این است که موجود متحرک، کمال مطلق نیست.

ششم این که، اگر حرکت در ذات پاک او باشد «نشانه مخلوق بودن در او ظاهر خواهد شد»؛ (وَإِذَا لَقَامَتْ آيَةُ الْمَصْنُوعِ فِيهِ).

هفتم: اگر چنین باشد «او دلیل وجود خالقی دیگر خواهد بود؛ نه این که مخلوقات دلیل وجود او باشند»؛ (وَلْتَحْوَلَ دَلِيلًا بَعْدَ أَنْ كَانَ مَدْلُولًا عَلَيْهِ).

و هشتم: «به سبب دارا بودن قدرت مطلقه، آنچه در غیر او اثر می گذارد در او اثر نخواهد گذاشت»؛ (وَخَرَجَ بِسُلْطَانِ الْإِمْتِنَاعِ مِنْ أَنْ يُؤَثِّرَ فِيهِ مَا يُؤَثِّرُ فِي غَيْرِهِ). اشاره به این که سلطه نفوذناپذیر و غیر قابل تغییر او سبب می شود که در معرض حوادث نباشد و آنچه در غیر او مؤثر است در او تأثیر نکند، زیرا ذات پاکش غیر قابل تغییر است:

آنچه تغییر نپذیرد تویی آن که نمرده است و نمیرد تویی^۱
 کوتاه سخن این که حرکت، خواه در عرض باشد یا جوهر، در کمیت باشد (مانند رشد بدن انسان یا نمو گیاهان) یا در کیفیت (مانند دگرگونی رنگ ها در جهان طبیعت و کم و زیاد شدن گرما و سرما در فصول سال) خواه به سوی کمال باشد (مانند رشد کودک) و خواه به سوی نقصان (مانند ضعف و ناتوانی پیران) هیچ یک از آن ها در ذات پاک خداوند راه ندارد، چون واجب الوجود است و کمال مطلق، و حرکت، مخصوص ممکنات و موجودات دارای نقصان است. افزون بر این، حرکت، نشانه تجزیه پذیری و حادث بودن است که در ذات بسیط ازلی راه ندارد.

سپس امام علیه السلام در ادامه این اوصاف به بیان هفت وصف دیگر می پردازد که رابطه نزدیکی با مسئله حرکت دارند، می فرماید: «آری! او خداوندی است که نه تغییر در ذات او راه دارد و نه زوال و غروب و افول بر او رواست»؛ (الَّذِي لَا يَحُولُ وَلَا يَزُولُ، وَلَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْأَفُولُ).

تغییر و زوال و افول و غروب همه از عوارض موجودات امکانیه و محدود و ناقص است و این اوصاف برای او متصور نیست.

۱. دیوان نظامی گنجوی، خمسه، مخزن الاسرار، بخش ۲ (مناجات اول).

آنگاه می‌فرماید: «کسی را نژاد، تا خود مولود دیگری باشد و از کسی زاده نشد تا محدود به حدودی گردد، برتر از آن است که فرزندان برگزیند و پاک‌تر از آن است که تصوّر آمیزش با زنان درباره او شود»؛ (لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَنَّ مَوْلُوداً، وَلَمْ يُوَلَدْ فَيَصِيرَ مَحْدُوداً. جَلَّ عَنِ اتِّخَاذِ الْأَبْنَاءِ، وَطَهَّرَ عَنِ مُلَامَسَةِ النِّسَاءِ).

بی‌شک همه این امور: زادن و زاییده شدن و صاحب زن و فرزند شدن، از عوارض موجودات جسمانی است و خداوند سبحان نه جسم است و نه عوارض جسمانی دارد، اضافه بر این، این امور، هم نشانه حدوث است و هم نیاز، و او نه حادث است و نه نیازمند.

جمله «لَمْ يَلِدْ فَيَكُونَنَّ مَوْلُوداً» اشاره به وضع متعارف موجودات زنده است که از یک سو، از دیگری متولد می‌شوند و از سوی دیگر فرزندان از آنها متولد می‌شود، بنابراین نقض و ایراد در مورد حضرت آدم علیه السلام که صاحب فرزند شد ولی خودش از کسی متولد نشد وارد نمی‌شود، زیرا آدم علیه السلام فردی استثنایی بود، به علاوه اگر آدم علیه السلام از انسانی متولد نشد از خاک متولد شد که این خود نوعی ولادت است.



بخش سوم

لَا تَنَالُهُ الْأَوْهَامُ فَتَقْدَرُهُ، وَلَا تَتَوَهَّمُهُ الْفِطْنُ فَتُصَوِّرُهُ، وَلَا تُدْرِكُهُ
الْحَوَاسُّ فَتَحْسَبُهُ، وَلَا تَلْمِسُهُ الْأَيْدِي فَتَمَسُّهُ وَلَا يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ، وَلَا يَتَبَدَّلُ
فِي الْأَحْوَالِ وَلَا تُبَالِيهِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ، وَلَا يُعَيِّرُهُ الضِّيَاءُ وَالظَّلَامُ وَلَا
يُوصَفُ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَجْزَاءِ، وَلَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَعْضَاءِ، وَلَا بِعَرَضٍ مِنَ
الْأَعْرَاضِ، وَلَا بِالْغَيْرِيَّةِ وَالْأَبْعَاضِ وَلَا يُقَالُ: لَهُ حَدٌّ وَلَا نِهَآيَةٌ،
وَلَا أَنْقِطَاعٌ وَلَا غَايَةٌ؛ وَلَا أَنَّ الْأَشْيَاءَ تُحَوِيهِ فَتَقِلُّهُ أَوْ تُهَوِيهِ، أَوْ أَنَّ شَيْئًا
يَحْمِلُهُ، فِيمِيلُهُ أَوْ يُعَدِّلُهُ لَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ بِوَالِحٍ، وَلَا عَنْهَا بِخَارِجٍ
يُخْبِرُ لَا بِلسَانٍ وَلَهَوَاتٍ، وَيَسْمَعُ لَا بِخُرُوقٍ وَأَدْوَاتٍ يَقُولُ وَلَا يَأْفِظُ،
وَيَحْفَظُ وَلَا يَنْحَقِظُ، وَيُرِيدُ وَلَا يُضْمِرُ. يُحِبُّ وَيَرْضَى مِنْ غَيْرِ رِقَّةٍ،
« ¼ ù j f » : » f j A E i - ° ñ Ü / Üz ½ o ô j ¼ K é Æ ü Æ L
Ez » E « ½ Ñ Ä ù » B L w ½ f B - A ; i - v k A M , î o Ü R M
/ H B H A ¼ B ° H k ç ¼ B ° , H « f B 9 Ñ L ç j ¼ ° , « ¼ 2

ترجمه

دست وهم و خیال به دامن کبریایی اش نمی رسد تا محدودش سازد
و تیزهوشی هوشمندان نمی تواند نقش او را در ذهن و تصوّر آورد. نه حواس
قادر بر ادراک او هستند تا محسوس گردد، و نه دست ها می توانند او را لمس کنند
تا ملموس شود، هیچ گاه تغییر نمی پذیرد و دگرگونی در او حاصل نمی شود، آمد
و شد شبها و روزها وی را کهنه نمی سازد و روشنایی و تاریکی تغییرش
نمی دهد، هرگز به داشتن اجزا و جوارح و اعضا، و عرضی از اعراض و تفاوت

و ابعاض توصیف نمی‌شود، نه حد و نهایتی برای اوست، و نه انقطاع و پایانی، اشیا به او احاطه ندارند تا وی را بالا و پایین برند، و چیزی او را حمل نمی‌کند تا به جانبی متمایل سازد یا ثابت نگهدارد.

نه درون اشیا داخل است و نه از آن‌ها خارج، خبر می‌دهد، اما نه با زبان و حنجره، و می‌شنود ولی نه با کمک استخوان‌ها (ی شنوایی) و سوراخ گوش، سخن می‌گوید، اما نه با الفاظ. (همه چیز را) در علم خود دارد، ولی نه با رنج به خاطر سپردن، و اراده می‌کند، اما نه با تصمیم‌گیری درونی. دوست می‌دارد و خشنود می‌شود، اما نه از روی رقت قلب و نازک‌دلی، و دشمن می‌دارد و خشم می‌گیرد، اما نه از روی ناراحتی و رنج درون، هر گاه اراده چیزی کند، می‌گوید: «موجود باش» و بی‌درنگ موجود می‌شود؛ نه به این معنا که صدایی از او در گوش‌ها بنشیند یا فریادی شنیده شود، بلکه سخن خداوند همان چیزی است که ایجاد می‌کند و صورت می‌بخشد و پیش از آن چیزی وجود نداشته و اگر پیش از آن چیزی از ازل وجود داشت خدا معبود دوم بود.

شرح و تفسیر

بخش دیگری از اوصاف بی‌نظیر او

از نکات مهمی که در کلام امام علیه السلام در این خطبه کاملاً متجلی و آشکار است این است که امام علیه السلام با تعبیرات بسیار متنوع هر گونه وصفی از اوصاف مادی و جسمانی را از خداوند نفی می‌کند؛ زیرا بسیاری از مردم در طریق معرفه‌الله گرفتار تشبیه می‌شوند و خدا را با اوصاف مخلوقات در ذهن خود تصوّر می‌کنند که اشتباهی بزرگ و نابخشودنی است.

این معلم بزرگ توحید و معرفه‌الله، به‌طور مکرر به این مسئله باز می‌گردد و با عبارات زیبا و دلنشین، مخاطبان خود را از پرتگاه تشبیه‌رهای می‌بخشد.

به همین دلیل در ادامه بحث‌های سابق، در این بخش از خطبه می‌فرماید: «دست و هم و خیال به دامن کبریایی اش نمی‌رسد تا محدودش سازد و تیزهوشی هوشمندان نمی‌تواند نقش او را در ذهن و تصوّر آورد، نه حواس قادر بر ادراک او هستند تا محسوس گردد، و نه دست‌ها می‌توانند او را لمس کنند تا ملموس شود. هیچ‌گاه تغییر نمی‌پذیرد و دگرگونی در او حاصل نمی‌شود، آمد و شد شب‌ها و روزها وی را کهنه نمی‌سازد و روشنایی و تاریکی تغییرش نمی‌دهد؛ (لَا تَنَالُهُ الْأَوْهَامُ فَتُقَدَّرُهُ، وَلَا تَتَوَهَّمُهُ الْفِطْنُ فَتُصَوِّرُهُ، وَلَا تُدْرِكُهُ الْحَوَاسُ فَتُحَسِّنُهُ، وَلَا تَلْمُسُهُ الْأَيْدِي فَتَمَسَّهُ. وَلَا يَتَغَيَّرُ بِحَالٍ، وَلَا يَتَبَدَّلُ فِي الْأَحْوَالِ. وَلَا تُبْلِيهِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ، وَلَا يُعَيِّرُهُ الضِّيَاءُ وَالظُّلَامُ).

«اوهام» جمع «وهم» به معنای قوه خیال است که تعلق به ماده و محسوسات دارد و اگر خداوند در وهم بگنجد باید مکان و زمان و کیفیت و کمیتی برای او تصوّر شود؛ حال آن‌که ذات پاکش از این امور منزّه است، و زمان و مکان و تغییر و حرکت و مانند این‌ها اموری هستند که در ذات لایتناهی او راه ندارند.

«فِطْن» جمع «فِطْنه» به معنای قوه عقل و خرد است و به افراد تیزهوش «فِطْن» گفته می‌شود. قوه عقل نیز به کمک وهم و تصوّرات ذهنی وابسته به اجسام، فعالیت دارد، بنابراین اگر با عقل و به کمک وهم درک شود باز پای عوارض جسمانی به میان می‌آید.

تعبیر به «وَلَا تَلْمُسُهُ...» - با توجه به این‌که لمس و مسّ دو معنای جدا از هم دارند: مسّ به تماس با اجسام اطلاق می‌شود و لمس به طلب و تلاش برای تماس گفته می‌شود - اشاره به این است که هر چه انسان‌ها بکوشند با دست خود او را لمس کنند غیر ممکن است که بتوانند، چون جسم نیست که لمس شود.

اما با توجه به ثبات ذاتش، تغییر او با گذشت زمان و پدیده‌هایی همچون نور و ظلمت ممکن نیست؛ زیرا بارها گفته‌ایم که او وجودی است کامل و نامتناهی از

هر جهت و مافوق زمان و مکان و حرکت، و چنین ذاتی دستخوش حوادث و تغییرات نمی شود و اسیر چنگال شب و روز و نور و ظلمت نمی گردد. آنگاه در ادامه این سخن می فرماید: «هرگز به داشتن اجزا، و جوارح و اعضا، و عرضی از اعراض و تفاوت و ابعاض توصیف نمی شود»؛ (وَلَا يُوصَفُ بِشَيْءٍ مِّنَ الْأَجْزَاءِ، وَلَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَعْضَاءِ، وَلَا بِعَرَضٍ مِّنَ الْأَعْرَاضِ، وَلَا بِالْغَيْرِيَّةِ وَالْأَبْعَاضِ).

روشن است که تمام این امور یعنی دارا بودن اجزا و اعضای بدن و قبول عوارض - مانند رنگ‌ها و کیفیت و کمیت متفاوت - همه از خواص جسم و جسمانیات و ماده و ممکنات است و همچنین تفاوت با اشیای دیگر، زیرا لازمه آن ترکیب از قدر مشترک و مابه الامتیاز است و هرگونه ترکیب دلیل است بر احتیاج مرکب به اجزای خود، و موجود محتاج واجب الوجود، بی نیاز از همه چیز نتواند بود.

امام علیه السلام در ادامه بیان اوصاف سلیبه خداوند، اوصاف دیگری را بیان می کند، می فرماید: «نه حد و نهایی برای اوست و نه انقطاع و پایانی، اشیا به او احاطه ندارند تا وی را بالا برند یا پایین آورند، و چیزی او را حمل نمی کند تا به جانبی متمایل سازد یا ثابت نگهدارد!»؛ (وَلَا يُقَالُ: لَهُ حَدٌّ وَلَا نِهَایَةٌ، وَلَا انْقِطَاعٌ وَلَا غَایَةٌ؛ وَلَا أَنَّ الْأَشْیَاءَ تَحْوِيهِ فَتَقِلُّهُ^۱ أَوْ تُهْوِيهِ^۲، أَوْ أَنَّ شَيْئًا يَحْمِلُهُ، فَيَمِيلُهُ أَوْ يُعَدِّلُهُ).

این اوصاف شش گانه (حد، نهایت، انقطاع، پایان، احاطه کردن و حمل کردن) همه از اوصاف جسم و جسمانیات است و خداوندی که منزله از جسمانیت است هیچ یک از این اوصاف در ذات پاکش راه ندارد و به فرض که بعضی از این

۱. «تقل» از ریشه «قل» بر وزن «ذل» به معنای بالاگرفتن و برتری جستن است و نوک کوه را به همین دلیل قلّه نامیده اند، چراکه در بلندترین نقطه کوه واقع شده است.

۲. «تهوی» از ریشه «هوی» بر وزن «تهی» به معنای سقوط از بلندی است و «هوی» بر وزن «قفا» به تمایل و عشق گفته می شود.

اوصاف درباره غیر موجودات مادی نیز صادق باشد بی شک از اوصاف ممکن الوجود است که همواره و از هر نظر محدود است و بارها گفته ایم که ذات پاک واجب الوجود از هر نظر نامحدود است. بنابراین هیچ یک از این اوصاف را به خود نمی پذیرد.

افزون بر این، اوصاف ذکر شده لوازمی دارد که آن‌ها نیز مربوط به عالم اجسام‌اند؛ احاطه کردن بر چیزی سبب می شود آن را بالا ببرد و یا پایین بیاورد و حمل کردن چیزی گاه سبب می شود آن را به یک طرف متمایل کنند یا ثابت نگهدارند و همه این‌ها از اوصاف اجسام‌اند.

حتی بعضی از فلاسفه گفته اند خداوند به «لا نهاییه» نیز وصف نمی شود، زیرا این تعبیر، لانهایت جسمانی را تداعی می کند.

به هر حال امام علیه السلام در جای جای این خطبه سعی می فرماید که همه مخاطبان را از گرفتار شدن در دام تشبیه رهایی بخشد و خداوند را از هرگونه وصف مخلوقات منزّه شمارد.

سپس در ادامه این اوصاف، اوصاف دیگری را می شمرد و می فرماید: «نه درون اشیا داخل است، و نه از آن‌ها خارج! (بلکه همه جا هست و به همه چیز احاطه دارد)»؛ «لَيْسَ فِي الْأَشْيَاءِ بَوَالِجٍ^۱، وَلَا عَنْهَا بَخَارِجٍ».

این‌گونه تعبیرات که درباره احاطه ذات پاک خداوند به همه اشیا، در این خطبه و خطبه‌ها و روایات دیگر آمده؛ گاه ممکن است برای بعضی چیزی شبیه تناقض جلوه کند که چگونه ممکن است وجودی نه داخل اشیا باشد نه خارج از آن؛ ولی این یک واقعیت است؛ در یک تشبیه ناقص می توان گفت: روح انسان در بدن اوست، ولی نه به معنای جزء بدن، و از بدن خارج است، اما نه به عنوان

۱. «والج» از ریشه «ولج» در اصل به معنای دخول است.

بیگانگی از بدن، بلکه احاطهٔ تدبیر و تصرف در جسم دارد و هر زمان روح از جسم خارج شود؛ یعنی رابطهٔ تدبیر و تصرفش قطع گردد، انسان می‌میرد. به همین صورت، خداوند نیز به منزلهٔ روح عالم هستی است.

در ادامهٔ این سخن امام علیه السلام به بیان پنج وصف دیگر پرداخته، می‌فرماید: «خداوند خبر می‌دهد، اما نه با زبان و حنجره، و می‌شنود، ولی نه با کمک استخوان‌ها (ی شنوایی) و سوراخ گوش. سخن می‌گوید، اما نه با الفاظ، (همه چیز را) در علم خود دارد، ولی نه با رنج به خاطر سپردن، و اراده می‌کند؛ اما نه با تصمیم‌گیری درونی»؛ (يُخْبِرُ لَا بِلِسَانٍ وَلَهَوَاتٍ^۱، وَيَسْمَعُ لَا بِخُرُوقٍ^۲ وَأَدْوَاتٍ. يَقُولُ وَلَا يَلْفِظُ، وَيَحْفَظُ وَلَا يَتَحَفَّظُ، وَيُرِيدُ وَلَا يُضْمِرُ).

اشاره به این‌که صفاتی همچون سمیع و حفیظ و متکلم و مرید بر ذات پاک او اطلاق می‌شود؛ ولی مجرد از عوارض جسمانی و اسباب مادی، چون او نه جسم است و نه ماده، اگر سخن می‌گوید امواج صوتی را برای موسی بن عمران علیه السلام یا غیر او در فضا ایجاد می‌کند، و اگر می‌شنود یا در حفظ دارد به معنای علم او به تمام سخنان و گفته‌ها و آگاهی او بر تمام حوادث گذشته است که نتیجه و عصارهٔ حفظ و شنوایی و اراده است. به بیان دیگر، این تعبیرات از قبیل مَجَازَات مافوق‌الحقیقه است و هرگز نباید با شنیدن این الفاظ که بشر برای زندگی روزمرهٔ خود ابداع کرده است و عموماً رنگ جسمانی و مادی دارد تصوّر کنیم ذات پاک خداوند نیز همین گونه است. بلکه هنگام به کارگیری این الفاظ دربارهٔ خدا باید از تمام پوشش‌های جسمانی و مادی به درآید و در عصاره و نتیجهٔ این امور

۱. «لهوات» جمع «لهات» یعنی قطعه‌گوشتی که در آخر دهان و قیل از حلق آویزان است و به همین مناسبت به حلق نیز اطلاق می‌شود و در خطبه مورد بحث به همین معناست.

۲. «خروق» جمع «خرق» بر وزن «برق» به معنای شکاف و سوراخی است که در دیوار یا غیر آن وجود دارد و در این جا یعنی سوراخ گوش.

خلاصه شود تا بتوان آن‌ها را در مورد خداوند به کار برد و در واقع از قبیل «خُذِ الْغَايَاتِ وَاتْرِكِ الْمَبَادِيَ» است.

بعضی از شارحان نهج البلاغه درباره جمله «يَحْفَظُ وَلَا يَتَحَفَّظُ» احتمال داده‌اند منظور این است که خداوند موجودات را از حوادث آفات حفظ می‌کند و خودش نیاز به حافظی ندارد؛ ولی از توجه به سایر اوصافی که قبل از این وصف آمده روشن می‌شود که مفهوم صحیح این کلام همان است که آمد؛ یعنی اشاره به نیروی حافظه است.

سپس به دو وصف دیگر اشاره کرده، می‌فرماید: «دوست می‌دارد و خشنود می‌شود، اما نه از روی رقت قلب و نازک‌دلی، و دشمن می‌دارد و خشم می‌گیرد، اما نه از روی ناراحتی و رنج درون»؛ «يُحِبُّ وَيَرْضَى مِنْ غَيْرِ رِقَّةٍ، وَيُبْغِضُ وَيَعْصَبُ مِنْ غَيْرِ مَسَقَّةٍ».

گرچه بعضی تصور کرده‌اند که «يُحِبُّ وَيَرْضَى» دو معنای متفاوت دارند و همچنین «يُبْغِضُ وَيَعْصَبُ»، ولی لحن کلام امام علیه السلام نشان می‌دهد که هر دو را در یک معنا و یا قریب به یک معنا به کار برده است.

در هر حال، این دو وصف شبیه اوصافی است که قبلاً ذکر شد، اسباب آن جنبه آسمانی دارد؛ ولی در مورد خداوند نتیجه آن صادق است، محبت و رضایت ما آمیخته با رقت قلب و نوعی آرامش و تمایل باطنی است و بغض و غضب ما به دلیل درد و رنج درونی، همراه تحریک اعصاب و بالا رفتن فشار خون است. بدیهی است که این معانی در مورد خداوند صادق نیست و لذا این اوصاف را تفسیر به نتیجه کرده‌اند و گفته‌اند: محبت و رضایت خداوند درباره بنده‌اش به این صورت است که عملاً او را مشمول نعمت‌ها و توفیقات بیشتر می‌کند و بغض و غضب او درباره کسی به این است که نعمت و سعادت و توفیق را از او می‌گیرد.

این‌گونه تفسیر به نتیجه، یکی از اصول اساسی‌ای است که در مورد بسیاری از صفات خداوند به کار می‌رود.

سپس امام علیه السلام در تکمیل این سخن می فرماید: «هر گاه اراده چیزی کند، می گوید: موجود باش! و بلادرنگ موجود می شود، نه به این معنا که صدایی از او در گوش ها بنشیند یا فریادی شنیده شود، بلکه سخن خداوند همان چیزی است که ایجاد می کند و صورت می بخشد و پیش از آن چیزی وجود نداشته و اگر پیش از آن چیزی از ازل وجود داشت خدا معبود دوم بود»؛ (يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ: «كُنْ فَيَكُونُ»^۱، لَا بِصَوْتٍ يَفْرَعُ، وَلَا بِبِنْدَاءٍ يُسْمَعُ؛ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ وَمِثْلُهُ، لَمْ يَكُنْ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ كَائِنًا، وَلَوْ كَانَ قَدِيمًا لَكَانَ إِلَهًا ثَانِيًا).

مقصود امام علیه السلام از این سخن این است که جمله «كُنْ فَيَكُونُ» که در آیات قرآن مجید آمده به معنای فرمانی لفظی، مانند فرمان رؤسا و پادشاهان به زيردستان خود نیست که الفاظی بر زبان می رانند و در گوش مخاطبین می نشیند و گاه که اصرار بر چیزی دارند فریاد می کشند که تا فاصله زیادی فریادشان شنیده می شود، بلکه اوامر خداوند همان فرمان تکوینی او و به تعبیر دیگر، فعل است، تا اراده چیزی کند (اراده نیز به معنای علم به نظام اصلح است) بی درنگ موجود می شود، اگر اراده کند کائنات در یک لحظه موجود شوند در همان یک لحظه آسمان و زمین و ستارگان و کهکشان ها ایجاد می شوند و اگر اراده کند به طور تدریجی در هزار سال یا میلیون ها سال به وجود آیند بی کم و کاست همان خواهد شد.

در ضمن، فعل خداوند که همان آفرینش موجودات است هرگز به صورت شبیه سازی از نمونه قبلی نبوده است، زیرا اگر چنین باشد مفهوم آن تعدد وجود ازلی و تعدد خداوند و معبود خواهد بود و همان گونه که در بحث های توحیدی گفته ایم تعدد در این مورد محال است، زیرا وجود نامتناهی و نامحدود از هر جهت، تعدد نمی پذیرد.

بخش چهارم

لَا يُقَالُ: كَانَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ، فَتَجْرِي عَلَيْهِ الصِّفَاتُ الْمَحْدَثَاتُ، وَلَا يَكُونُ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ فَضْلٌ، وَلَا لَهُ عَلَيْهَا فَضْلٌ، فَيَسْتَوِي الصَّانِعُ وَالْمَصْنُوعُ، وَيَتَكَافَأُ الْمُبْتَدِعُ وَالْبَدِيعُ. خَلَقَ الْخَلَائِقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالِ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ، وَلَمْ يَسْتَعِنْ عَلَى خَلْقِهَا بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ وَأَنْشَأَ الْأَرْضَ فَأَهْمَسَهَا مِنْ غَيْرِ اسْتِعَالٍ، وَأَرْسَاهَا عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ، وَأَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمٍ، وَرَفَعَهَا بِغَيْرِ دَعَائِمٍ، وَحَصَّنَهَا مِنَ الْأَوْدِ وَالْإِعْوِجَاجِ، وَمَنَعَهَا مِنَ التَّهَاتُتِ وَالْإِنْفِرَاجِ. أَرْسَى أَوْتَادَهَا، وَضَرَبَ أَسْدَادَهَا، وَأَسْتَفَاضَ عُيُونَهَا، وَحَدَّ أَوْدِيَّتَهَا؛ فَلَمْ يَهِنْ مَا بَنَاهُ، وَلَا ضَعُفَ مَا قَوَّاهُ هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا بِسُلْطَانِهِ وَعَظَمَتِهِ، وَهُوَ الْبَاطِنُ لَهَا بِعِلْمِهِ وَمَعْرِفَتِهِ، وَالْعَالِي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنْهَا بِجَلَالِهِ وَعِزَّتِهِ. لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ مِنْهَا طَلِبُهُ، وَلَا يَمْتَنِعُ عَلَيْهِ فَيْغْلِبُهُ، وَلَا يَفْوُئُهُ السَّرِيعُ مِنْهَا فَيَسْبِقُهُ، وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى ذِي مَالٍ فَيَرْزُقُهُ. خَضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لَهُ، وَذَلَّتْ مُسْتَكِينَةً لِعَظَمَتِهِ، لَا تَسْتَطِيعُ الْهَرَبَ مِنْ سُلْطَانِهِ إِلَى غَيْرِهِ فَتَمْتَنِعَ مِنْ نَفْعِهِ وَضَرِّهِ، وَلَا كُفَاءَ لَهُ فَيُكَافِئُهُ، وَلَا نَظِيرَ لَهُ فَيَسَاوِيَهُ.

ترجمه

شایسته نیست گفته شود: خداوند موجود شد بعد از آنکه نبود؛ که در این صورت صفات موجودات حادث بر او جاری می شود و میان او و آنها تفاوتی باقی نمی ماند و هیچ گونه برتری ای بر سایر مخلوقات نخواهد داشت؛ در نتیجه صانع و مصنوع و ایجادکننده و ایجادشونده یکسان خواهد شد. مخلوقات را

بدون همانندی که از دیگری گرفته باشد آفرید و در آفرینش آن‌ها از کسی یاری نجست. زمین را آفرید و آن را در جای خود ثابت نگه داشت بی آن‌که این کار او را به خود مشغول سازد و در عین حرکت و بی‌قراری به آن ثبات بخشید. بدون هیچ پایه‌ای آن را بر پا کرد و بی‌هیچ ستونی آن را برافراشت و از کژی و اعوجاج نگاه داشت و از سقوط و شکافتن آن جلوگیری کرد.

خداوند میخ‌های زمین را محکم کرد و سدهایی در آن به وجود آورد، چشمه‌هایش را جاری ساخت و درّه‌هایش را (برای جریان سیلاب‌ها) شکافت. آنچه بنا کرد هرگز سست نشد و هر آنچه به آن قوت بخشید ناتوان نگشت. او با عظمتش بر ظاهر آن سلطه دارد و با علم و آگاهی‌اش از درون آن باخبر است، با جلال و عزت بر همه چیز آن مسلط است و چیزی از قلمرو قدرتش بیرون نیست. هرگز موجودی از فرمانش سر نمی‌پیچد تا بر او چیره گردد و هیچ شتاب‌کننده‌ای از چنگ قدرتش نمی‌گریزد تا بر او پیشی گیرد و به هیچ ثروتمندی نیاز ندارد تا به او روزی دهد. تمامی اشیا در برابر وی خاضع و فرمانبردار و در مقابل عظمتش ذلیل و خوارند.

هیچ موجودی قدرت فرار از محیط حکومتش را به خارج از آن ندارد تا از پذیرش سود و زیانش خودداری کند. نه مانندی دارد تا همتای او گردد و نه نظیر و شبیهی برای او متصوّر است تا با او مساوی شود.

شرح و تفسیر

باز هم اوصاف مهم دیگری از اوصاف جمال و جلالش

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به صفات دیگری از صفات خداوند اشاره کرده و بحث‌های گذشته را به این وسیله تکمیل می‌کند.

نخست به سراغ ازلیت خداوند می‌رود و می‌فرماید: «شایسته نیست گفته شود: او موجود شد بعد از آن‌که نبود که در این صورت صفات موجودات حادث

بر او جاری می‌شود و بین او و آن‌ها تفاوتی باقی نمی‌ماند و هیچ‌گونه برتری‌ای بر سایر مخلوقات نخواهد داشت؛ در نتیجه صانع و مصنوع و ایجادکننده و ایجادشونده یکسان خواهد شد؛ «(لَا يُقَالُ: كَانَ بَعْدَ أَنْ لَمْ يَكُنْ، فَتَجْرِي عَلَيْهِ الصِّفَاتُ الْمُحَدَّثَاتُ، وَلَا يَكُونُ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ فَضْلٌ، وَلَا لَهُ عَلَيْهَا فَضْلٌ، فَيَسْتَوِي الصَّانِعُ وَالْمَصْنُوعُ، وَيَتَكَافَأُ الْمُتَبَدِّعُ وَالْبَدِيعُ)»^۱.

سپس به شرح یکی دیگر از صفات بارز خداوند یعنی قدرت بارز او می‌پردازد و در این زمینه نخست مسئله ابداع و آفرینش بی‌سابقه را مطرح می‌کند، می‌فرماید: «مخلوقات را بدون همانندی که از دیگری گرفته باشد آفرید و در آفرینش آن‌ها از کسی یاری نجست»؛ «(خَلَقَ الْخَلَائِقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ، وَلَمْ يَسْتَعِنْ عَلَى خَلْقِهَا بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ)».

هنگامی که به جهان خلقت نظر می‌افکنیم انواع بی‌شماری از مخلوقات را در عالم جانداران و گیاهان و جمادات می‌بینیم که هر یک شکل و ساختمان بدیع و آفرینش ویژه و جالبی دارد. موجوداتی که هرگز سابقه نداشته‌اند و خداوند آن‌ها را از کتم عدم به عرصه وجود آورد و در مسیر تکامل قرار داد در حالی که اگر انسان‌ها صناعی دارند اقتباس از دیگری است؛ مثلاً کسی با دقت در بال و پر پرندگان و کیفیت پرواز آن‌ها به فکر ساختن نوعی هواپیمای بسیار ابتدایی افتاد. سپس دانشمندان در زمان‌های بعد یکی پس از دیگری اختراع پیشین را گرفته و به تکمیل آن پرداختند تا در عصر و زمان ما به اوج تکامل خود رسید.

بر این اساس، مخترعان، در اختراعات خود یا از طبیعت الهام می‌گیرند و یا از

۱. روشن است که ضمیرها در «بینها» و «علیها» به «محدثات» بازگشت می‌کند و هرگاه «صفات المحدثات» به صورت اضافه و بدون الف و لام خوانده شود (آن‌گونه که در بعضی نسخه‌ها آمده) مطلب روشن‌تر خواهد بود. همچنین اگر طبق بعضی از نسخ «مبدع» به جای «متبدع» باشد. مفهوم عبارت روشن‌تر می‌شود، زیرا «مبدع» به معنای آفریننده و «بدیع» در این صورت به معنای آفریده شده است و مفهوم اسم مفعولی دارد.

دیگری؛ نه کاری بدون سابقه انجام می دهند و نه کاری بدون کمک گرفتن از دیگران. در حالی که کارهای آن‌ها محدود است؛ ولی خداوند در پهنه آفرینش و در ایجاد این همه مخلوقات متنوع و بی شمار، نه نیاز به سابقه دارد و نه نیاز به کمک.

آنگاه به سراغ چهره دیگری از قدرت بی پایان او می رود و می فرماید: «خداوند زمین را آفرید و آن را در جای خود ثابت نگه داشت بی آن که این کار او را به خود مشغول سازد و در عین حرکت و بی قراری به آن ثابت بخشید. بدون هیچ پایه‌ای آن را بر پا کرد و بی هیچ ستونی آن را برافراشت و از کژی و اعوجاج نگاه داشت و از سقوط و شکافتن آن جلوگیری کرد»؛ (وَأَنْشَأَ الْأَرْضَ فَأَمْسَكَهَا مِنْ غَيْرِ اسْتِغَالٍ، وَأَرْسَاهَا عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ، وَأَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمٍ، وَرَفَعَهَا بِغَيْرِ دَعَائِمٍ، وَحَصَّنَهَا مِنَ الْأَوْدِ^۱ وَالْإِعْوَاجِ^۲، وَمَنْعَهَا مِنَ التَّهَافُتِ^۳ وَالْإِنْفِرَاجِ^۳).

امروز این مطلب برای همه ما مسلم است که میلیون‌ها سال است کره زمین به دور خود و به دور خورشید در مدار معینی می چرخد و این حرکت سریع به قدری منظم و آرام است که ساکنان زمین هرگز آن را احساس نمی کنند و به همین دلیل دانشمندان پیشین، کره زمین را مرکز عالم و ثابت می دانستند.

این چه قدرتی است که زمین با این عظمت را میلیون‌ها سال در عین حرکت‌های متعدد، ثابت نگه داشته بی آن که پایه‌ای بخواهد و یا ستونی داشته باشد و یا این که با گذشت این همه زمان شکافی بردارد و اجزای آن در هم بریزد؟ آیا جز قدرت عظیم پروردگار می تواند چنین برنامه‌ای برای زمین تنظیم کند؟

۱. «اود» به معنای فشار و سنگینی است که گاه موجب کجی و اعوجاج می شود.

۲. «تهافت» یعنی فرو ریختن و خرد شدن.

۳. «انفراج» به معنای شکاف برداشتن است.

امروز ما می‌دانیم که قرار گرفتن زمین در فاصله معینی از خورشید و در وضعی کاملاً یکنواخت و آرام، نتیجه تعادل دقیق قوه جاذبه و دافعه است. بر این اساس نیروی جاذبه هر دو جسم، یکدیگر را به نسبت مستقیم جرم‌ها و به نسبت معکوس مجذور فاصله‌ها جذب می‌کنند. این نیرو سبب می‌شود که کره خاکی ما به سرعت به سوی خورشید پیش رود و مجذوب آن شود و تبدیل به دود و بخار گردد. از سوی دیگر، حرکت دورانی یک جسم بر گرد یک مرکز سبب فرار آن جسم از مرکز می‌شود که آن را «نیروی گریز از مرکز» می‌نامند و هر قدر حرکت سریع‌تر باشد نیروی گریز از مرکز بیشتر است، لذا هنگامی که قلاب سنگ را با سرعت به گردش درمی‌آورند و ناگهان رها می‌کنند، به شدت به نقطه‌ای دور پرتاب می‌شود.

حال برای این که زمین میلیون‌ها سال در مدار خود به صورت یکنواخت گردش کند تنها راه این است که نیروی جاذبه‌ای که تناسب با جسم زمین و خورشید دارد با نیروی دافعه که بر اثر حرکت و گریز از مرکز حاصل می‌شود کاملاً مساوی باشد؛ حتی اگر کمی فاصله زیادتر و یا کمتر گردد و یا کمی حرکت کندتر و یا سریع‌تر شود این معادله دقیق بر هم می‌خورد و زمین در فضا سرگردان می‌شود و یا به سوی خورشید رفته و جذب می‌گردد.

اکنون این سؤال باقی می‌ماند که این تعبیرهای مختلف برای چیست؟ بعضی از شارحان نهج البلاغه، آن‌ها را از قبیل عطف تفسیری دانسته‌اند؛ ولی به نظر می‌رسد مولا امیرمؤمنان علی علیه السلام هر یک از این‌ها را در معنای خاصی به کار برده تا همه جوانب مطلب را روشن سازد. توضیح این که هنگامی که بخواهند چیزی را ثابت قرار دهند نخست قرارگاهی می‌خواهد که بر آن تکیه کند، سپس احتیاج به پایه‌های زیرین و بعد از آن ستون‌های محکم و قوی دارد. امام علیه السلام می‌فرماید: خدا زمین را ثابت نگهداشته بی‌آن که نیازی به یکی از این امور

سه گانه داشته باشد. در فضای بی کران با نرمی شنا می کند و بدون تکیه گاه و ستون در یک حال ثابت است.

در جمله بعد فرمود: خداوند زمین را از اود و اعوجاج و تهافت و انفراج بازداشت که هر کدام از این چهار واژه، معنای خاص خود را دارد. «اود» اشاره به سنگینی و فشاری است که گاه موجب کجی (اعوجاج) و گاه موجب فروریختن (تهافت) و یا شکاف (انفراج) در بنا می شود. خداوند زمین را از همه این ها حفظ کرد.

سپس در ادامه این سخن به بعضی دیگر از عجایب و شگفتی های زمین و تدبیرهای الهی برای آماده ساختن آن برای زندگی انسان ها اشاره کرده، می فرماید: «خداوند میخ های زمین را محکم کرد و سدهایی در آن به وجود آورد، چشمه هایش را جاری ساخت و درّه هایش را (برای جریان سیلاب ها) شکافت. آنچه بنا کرد هرگز سست نشد و هر آنچه به آن قوت بخشید ناتوان نگشت»؛ (أَرْسَى أَوْتَادَهَا، وَضَرَبَ أَسْدَادَهَا، وَأَسْتَفَاضَ عُيُونَهَا، وَخَدَّ^۲ أَوْدِيَّتَهَا؛ فَلَمْ يَهِنُ مَا بَنَاهُ، وَلَا ضَعُفَ مَا قَوَّاهُ).

جمله اول اشاره به آیات متعددی است که در قرآن درباره کوه ها آمده و خداوند آن ها را به منزله میخ های زمین قرار داده تا آن را از لرزه ها و بی قراری ها حفظ کند. در سوره نبا می خوانیم: ﴿وَالْجِبَالُ أَوْتَادٌ﴾؛ «و کوه ها را میخ هایی (برای زمین) قرار داد».^۳

از آن جا که یکی از آثار کوه ها این است که به صورت سدی در مقابل سیلاب ها و تندبادها درمی آیند از آن تعبیر به «اسداد» فرموده است. با توجه به

۱. «اسداد» جمع «سد» است که معنای معروفی دارد.

۲. «خد» در اصل از خد انسان گرفته شده که به معنای دو فرورفتگی واقع در دو طرف بینی است. سپس به گودال ها و شکاف های وسیع و عمیق در زمین اطلاق شده و در خطبه بالا به معنای شکافتن به کار رفته است.

۳. نبا، آیه ۷؛ شرح این مطلب در تفسیر نمونه، ذیل آیه ۳ سوره رعد و آیه ۱۵ سوره نحل آمده است.

این که خُلل و فُرج کوه‌ها و فضاهاى خالى در گوشه‌وکنار آن‌ها سبب ذخیره آب و سپس جارى شدن چشمه‌ها مى‌گردد و نیز شکاف‌هاى کوه‌ها سبب پیدایش دره‌ها و هدایت آب باران به جلگه‌ها و دریاها مى‌شود روى این دو مسئله نیز تکیه فرموده است.

آنگاه در پی بیان ربوبیت و تدبیر خداوند که از صفات فعل اوست به سراغ صفات ذات مى‌رود و به علم و قدرت و وحدانیت خداوند با تعبیرهای بسیار عمیق و دلنشین اشاره کرده، مى‌فرماید: «او با عظمتش بر ظاهر آن سلطه دارد و با علم و آگاهی‌اش از درون آن باخبر است. با جلال و عزتش بر همه چیز آن مسلط است و چیزی از قلمرو قدرتش بیرون نیست. هرگز موجودی از فرمانش سر نمی‌پیچد تا بر او چیره گردد و هیچ شتاب‌کننده‌ای از چنگ قدرتش نمی‌گریزد تا بر او پیشی گیرد و به هیچ ثروتمندی نیاز ندارد تا به او روزی دهد»؛
 (هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا بِسُلْطَانِهِ وَعَظَمَتِهِ، وَهُوَ الْبَاطِنُ لَهَا بِعِلْمِهِ وَمَعْرِفَتِهِ، وَالْأَعَالِي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مِنْهَا بِجَلَالِهِ وَعِزَّتِهِ. لَا يُعْجِزُهُ شَيْءٌ مِنْهَا طَلَبَهُ، وَلَا يَمْتَنِعُ عَلَيْهِ فَيَغْلِبُهُ، وَلَا يَفُوتُهُ السَّرِيعُ مِنْهَا فَيَسْبِقُهُ، وَلَا يَخْتَاجُ إِلَى ذِي مَالٍ فَيَزُوقَهُ).

دلیل همه این صفات در واقع قدرت و علم بی‌پایان اوست، آن‌کس که قدرت نامحدود دارد بر همه چیز غالب است و بر همه موجودات برتری دارد، چیزی بر او غالب نمی‌شود و کسی از حیطة قدرتش نمی‌تواند بگریزد و طبعاً نیاز به هیچ کس ندارد، چون بر هر چیز قادر و تواناست.

همچنین کسی که علمش بی‌پایان است از درون و برون اشیا آگاه است و در حقیقت درون و برون برای او معنا ندارد، همان‌گونه که قوی و ضعیف، دور و نزدیک و بالا و پایین همه نزد او یکسان است.

بدیهی است که توجه به این صفات، افزون بر بالا بردن سطح معرفت انسان درباره خدا، آثار بسیار مهمی در تربیت نفوس و تزکیه انسان دارد.

آنگاه در ادامه شرح قدرت پروردگار در پهنه جهان هستی می‌افزاید: «تمامی اشیا در برابرش خاضع و فرمانبردار و در مقابل عظمتش ذلیل و خوارند. هیچ موجودی قدرت فرار از محیط حکومتش را به خارج از آن ندارد تا از پذیرش سود و زیان او خودداری کند»؛ (خَضَعَتِ الْأَشْيَاءُ لَهُ، وَذَلَّتْ مُسْتَكِينَةً لِعَظَمَتِهِ، لَا تَسْتَطِيعُ الْهَرَبَ مِنْ سُلْطَانِهِ إِلَّا إِلَىٰ غَيْرِهِ فَتَمْتَنِعَ مِنْ نَفْعِهِ وَضَرِّهِ).

آری، همه جهان ملک خداست و قوانین او در همه جا حکومت می‌کند و هر جا برویم تحت سلطه او هستیم و بیرون از آن چیزی جز عدم نیست و فرار به جای دیگر مفهومی ندارد.

در این جا این سؤال برای شارحان نهج البلاغه مطرح شده که فرار از زیان، قابل درک است؛ ولی فرار از منفعت چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ در پاسخ گفته‌اند: منظور کسی است که نمی‌خواهد و امدا را دیگری گردد تا در برابر خواسته‌های او مسئولیتی نداشته باشد؛ به تعبیر دیگر، از منافع و عطایای او می‌گریزد تا ناچار نباشد سر به فرمان او نهد. چنین کاری در مورد خداوند و مهر و قهر او مفهومی ندارد.

قرآن مجید می‌گوید: «قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً؟»؛ «بگو: چه کسی می‌تواند شما را در برابر اراده خدا نگه دارد، اگر او بدی یا رحمتی را برای شما اراده کند».^۱

در این جا نیز سخن از امتناع از پذیرش رحمت و کيفر الهی است؛ می‌فرماید: در هر حال شما راهی جز پذیرش ندارید؛ خواه رحمتی برای شما بخواهد یا مصیبتی به هر حال و امدا را او خواهید بود.

سرانجام، این فراز از خطبه با تأکید بر یگانگی ذات پاک پروردگار پایان

می‌گیرد، حضرت می‌فرماید: «نه مانندی دارد تا همتای او گردد و نه نظیر و شبیهی برای او متصور است تا با او مساوی شود»؛ (وَلَا كُفَّ لَهُ فَيُكَافِئُهُ، وَلَا نَظِيرَ لَهُ فَيَسَاوِيهِ).

بارها گفته‌ایم که ذات پاک خداوند از هر نظر نامحدود است. بدیهی است که دوگانگی در وجود نامحدود امکان ندارد، زیرا تعدد همیشه همراه با محدودیت است، چون هر یک از آن دو فاقد وجود دیگری است و یا به تعبیر دیگر، مرز هر کدام به دیگری که می‌رسد نقطه پایان آن است و این امر با نامحدود بودن ذات پروردگاری او سازگار نیست.

جالب این‌که این فراز از خطبه، با توحید شروع می‌شود و بعد از ذکر مجموعه‌ای از صفات ذات و صفات افعال، با تأکید بر توحید پایان می‌گیرد.



بخش پنجم

هُوَ أَلَمْ يُنِ لَهَا بَعْدَ وَجُودِهَا، حَتَّى يَصِيرَ مَوْجُودَهَا كَمَقُودِهَا.
وَلَيْسَ فَنَاءِ الدُّنْيَا بَعْدَ ابْتِدَاعِهَا بِأَعْجَبَ مِنْ إِدْسَائِهَا وَآخْتِرَاعِهَا. وَكَيْفَ
وَلَوْ اجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوَانِهَا مِنْ طَيْرِهَا وَبَهَائِمِهَا، وَمَا كَانَ مِنْ مُرَاجِحِهَا
وَ سَائِمِهَا، وَأَصْنَافِ أَسْنَاخِهَا وَأَجْدَاسِهَا، وَمُتَبَلِّدَةِ أَمَمِهَا وَأَكْيَاسِهَا، عَلَى
إِحْدَاثِ بَعْوَضَةٍ، مَا قَدَرَتْ عَلَى إِحْدَاثِهَا، وَلَا عَرَفَتْ كَيْفَ السَّبِيلِ إِلَى
إِيْجَادِهَا، وَكَتَحَيَّرَتْ عُقُولُهَا فِي عِلْمِ ذَلِكَ وَنَاهَتْ، وَعَجَزَتْ قُوَاهَا
وَتَنَاهَتْ، وَرَجَعَتْ حَاسِبَةً حَسِيرَةً، عَارِفَةً بِأَنَّهَا مَقْهُورَةٌ، مُقِرَّةٌ بِالْعَجْزِ
عَنْ إِدْسَائِهَا، مُذْعِنَةٌ بِالضَّعْفِ عَنْ إِفْنَائِهَا!

ترجمه

اوست که اشیا را پس از ایجاد (در زمان معینی) نابود خواهد کرد (و بساط جهان را در هم می پیچد) تا وجودش همچون عدمش گردد. فنای جهان بعد از وجودش، شگفت آورتر از ایجاد آن بعد از عدم نیست، زیرا اگر تمام جانداران اعم از پرنندگان و چهارپایان و حیواناتی که شبانگاه به جایگاهشان می روند و آنها که در بیابان مشغول چرا هستند و انواع و اقسام گوناگون آنها اعم از آنها که کم هوش (یا غیر عاقل) هستند و آنها که (مانند انسانها) زیرک اند (آری، اگر همه آنها) جمع شوند هرگز توانایی خلق پشه ای را ندارند و هیچ گاه طریق ایجاد آن را نتوانند شناخت. (نه تنها نمی توانند پشه ای بیافرینند بلکه) عقول آنها در کشف اسرار آفرینش آن حیران می ماند و قوای آنها در این راه ناتوان می شود و سرانجام پس از تلاش فراوان شکست خورده و وامانده بازمی گردند و به شکست خود اعتراف و به ناتوانی خود اقرار می کنند؛ حتی به ناتوانی خود از نابود ساختن آن نیز اذعان دارند!

شرح و تفسیر

حتی قادر به خلق پشه‌ای نیستند!

به دنبال بحث عمیقی که در بخش گذشته این خطبه درباره آفرینش جهان به خصوص زمین و شگفتی‌هایش گذشت، امام علیه السلام در این بخش، سخن از مسئله فنا و نابودی جهان می‌گوید و قدرت بی‌پایان خدا را بر ایجاد و نابودی جهان آشکار می‌سازد و می‌فرماید: «اوست که اشیا را پس از ایجاد (در زمان معینی) نابود خواهد کرد (و بساط جهان را در هم می‌پیچد) تا وجودش همچون عدمش گردد»؛ (هُوَ الْمُفْنِي لَهَا بَعْدَ وُجُودِهَا، حَتَّى يَصِيرَ مَوْجُودَهَا كَمَفْقُودِهَا).

سپس در تکمیل این سخن، می‌افزاید: «فنای جهان بعد از وجودش شگفت‌آورتر از ایجاد آن بعد از عدم نیست، زیرا اگر همه جانداران؛ اعم از پرندگان و چهارپایان و حیواناتی که شبانگاه به جایگاهشان بازمی‌گردند و آن‌ها که در بیابان مشغول چرا هستند و تمام انواع و اقسام گوناگون آن‌ها؛ اعم از آن‌ها که کم‌هوش (یا غیر عاقل) هستند و آن‌ها که (مانند انسان‌ها) زیرک‌اند (آری، اگر همه آن‌ها) جمع شوند هرگز توانایی خلق پشه‌ای را ندارند و هیچ‌گاه طریق ایجاد آن را نتوانند شناخت»؛ (وَلَيْسَ فَنَاءُ الدُّنْيَا بَعْدَ اَبْتِدَائِهَا بِأَعْجَبَ مِنْ اِنْشَائِهَا وَ اَخْتِرَاعِهَا. وَ كَيْفَ وَ لَوْ اَجْتَمَعَ جَمِيعُ حَيَوَانِهَا مِنْ طَيْرِهَا وَ بَهَائِمِهَا، وَ مَا كَانَ مِنْ مُرَاجِحِهَا^۱ وَ سَائِمِهَا^۲، وَ اَصْنَافِ اَسْنَاخِهَا^۳ وَ اَجْنَائِسِهَا، وَ مُتَبَلِّدَةٍ^۴ اُمَمِهَا وَ اَكْيَاسِهَا، عَلَيَّ اِحْدَاثِ بَعُوضِيَّةٍ، مَا قَدَرْتُ عَلَيَّ اِحْدَاثِهَا، وَ لَا عَرَفْتُ كَيْفَ السَّبِيلِ اِلَيْ اِيْجَادِهَا).

این سخن نه تنها در زمان صدورش از امام علیه السلام واقعیت داشت، بلکه امروز نیز کاملاً صادق است، زیرا اگر همه دانشمندان جهان جمع شوند تا پشه‌ای بیافرینند

۱. «مُراج» از ریشه «روح» به معنای استراحتگاه حیوانات است.

۲. «سائم» از «سوم» بر وزن «قوم» در اصل به معنای دنبال چیزی رفتن است، سپس به معنای به چرا رفتن حیوانات آمده است.

۳. «اسناخ» جمع «سنخ» در اصل به معنای اصل و ریشه است و در این جا؛ یعنی انواع حیوانات.

۴. «متبلدة» از ریشه «بلادت» به معنای کم‌فهمی است. نقطه مقابل کیاست (تیزهوشی).

توانایی ندارند، زیرا مسئله پیدایش حیات از موجودات بی جان همچنان لاینحل باقی مانده است. افزون بر این، ساختمان پشه از نظر بال‌ها و پاها و مغز و اعصاب و دستگاه تغذیه و تولید مثل به قدری پیچیده و ظریف و دقیق است که به فرض، اگر مسئله پیدایش حیات نیز حل شود، باز دانشمندان از آفریدن مثل آن عاجزند. جمله‌های «مَا قَدَرْتُ عَلَىٰ إِحْدَاثِهَا، وَلَا عَرَفْتُ كَيْفَ السَّبِيلِ إِلَىٰ إِبْجَادِهَا» هر یک به نکته‌ای اشاره دارد. جمله اول، اشاره به عجز انسان‌ها و حیوانات از ایجاد پشه و جمله دوم، اشاره به عدم آگاهی به عوامل و اسباب آن است.

همین معنا در قرآن مجید نیز درباره آفرینش مگس آمده است، می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ»؛ «کسانی که غیر از خدا می‌خوانید (و پرستش می‌کنید)، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند هر چند برای این کار دست به دست هم دهند».^۱

در ادامه این سخن می‌افزاید: «(نه تنها نمی‌توانند پشه‌ای بیافرینند، بلکه) عقل‌های آن‌ها در کشف اسرار آفرینش آن حیران می‌ماند و قوای آن‌ها در این راه ناتوان می‌شود. و سرانجام پس از تلاش فراوان شکست خورده و وامانده بازمی‌گردند و به شکست خود اعتراف و به ناتوانی خود از ایجاد پشه‌ای اقرار می‌کنند. حتی به ناتوانی خود از نابود ساختن آن نیز اذعان دارند»؛ (وَلْتَحَيِّرْ عُقُولَهَا فِي عِلْمِ ذَلِكَ وَتَاهَتْ، وَعَجِزَتْ قُوَاهَا وَتَنَاهَتْ، وَرَجَعَتْ خَاسِئَةً^۲ حَسِيرَةً^۳، عَارِفَةً بِأَنَّهَا مَقْهُورَةٌ، مُقَرَّرَةٌ بِالْعَجْزِ عَنْ أَنْشَائِهَا، مُدْعِنَةٌ بِالضَّعْفِ عَنْ إِفْنَائِهَا!).

آری، این پشه‌های کوچک اگر تصمیم به اذیت و آزار انسان‌ها و سایر جانداران بگیرند و خداوند کنترل تولید مثل را از آن‌ها بردارد به قدری افزایش

۱. حج، آیه ۷۳.

۲. «خاسئه» از ریشه «خسا» بر وزن «خصم» در اصل به معنای طرد و ذلت آمده و «خاسئ» به معنای ذلیل و خسته و ناتوان است.

۳. «حسیره» از «حس» بر وزن «حیس» در اصل به معنای برهنه کردن و برداشتن پوشش چیزی است. سپس به معنای ضعف و خستگی به کار رفته است.

پیدا می‌کنند که زندگی را بر انسان‌ها تیره‌وتار می‌سازند و همه مواد حشره‌کش در برابر نابودی آن‌ها در مانده می‌شود و اگر امروز می‌بینیم که با موادی می‌توان آن‌ها را در مناطق محدودی از بین برد از آن روست که به‌طور محدود، تولید مثل می‌کنند و گرنه مانند ملخ‌ها که از کنترل خارج می‌شوند، گروه‌های عظیمی تشکیل می‌دهند که مانند ابر فضا را می‌پوشانند.

این پشه‌های به‌ظاهر ضعیف، قدرت‌نمایی خود را در بعضی موارد - به فرمان خدا - نشان داده‌اند؛ و اگر به‌صورت گروهی به یک فیل حمله کنند او را از پای درمی‌آورند. بعضی از آن‌ها - در شرایط خاصی - ناقل میکروب‌های خطرناک یا سموم کشنده هستند که هر انسانی را در مقابل خود، ناتوان می‌سازند، تا توانایی خود را به اثبات برسانند.

نکته‌ها

۱. معاد جسمانی و اعاده معدوم

بعضی از شارحان نهج البلاغه به تناسب جمله «هُوَ الْمُؤْمِنِي لَهَا بَعْدَ وُجُودِهَا» که در آغاز این بخش از خطبه آمده بود، درباره معاد جسمانی سخن گفته‌اند و آیاتی همچون آیه ذیل را شاهد اصل مطلب گرفته‌اند: «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نَعْيِدُهُ»؛ «روزی که آسمان را چون طوماری در هم می‌پیچیم (سپس) همان‌گونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را باز می‌گردانیم».^۱

سپس افزوده‌اند: همه انبیا، به‌خصوص پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر از فنای این جهان داده‌اند و افزوده‌اند که فلاسفه با این امر مخالفت کرده‌اند نه به این دلیل که فنای عالم غیر ممکن است، بلکه به این دلیل که با بقای علّت که ذات پاک خداست، معدوم شدن این جهان ممکن نیست.

۱. انبیاء، آیه ۱۰۴.

سپس به شرح مسئله امتناع اعاده معدوم پرداخته‌اند و به تردید بعضی در مسئله معاد جسمانی اشاره کرده‌اند؛ ولی حق این است که نه فنای عالم غیر ممکن است، زیرا خداوند فاعل مختار است و هنگامی که مصلحت بداند چیزی را ایجاد می‌کند و اگر مصلحت بداند آن را به دیار عدم می‌فرستد، و نه مسئله معاد جسمانی جای تردید دارد، زیرا قرآن با صراحت در آیات بی‌شماری به آن اشاره کرده و هیچ دلیل عقلی‌ای بر امتناع آن وجود ندارد.^۱

مسئله محال بودن اعاده معدوم نیز ارتباطی به مسئله معاد ندارد، زیرا اگر می‌گوییم: اعاده معدوم محال است؛ یعنی بازگرداندن آن چیز با همه خصوصیات حتی زمان و مکان محال است و به یقین زمانی که سپری شد باز نمی‌گردد؛ ولی بازگشت انسان‌ها در معاد و رستاخیز مفهومش بازگشت زمان و مکان گذشته نیست، زیرا هیچ عاقلی نمی‌گوید: همان زمانی که در دنیا در آن می‌زیستند در قیامت باز می‌گردد، بلکه منظور، بازگشتن انسان با همه ویژگی‌های او در زمان و مکان دیگر است. مثلاً هنگامی که حضرت مسیح علیه السلام مرده‌ای را زنده کرد به یقین همان شخص سابق بود، هر چند در زمان و مکان دیگری زنده شد. احیای اموات در قیامت نیز چنین است. کوتاه‌سخن این‌که آنچه در این خطبه آمده چیزی جز آنچه در قرآن مجید آمده نیست، و امام علیه السلام با تعبیرات زیبا و عمیق در واقع آیات معاد را در این جا شرح داده است.

۲. آفرینش شگفت پشه‌ها!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، تصریح می‌فرماید که اگر همه موجودات جمع شوند تا پشه‌ای را بیافرینند قدرت ندارند و اگر زاد و ولد پشه‌ها به فرمان الهی از کنترل خارج شود هیچ قدرتی در جهان توان نابود کردن آن‌ها را ندارد و همان‌گونه که گفتیم، این سخن نه تنها در عصر نزول قرآن و عصر امام علیه السلام

۱. شرح این مطلب را در پیام قرآن، ج ۵، ص ۲۴۴ بحث معاد جسمانی مطالعه فرمایید.

مقرون به واقعیت بود، بلکه در عصر ما نیز چنین است، زیرا:

پشه‌ها خلقت پیچیده‌ای دارند؛ بسیاری از آن‌ها تنها در آب‌های راکد کنار نهرها، باتلاق‌ها و مانند آن پرورش می‌یابند. به این ترتیب که پشه ماده هر بار قریب ۱۵۰ تخم می‌ریزد و نوزادها به زودی از تخم بیرون می‌آیند. هر نوزاد لوله تنفس بسیار ظریف و باریکی دارد که به سطح آب مربوط می‌شود و نوزاد به آن آویزان می‌ماند. چند روز بعد پوسته‌ای در اطراف او نمایان می‌شود و در درون پوسته که ظاهراً بی‌حرکت است تغییرات فراوانی در ساختمان او پیدا می‌شود. پس از چند روز پشه نابالغ از پوسته خارج می‌شود و به پرواز درمی‌آید و بقیه عمر خود را در هوا زندگی می‌کند. تحولات عجیبی که در این مدت کوتاه در ساختمان پشه پدید می‌آید و موجودی آبی تبدیل به پرنده‌ای تمام عیار می‌گردد راستی شگفت‌آور است.

دانشمندان می‌گویند: پشه‌های نر از شیرهای گیاهان و عصاره میوه‌ها تغذیه می‌کنند؛ ولی پشه ماده بیشتر خون می‌مکد. هنگامی که پشه به کسی نیش می‌زند در جست‌وجوی خوراک خود، یعنی خون است.

همه پشه‌ها حشراتی کوچک‌اند که تنها دو بال دارند و اگر زیر ذره‌بین گذاشته شوند ساختمانی بسیار ظریف و شگفت‌انگیز در آن‌ها دیده می‌شود که ساختن آن برای انسان غیر ممکن است، آن هم به صورت موجودی زنده دارای رشد و نمو و تغذیه و تولید مثل.

عجب این‌که بعضی از آن‌ها چنان بی‌رنگ هستند که با چشم دیده نمی‌شوند! پشه‌های معمولی گرچه موجوداتی مزاحم‌اند و ممکن است یک شب خواب را به‌طور کامل از انسانی نیرومند و قوی‌البینه بگیرند؛ ولی غالباً خطرناک نیستند؛ اما در میان آن‌ها پشه‌های خطرناک و سمی نیز وجود دارد که می‌توانند قوی‌ترین حیوانات را از پای درآورند.^۱

۱. فرهنگنامه، ج ۵، ص ۴۳۸ (کتابی است که به روش دایرة المعارف توسط غربی‌ها نوشته شده، سپس به زبان فارسی ترجمه گردیده است).

بخش ششم

وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ، يَعُودُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَحَدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ كَمَا كَانَ قَبْلَ ابْتِدَائِهَا، كَذَلِكَ يَكُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا، بِلَا وَقْتٍ وَلَا مَكَانٍ، وَلَا حِينٍ وَلَا زَمَانٍ. عُدِمَتْ عِنْدَ ذَلِكَ الْأَجَالُ وَالْأَوْقَاتُ، وَزَالَتِ السَّنُونَ وَالسَّاعَاتُ. فَلَا شَيْءَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ الَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرُ جَمِيعِ الْأُمُورِ. بِلَا قُدْرَةٍ مِنْهَا كَانَ ابْتِدَاءُ خَلْقِهَا، وَبِغَيْرِ امْتِنَاعٍ مِنْهَا كَانَ فَنَائُهَا، وَلَوْ قَدَرَتْ عَلَى الْاِمْتِنَاعِ لَدَامَ بِقَاوُهَا. لَمْ يَتَكَأَدَهُ صُنْعُ شَيْءٍ مِنْهَا إِذْ صَنَعَهُ، وَلَمْ يُوَدِّهِ مِنْهَا خَلْقُ مَا خَلَقَهُ وَبَرَأَهُ، وَلَمْ يَكُوْنِهَا لِتَشْدِيدِ سُلْطَانٍ، وَلَا لِحُوفٍ مِنْ زَوَالٍ وَدُقْصَانٍ، وَلَا لِاسْتِعَانَةِ بِهَا عَلَى نَدِّ مُكَاتِرٍ، وَلَا لِالْاِحْتِرَازِ بِهَا مِنْ ضِدِّ مُنَاوِرٍ، وَلَا لِالْاِزْدِيَادِ بِهَا فِي مُلْكِهِ، وَلَا لِالْمُكَاتَرَةِ شَرِيكِ فِي شِرْكِهِ، وَلَا لِوَحْشَةٍ كَانَتْ مِنْهُ، فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَأْنِسَ إِلَيْهَا.

ترجمه

خداوند سبحان بعد از فناى جهان، تنها باقى مى ماند، چيزى با او نخواهد بود و همان گونه كه قبل از آفرينش جهان تنها بود بعد از فناى آن نيز چنين خواهد شد. (در آن هنگام) نه وقتى وجود خواهد داشت نه مكانى و نه حين و نه زمانى. در آن هنگام سرآمدها، اوقات، سالها و ساعتها همه از ميان مى رود و چيزى جز خداوند يكتاى قاهر نيست، همان خدايى كه همه امور به او بازگشت مى كند، كائنات همان گونه كه در آغاز آفرينش از خود قدرتى نداشتند، به هنگام فنا و نابودى نيز توان امتناع ندارند، زيرا اگر قدرت بر امتناع مى داشتند بقاى آنها ادامه مى يافت. در آن زمان كه موجودات را آفريد آفرينش آنها براى او رنج آور

نبود و به سبب خلقت آن‌ها خستگی برای او پدید نیامد. خداوند (هرگز) موجودات جهان را برای استحکام بخشیدن به حکومتش نیافرید و نه برای ترس از زوال و نقصان، نه برای کمک گرفتن از آن‌ها در برابر همتایی برتری جو و نه برای دوری جستن از دشمنی مهاجم، نه برای افزودن بر ملک خویش، نه برای فزون‌طلبی در برابر شریکی هم‌تراز و نه به سبب وحشت از تنهایی و انس گرفتن با مخلوقات خود.

شرح و تفسیر

من نکردم خلق تا سودی کنم!

امام علیه السلام در این بخش از خطبه و در ادامه بحث‌هایی که قبلاً درباره وجود و عدم جهان فرمود، می‌افزاید: «خداوند سبحان بعد از فنای جهان، تنها باقی می‌ماند، چیزی با او نخواهد بود و همان‌گونه که قبل از آفرینش جهان تنها بود بعد از فنای آن نیز چنین خواهد شد. (در آن هنگام) نه وقتی وجود خواهد داشت نه مکانی و نه حین و نه زمانی»؛ (وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ، يَعُودُ بَعْدَ فَنَاءِ الدُّنْيَا وَوَحْدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ. كَمَا كَانَ قَبْلَ أَوْتِدَائِهَا، كَذَلِكَ يَكُونُ بَعْدَ فَنَائِهَا، بِلَا وَقْتٍ وَلَا مَكَانٍ، وَلَا حِينٍ وَلَا زَمَانٍ).

سپس در ادامه همین بحث می‌فرماید: «در آن هنگام سرآمدها و اوقات و سال‌ها و ساعت‌ها همه از میان خواهد رفت (نه موجودی باقی مانده نه وقت و نه زمانی و نه مکانی، زیرا زمان و مکان، زاییده اجسام است و هنگامی که جسمی نباشد زمان و مکانی هم نیست)»؛ (عُدِمَتْ عِنْدَ ذَلِكَ الْأَجَالُ وَالْأَوْقَاتُ، وَزَالَتِ السُّنُونُ وَالسَّاعَاتُ).

حضرت در نتیجه‌گیری می‌افزاید: «در آن هنگام، چیزی جز خداوند یکتای قاهر نیست، همان خدایی که همه امور به او بازگشت می‌کند و کائنات همان‌گونه

که در آغاز آفرینش از خود قدرتی نداشتند به‌هنگام فنا و نابودی نیز توان امتناع ندارند، زیرا اگر قدرت بر امتناع می‌داشتند بقای آن‌ها ادامه می‌یافت؛ (فَلَا شَيْءٌ إِلَّا اللَّهُ الْوَالِدُ الْقَهَّارُ الَّذِي إِلَيْهِ مَصِيرُ جَمِيعِ الْأُمُورِ. بِلَا قُدْرَةٍ مِنْهَا كَانَ أَيْتِدَاءُ خَلْقِهَا، وَبِغَيْرِ امْتِنَاعٍ مِنْهَا كَانَ فَنَائُهَا، وَلَوْ قَدَرَتْ عَلَيَّ الْأَمْتِنَاعِ لَدَامَ بَقَاؤُهَا).

اشاره به این‌که همه جهان خلقت، در برابر اراده خداوند تسلیم‌اند؛ نه در آغاز آفرینش خود، اختیاری داشتند نه به‌هنگام فنا و پایان زندگی، چون اگر آفرینش و فنا به دست آن‌ها بود از آن‌جا که بی‌شک هر موجودی خواهان بقای خویش است همه موجودات جاودان می‌شدند.

البته این سخن منافاتی با اختیاری بودن افعال انسان‌ها ندارد، زیرا منظور مولانا رحمته‌الله بیان آغاز و پایان خلقت است که از اختیار همه بیرون است و مطابق برنامه‌ای حکیمانه و زمان‌بندی شده انجام می‌شود.

آنگاه به این نکته اشاره می‌فرماید: «در آن زمان که موجودات را آفرید آفرینش آن‌ها برای او رنج‌آور نبود و به‌سبب خلقت موجودات خستگی برای او پدید نیامد»؛ (لَمْ يَتَكَادَهُ^۱ صُنْعُ شَيْءٍ مِنْهَا إِذْ صَنَعَهُ، وَلَمْ يُوَدِّهِ^۲ مِنْهَا خَلْقُ مَا خَلَقَهُ وَبَرَّاهُ).

زیرا خستگی و ضعف و ناتوانی مربوط به کسی است که قدرت محدودی دارد، هنگامی که بخواهد زیر بار کاری برود که بیش از قدرت اوست ناتوان و فرسوده می‌شود و اگر در حد‌اعلای قدرت او باشد خسته می‌شود؛ اما برای کسی که قدرتش بی‌پایان است برداشتن یک پرکاه از زمین با یک کوه عظیم

۱. «لم يتكأده» از «كئد» بر وزن «وعد» به معنای به زحمت افتادن گرفته شده و جمله «لم يتكأده» یعنی چیزی او را به زحمت نیفکند و «كئود» به معنای پرمشقت و رنج است.

۲. «لم يودده» در اصل از ریشه «أود» بر وزن «قول» به معنای ثقل و سنگینی گرفته شده و «لم يودده» یعنی بر او سنگین و سخت نبود و او را خسته نمی‌کرد.

یکسان است. او نیاز به ابزار و آلاتی ندارد که از آن کمک بگیرد، بلکه به محض این که اراده کند همه چیز انجام می شود: «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۱. این بیان مولا علیه السلام هماهنگ با چیزی است که در بخشی از آیه الکرسی در قرآن مجید آمده است، آن جا که می فرماید: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا»؛ «تخت (حکومت) او آسمانها و زمین را در بر گرفته و نگاهداری آن دو او را خسته نمی کند»^۲. و در جایی دیگر بعد از اشاره به آفرینش آسمان و زمین می فرماید: «وَلَمْ يَعْى بِخَلْقِهِنَّ»؛ «و از آفرینش آن ها ناتوان نشده است»^۳. سپس حضرت در ادامه به بیان این نکته مهم می پردازد که نه آفرینش جهان خلقت برای جلب نفع و دفع ضرری بوده، چون او غنی بالذات است و نه فانی ساختن آن ها بعد از آفرینش به دلیل ناراحتی و خستگی از وجود آن ها بوده است و به این ترتیب هرگونه نیاز را در آفرینش جهان و سپس در فانی ساختن جهان از ذات پاک او نفی می کند.

در قسمت اول به اهداف هفتگانه ای که معمولاً انسانها برای انجام کارهای خویش در نظر می گیرند اشاره کرده و همه را که از نشانه های ضعف و نقصان هستند از او نفی می کند، می فرماید: «هرگز موجودات جهان را برای استحکام بخشیدن به حکومتش نیافرید (زیرا او وجودی است نامحدود و بی نیاز، از هر نظر)»؛ «وَلَمْ يَكُنْ لَهَا لِيَشْدِيدِ سُلْطَانٍ».

«و نه برای ترس از زوال و نقصان (چون او واجب الوجود است و زوال و نقصان در وی راه ندارد)»؛ «وَلَا لِحُوفٍ مِنْ زَوَالٍ وَنُقْصَانٍ».

۱. یس، آیه ۸۲.

۲. بقره، آیه ۲۵۵.

۳. احقاف، آیه ۳۳.

«و نه برای کمک گرفتن از آن‌ها در برابر همتایی برتری جو (چراکه او همتایی ندارد)»؛ (وَلَا لِالِاسْتِعَانَةِ بِهَا عَلَيَّ نَدٌّ مُكَاثِرٍ^۱).

«و نه برای دوری جستن از دشمنی مهاجم (چون او ضدّ و دشمنی ندارد و همه چیز و همه کس سر به فرمانش نهاده‌اند)»؛ (وَلَا لِالِاخْتِرَانِ بِهَا مِنْ ضِدِّ مُثَاوِرٍ^۲).

«و نه برای افزودن بر ملک خویش (زیرا او نیازی به مخلوقات خود ندارد تا با افزایش آن‌ها نیازش برطرف گردد)»؛ (وَلَا لِالِازْدِيَادِ بِهَا فِي مُلْكِهِ).

«و نه برای فزون‌طلبی در برابر شریکی هم‌مطراز (چون نه شریکی دارد و نه قرینی)»؛ (وَلَا لِالْمُكَاتِرَةِ شَرِيكٍ فِي شِرْكِهِ).

«و نه به سبب وحشت از تنهایی و برای انس گرفتن با مخلوقات خود (زیرا وحشت تنهایی به دلیل احساس خطر از ناحیه دشمن یا بروز مشکلات است و او نه دشمنی دارد و نه مشکلی)»؛ (وَلَا لِوَحْشَةٍ كَانَتْ مِنْهُ، فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَأْنِسَ إِلَيْهَا).

بدیهی است که همه این اهداف هفتگانه به جلب منفعت و دفع ضرر باز می‌گردد؛ ولی امام علیه السلام آن دو را به طرز بلیغی تشریح فرموده و انگشت روی همه مصادیق مهم آن گذاشته است به گونه‌ای که از آن رساتر و گویاتر تصوّر نمی‌شود. روشن است، هنگامی که همه این اهداف نفی شود، ثابت می‌گردد که خداوند آفرینشی دارد برای فیض‌بخشی و لطف به آفریدگان؛ نه به دلیل جلب منفعتی برای خویش، چون جلب منفعت یا دفع ضرر از لوازم ممکنات است و او واجب الوجود است.

۱. «مکاتر» از «کثرت» به معنای فزونی گرفته شده و «مکاتر» به کسی می‌گویند که فزون‌طلب و برتری‌جو باشد.

۲. «مثاور» از ریشه «ثور» بر وزن «غور» گرفته شده که در اصل به معنای «پراکنده ساختن» است و اگر به گاو نر «ثور» می‌گویند به این دلیل است که زمین را شخم می‌زند و «مثاور» در این جا به معنای مهاجم است، زیرا نتیجه هجوم پراکنده ساختن لشکر مقابل است.

نکته

آیا زمانی بود که مخلوقی نباشد؟

آنچه امام علیه السلام در این بخش از خطبه، دربارهٔ فنای دنیا در آغاز و در پایان بیان فرموده به گونه‌ای که خداوند در آغاز تنهای تنها بوده و در پایان نیز چنین می‌شود، سؤالی را برای بعضی شارحان نهج البلاغه طرح کرده است که می‌گویند: چگونه ممکن است ذات پاک فیاض علی الاطلاق، زمانی بر او بگذارد که فیض از آن بروز و ظهور نکند؟ و پاسخ داده‌اند که منظور عدم وجود اشیا به‌طور مطلق نیست، بلکه در مرحلهٔ ذات خداوند است، یعنی موجوداتی بوده‌اند، اما نه مستقل از او، بلکه وابسته به او (البته این پاسخ چندان قانع‌کننده نیست).

سؤال مهم‌تری نیز برای ما مطرح است و آن این‌که آنچه امام علیه السلام دربارهٔ فنای جهان فرموده چگونه با ظاهر آیات قرآن سازگار است؟ قرآن در آیات متعددی می‌گوید: این جهان در پایان خراب و ویران می‌گردد؛ نه این‌که به کلی نابود شود، می‌فرماید: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ * وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ * وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ * وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ * وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ»^۱.

در جای دیگر می‌فرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ»؛ «در آن روز که این زمین به زمین دیگر و آسمان‌ها (به آسمان‌های دیگری) مبدل می‌شود»^۲.

در جای دیگر می‌فرماید: «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا * فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا»؛ «از تو دربارهٔ کوه‌ها سؤال می‌کنند، بگو: (در پایان جهان) پروردگرم آن‌ها را به کلی (متلاشی کرده) بر باد

۱. تکویر، آیات ۱-۶.

۲. ابراهیم، آیهٔ ۴۸.

می دهد سپس زمین را صاف و هموار و بی آب و گیاه رها می سازد که در آن هیچ پستی و بلندی ای نمی بینی»^۱.

اضافه بر این می گوید: انسان ها روز قیامت از قبرها سر برمی آورند و بسیاری از دانشمندان معتقدند که طبق ظواهر آیات و روایات، بهشت و جهنم هم اکنون موجودند و اعمال ماست که آن ها را گسترش می دهد.

با این حال چگونه می توان گفت که در پایان جهان همه چیز نابود می شود و جز خداوند یگانه و یکتا باقی نمی ماند حتی زمان و مکان هم از بین می رود، آن گونه که در خطبه مورد بحث خواندیم؟ در پاسخ سؤال اول می توان گفت: همان گونه که خداوند فیاض است حکیم علی الاطلاق نیز هست و او فاعل مجبور نیست ممکن است حکمتش چنان ایجاب کند که در آغاز چیزی نباشد سپس موجود شود، بنابراین فیاض بودن او مانع از عدم اشیا در قبل از آفرینش نیست.

و در پاسخ سؤال دوم ممکن است گفته شود که ابتدا جهان ویران می شود، همان گونه که در آیات مذکور اشاره شد، ولی بعد از ویرانی به کلی محو می گردد به گونه ای که جز ذات پاک خدا باقی نمی ماند. سپس او آنچه را که فانی شده بود - به صورت اعاده معدوم، البته در شکل معقولش^۲ - به صحنه حیات باز می گرداند، درست همانند آنچه در سابق بود، همان بهشت و همان دوزخ، همان انسان ها و همان قبرها، و این امر معقولی است. در بخش آینده این خطبه نیز اشاراتی به این مطلب دیده می شود.

۱. طه، آیات ۱۰۵-۱۰۷.

۲. اعاده معدوم یک شکل نامعقول دارد و یک شکل معقول؛ شکل نامعقول آن این است که موجود فانی شده با همه ویژگی ها و حتی ویژگی زمان سابق بازگردد. این محال است، زیرا بازگشت زمان معنا ندارد و تناقض است؛ ولی شکل معقول آن این است که همه چیز جز زمان به صورت نخست باز آید و شاید عدم توجه به این تفاوت سبب شده که دانشمندان گرفتار یک نزاع لفظی در مسئله اعاده معدوم بشوند؛ بعضی آن را محال بدانند و بعضی ممکن.

بخش هفتم

ثُمَّ هُوَ يُفْنِيهَا بَعْدَ تَكْوِينِهَا، لَا لِسَامٍ دَخَلَ عَلَيْهِ فِي تَضْرِيْفِهَا
وَتَدْبِيرِهَا، وَلَا لِرَاحَةٍ وَاصِلَةٍ إِلَيْهِ، وَلَا لِثِقَلِ شَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهِ لَا يُمَلُّهُ
طُولُ بَقَائِهَا فَيَدْعُوهُ إِلَى سُرْعَةِ إِفْنَائِهَا، وَلَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ دَبَّرَهَا بِلُطْفِهِ،
وَأَمَّ سَكَّهَا بِأَمْرِهِ، وَأَذَقْنَهَا بِقُدْرَتِهِ، ثُمَّ يُعِيدُهَا بَعْدَ الْإِفْنَاءِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ
مِنْهُ إِلَيْهَا، وَلَا اسْتِعَانَةَ بِشَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهَا، وَلَا لِإِضْرَافٍ مِنْ حَالٍ وَخَشَةِ
إِلَى حَالٍ اسْتِنَاسٍ، وَلَا مِنْ حَالٍ جَهْلٍ وَعَمَى إِلَى حَالٍ عِلْمٍ وَالْتِمَاسِ،
وَلَا مِنْ فَقْرٍ وَحَاجَةٍ إِلَى غِيٍّ وَكَثْرَةٍ، وَلَا مِنْ ذُلٍّ وَصَعَةٍ إِلَى عِزٍّ وَقُدْرَةٍ.

ترجمه

سپس خداوند موجودات را بعد از ایجاد، فانی می‌کند نه به دلیل خستگی از تدبیر و اداره آن‌ها و نه برای این‌که (با فنای آن‌ها) آسایشی یابد؛ نه به علت (رفع) رنج سنگینی که از ناحیه آن‌ها بر او وارد می‌شود و نه این‌که طول بقای موجودات، اسباب ملالت اوست و این امر او را به تسریع در فنای آن‌ها دعوت می‌کند، بلکه خداوند سبحان با لطف خود موجودات جهان را تدبیر کرده؛ با امر و فرمانش آن‌ها را نگاه داشته و با قدرتش متقن ساخته است. سپس همه آن‌ها را بعد از فنا بازمی‌گرداند (و حیات نوین می‌بخشد) بی‌آن‌که نیازی به آن‌ها داشته باشد یا از بعضی برای ایجاد بعضی دیگر کمک گیرد یا از حال وحشت و تنهایی به حال انس و آرامش منتقل شود؛ یا از نادانی و بی‌خبری به علم و تجربه‌ای برسد؛ یا از فقر و نیاز، به توانگری و فزونی دست یابد و یا از ناتوانی و ذلت به عزت و قدرت راه یابد.

شرح و تفسیر

تداوم خلقت و فنا

در این بخش که آخرین بخش خطبه است امام علیه السلام به دنبال بیان روشنی که درباره اهداف ایجاد جهان آفرینش بیان فرمود از فنای این جهان سخن می گوید، می فرماید: «سپس خداوند موجودات را بعد از ایجاد نابود می کند؛ نه به سبب خستگی از تدبیر و اداره آن‌ها و نه برای این که (با فنای آن‌ها) آسایشی یابد؛ و نه به دلیل (رفع) رنج سنگینی که از ناحیه آن‌ها بر او وارد می شود و نه این که طول بقای موجودات اسباب ملالت اوست، و این امر او را به تسریع در فنای آن‌ها دعوت می کند»؛ (ثُمَّ هُوَ يُفْنِيهَا بَعْدَ تَكْوِينِهَا، لَا لِسَامٍ أَدْخَلَ عَلَيْهِ فِي تَصْرِيفِهَا وَتَدْبِيرِهَا، وَلَا لِرَاحَةِ وَاصِلَةِ إِلَيْهِ، وَلَا لِثِقَلِ شَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهِ. لَا يُمَلُّهُ طُولُ بَقَائِهَا فَيَدْعُوهُ إِلَى سُرْعَةِ إِفْنَائِهَا).

زیرا همه این امور (خستگی و ناتوانی و ملالت و طلب استراحت) از محدود بودن قدرت و توان فاعل ناشی می شود و آن کس که قدرتش بی پایان است در معرض هیچ یک از این حوادث نیست. این‌ها همه از صفات ممکنات است و اگر کسی توهم چنین صفاتی را برای خدا کند گرفتار اشتباه بزرگ تشبیه (واجب به ممکن) شده است.

در این جا این سؤال مطرح شده که مگر کسی چنین احتمالاتی را درباره خداوند می دهد که امام علیه السلام در مقام نفی آن است؟

بدون شک صاحبان عقول مستقیم چنین احتمالی را به فکر خود راه نمی دهند؛ ولی ممکن است افراد عادی گرفتار چنین وسوسه‌هایی بشوند؛

۱. «سَام» به معنای خستگی و ملالت است و اگر می بینیم در جمله‌های بعد نیز ملالت نفی شده، تکرار نیست، بلکه در جمله نخست، ملالت ناشی از تدبیر جهان از ذات پاک خداوند نفی شده و در جمله آخر ملالت ناشی از طول بقای جهان.

آن‌هایی که خدا را جسم می‌دانند و چشم و گوش و دست و پا و گیسوان برای او قائل شده‌اند چه جای تعجب که گرفتار این اوهام شوند؟!

سؤال دیگری که در این جا مطرح شده این است که امام علیه السلام این اهداف را برای فَنای دنیا، نفی می‌کند، ولی به جای آن هدف مثبتی را نام نمی‌برد.

پاسخ این سؤال روشن است؛ خداوند حکیم همه کارهایش از روی حکمت است و آثار و فوایدش به انسان و سایر موجودات برمی‌گردد، نه به ذات پاکش که از همه چیز مستغنی است؛ ممکن است هدف اصلی از فنا این باشد که انسان‌ها گرفتار اشتباه نشوند، وجودشان را از ناحیه خودشان ندانند و آسمان و زمین را ازلی و ابدی نپندارند و بدانند که هر چه جز اوست وابسته به اراده اوست.

آنگاه در ادامه و تکمیل این سخن و در یک جمع‌بندی از بحث‌های گذشته می‌فرماید: «بلکه خداوند سبحان با لطف خود موجودات جهان را تدبیر کرده، با امر و فرمانش آن‌ها را نگاه داشته و با قدرتش متقن ساخته است، سپس همه آن‌ها را بعد از فنا باز می‌گرداند (و حیات نوین می‌بخشد) بی‌آن‌که نیازی به آن‌ها داشته باشد یا از بعضی برای ایجاد بعضی دیگر کمک گیرد یا از حال وحشت و تنهایی به حال انس و آرامش منتقل شود؛ یا از نادانی و بی‌خبری، به علم و تجربه‌ای برسد؛ یا از فقر و نیاز، به توانگری و فزونی دست یابد و یا از ناتوانی و ذلت به عزت و قدرت راه یابد»؛ (وَلَكِنَّهُ سُبْحَانَهُ دَبَّرَهَا بِلُطْفِهِ، وَأَمْسَكَهَا بِأَمْرِهٖ، وَأَتَقَنَهَا بِقُدْرَتِهِ، ثُمَّ يُعِيدُهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَيْهَا، وَلَا اسْتِعَانَةَ بِشَيْءٍ مِنْهَا عَلَيْهَا، وَلَا لِانْصِرَافٍ مِنْ حَالٍ وَخَشَةِ إِلَيْ حَالٍ اسْتِئْثِنَاسٍ، وَلَا مِنْ حَالٍ جَهْلٍ وَعَمَىٰ إِلَيْ حَالٍ عِلْمٍ وَالْتِمَاسٍ^۱، وَلَا مِنْ فَقْرٍ وَحَاجَةٍ إِلَيْ غِنَىٰ وَكَثْرَةٍ، وَلَا مِنْ ذُلٍّ وَضَعَةٍ^۲ إِلَيْ عِزٍّ وَقُدْرَةٍ).

۱. «التماس» از «لمس» به معنای طلب چیزی است.

۲. «ضعه» از ریشه «وضع» به معنای نهادن یا فرونهادن گرفته شده و «ضعه» به معنای پستی است.

آنچه امام علیه السلام در ذیل این خطبه بیان فرموده و در ضمن شش جمله، اهدافی را که درباره آفرینش جهان شایسته ذات پاک او نیست، نفی می‌کند، با کمی تفاوت، همان اهداف هفتگانه‌ای است که در بخش‌های قبل گذشت و امام علیه السلام به منظور جمع‌بندی، آن‌ها را در تعییرات نوین آورده است و خلاصه آن این است که نه ایجاد جهان آفرینش از روی نیاز او بوده و نه فانی ساختن آن و نه خلق جدید بعد از عدم.

در این جا باز این سؤال مطرح شده است که اگر خداوند ایجاد و فنا و سپس خلق جدید را برای رفع نیازهای خود انجام نداده و نمی‌دهد پس چه هدفی داشته و چرا امام علیه السلام اشاره به آن هدف فرموده است؟

پاسخ این سؤال همان است که آوردیم؛ وجودی که از هر نظر کامل است هرگز جهت‌گیری افعالش به سوی خویش نیست، بلکه به سوی مخلوقات و ممکنات است و چیزی از آن عاید او نمی‌گردد و به بیان دیگر، مخلوقاتش هر چه دارند از او دارند، چیزی از خود ندارند که به او دهند: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ»^۱.

آری! او نکرده خلق تا سودی کند، بلکه تا بر بندگان جودی کند.

وَمِنْ خُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَهِيَ فِي ذِكْرِ الْمَلَا حِمِ

از خطبه‌های امام علیه السلام است

که از حوادث آینده خبر می‌دهد^۱

بخش اول

صفحه ۴۸۳

Ç n I ù ù oÄ½ Bv°A ù BvE kÅj ½ , ½E NME
 , a îBä Ü»I , fn ½EnBYA½ ½¼ B½AÄc Tù E/ ° \ ½
 j ½¼ E½ -°I aÀò v°A Mâ ¼ UWe IA/ fnBE ñB-ÄTwI

۱. سند خطبه:

این خطبه را «ابوالحسن مدائنی» (که از دانشمندان قرن سوم هجری است) در کتاب صفین نقل می‌کند و خطبه‌ای که او نقل کرده از این جا شروع می‌شود: «إِذَا كَثُرَ فِيكُمْ الْأَخْلَاطُ...» و در ادامه آن بعد از عبارت مفصلی خطبه مورد بحث را با تفاوت و اضافاتی آورده و به خوبی روشن است که خطبه را از جای دیگری گرفته، زیرا اولاً او مدت‌ها پیش از سید رضی می‌زیسته است و ثانیاً آنچه او نقل کرده نسبت به آنچه سید رضی آورده، اضافات قابل ملاحظه‌ای دارد. زمخسری نیز در کتاب ربیع الابرار، ج ۵، ص ۹۰، ح ۱۱۵ بخشی از این خطبه را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۷۴ و ۴۷۵).

الدُّرْهَمِ مِنْ جِلْدِهِ. ذَاكَ حَيْثُ يَكُونُ الْمُعْطَى أَغْظَمَ أَجْرًا مِنْ الْمُعْطَى. ذَاكَ حَيْثُ تَسْكُرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرَابٍ، بَلْ مِنَ النُّعْمَةِ وَالنَّعِيمِ، وَتَحْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ أَضْطِرَارٍ، وَتَكْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ إِخْرَاجٍ. ذَاكَ إِذَا عَضَّكُمْ الْبَلَاءُ كَمَا يَعْضُ الْأَقْتَبُ غَارِبَ الْبَعِيرِ. مَا أَطْوَلَ هَذَا الْعَنَاءَ، وَأَبْعَدَ هَذَا الرَّجَاءَ!

بخش دوم

صفحة ٤٩١

, k E; ½ñBÜY IBn i Ñ-dU TPA½ I m AUË,tB «°B E
 TLUtwIB½A-dTUU / °Bü Kô A½ñti »B aw aAAAk U
 o-ÄkÜù :B°Ñ Iv°Ak ç A ¶ ,B«w j AAà ½E , «Ti°lnBn ü j ½
 / av -°b ô B ü av , j ½-°BL° ü a
 /B\ ° j ½ M é Tv , -ª è°A ü ZAv°AÑX-f «MªXB-A
 /A-ûU Mª ¼KAoé e E ,AA tB «°B EAÄ-wB

خطبه در یک نگاه

این خطبه در واقع دو بخش دارد: در بخش اول، امام علیه السلام سخن از گروهی به میان آورده که در آینده برای دفاع از حق، و نشر عدل و داد قیام می‌کنند، در زمانی که انواع مفساد، جهان را پر کرده و مردم سخت در فشار و گرفتاری هستند که تناسب با ظهور حضرت مهدی علیه السلام و یاران او دارد.

در بخش دوم، اصحاب و یاران و مردم زمان خویش را نصیحت می‌کند که از فتنه‌ها پرهیزند و از گرد پیشوای خود پراکنده نشوند و مراقب فتنه‌های شدیدتری باشند که در پیش روی آنهاست.

گفتنی است که مدائنی - همان‌گونه که در سند خطبه اشاره شد - قسمت‌های دیگری از این خطبه را که مرحوم سید رضی ذکر نکرده در کتاب خود با نام صفین آورده است و در پایان آن می‌گوید: مردی از اهل بصره (هنگامی که پیش‌گویی‌های علی علیه السلام را با آن شرح و تفصیل شنید) به مردی از اهل کوفه که در کنار او نشسته بود، گفت: من گواهی می‌دهم که این مرد بر خدا و پیامبر دروغ می‌بندد. مردی که از اهل کوفه بود، به او گفت: از کجا فهمیدی؟ (ولی او جوابی نداد) سپس می‌افزاید: آن مرد کوفی می‌گوید: به خدا قسم علی علیه السلام از منبر پایین نیامد مگر این‌که آن مرد بصری فلج شد و دست و پای او از کار افتاد. او را در محملی گذاشتند و به خانه‌اش بردند و در همان شب از دنیا رفت.^۱



۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۷۵. همین مطلب را ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه خود در ج ۶، ص ۱۳۶ آورده است.

بخش اول

أَلَا يَا أَيُّهَا أُمِّي، هُمْ مِنْ عِدَّةِ أَسْمَائِهِمْ فِي السَّمَاءِ مَعْرُوفَةٌ وَفِي
الْأَرْضِ مَجْهُولَةٌ. أَلَا فَتَوَقَّعُوا مَا يَكُونُ مِنْ إِدْبَارِ أُمُورِكُمْ، وَأَنْقِطَاعِ
وُصْلِكُمْ، وَأَسْتِعْمَالِ صِعَارِكُمْ. ذَاكَ حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَةُ السَّيْفِ عَلَى
الْمُؤْمِنِ أَهْوَنَ مِنَ الدَّرْهِمِ مِنْ حِلِّهِ. ذَاكَ حَيْثُ يَكُونُ الْمَعْطَى أَكْثَرَ
أَجْرًا مِنَ الْمَعْطَى. ذَاكَ حَيْثُ تَسْكُرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرَابٍ، بَلْ مِنَ النِّعْمَةِ
وَالنَّعِيمِ، وَتَخْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ اضْطِرَارٍ، وَتَكْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ إِخْرَاجٍ. ذَاكَ إِذَا
عَصَّكُمْ الْبَلَاءُ كَمَا يَعَضُّ الْقَتَبُ غَارِبَ الْبَعِيرِ. مَا أَطْوَلَ هَذَا الْعِنَاءَ، وَأَبْعَدَ
هَذَا الرَّجَاءَ!

ترجمه

هان! پدر و مادرم فدایشان باد! همان گروهی که نامشان در آسمان معروف است و در زمین مجهول. بدانید که شما باید منتظر عقب‌گرد در امور خویش و گسیختگی پیوندها و روی کار آمدن خردسالان و بی‌کفایتان باشید و این در زمانی است که ضربه شمشیر بر مؤمن آسان‌تر است از یافتن یک درهم حلال و نیز در زمانی است که اجر و پاداش گیرنده از دهنده بیش‌تر است. این امر هنگامی رخ می‌دهد که مست می‌شوید بی‌آن‌که شراب نوشیده باشید، بلکه مست نعمت و فزونی امکانات هستید، سوگند یاد می‌کنید بی‌آن‌که مجبور باشید، دروغ می‌گویید در حالی که ناچار نیستید و این هنگامی خواهد بود که بلاها شما را می‌گزد و مجروح می‌سازد آن‌گونه که جهاز نامناسب شتر پشت او را می‌آزارد (و مجروح می‌کند، آه) این رنج و سختی چه طولانی است و امید رهایی چه دور!

شرح و تفسیر

حوادث وحشتناکی در پیش است!

امام علیه السلام در آغاز این خطبه گروهی از خاصان درگاه پروردگار را نام می‌برد که اجمالاً مأموریت مهمی بر دوش دارند و می‌گوید: «هان! پدر و مادرم فدایشان باد! همان گروهی که نامشان در آسمان معروف است و در زمین مجهول»؛ (أَلَا بِأَبِي وَأُمِّي^۱، هُمْ مِنْ عِدَّةِ أَسْمَاءُهُمْ فِي السَّمَاءِ مَعْرُوفَةٌ وَفِي الْأَرْضِ مَجْهُولَةٌ).

درباره این‌که این گروه چه کسانی هستند و مأموریتشان چیست؟ در میان شارحان نهج البلاغه اختلاف است؛ بعضی معتقدند که آن‌ها یازده امام معصوم علیهم السلام از نسل علی علیه السلام هستند که نام‌های آن‌ها در میان فرشتگان آسمان معروف است، اما زمینیان تنها گروه خاصی از آن‌ها و موقعیتشان را می‌شناسند. بعضی دیگر از میان اهل سنت گفته‌اند: اشاره به جمعی از مؤمنان خاص و اولیاست؛ که در تعبیر آن‌ها به عنوان قطب و ابدال ذکر شده است، تعبیراتی که معمولاً صوفیان در کلمات خود به کار می‌برند؛ ولی قراین متعدّد نشان می‌دهد که منظور از آن، حضرت مهدی علیه السلام و یاران خاصّ اوست، زیرا امام علیه السلام بعد از این جمله از حوادث سخت و دردناکی خبر می‌دهد که انسان را به یاد علائم آخرالزمان و ظهور حضرت مهدی علیه السلام می‌اندازد. افزون بر این، در بخشی از خطبه که مدائنی در کتاب صفین آورده،^۲ اشاره به «خسف بیداء» شده است؛ یعنی شکافتن بیابان و فرورفتن گروهی در آن و می‌دانیم که «خسف بیداء» جزء علائم ظهور حضرت مهدی علیه السلام است که در روایات به آن اشاره شده است.^۳

۱. در ترکیب عبارت فوق - همان‌گونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه (خویی) گفته‌اند - «هم» مبتدا و «بأبی و أمی» در جایگاه خبر و «من» بیانیه است. این عبارت شبیه جمله «بأبی انتم و أمی» است که در این جا به جای ضمیر مخاطب ضمیر غایب به کار رفته و در آخر جمله قرار گرفته است.

۲. مصادر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۷۵.

۳. به بحث علامات ظهور المهدی علیه السلام در کتاب سفینه البحار، ج ۸، ص ۶۵۰ و بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۱ به بعد مراجعه شود.

از این جا روشن می شود که مأموریت آن ها همان مأموریتی است که در روایات فراوان در منابع شیعه و اهل سنت درباره حضرت مهدی علیه السلام آمده است که «يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مِلَّتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»^۱.

بعضی در ذیل این جمله سؤالی را مطرح کرده اند که چگونه امام علیه السلام می گوید: پدر و مادرم فدای آن ها باد؛ در حالی که یک نفر از آن ها حضرت مهدی علیه السلام است و بقیه از یاران و اصحاب او هستند؟

پاسخ این است که این گونه تعییرات از زبان امامان علیهم السلام درباره غیر امامان که برنامه بسیار مهمی را اجرا کرده اند، دیده می شود؛ مانند آنچه در ذیل زیارت وارث آمده است: «بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي طِبْتُمْ وَطَابَتْ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ»^۲ که معروف است بعضی از امامان علیهم السلام نیز این زیارت را در برابر قبور شهدای کربلا خوانده اند.

مرحوم اربلی در کشف الغمه در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که روزی فرمود: من عموم حمزه و برادرم جعفر بن ابی طالب را در خواب دیدم به آن ها گفتم: «بِأَبِي وَأُمِّي أَنْتُمْ أَيُّ الْأَعْمَالِ وَجَدْتُمْ أَفْضَلَ؟» پدر و مادرم به فدایتان باد چه اعمالی را (در آن جهان) افضل و برتر یافتید؟ آن ها گفتند: همه پدران و مادران فدای تو باد «وَجَدْنَا أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ وَسَقَى الْمَاءِ وَحُبَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛ برترین اعمال را درود فرستادن بر تو و آب دادن به تشنگان و محبت علی بن ابی طالب یافتیم»^۳.

سپس امام علیه السلام درباره حوادث دردناک آینده که در انتظار مردم است پیشگویی

۱. این روایات در همه کتاب هایی که درباره حضرت مهدی علیه السلام نوشته شده - اعم از کتاب هایی که شیعه نوشته اند یا اهل سنت - آمده است.

۲. مصباح المتعجد، ج ۲، ص ۷۲۳.

۳. کشف الغمه، ج ۱، ص ۹۵ و بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۸۴، ح ۴۶.

می‌کند؛ حوادثی که شبیه علاماتی است که برای ظهور حضرت مهدی علیه السلام ذکر شده است، می‌فرماید: «بدانید که شما باید منتظر عقب‌گرد در امور خویش و گسیختگی پیوندها و روی کار آمدن خردسالان و بی‌کفایتان باشید»؛ (الْأَلَا فَتَوْقَعُوا مَا يَكُونُ مِنْ إِدْبَارِ أُمُورِكُمْ، وَأَنْقِطَاعِ وُصْلِكُمْ، وَأَسْتِعْمَالِ صِغَارِكُمْ).

بدیهی است، هنگامی که افراد کم‌تجربه و خام و نالایق در اجتماعی بر سر کار آیند عقب‌گردها شروع می‌شود و پیوندهای اجتماعی می‌گسلد! حال چرا گروهی از زمامداران برای مدیریت‌ها به سراغ صغار و کم‌تجربه‌ها می‌روند؟ فقط برای این است که آن‌ها بندگان هستند «جان و دل بر کف، چشم به امر و گوش به فرمان» و این بزرگترین عامل بدبختی آن‌هاست.

آنگاه امام علیه السلام به شرح گسترده‌ای درباره‌ی این حوادث دردناک پرداخته، چنین می‌فرماید: «و این وضع در زمانی است که ضربه‌ی شمشیر بر مؤمن آسان‌تر است از یافتن یک درهم حلال و نیز در زمانی است که اجر و پاداش گیرنده از دهنده بیش‌تر است!»؛ (ذَلِكَ حَيْثُ تَكُونُ ضَرْبَةُ السَّيْفِ عَلَى الْمُؤْمِنِ أَهْوَنَ مِنَ الدَّرْهِمِ مِنْ حِلِّهِ. ذَلِكَ حَيْثُ يَكُونُ الْمُعْطَى أَكْبَرَ أَجْرًا مِنَ الْمُعْطَى).

امام علیه السلام در این بخش از خطبه، قبل از هر چیز مسئله‌ی حلال و حرام اموال را یادآور می‌شود، زیرا سرنوشت مادی و معنوی جامعه‌ها به آن بستگی دارد، می‌فرماید: به‌قدری اموال آلوده و حرام و غصب و رشوه و تقلب در جامعه زیاد می‌شود که به دست آوردن یک درهم حلال از تحمل ضربه‌ی شمشیر در یک جنگ مشکل‌تر می‌شود و به همین دلیل آن‌هایی که در راه خدا انفاق می‌کنند کمتر مشمول اجر و پاداش الهی می‌شوند، چون می‌دانند که اموالشان پاک نیست؛ ولی گیرندگان که از این مسئله باخبر نیستند یا می‌دانند ولی به حکم اضطرار، آن مال مشکوک یا حرام را می‌گیرند، مسئولیتی در پیشگاه خدا ندارند و اجر و پاداششان بیشتر است در حالی که در یک جامعه‌ی سالم مطابق حدیث معروف:

«إِنَّ الْيَدَ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى؛ دست بالا (دهنده) بهتر از دست پایین (گیرنده) است»^۱ قضیه بر عکس است یعنی معطی (دهنده) اجرش بیشتر از معطی (گیرنده) است.

در هر حال آنچه درباره فزونی اموال حرام در آخرالزمان در این بیان امام علیه السلام آمده، در روایات دیگر نیز به وضوح به چشم می خورد. از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «أَقْلُ مَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَخْ يُوثِقُ بِهِ أَوْ دِرْهَمٌ مِنْ حَلَالٍ؛ کمترین چیزی که در آخرالزمان پیدا می شود برادر مورد اعتماد و درهمی از حلال است»^۲.

از آنچه گفتیم، روشن شد که جمله امام علیه السلام مفهوم پیچیده و ناشناخته ای ندارد که جمعی از شارحان نهج البلاغه درباره آن به بحث پرداخته و احتمالات بعید و وضعیفی داده اند.

سپس به مشکلات دیگر آن جامعه فاسد که مردم باید به حکم اجبار در انتظار آن باشند، پرداخته، می فرماید: «این امر هنگامی رخ می دهد که مست می شوید بی آن که شراب نوشیده باشید، بلکه مست نعمت و فزونی امکانات هستید و سوگند یاد می کنید بی آن که مجبور باشید و دروغ می گوید در حالی که ناچار نیستید»؛ (ذَلِكَ حَيْثُ تَسْكُرُونَ مِنْ غَيْرِ شَرَابٍ، بَلْ مِنَ النُّعْمَةِ وَالنَّعِيمِ، وَتَخْلِفُونَ مِنْ غَيْرِ أَضْطِرَارٍ، وَتَكْذِبُونَ مِنْ غَيْرِ إِخْرَاجٍ).

این بلاهای سه گانه در هر جامعه ای باشد آن را به ویرانی می کشد، ثروتمندان، مست ثروت شوند و خدا و خلق او را به فراموشی بسپارند، که مستی نعمت از مستی شراب خطرناک تر است. مستی شراب ممکن است با گذشتن یک شب پایان یابد ولی مستی نعمت ممکن است یک عمر باقی بماند همچنین

۱. کافی، ج ۴، باب کفایة العیال و التوسع علیهم...، ص ۱۱، ح ۴.

۲. تحف العقول، ص ۵۴.

قسم خوردن بی جهت، ارزش نام خدا را پایین می آورد و دروغ گفتن بدون اجبار، پایه های اعتماد را لرزان می سازد و زندگی در چنین جامعه ای بسیار مشکل و طاقت فرساست.

و در پایان این پیشگویی، چنین می فرماید: «و این هنگامی خواهد بود که بلاها شما را می گزد و مجروح می سازد آن گونه که جهاز نامناسب شتر، پشت او را می آزارد (و مجروح می کند، آه) این رنج و سختی چه طولانی است و این امید رهایی چه دور!؛ (ذَلِكَ إِذَا عَضَّكُمْ^۱ الْبَلَاءُ كَمَا يَعَضُّ الْقَتَبُ^۲ غَارِبَ^۳ الْبَعِيرِ. مَا أَطْوَلَ هَذَا الْعَنَاءَ، وَأَبْعَدَ هَذَا الرَّجَاءَ!).»

بسیاری از شارحان معتقدند که این جمله از جمله های ماقبل جداست و سیّد رضی - آن گونه که معمول اوست - به هنگام گزینش عبارات دلنشین مولا علیه السلام، جمله هایی را رها کرده است.

این سخن بعید نیست، زیرا «ذَلِكَ» ظاهراً اشاره به نجات و فرجی است که برای اهل ایمان پس از آن همه بلاها حاصل می شود و جمله «مَا أَطْوَلَ هَذَا الْعَنَاءَ وَأَبْعَدَ هَذَا الرَّجَاءَ» شاهد خوبی بر این معناست که امام علیه السلام می فرماید: «امید نجاتی بعد از این همه رنج و سختی وجود دارد».

جمله «الْأَبَائِي وَأُمِّي» نیز نشان می دهد که امام علیه السلام در انتظار گروهی است که جامعه اسلامی را از شرّ و فساد نجات می دهند و به هر حال مناسب ترین تفسیر برای مجموع این بحث همان است که اشاره شد و گفتیم که ناظر به حوادث

۱. «عَضَّ» از «عَضَّ» بر وزن «حَزَّ» در اصل به معنای گاز گرفتن با دندان است، سپس به عنوان کنایه در مورد حوادثی که انسان را ناراحت می کند، به کار رفته است.

۲. «قَتَب» جهاز شتر است (چارچوبه کوچکی است کمی بزرگتر از کوهان شتر که روی آن می گذارند تا شخصی که بر آن سوار می شود کوهان، وی را نیازارد).

۳. «غَارِب» فاصله میان گردن و کوهان است.

سخت و دردناک آخرالزمان و نجات جامعه بشری از آن‌ها به وسیله ظهور حضرت مهدی علیه السلام است.

در این جا توجه به دو نکته لازم است: نخست این که چرا امام علیه السلام مشکلات و بلاها را تشبیه به «قتب» کرده است که پشت شتر را می‌آزارد؟ بعید نیست که این تشبیه از این رو باشد که «قتب» را برای رهایی از مشکل برآمدگی کوهان شتر می‌گذارند، ولی مشکل دیگری ایجاد می‌شود و آن این که پشت و گردن شتر را آزار می‌دهد و گاه مجروح می‌کند. حوادث و بلاهای آن زمان نیز چنین است که هر چاره‌ای برای آن اندیشیده شود، مشکل دیگری دامان مردم را می‌گیرد.

دیگر این که امام علیه السلام چگونه می‌فرماید: «امید نجات دور است» در حالی که از بعضی از روایات استفاده می‌شود امید نجات نزدیک است؟

پاسخ: ظهور آن حضرت مشروط به شرایطی است که اگر آن شرایط تحقق یابد، نزدیک است و اگر تحقق نیابد دور است و به تعبیر دیگر: مؤمنان می‌توانند با فراهم کردن شرایط ظهور، یعنی خودسازی و آمادگی کامل و دعا‌های پی‌درپی، ظهور آن حضرت را نزدیک سازند و هر گاه این امور ترک شود ظهور به تأخیر خواهد افتاد، بنابراین ظهور از یک نظر نزدیک است و از یک نظر دور و امیدواریم که به لطف پروردگار نزدیک باشد.

نکته

حوادث سخت و دردناک آخرالزمان

در این خطبه و بعضی خطبه‌های دیگر نهج‌البلاغه و روایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام خبرهایی از آینده تاریک و سخت برای مؤمنان داده شده است.

از ویژگی‌های آن زمان، پشت کردن بسیاری از مردم به مسئله حلال و حرام

است. آنچه به دستشان برسد، از هر جا و هر کس باشد، برای خود حلال می‌شمرند و این آلودگی همه زندگی آن‌ها را می‌آلاید.

ویژگی دیگر که مستی نعمت است سبب می‌شود مبدأ و معاد را به فراموشی بسپارند و همچون مستان شراب، در عالم بی‌خبری به سر ببرند. دور زدن احکام و تکیه بر بهانه‌های واهی برای انجام هر کار ناروا و تمسک به حیل‌های شرعی یکی دیگر از ویژگی‌های آن زمان است. بدعت‌ها به صورت سنت‌ها و سنت‌ها به صورت بدعت‌ها درمی‌آید.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَكَلَ الرُّبَا فَإِنْ لَمْ يَأْكُلْهُ أَضَابَهُ مِنْ غُبَارِهِ؛ زمانی بر مردم فرامی‌رسد که همه رباخوار می‌شوند و اگر کسانی رباخوار نباشند گردوغبار ربا بر دامنشان می‌نشیند»^۱.
در حدیث دیگری در وصایای رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابن مسعود آمده است: «زمانی بر مردم فرامی‌رسد که انواع غذاهای لذیذ را می‌خورند و بر مرکب‌ها (ی‌گران‌قیمت) سوار می‌شوند و مردان، همچون زنان، که برای همسر خود، زینت می‌کنند، خود را می‌آرایند. زنان، بی‌پرده خارج می‌شوند و مانند سلاطین جبار در اجتماع خودنمایی می‌کنند. این گروه منافقان این امت در آخرالزمان‌اند؛ تا آن‌جا که می‌فرماید: «يَأْتِيَنَّ مَسْعُودٌ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرِ عَلَى دِينِهِ مِثْلُ الْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرَةِ بِكَفِّهِ؛ ای پسر مسعود! زمانی بر مردم فرامی‌رسد که نگهداری دین همچون نگهداری آتش در کف دست است»^۲. و حوادث دردناک دیگری که ذکر همه آن‌ها به طول می‌انجامد.

این پیشگویی‌ها در واقع افزون بر این‌که جنبه اعجاز دارد، هشدار است به گروه‌های وفادار به اسلام که خود را نبازند و بدانند این دوران پایانی دارد که به ظهور حضرت مهدی - ارواحنا فداه - می‌انجامد.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۳۳، ح ۱۵۵۱۳.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۴۴۹ و ۴۵۰.

بخش دوم

أَيُّهَا النَّاسُ، أَلْقُوا هَذِهِ الْأَزْمَةَ الَّتِي نَحْمِلُ ظُهُورَهَا الْأَنْقَالَ مِنْ
أَيْدِيكُمْ، وَلَا تَصَدَّعُوا عَلَى سُلْطَانِكُمْ فَتَدْمُوا غَبَّ فِعَالِكُمْ. وَلَا تَفْتَحْمُوا
مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ ذُورِ نَارِ الْفِتْنَةِ، وَأَمِيطُوا عَنْ سَنَبِهَا، وَخَلُّوا قِصْدَ السَّبِيلِ
لَهَا: فَقَدْ لَعَمْرِي يَهْلِكُ فِي لَهْبِهَا الْمُؤْمِنُ، وَيَسْلَمُ فِيهَا غَيْرُ الْمُسْلِمِ.
إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السَّرَاجِ فِي الظُّلْمَةِ، يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَلَجَهَا.
فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَعُوا، وَأَخْضِرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ دَعْوَاهُمْ.

ترجمه

ای مردم! افسارهای این حیوانات را که بارهای سنگین بر پشت دارند از دست خود رها سازید (اشاره به فتنه‌هاست). هرگز از اطراف پیشوای خود پراکنده نشوید که سرانجام، خویشتن را به سبب اعمال خود نکوهش خواهید کرد. خود را در آتش فتنه‌ای که در پیش است نیفکنید و از مسیر آن دوری گزینید. وسط راه را برای عبور آن، باز گذارید. به جانم سوگند! مؤمنان (اگر خود را کنار نکشند) هلاک می‌شوند، اما غیر مسلمانان از آن جان سالم به در می‌برند! مثل من در میان شما همچون چراغ در تاریکی است که هر کس در ظلمت قرار گیرد از نور آن بهره می‌برد. ای مردم! بشنوید و سخنانم را حفظ کنید و گوش‌های قلب خود را آماده سازید تا کلامم را کاملاً درک کنید.

شرح و تفسیر

دستورهایی برای نجات از فتنه

به دنبال پیشگویی‌هایی که امام علیه السلام از حوادث سخت و دردناک آینده در بخش

گذشته خطبه کرد، در این بخش به یاران خود دستوراتی می دهد که آن‌ها را از خطرات این حوادث محفوظ دارد.

نخست می فرماید: «ای مردم! افسار این حیوانات (اشاره به فتنه‌هاست) را که بارهای سنگینی بر پشت دارند از دست خود رها سازید»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، أَلْقُوا هَذِهِ الْأَزِمَةَ الَّتِي تَحْمِلُ ظُهُورُهَا الْأَثْقَالَ مِنْ أَيْدِيكُمْ).

این جمله کنایه از این است که حوادثی در اطراف شما رخ می دهد که بارهای فتنه و فساد را بر دوش دارند، شما رهبری آن‌ها را به عهده نگیرید و به پیشرفت آن کمک نکنید و در واقع دستور قرآن مجید را به آن‌ها یادآور می شود که می فرماید: «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»؛ «هرگز در راه گناه و تعدی همکاری نکنید».^۱ سپس می افزاید: «هرگز از اطراف پیشوای خود پراکنده نشوید که سرانجام، خویشتان را به سبب اعمال خود نکوهش خواهید کرد، خود را در آتش فتنه‌ای که در پیش است نیفکنید و از مسیر آن دوری گزینید. وسط راه را برای عبور آن، باز گذارید»؛ (وَلَا تَصَدَّعُوا^۲ عَلَى سُلْطَانِكُمْ فَتَدْمُوا غِبَّ^۳ فِعَالِكُمْ^۴. وَلَا تَقْتَحِمُوا^۵ مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ قُورٍ^۶ نَارِ الْفِتْنَةِ، وَأَمِيطُوا^۷ عَنْ سَنَنِهَا^۸، وَخَلُّوا قَصْدَ السَّبِيلِ^۹ لَهَا).

۱. «ازمّة» جمع «زمام» به معنای افسار است.

۲. مانده، آیه ۲.

۳. «تصدعوا» از ریشه «صدع» بر وزن «صبر» در اصل به معنای شکافتن است. سپس به معنای پراکنده شدن و اختلاف یا افشای چیزی آمده است. در این خطبه به همان معنای پراکنده شدن است.

۴. «غِبَّ» آخر و عاقبت چیزی است؛ ولی گاه به معنای یک روز در میان نیز آمده است.

۵. «تقتحموا» از ریشه «اقتحام» انداختن خود در چیزی بدون مطالعه است.

۶. «قور» و «فوران» به معنای جوشش و جوشیدن است.

۷. «امیطوا» از ریشه «میط» بر وزن «میخ» به معنای دور شدن گرفته شده و هنگامی که به باب افعال می رود به معنای دور ساختن است.

۸. «سنن» به معنای راه و طریق است و «سنن» بر وزن «کهن» جمع «ستت» به معنای روش‌هاست.

۹. «قصد السبیل» یعنی وسط راه؛ خواه راه حق باشد یا باطل؛ ولی در بسیاری از موارد بر معنای راه میانه

این سخن اشاره به آن است که اگر مردم با فتنه‌ها همکاری نکنند و نه تنها وارد فتنه نشوند، بلکه از آن دوری گزینند و راه را برای عبور آن باز بگذارند، ضایعاتش بسیار کمتر است؛ درست مانند سیلاب عظیمی که مردم توانایی بر کنترل آن ندارند؛ ولی اگر راه آن را باز گذارند که به دره‌ها و دشت‌ها سرازیر شود ضایعاتش کمتر از آن است که وارد آن شوند و در درون آن قرار گیرند.

آنگاه در ادامه به ذکر علت پرداخته، می‌فرماید: «به جانم سوگند! مؤمنان (اگر خود را کنار نکشند) هلاک می‌شوند؛ اما غیر مسلمانان از آن جان سالم به‌در می‌برند»؛ (فَقَدْ لَعَمْرِي يَهْلِكُ فِي لَهَبِهَا الْمُؤْمِنُ، وَيَسْلَمُ فِيهَا غَيْرُ الْمُسْلِمِ).

اشاره به این‌که موج فتنه به قدری قوی است که مؤمنان اگر بخواهند با آن به مقابله برخیزند نابود می‌شوند و غیر آن‌ها که خود را کنار می‌کشند سالم می‌مانند. در چنین مواردی نباید نیروها را بیهوده از دست داد، بلکه باید آن‌ها را حفظ کرد و منتظر فرصت مناسب بود. این همان چیزی است که فلسفه اصلی تقیه را در مسائل دینی و اجتماعی و سیاسی تشکیل می‌دهد، حفظ نیروها و انتظار فرصت. در پایان خطبه امام علیه السلام اشاره به موقعیت خود می‌کند تا غافلان بیدار شوند و از وجود پرفیض او بهره‌گیرند، می‌فرماید: «مَثَلُ مَنْ فِي بَيْنِ شِمَا هَمْ جَوْنِ چَرَاغِ فِي تَارِيكِي اسْتِ كِهْ هَر كَسِ فِي ظَلْمَتِ قَرَارِ كِرْدِ اَز نُورِ اَنْ بَهْرِهْ مِي بَرْدِ. اِي مَرْدَمِ! بِشْنُويد وَ سَخْنَانِم رَا حَفْظِ كْنيد وَ كُوشِ هَايِ قَلْبِ خُودِ رَا آمادِهْ سَازيد تا كَلَامِم رَا كَامَلًا بَفَهْميد»؛ (إِنَّمَا مَثَلِي بَيْنَكُمْ كَمَثَلِ السَّرَاجِ فِي الظُّلْمَةِ، يَسْتَضِيءُ بِهِ مَنْ وَ لَجَهَا. فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَ عُوا، وَ اخْضُرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا).

→ مستقیم حق، اطلاق می‌شود. قرآن مجید می‌گوید: ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ﴾ (نحل، آیه ۹) و در این خطبه به معنای اول است که مطلق میانه راه باشد.

۱. «عوا» از ریشه «وعی» بر وزن «سعی» به معنای نگاه داشتن و فهمیدن و حفظ کردن است و چون به صیغه امر و فعل مضارع درآید، واو، از آن حذف می‌شود.

آری امام علیه السلام هنگامی که حوادث تلخ آینده و ظلمات فتنه‌ها را پیش‌گویی می‌کند راه نجات آن را نیز نشان می‌دهد و می‌فرماید: اگر سخنانی را که من می‌گویم به خوبی بشنوید و حفظ کنید و دقیقاً در آن بیندیشید، برای نجات شما از شرّ اشرار و فتنه‌های فتنه‌جویان بسیار مؤثر است.

امام علیه السلام در این جا وجود خود را به چراغی پرنور در میان امواج ظلمت، تشبیه کرده و به مردم دستور می‌دهد به سوی این چراغ بیایند و در حوزه پرتوافشانی آن قرار گیرند. نخست دستور می‌دهد سخنان را بشنوند و نگهداری کنند، سپس فرمان می‌دهد که درباره آن تعمق نمایند و حقیقت آن را درک کنند (و این است تفاوت مفهوم جمله «فَاسْمَعُوا أَيُّهَا النَّاسُ وَعُوا» با جمله «وَأَخْضِرُوا آذَانَ قُلُوبِكُمْ تَفْهَمُوا» که یکی شنیدن و درک کردن و نگهداری نمودن را می‌گوید و دیگری دقت کردن و به عمق آن رسیدن).

نکته

کنار رفتن از برابر امواج فتنه‌ها

گاه فتنه‌هایی در جوامع بشری بروز می‌کند که افراد باایمان نه قادر بر دفع آن هستند و نه توان تشکیل یک گروه مبارز را دارند و افرادی که مستقیماً در برابر این فتنه‌ها قرار گیرند و خود را به آب و آتش بزنند، سرنوشتی جز شکست و نابودی ندارند.

بهترین راه در چنین شرایطی، کنار رفتن از جلوی سیلاب فتنه و در انتظار یافتن فرصت مناسب برای قلع و قمع آن است. بدیهی است که اقدامات نسنجیده، نتیجه‌ای جز هدر دادن نیروها و از بین بردن فرصت‌های آینده ندارد. فلسفه نهی از قیام‌ها در عصر امامان معصوم علیهم السلام نیز همین است و این در واقع شاخه‌ای از شاخه‌های تقیه است؛ تقیه‌ای که فلسفه‌اش حفظ نیروها برای استفاده از فرصت مناسب است.

امام امیرالمؤمنین علیه السلام با این که شجاع ترین فرد امت و از مبارزان صف اول در مقابل دشمنان اسلام بود در خطبه مورد بحث، توجه همه را به نکته دقیقی که گفته شد جلب می فرماید و بر آن تأکید می کند.



وَمِنْ خُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي الْوَصِيَّةِ بِأُمُورٍ

از خطبه‌های امام عليه السلام است

که در آن مردم را به امور مهمی توصیه می‌کند^۱

بخش اول

صفحه ۵۰۱

«...» ، ... k-e oXf &A ÜMB «°BE E
° tū ÅE -e o M fnAU, -ÄM i ù/ k° M, Å
! a ðu mi Tā oÄU, foTv ù

بخش دوم

صفحه ۵۰۵

u °B-Å Tū ô ò f / «Å ùÅEIn ÇA R -°IoM E

۱. سند خطبه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه تنها منبعی که برای این خطبه غیر از نهج البلاغه ذکر شده است، کتاب الاعجاز والایجاز ثعالبی، ص ۴۰ است و با توجه به این‌که (او از معاصران سید رضی است و) روایت او تفاوت‌های متعددی با جملات نهج البلاغه دارد، معلوم می‌شود آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۶) البته محتوای خطبه به گونه‌ای بلند است که صدور آن از غیر امام معصوم عليه السلام بسیار بعید می‌نماید.

يُغْفِلُكُمْ، وَطَمَعُكُمْ فِيمَنْ لَيْسَ يُمَهِّلُكُمْ! فَكَفَىٰ وَاِعْظَا بِمَوْتِي عَايِنْتُمْوَهُمْ،
 حُمِلُوا إِلَىٰ قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ، وَأُنزِلُوا فِيهَا غَيْرَ نَازِلِينَ، فَكَأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا
 لِلدُّنْيَا عُمَّارًا، وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ لَهُمْ دَارًا. أَوْحَشُوا مَا كَانُوا يُوْطِنُونَ،
 وَأَوْطَنُوا مَا كَانُوا يُوْحَشُونَ، وَأَشْتَعَلُوا بِمَا فَارَقُوا، وَأَضَاعُوا مَا إِلَيْهِ أَتَقَلَّبُوا.
 لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ أَنْتَقَالًا، وَلَا فِي حَسَنِ يَسْتَطِيعُونَ أَرْذِيَادًا. أُنْسُوا
 بِالدُّنْيَا فَعَرَّثَهُمْ، وَوَيْتَقُوا بِهَا فَصَرَعَتْهُمْ.

بخش سوم

صفحة ٥١١

T°A,B o-ÄU/E U ½E T°A ϕB ½ ϕ &I -e n AÜMBi
 , TABç a ÄoL °BM a Ä&I ÄA-ΠwI /B ϕ TÄj ,B ù Πôn
 ,ç °I ùRBÄB°Ä owEB½K oç ç °I ½Gk ½Bü, T Ä-° L»B -°I
 ùj «v°Ä o wE , «v°A ùn z°Ä owE ,o z°A ùçB Îi owE
 !o-Ä°I

خطبه در یک نگاه

در این خطبه، امام علیه السلام به سه نکته مهم اشاره می‌فرماید: نخست همه مردم را به تقوا و پرهیزکاری و اجتناب از معصیت خداوند سفارش می‌کند و نعمت‌های الهی را به آن‌ها یادآور می‌شود تا انگیزه‌ای باشد برای تقوا و اطاعت.

دوم این‌که همگان را به یادآوری مرگ و انتقال از دنیا و چگونگی این انتقال سفارش می‌کند، با تعبیراتی تکان‌دهنده که می‌تواند عامل دیگری برای اطاعت و ترک گناه باشد.

در نکته سوم هشدار می‌دهد که روزها و شب‌ها و ساعات عمر به سرعت می‌گذرند، به پا خیزید و خانه آخرت خویش را آباد کنید.



بخش اول

أَوْصِيكُمْ، أَيُّهَا النَّاسُ، بِتَقْوَى اللَّهِ وَكَثْرَةِ حَمْدِهِ عَلَى آلائِهِ إِلَيْكُمْ،
وَنِعْمَائِهِ عَلَيْكُمْ، وَبِلائِهِ لَدَيْكُمْ. فَكُمْ خَصَّكُمْ بِنِعْمَةٍ، وَتَنَارَكُمْ بِرَحْمَةٍ!
أَعْوَزْتُمْ لَهُ فَاسْتَرَكُمْ، وَتَعَرَّضْتُمْ لِأَخْذِهِ فَأَمْهَلَكُمْ!

ترجمه

ای مردم! شما را به تقوای الهی و شکر بسیار خداوند در برابر نعمت‌های معنوی و مادی که به شما بخشیده و در برابر آزمایش‌هایش (که سبب ترفیع مقام شما می‌شود) سفارش می‌کنم. چه بسیار نعمت‌هایی که خداوند ویژه شما قرار داد و شما را مشمول رحمت خاص خود گردانید، شما عیب‌های خویش را آشکار کردید و او پوشاند، خود را در معرض مجازاتش قرار دادید، اما او به شما مهلت داد.

شرح و تفسیر

توصیه به تقوا و شکر

امام علیه السلام در این بخش از خطبه - همان‌گونه که اشاره شد - همه مخاطبان خود را به تقوا و حمد و سپاس الهی در برابر نعمت‌ها دعوت می‌کند و می‌فرماید: «ای مردم! شما را به تقوای الهی و شکر بسیار خداوند در برابر نعمت‌های معنوی و مادی که به شما بخشیده و در برابر آزمایش‌هایش (که سبب ترفیع مقام شما می‌شود) سفارش می‌کنم»؛ (أَوْصِيكُمْ، أَيُّهَا النَّاسُ، بِتَقْوَى اللَّهِ وَكَثْرَةِ حَمْدِهِ عَلَى آلائِهِ إِلَيْكُمْ، وَنِعْمَائِهِ عَلَيْكُمْ، وَبِلائِهِ لَدَيْكُمْ).

۱. «بلاء» گاه از ریشه «بلو» (ناقص واوی) و گاه از ریشه «بلی» (ناقص بایی) آمده است. اولی به معنای آزمایش

گرچه «آلاء» و «نعماء» در بسیاری از موارد به یک معنا که همان نعمت‌هاست به کار می‌رود؛ ولی بعضی معتقدند که آلاء اشاره به نعمت‌های معنوی و نعماء اشاره به نعمت‌های مادی است، به‌خصوص هنگامی که این دو واژه در کنار هم قرار گیرند.

واژه «بلاء» گاه به معنای آزمایش و امتحان و گاه به معنای حوادث خیر یا شر می‌آید و در جمله مذکور، به تناسب جمله‌های قبل از آن به معنای حوادث خیر است. بعضی نیز گفته‌اند: مقصود حوادث دردناکی است که خداوند انسان را با آن آزمایش می‌کند و سبب ارتقای رتبه و فزونی پاداش او در درگاه خدا می‌شود که از این نظر نعمت محسوب می‌گردد.

به‌رحال این سخن امام علیه السلام شبیه همان چیزی است که علمای کلام در بحث معرفه‌الله بر آن تکیه دارند و می‌گویند: انگیزه اصلی این بحث همان مسئله شکر منعم است، زیرا انسان خود را غرق نعمت‌هایی می‌بیند و چون شکر بخشنده نعمت در فطرت آدمی نهفته است، به فکر بخشنده نعمت می‌افتد، به سراغ او می‌رود تا او را بشناسد و همین امر می‌تواند سبب اطاعت او و ترک عصیان‌ش شود.

سپس امام علیه السلام به شرح بعضی از این نعمت‌ها پرداخته، می‌فرماید: «چه بسیار نعمت‌هایی که خداوند ویژه شما قرار داد و شما را مشمول رحمت خاص خود گردانید، شما عیب‌های خویش را آشکار کردید و او پوشاند، و خود را در

→ و امتحان است؛ آزمایش‌هایی که گاه با وفور نعمت و کامیابی‌ها صورت می‌گیرد و گاه با سلب نعمت‌ها و آفات؛ قرآن مجید می‌فرماید: ﴿وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾؛ «و شما را با بدی‌ها و خوبی‌ها آزمایش می‌کنیم» (انبیاء، آیه ۳۵).

و دومی در اصل به معنای کهنگی و فرسودگی است. سپس به معنای غم و اندوه و حوادث ناگوار آمده است که انسان را فرسوده می‌کند. این واژه به آزمایش نیز اطلاق شده، زیرا آن هم بر جسم و جان انسان سنگینی دارد.

معرض مجازاتش قرار دادید، اما او به شما مهلت داد؛ (فَكَمْ خَصَّكُمْ بِنِعْمَةٍ، وَتَدَارَكُكُمْ بِرَحْمَةٍ! أَعْوَرْتُمْ لَهُ فَسَتَرَكُمْ، وَتَعَرَّضْتُمْ لِأَخْذِهِ ۲ فَأَمَّهَلَكُمْ!).

امام علیه السلام در این بخش نخست اشاره به نعمت‌ها و رحمت‌هایی می‌کند که اختصاص به این امت دارد؛ مانند خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بهترین امت بودن و عدم نزول بلا بر امت، تا هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان آن‌هاست یا تا هنگامی که مشغول استغفارند. و بعد از آن به مسئله پرده‌پوشی پروردگار در مقابل پرده‌داری افراد گنهکار، همچنین دادن فرصت کافی برای توبه و بازگشت به سوی خود و عدم تعجیل در مجازات آن‌ها، می‌پردازد، که هر یک از آن‌ها نعمتی بسیار بزرگ است.



۱. «اعورتم» از ریشه «عار» به معنای عیب گرفته شده و به هر چیزی که اظهار آن عیب شمرده می‌شود، عورت اطلاق می‌کنند و هنگامی که به باب افعال برود (مانند جمله بالا) به معنای اظهار عیب است.
 ۲. «أخذ» در اصل به معنای گرفتن است و چون برای مجازات کردن قبلاً مجرم را دستگیر می‌کنند این واژه به معنای مجازات نیز به کار می‌رود.

بخش دوم

وَأُوصِيكُم بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَإِذْقَالِ الْعَفْوَلةِ عَنْهُ وَكَيْفَ غَفَلْتُمْ عَمَّا لَيْسَ يُغْفَلُكُمْ، وَطَمَعَكُمْ فِيمَنْ لَيْسَ يُمَهِّلُكُمْ! فَكَفَىٰ وَاِعْظَاءً بِمَوْتِي عَايِنْتُمْوَهُمْ، حُمِلُوا إِلَى قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ، وَأُنزِلُوا فِيهَا غَيْرَ نَازِلِينَ، فَكَأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا لِلدُّنْيَا عُمَّارًا، وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ لَهُمْ دَارًا. أَوْحَشُوا مَا كَانُوا يُوطِنُونَ، وَأَوْطِنُوا مَا كَانُوا يُوحِشُونَ، وَأَشْتَعَلُوا بِمَا فَارَقُوا، وَأَضَاعُوا مَا إِلَيْهِ أَنْتَقَلُوا. لَا عَن قَيْحٍ يَسْتَطِيعُونَ أَنْتَقَالًا، وَلَا فِي حَسَنِ يَسْتَطِيعُونَ آزْدِيَادًا. أَنْسُوا بِاللُّدُنْيَا فَعَرَّتْهُمْ، وَوَدَّعُوا بِهَا فَصَرَ عَتْهُمْ.

ترجمه

شما را به یادآوری مرگ و کاستن غفلت از آن توصیه می‌کنم. چگونه غافل می‌شوید از چیزی که از شما غافل نمی‌شود؟ چگونه طمع می‌ورزید در کسی (اشاره به فرشته مرگ است) که به شما مهلت نمی‌دهد؟! بهترین واعظ و اندرزدهنده برای شما مردگانی هستند که با چشم خود می‌بینیدشان که آنان را به سوی قبرهایشان می‌برند بی آن‌که اختیاری از خود داشته باشند و در میان قبر می‌گذارند بی آن‌که بخواهند! چنان از دنیا بیگانه می‌شوند که گویی هرگز به عمران آن نپرداختند و چنان به آخرت می‌پیوندند که گویی همیشه وطنشان بوده است! (آری) از آن‌جا که وطنشان بود و وحشت و دوری می‌کنند و آن‌جا را که از آن وحشت داشتند به عنوان وطن برمی‌گزینند. آن‌ها در دنیا به چیزی مشغول شدند که (سرانجام) از آن جدا گشتند، و جایی که به آن منتقل شدند (سرای آخرت) را تباہ کردند. نه قدرت دارند از عمل زشتی که انجام داده‌اند کنار روند

و نه می توانند بر کارهای نیک خود چیزی بیفزایند، آن‌ها با دنیا انس گرفتند ولی دنیا فریشان داد و به آن اعتماد کردند ولی بر زمینشان زد!

شرح و تفسیر

بهترین واعظ!

امام علیه السلام در این بخش به نکته مهمی اشاره می‌کند که می‌تواند انگیزه نیرومندی برای تقوا که در بخش گذشته آمد، باشد و آن، ذکر مر است؛ نخست به بیان سفارشی کلی درباره مر پرداخته، چنین می‌فرماید: «شما را به یادآوری مر و کاستن غفلت از آن توصیه می‌کنم. چگونه غافل می‌شوید از چیزی که از شما غافل نمی‌شود؟! و چگونه طمع می‌ورزید در کسی که (اشاره به فرشته مر است) به شما مهلت نمی‌دهد؟!»، (وَأَوْصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَإِقْلَالِ الْعَفْوَ عَنَّهُ. وَكَيْفَ غَفَلْتُمْ عَمَّا لَيْسَ يُغْفَلُكُمْ، وَطَمَعْتُمْ فِيمَنْ لَيْسَ يُمَهَّلُكُمْ!).

آری! هیچ عقلی اجازه نمی‌دهد انسان از حادثه‌ای که به‌هرحال در انتظار اوست، غافل بماند و درباره چیزی که راه‌گزینی ندارد امید واهی فرار داشته باشد، عاقل کسی است که این واقعیت را بپذیرد که مر سرنوشت حتمی همه انسان‌ها، بلکه همه موجودات است و به‌گفته شاعر که اشاره به قبر خویش می‌کند:

هر که باشی و ز هر جا بررسی
آخرین منزل هستی این است^۱

سپس امام علیه السلام به شرح دقیق و تکان‌دهنده‌ای از لحظات مر و حوادث آن در ضمن ۱۲ جمله کوتاه و پرمعنا می‌پردازد:

نخست می‌فرماید: «بهترین واعظ و اندرزدهنده برای شما مردگانی هستند که با چشم خود می‌بینیدشان که آنان را به‌سوی قبرهایشان می‌برند بی‌آن‌که اختیاری

۱. دیوان پروین اعتصامی، ص ۳۸۱، بر سنگ مزار.

از خود داشته باشند و در میان قبر می‌گذارند بی آن‌که بخواهند!؛ (فَكَفَىٰ وَاِعْظَا بِمَوْتِي عَايِنْتُمُوهُمْ، حُمِلُوا إِلَىٰ قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ، وَأَنْزِلُوا فِيهَا غَيْرَ نَازِلِينَ).

آری! آن‌ها بر دوش مردم سوارند و به‌سوی منزلگاه ابدی خویش پیش می‌روند بی آن‌که از خود اختیاری داشته باشند و آنان را در حفرهٔ قبر وارد می‌کنند بی آن‌که بخواهند.

سپس با بیان دو وصف دیگر، سرنوشت آن‌ها را روشن‌تر می‌سازد، می‌فرماید: «چنان از دنیا بیگانه می‌شوند که گویی هرگز به عمران آن نپرداخته‌اند و چنان به آخرت می‌پیوندند که گویی همیشه وطنشان بوده است!؛ (فَكَأَنَّهُمْ لَمْ يَكُونُوا لِلدُّنْيَا عُمَّارًا، وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ لَهُمْ دَارًا).

اشاره به این‌که همه چیز در یک لحظه تمام می‌شود و به‌قدری از دنیا فاصله می‌گیرند که گویی هرگز در آن نمی‌زیسته‌اند و چنان به آخرت نزدیک می‌شوند که گویی از ازل در آن‌جا می‌زیسته‌اند.

در ادامه می‌افزاید: «از آن‌جایی که وطنشان بود وحشت و دوری می‌کنند و آن‌جا را که از آن وحشت داشتند به‌عنوان وطن برمی‌گزینند!؛ (أَوْحَشُوا مَا كَانُوا يُوطِنُونَ، وَأَوْطِنُوا مَا كَانُوا يُوحِشُونَ).

آری! هنگامی که از کنار قبرستان‌های خاموش عبور می‌کردند، از دیدن منظرهٔ قبرستان در وحشت فرو می‌رفتند و روی از آن برمی‌گرداندند، به‌ویژه اگر هنگام شب عبورشان به قبرستان می‌افتاد؛ ولی اکنون آن‌جا وطن آن‌ها شده است و اگر آن‌ها را با این حال به خانه و کاشانه‌شان بازگردانند هم مردم از آن‌ها وحشت می‌کنند و هم آن‌ها - اگر درک و شعوری می‌داشتند - از مردم.

۱. «عَمَّار» جمع «عامر» از ریشهٔ «عمار» و «عُمران» به معنای آبادکردن گرفته شده و عَمَّار به معنای آبادکنندگان است.

از سوی دیگر، مشکل مهم آن‌ها این است که سرای آخرت را آباد نکردند و هر چه نیرو داشتند بر سر عمران سرای دنیا گذاشتند همان‌گونه که امام علیه السلام در ادامه سخن می‌فرماید: «آن‌ها در دنیا به چیزی مشغول شدند که (سرانجام) از آن جدا گشتند، و جایی که به آن منتقل شدند (سرای آخرت) را تباہ کردند؛ (وَأَشْتَعَلُوا بِمَا فَارَقُوا، وَأَضَاعُوا مَا إِلَيْهِ أُتْقَلُوا).

از آن بدتر این‌که راه جبران بسته است، آن‌گونه که امام علیه السلام به دنبال این سخن می‌فرماید: «نه قدرت دارند از عمل زشتی که انجام داده‌اند کنار روند و نه می‌توانند بر کارهای نیک خود چیزی بیفزایند؛ (لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ أَنْتَقَالًا، وَلَا فِي حَسَنٍ يَسْتَطِيعُونَ أَنْزِيَادًا).

آیا میوه‌ای که از درخت جدا شد، خواه رسیده باشد یا کال، ممکن است به شاخه بازگردد و راه خود را ادامه دهد؟ آیا فرزندی که از مادر متولد می‌شود، خواه جنین کامل باشد یا ناقص، امکان دارد به رحم مادر بازگردد و به تکامل خویش ادامه دهد؟ هرگز. آری راهیان دیار آخرت نیز چنین‌اند، امکان بازگشتی به دنیا ندارند و به همین دلیل، پرونده اعمال آن‌ها برای همیشه بسته می‌شود؛ نه خطایی را می‌توانند جبران کنند و نه حسنه‌ای بر حسنات بیفزایند و بزرگترین مصیبت برای دنیاپرستان گنهکار و آلوده همین مصیبت است و گرنه مردن اگر توأم با اعمال صالح باشد نه تنها مصیبت نیست، بلکه سعادت است و رحمت، شکستن قفس و آزاد شدن مرغ روح انسان و پرواز آن در فضای عالم بالا. به همین دلیل مولای متقیان علی علیه السلام هنگامی که ضربه اشقی الاولین و الآخرین، عبدالرحمن بن ملجم بر فرق مبارکش وارد شد، فرمود: «فُرْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ؛ به‌خدای کعبه! رستگار شدم».

در جمله آخر این بخش به بیان دلیل این ناکامی و تیره‌روزی می‌پردازد، می‌فرماید: «(این‌ها به دلیل آن بود که) آن‌ها با دنیا انس گرفتند ولی دنیا فریشان

داد و به آن اعتماد کردند ولی بر زمینشان زد» (أَنْسُوا بِالذُّنْيَا فَعَرَّتْهُمْ، وَوَثِقُوا بِهَا فَصَرَعَتْهُمْ^۱).

آری، اعتماد به دنیا همچون اعتماد به سراب است که انسان را در بیابان سوزانی به دنبال خود می‌کشد و تشنه‌تر می‌کند و سرانجام امید او را به یأس مبدل می‌سازد و یا همچون اعتماد به دیواری شکسته است که به زودی فرو می‌ریزد و انسان زیر آوار آن می‌ماند.

نکته

مرگ را فراموش نکنید

نه تنها امیرمؤمنان علیه السلام، بلکه همه معلمان اخلاق و هادیان راه نجات، و از همه بالاتر قرآن مجید، برای بیدار کردن خفتگان، بر مسئله مرگ و پایان زندگی تکیه می‌کنند و بارها یادآور می‌شوند که این زندگی، جاودان نیست و به سرعت زوال می‌یابد؛ کودکان دیروز، جوانان امروز و جوانان امروز، پیران فردا هستند و پیران فردا همچون بر خزان با تندباد اجل فرو می‌ریزند و به صفوف گذشتگان می‌پیوندند. توجه به این حقیقت راستی عبرت‌انگیز و بیدارگر است؛ بسیاری از مردم در عمل آن چنان هستند که گویی زندگی جاوید دارند، حال آن‌که به حیات خود تا یک ساعت دیگر اطمینان ندارند. توجه به این نکته کافی است، تا انسان را از مرکب غرور پیاده کند و چشمان او را بر حقایق بگشاید و راه را به انسان نشان دهد.

یاد مرگ و پایان زندگی هنگامی اثربخش‌تر می‌شود که انسان در حوادثی که هنگام مردن رخ می‌دهد کاملاً دقت ورزد و اموری را که مولای ما امیرمؤمنان علیه السلام در این خطبه انگشت بر آن نهاده بررسی کند. جدا شدن از عزیزان، فاصله گرفتن از ثروت‌ها، کاخ‌ها و مقام‌ها، بیگانه شدن از همه دوستان و فرود آمدن در وادی

۱. «صرعت» از ریشه «صرع» بر وزن «فرع» به معنای بر خاک افکندن گرفته شده است.

خاموشان و پنهان شدن زیر توده‌های خاک تیره و از همه مهم‌تر بسته شدن پرونده زندگی و عدم امکان جبران خطاهای گذشته، همه این‌ها به راستی بهترین واعظ و اندرزگو هستند.

به همین دلیل در حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ أَكْثَرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَكْثَرُهُمْ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَأَشَدَّهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا؛ باهوش‌ترین مؤمنان کسی است که بیش از همه به یاد مر و بیش از همه آماده آن باشد».^۱

در حدیث دیگری از همان بزرگوار می‌خوانیم: از آن حضرت پرسیدند: «هَلْ يَخْشُرُ مَعَ الشُّهَدَاءِ أَحَدٌ؛ آیا احدی از غیر شهیدان با شهدا محشور می‌شود؟» فرمود: «نَعَمْ مَنْ يَذْكُرُ الْمَوْتَ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ عَشْرِينَ مَرَّةً؛ آری، کسی که در شبانه‌روز، بیست بار به یاد مر بیفتد (و خود را با اعمال صالح و توبه از گناه آماده سازد)».^۲

این بحث را با حدیث عبرت‌انگیز دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می‌دهیم، می‌فرماید: «انسان هنگامی که در آخرین روز دنیا و نخستین روز آخرت قرار گیرد اموال و فرزندان و اعمال او در برابرش مجسم می‌شوند؛ نخست به اموالش می‌نگرد و می‌گوید: به خدا قسم! من در جمع‌آوری تو حریص و بخیل بودم، حال بگو: سهم من نزد تو چیست؟ می‌گوید: فقط به اندازه کفنت از من بگیر و با خود ببر! سپس رو به فرزندان می‌کند و می‌گوید: من شما را دوست می‌داشتم و از هر جهت شما را حمایت می‌کردم. بهره من نزد شما چیست؟ می‌گویند: همین اندازه که ما تو را به سوی قبر می‌بریم و در زیر خاک‌ها پنهان می‌سازیم! سپس متوجه عملش می‌شود و به آن می‌گوید: به خدا سوگند! من به تو بی‌رغبت بودم و تو بر من سنگین بودی، اکنون من چه بهره‌ای نزد تو دارم! می‌گوید: من در قبر و قیامت با توام».^۳

۱. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۱۶۷؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۲۱.

۲. محجة البیضاء، ج ۸، ص ۲۴۰.

۳. کافی، ج ۳، باب ان المیت بمثل له ما له و ولده و عمله قبل موته، ص ۲۳۱، ح ۱؛ در جلد چهارم این کتاب (پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام)، ص ۲۲۵-۲۲۸ در جلد ۵، ص ۴۲۹-۴۳۵ می‌توانید توضیحات بیشتری را در این زمینه بخوانید.

بخش سوم

فَسَابِقُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - إِلَىٰ مَنَازِلِكُمُ الَّتِي أُمِرْتُمْ أَنْ تَعْمُرُوهَا، وَالَّتِي رَغِبْتُمْ فِيهَا، وَدُعَيْتُمْ إِلَيْهَا. وَأَسْتَتِمُّوا نِعَمَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَىٰ طَاعَتِهِ، وَالْمُجَانِبَةِ لِمَعْصِيَتِهِ، فَإِنَّ عَدَاةَ مَنْ أَلْيَوْمَ قَرِيبٌ مَا أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الْيَوْمِ، وَأَسْرَعَ الْأَيَّامِ فِي الشَّهْرِ، وَأَسْرَعَ الشُّهُورِ فِي السَّنَةِ، وَأَسْرَعَ السِّنِينَ فِي الْعُمُرِ!

ترجمه

- خدا شما را رحمت کند - به سوی منازلی که مأمور عمران آن‌ها هستید و به آن‌ها ترغیب و دعوت شده‌اید، بشتابید. نعمت‌های خدا را با صبر و استقامت و دوری از معصیت، بر خویش کامل کنید، زیرا فردا به امروز نزدیک است، و چقدر ساعات در روز با شتاب و سرعت می‌گذرد و روزها در ماه و ماه‌ها در سال و سال‌ها در عمر!

شرح و تفسیر

راه نجات

امام علیه السلام در ادامه بخش پیشین خطبه که از مر و پایان زندگی و انتقال سریع به جهان آخرت و تأسّف از کوتاهی‌ها و تقصیرها سخن می‌گفت، در این بخش پایانی خطبه، راه نجات را نشان می‌دهد و می‌فرماید: «(اکنون که چنین است) - خدا شما را رحمت کند - به سوی منازلی که مأمور عمران آن‌ها هستید و به آن‌ها ترغیب و دعوت شده‌اید، بشتابید؛ (فَسَابِقُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - إِلَىٰ مَنَازِلِكُمُ الَّتِي أُمِرْتُمْ أَنْ تَعْمُرُوهَا، وَالَّتِي رَغِبْتُمْ فِيهَا، وَدُعَيْتُمْ إِلَيْهَا).

به یقین منظور از منازل، منازل آخرت است که هم در آیات و روایات، دستور به عمران و آباد ساختن آن‌ها داده شده و هم ترغیب و دعوت به سوی آن‌ها شده است، چنان‌که قرآن مجید می‌گوید: «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»؛ «و شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزکاران آماده شده است».^۱

در جای دیگر می‌فرماید: «وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ «و خداوند به سراي صلح و آرامش دعوت می‌کند و هر کس را بخواهد و شایسته ببیند به راه راست هدایت می‌نماید».^۲ در سوره بقره می‌فرماید: «وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ»؛ «و خدا به فرمان خود دعوت به بهشت و آمرزش می‌کند».^۳

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن به یکی دیگر از راه‌های نجات اشاره کرده، می‌فرماید: «نعمت‌های خدا را با صبر و استقامت و دوری از معصیت، بر خویش کامل کنید»؛ «وَأَسْتَمْتُمُوا نِعْمَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ عَلَىٰ طَاعَتِهِ، وَالْمُجَانِبَةِ لِمَعْصِيَتِهِ». این سخن می‌تواند اشاره به تکمیل نعمت‌های مادی دنیا باشد و یا تکمیل این نعمت‌ها با افزودن نعمت‌های گران‌بهای پروردگار در قیامت، زیرا صبر بر طاعت و دوری از معصیت به مقتضای «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»^۴ سبب فزونی نعمت‌های مادی و معنوی، و دنیوی و اخروی است و می‌دانیم که شکر حقیقی آن است که انسان نعمت‌های خدا را در مسیر طاعت او به کار گیرد و هرگز از آن‌ها در جهت نافرمانی و گناه، بهره نبرد.

۱. آل عمران، آیه ۱۳۳.

۲. یونس، آیه ۲۵.

۳. بقره، آیه ۲۲۱.

۴. ابراهیم، آیه ۷.

در حدیثی از حضرت علی علیه السلام می خوانیم: «أَقْلُ مَا يَلْزِمُكُمْ اللَّهُ أَنْ لَا تَسْتَعِينُوا بِنِعْمِهِ عَلَىٰ مَغَاصِبِهِ؛ كَمْتَرِينَ شَيْئًا لِكَيْ يَكُونَ لَكُمْ حَسْرَةٌ يَوْمَ تَلْقَوْنَ اللَّهَ»^۱.
از نعمت های او برای انجام گناه کمک نگیرید»^۱.

در پایان به صورت ذکر دلیل برای آنچه قبلاً گفته شد، چنین می فرماید: (زیرا فردا به امروز نزدیک است، و چقدر ساعات در روز با شتاب و سرعت می گذرد و روزها در ماه و ماهها در سال و سالها در عمر)؛ «فَإِنَّ غَدًا مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ. مَا أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الْيَوْمِ، وَأَسْرَعَ الْأَيَّامِ فِي الشَّهْرِ، وَأَسْرَعَ الشُّهُورِ فِي السَّنَةِ، وَأَسْرَعَ السِّنِينَ فِي الْعُمُرِ!»^۲.

منظور از «غد» در این عبارت، یا روز مر است، چنانکه شاعر می گوید:

أَرَى الْمَوْتَ إِعْدَادُ النَّفُوسِ وَلَا أَرَى

بَعِيدًا غَدًا مَا أَقْرَبَ الْيَوْمَ مِنْ غَدٍ

«من مر را سبب آمادگی نفوس انسان می بینم و فردای مر را دور نمی بینم

چه نزدیک است امروز به فردا»^۳.

یا منظور فردای قیامت است، آن گونه که در خطبه ۲۸ آمده است: «الْأَوْثَانُ وَالْيَوْمُ الْمِضْمَارُ وَغَدَا السَّبَّاقُ؛ بدانید که امروز روز تمرین است و فردای قیامت روز مسابقه»^۴.

ولی با توجه به این که بخش مهمی از این خطبه درباره مر و پایان زندگی و بسته شدن پرونده اعمال، سخن می گوید در این جا مناسب، همان معنای اول

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۳۰.

۲. «عُمُر»، بر وزن «دهل» و «عمر» بر وزن «ظهر» هر دو به معنای مدت زندگانی است و بعضی گفته اند: «عُمُر» به چهل سال اول گفته می شود و «عُمُر» به تمام عمر یا قسمت دوم آن اطلاق می گردد.

۳. اشعار الشعراء الستة، ص ۶۹ از قول طرفه بن عبد.

۴. نهج البلاغه، ص ۷۱، خطبه ۲۸.

است و جمله‌های ذیل آن که دربارهٔ سرعتِ گذشتِ روزها و ماه‌ها و سال‌ها و عمر سخن می‌گوید، شاهد دیگری بر این معناست.

جالب این‌که امام علیه السلام برای نشان دادن شتاب گذشت عمر از اجزای کوچک آن آغاز کرده است؛ نخست عبور سریع ساعت‌ها را در روز، بیان می‌دارد، سپس گذشت روزها در ماه و ماه‌ها در سال و سال‌ها در عمر، تا این گذشت سریع کاملاً مفهوم گردد و راستی چنین است. بسیاری از پیران در برابر این سؤال که عمرتان چگونه گذشت؟ می‌گویند: به سرعت برق و با یک چشم بر هم زدن، گویی دیروز بود که با کودکان در کوچه‌ها بازی می‌کردیم و با جوانان می‌گفتیم و می‌خندیدیم، ناگهان در آینه دیدیم برف پیری بر سر و صورت ما نشسته است، اندام، سست شده و تاب و توان از اعضا رفته، قامت خمیده و نفس‌ها به شماره افتاده است. مجموع این خطبه به خصوص بخش آخر آن هشدار بسیار مؤثری است برای بیدار کردن عقل‌های خفته. ابن‌ابی‌الحدید در یکی از سخنان خود در پایان این خطبه چنین می‌گوید: «كَلَامٌ شَرِيفٌ وَجِيزٌ بِالْعُ فِي مَعْنَاهُ وَالْفَصْلُ كُلُّهُ نَادِرٌ لَا نَنْظِيرَ لَهُ؛ این، سخنِ پرارزشِ فشرده گویایی است و همهٔ این فصل، کم‌نظیر، بلکه بی‌مانند است».^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۱۰۰.

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فِي الْإِيمَانِ وَوُجُوبِ الْهِجْرَةِ

از سخنان امام علیه السلام است

در باره اقسام ایمان و وجوب هجرت^۱

صفحه ۵۱۹

بخش اول

nA Å¼ B½ «½, J ĀPI ù GÜV ½HMB B¼B ß Ij -ù
 ûÛke E½ oM °S »B ABi /z aÄ½Ñ] E An k °I J ĀPI M
 / oÅke ì Ü q k«Äi,R -°I oé d E

۱. سند خطبه:

این خطبه را افزون بر سید رضی، جمعی از بزرگانی که قبل از او می‌زیسته‌اند یا بعد از او دیده به جهان گشوده‌اند در کتب خود، نقل کرده‌اند. مرحوم محمد بن حسن صفار متوفای سال ۲۹۰ هجری در کتاب بصائر الدرجات، ص ۲۶ و مرحوم صدوق متوفای سال ۳۸۱ هجری در کتاب عیون الاخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۷، ج ۳۱۰ و کتاب خصال، ج ۲، ص ۶۲۴، ضمن حدیث ۱۰ در هر کدام قسمتی از خطبه را آورده است و همچنین آمدی متوفای ۵۵۰ هجری در غررالحکم و ثعالی در کتاب الایجاز و الاعجاز، ص ۴۱ آن را با مختصر تفاوتی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۸) علاوه بر آن در تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۲، ج ۲۲، قسمتی از آن نقل شده است.

بخش دوم

صفحة ٥٢٣

j ½]Be Ç n IÑ E ù ∞¼BB/ñ IBke aÅ - çBo\ °I
 ù \ d °I ù Æ-MÅke E aÅ o\ °I wli Ü /B«Ä½ ¼B Iov Tv ½
 a ÅöBÄé Twß I wli Ü /o]B ½ ù BMçE BùÅj -ù/Ç n I
 / Iç B Å »EBTÄ-v ù \ d °I TEM ½
 L ç & I j d T½ I ½ ¼kLÅ A a-d ,K Ä Tv ¼K Ä Bo¼E/A
 / «pn ç e E , «¼En k ÅBÅke Ä ,¼Bß°
 ÿoà M «¼ aÆ -B°Aÿoà MB ù , » kÜU/Æñç » a_w,tB «°B E
 /B½ ç ç e FMK mU ,B¼B ù Fa U «TuBç oMÆ U/Æñç ,Ç n I

خطبه در یک نگاه

این خطبه در عین کوتاهی، بسیار پرمحتوا و مشتمل بر چهار قسمت است: در قسمت اول، امام علیه السلام درباره اقسام ایمان (ایمان پایدار و ناپایدار) سخن می گوید؛ در قسمت دوم، از حقیقت مفهوم مهاجرت در اسلام پرده برمی دارد و آن را برنامه ای دائم و مستمر معرفی می کند. قسم سوم این خطبه به مشکل بودن فهم برخی از احادیث معصومین علیهم السلام یا عدم قدرت بر تحمل مفهوم آن اشاره می کند و سرانجام در پایان، امام علی علیه السلام به گستردگی دانش خود اشاره می فرماید و از مردم دعوت می کند که هر چه می خواهند از وی بپرسند، پیش از آن که حضرتش را از دست بدهند. این چهار قسمت در دو بخش مورد شرح و بررسی قرار می گیرد.



بخش اول

فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقِرًّا فِي الْقُلُوبِ، وَمِنْهُ مَا يَكُونُ
عَوَارِي بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ. فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ
أَحَدٍ فَعَقُوهُ حَتَّى يَحْضُرَهُ الْمَوْتُ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَفْعُ حُدَّ الْبَرَاءَةِ.

ترجمه

بعضی از ایمان‌ها ثابت و استوار در دل‌هاست و بعضی دیگر ناپایدار و عاریتی در میان قلب‌ها و سینه‌ها، تا سرآمدی معلوم، هر گاه خواستید از کسی بیزاری جوید مهلت دهید تا زمان مرگش فرارسد که آن هنگام (اگر از گناهانش توبه نکرد و تزلزل پیدا کرد) زمان بیزاری جستن است.

شرح و تفسیر

ایمان‌های پایدار و ناپایدار

همان‌گونه که اشاره شد، امام علیه السلام در بخش اول این خطبه، اشاره به اقسام ایمان‌های ثابت و غیر ثابت می‌کند و می‌فرماید: «بعضی از ایمان‌ها ثابت و استوار در دل‌هاست و بعضی دیگر ناپایدار و عاریتی در میان قلب‌ها و سینه‌ها، تا سرآمدی معلوم»؛ (فَمِنَ الْإِيمَانِ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقِرًّا فِي الْقُلُوبِ، وَمِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِي بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ، إِلَى أَجَلٍ مَعْلُومٍ).

تقسیم ایمان به ثابت و مستقر، و متزلزل و ناپایدار و به بیان دیگر عاریتی، چیزی است که در احادیث اسلامی به آن اشاره شده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ

وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ^۱ این چنین می خوانیم: «فَالْمُسْتَقَرُّ الْإِيمَانُ الثَّابِتُ وَالْمُسْتَوْدَعُ الْمُعَارُ؛ مستقر به معنای ایمان ثابت است و مستودع، ایمان عاریتی است».^۲ در حدیث دیگری از امام ابوالحسن علیه السلام در تفسیر همان آیه آمده است: «مَا كَانَ مِنَ الْإِيمَانِ الْمُسْتَقَرُّ فَمُسْتَقَرُّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَبْدًا وَمَا كَانَ مُسْتَوْدَعًا سَلَبَهُ اللَّهُ قَبْلَ الْمَمَاتِ؛ ایمانی که مستقر باشد تا ابد ادامه خواهد یافت و اما ایمان عاریتی، خداوند آن را قبل از ممات می گیرد».^۳

گرچه در تفسیر آیه فوق نظرات مختلفی داده شده است، از جمله این که منظور از مستقر آنهایی هستند که از قرارگاه رحم به دنیا گام نهاده اند و مستودع آنهایی هستند که هنوز در رحم مادرانند؛ ولی مانعی ندارد که یک آیه دارای چند تفسیر باشد.

به هر حال اگر انسان دارای نفس مطمئنه شود و ایمان در اعماقش نفوذ کند، ایمان او مستقر است و با دگرگونی شرایط، و تهدیدها و تطمیعها متزلزل نمی شود؛ ولی اگر راسخ نباشد، زوال آن در برابر زر و زور کاملاً ممکن است. عوامل تزلزل ایمان متعدد است: عدم آگاهی از دلایل محکم و هواپرستیها و ضعف نفس و آلودگی به گناهان بزرگ. هر یک از اینها اموری هستند که ممکن است در پایان عمر، ایمان انسان را متزلزل سازند و سرانجام، انسان، بی ایمان از دنیا برود.

تعبیر به «عَوَارِي بَيْنَ الْقُلُوبِ وَالصُّدُورِ» کنایه از این است که ایمان هنوز در قلب و روح آدمی نفوذ نکرده و به همین دلیل استقرار نیافته است. درست مانند انسانی که به کنار دیوار خانه ای می رسد و وارد آن نمی شود. به یقین چنین شخصی استقراری ندارد.

۱. انعام، آیه ۹۸.

۲. قرب الاسناد، ص ۳۸۲، ح ۱۳۴۵.

۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۷۲.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن، مردم را از بیزاری جستن از افراد، پیش از پایان عمرشان بر حذر می‌دارد؛ زیرا سرنوشت انسان‌ها در پایان عمرشان روشن می‌شود. حضرت می‌فرماید: «هر گاه خواستید از کسی بیزاری بجوید مهلت دهید تا زمان مرگش فرارسد که آن هنگام (اگر از گناهانش توبه نکرد و تزلزل ایمان یافت) زمان بیزاری جستن است»؛ (فَإِذَا كَانَتْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ مِنْ أَحَدٍ فَقُفُوهُ حَتَّى يَخْضُرَهُ الْمَوْتُ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقَعُ حَدُّ الْبَرَاءَةِ).

به این ترتیب درباره هیچ‌کس نمی‌توان حکم قطعی صادر کرد؛ نه افراد باایمان و نه افراد بی‌ایمان، زیرا ممکن است در پایان راه بر اثر عوامل مختلفی برگردد و اگر حکمی می‌شود باید حکم موقت و مرحله‌ای باشد.

نکته

عوامل پایداری ایمان

در این بخش نخست این خطبه، امام علیه السلام اشاره‌ای پرمعنا به تقسیم ایمان به دو قسم پایدار و ناپایدار فرموده است. اکنون سؤال این است که چه اموری سبب ثبات یا تزلزل ایمان می‌شوند؟

پاسخ این سؤال اجمالاً معلوم است، زیرا گناهان سنگین و بی‌توجهی به وظایف شرعی، به یقین از اسباب تزلزل ایمان و سرانجام بد است؛ ولی در آیات و روایات روی موارد خاصی تکیه شده است، از جمله:

همنشینی با بدان و منافقان؛ در آیه ۲۸ و ۲۹ سوره فرقان می‌خوانیم که بعضی از دوزخیان در قیامت از داشتن دوستان بد اظهار تأسف می‌کنند و می‌گویند: ﴿يَا وَيْلَتَا لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي﴾؛ «ای وای بر من کاش فلان (شخص گمراه) را به دوستی انتخاب نکرده بودم، او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آن‌که (یاد حق) به سراغ من آمده بود».

در آیه ۵۶ و ۵۷ سوره صافات از قول بعضی از بهشتیان می خوانیم که از فراز بهشت نگاهی به دوزخ می افکنند و به دوست گمراه دوزخی خود می گویند: «تَاللّٰهِ اِنْ كِدْتَ لَتُرْدِيْنَ * وَلَوْ لَا نِعْمَةُ رَبِّيْ لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِيْنَ»؛ «به خدا سوگند! نزدیک بود مرا (نیز) به هلاکت بکشانی و اگر نعمت پروردگارم نبود من (نیز) از احضارشدگان (در دوزخ) بودم».

در حدیثی نیز از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از آن حضرت پرسیدند: چه چیز ایمان را در انسان ثابت و راسخ می کند؟ در پاسخ فرمود: «الَّذِي يَثْبُتُ فِيهِ الْوَرَعُ، وَالَّذِي يُخْرِجُهُ مِنْهُ الطَّمَعُ؛ ورع و تقوا ایمان را در انسان تثبیت می کند و طمع، آن را بیرون می نماید».^۱

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «مَنْ كَانَ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا فَانْتَبَتْ لَهُ الشَّهَادَةُ بِالنَّجَاةِ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا فَاِنَّمَا ذَلِكَ مُسْتَوْدَعٌ؛ کسی که رفتارش با گفتارش هماهنگ است به نجات او گواهی ده، و آن کس که هماهنگ نیست ایمانش عاریتی است (و بر باد می رود)».^۲

امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز به «کمیل» راه پایدار بودن را نشان داد و فرمود: «يَا كَمِيلُ! اِنَّمَا تَسْتَحِقُّ اَنْ تَكُوْنَ مُسْتَقْرًا اِذَا لَزِمْتَ الْجَادَّةَ الْوَاضِحَةَ الَّتِي لَا تُخْرِجُكَ اِلَى عَوْجٍ وَلَا تَزِيلُكَ عَنْ مَنْهَجٍ مَا حَمَلْنَاكَ عَلَيْهِ وَهَدَيْنَاكَ اِلَيْهِ؛ ای کمیل! تنها در صورتی مستحق ثبات ایمان هستی که از جاده روشنیه که تو را به کژی نمی برد حرکت کنی و از روشی که به تو آموخته ایم و به سوی آن هدایت شده ای، جدا نشوی».^۳

البته عوامل ثبات و تزلزل ایمان منحصر به آنچه گفته شد نیست؛ ولی بخش مهمی را می توان در عوامل مذکور جست و جو کرد.

۱. خصال، ج ۱، ص ۹، ح ۲۹.

۲. کافی، باب فی علامة المَعَار، ج ۲، ص ۴۲۰، ح ۱.

۳. بشارة المصطفى، ص ۵۶.

بخش دوم

وَالْهَجْرَةَ فَائِمَةٌ عَلَىٰ حَدِّهَا الْأَوَّلِ مَا كَانَ لِلَّهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ
حَاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِرِّ الْأُمَّةِ وَمُعْلِنِهَا. لَا يَقَعُ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَىٰ أَحَدٍ إِلَّا
بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ. فَمَنْ عَرَفَهَا وَأَقْرَبَهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ. وَلَا يَقَعُ
اسْمُ الْأِسْتِضْعَافِ عَلَىٰ مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ فَسَمِعَتْهَا أُذُنُهُ وَوَعَاها قَلْبُهُ
إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَضْعَبٌ، لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ
لِلْإِيمَانِ، وَلَا يَعِي حَدِيثَنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ، وَأَخْلَامٌ رَزِينَةٌ.
أَيُّهَا النَّاسُ، سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي
بِطُرُقِ الْأَرْضِ، قَبْلَ أَنْ تَشْعَرَ بِرِجْلِهَا فِتْنَةً تَطَأُ فِي خِطَامِهَا، وَتَذْهَبُ
بِأَخْلَامِ قَوْمِهَا.

ترجمه

هجرت بر همان وضع نخستین خود باقی است! خداوند به کسانی که در روی زمین زندگی می‌کنند، خواه ایمانشان را پنهان سازند یا آشکار، نیازی ندارد (و اگر دستور به هجرت داده به مصلحت اهل ایمان است که بتوانند در برابر دشمن قوی شوند). و نام هجرت، درباره کسی اطلاق نمی‌شود مگر این‌که حجت خدا را بر روی زمین، بشناسد. آن‌ها که حجت خدا را بشناسند و به او ایمان آورند مهاجرند (هر چند ظاهراً سفری نکرده باشند) و نام مستضعف بر کسی که حجت به او رسیده و گوشش آن را شنیده و قلبش آن را حفظ کرده نهاده نمی‌شود. (بدانید) شناخت موقعیت ما کاری است بس دشوار که جز بنده مؤمنی که خداوند قلبش را به وسیله ایمان آزموده است آن را پذیرا نمی‌شود و احادیث ما را جز سینه‌ها و افکار امین و عقل‌های وزین درک نمی‌کنند.

ای مردم! از من سؤال کنید پیش از آن که مرا از دست بدهید، زیرا من به راه‌های آسمان از راه‌های زمین آشناترم! (آری پیرسید) پیش از آن که فتنه و فساد، سرزمین شما را همچون شتر لجام‌گسیخته لگدمال کند (و سایه شوم خود را همه جا بگستراند) و عقل‌های مردم را برباید.

شرح و تفسیر

هر چه می‌خواهید پیرسید

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به سه نکته مهم اشاره می‌فرماید: نخست، تفسیر روشنی از مسئله هجرت می‌کند. می‌دانیم که در آغاز دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه، نشانه ایمان، هجرت بود؛ یعنی کسانی که در مناطق دیگر از جمله مکه ایمان پیدا می‌کردند باید به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شتافتند؛ هم تعالیم اسلام را فرا می‌گرفتند و هم جمعیت مؤمنان را با حضور خود تقویت می‌کردند؛ ولی بعد از سيطرة اسلام بر جزیره العرب، هجرت ظاهراً مفهومی خود را از دست داد. دیگر لزومی نداشت کسانی که در مناطق دیگر ایمان پیدا کرده‌اند به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بشتابند؛ ولی هجرت به مفهوم دیگری که در واقع روح همان هجرت نخستین است، پایدار ماند. امام علیه السلام اشاره به این معنای هجرت می‌کند و می‌فرماید: «هجرت بر همان وضع نخستین خود باقی است. خداوند به کسانی که در روی زمین زندگی می‌کنند، خواه ایمانشان را پنهان سازند یا آشکار، نیازی ندارد (و اگر دستور به هجرت داده به مصلحت اهل ایمان است که بتوانند از این طریق در مقابل دشمن قوی شوند)»؛ «وَالْهَجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَىٰ حَدِّهَا الْأَوَّلِ. مَا كَانَ لِلَّهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ حَاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِرٍّ^۱ الْأُمَّةِ وَمُعَلِّمِهَا^۲».

۱. «مستسر» از ریشه «سر» گرفته شده و به معنای کسی است که در پی اخفا کردن چیزی است.

۲. مطابق آنچه در بالا آمد «ما» در جمله «ما کان لله...» نافی است؛ ولی بعضی از شارحان نهج البلاغه «ما» را

«اُمَّة» (به کسر همزه) در این عبارت به معنای حالت است و در این جا به ایمان اشاره می‌کند؛ یعنی کسی که ایمان خود را پنهان سازد؛ ولی بعضی اُمَّة (با ضم همزه) خوانده‌اند که بر طبق آن، معنای جمله این می‌شود: آن افرادی از اُمَّت اسلامی که ایمان خود را پنهان کنند و آن افرادی که ایمان خود را آشکار سازند. سپس امام علیه السلام بعد از این بیان اجمالی به شرح معنای هجرت در کلامی شفاف می‌پردازد، می‌فرماید: «نام هجرت، درباره کسی اطلاق نمی‌شود مگر این‌که حَجَّت خدا را بر روی زمین، بشناسد. آن‌ها که حجت خدا را بشناسند و به او ایمان آورند مهاجرند (هر چند ظاهراً سفری نکرده باشند) و نام مستضعف بر کسی که حجت به او رسیده و گوشش آن را شنیده و قلبش آن را حفظ کرده نهاده نمی‌شود»؛ (لَا يَفْعُ اسْمُ الْهَجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ. فَتَنْ عَرَفَهَا وَأَقْرَبَ بِهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ. وَلَا يَفْعُ اسْمُ الْأِسْتِضْعَافِ عَلَى مَنْ بَلَغَتْهُ الْحُجَّةُ فَسَمِعَتْهَا أُذُنُهُ وَوَعَاَهَا قَلْبُهُ).^۱

عصاره کلام امام علیه السلام این است که هجرت در هر زمان و هر مکانی همچون عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باقی و برقرار است؛ اما نه به این معنا که اهل ایمان از جایی به جای دیگر بروند، بلکه به این معنا که حجت خدا را یعنی جانشین واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و به تعبیر روایت معروف نبوی، امام زمان خود را بشناسند و به او ایمان آورند؛ خواه این امر از طریق هجرت مکانی صورت گیرد یا بدون آن. کسی که امام زمان خود را بشناسد مهاجر واقعی است، زیرا هدف از هجرت که شناخت حجت خدا در زمین است برای او حاصل شده و کسانی که چنین نباشند

→ زمانیه به معنای «مادام» دانسته‌اند و گفته‌اند: مفهوم جمله این است: تا زمانی که خداوند نیاز به ایمان مردم دارد، هجرت باقی و برقرار است و نیاز در این جا به معنای طلب و ناظر به همان اوامر و نواهی خداوند، خطاب به مردم است؛ ولی معنای اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

۱. توجه داشته باشید که در بعضی نسخ صبحی صالح «الا» پس از «علی أحد» حذف شده ولی در نسخه تصحیح شده موجود است و جمله بدون «الا» معنای درستی ندارد.

مستضعف‌اند که گاه معذورند و گاه غیر معذور. آن‌ها که راه برای شناخت نداشته باشند معذورند و آن‌ها که راه برای شناخت داشته باشند و عمل نکنند غیر معذورند.

«مستضعف» در قرآن و روایات اسلامی به دو معنا اطلاق شده است: یکی کسانی که از نظر زندگی مادی در فشارند؛ مانند آنچه در آیه ۵ سوره قصص آمده، می‌فرماید: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»؛ «ما اراده کرده‌ایم که بر مستضعفان زمین نعمت بخشیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم». این آیه اشاره‌ای به داستان بنی اسرائیل و فرعونیان است و اصل کلی را در باب مستضعفان بیان می‌کند.

دوم، کسانی که از نظر دینی در فشار واقع شده‌اند و قادر بر هجرت از محل زندگی خود نیستند؛ قرآن مجید درباره آن‌ها می‌گوید: «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا»^۱. این آیه ناظر به مسلمانان مکه است که توانایی هجرت نداشتند و مشرکان به آن‌ها اجازه نمی‌دادند مراسم دینی خود را آزادانه انجام دهند. قرآن، مسلمانان مدینه را تشویق به نجات آن‌ها از چنگال مشرکان می‌کند و نام مستضعف بر آن‌ها می‌نهد.

گاه این واژه در روایات معنای سومی نیز دارد و آن کسی است که توانایی تحقیق درباره حق و شناخت آن را ندارد؛ خواه بر اثر ضعف فکری باشد یا عدم دسترسی به منابع تحقیق. در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که از آن حضرت درباره مستضعف سؤال کردند، فرمود: «هُوَ الَّذِي لَا يَهْتَدِي حِيلَةً إِلَى الْكُفْرِ فَيَكْفُرُ وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى الْإِيمَانِ، لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْفُرَ»؛

مستضعف کسی است که راهی برای شناخت کفر و ایمان ندارد؛ نه می تواند ایمان را اختیار کند و نه می تواند کفر را بپذیرد.^۱

منظور امام علیه السلام در خطبه مورد بحث همین معنای سوم است.

درباره حقیقت مهاجرت، در بخش نکات، شرح بیشتری خواهیم داد.

سپس امام علیه السلام نکته دوم را بیان می فرماید: «شناخت موقعیت ما کاری است بس دشوار که جز بنده مؤمنی که خداوند قلبش را به وسیله ایمان آزموده است آن را پذیرا نمی شود و احادیث ما را جز سینه ها و افکار امین و عقل های وزین درک نمی کنند»؛ (إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَضْعَبٌ^۲، لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ، وَلَا يَعِي^۳ حَدِيثَنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ، وَأَخْلَامٌ رَزِينَةٌ^۴).

نظیر این تعبیر امام علیه السلام در احادیث دیگر نیز از امامان معصوم علیهم السلام رسیده است و ممکن است اشاره به روایات دقیق و عمیق توحیدی مربوط به صفات جمال و جلال خدا و مقامات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصوم علیهم السلام و نفوذ آنها در جهان تکوین به اذن خدا و شفاعت گسترده آنان از خاطیان امت و آگاهی آنها بر غیب و حوادث آینده به تعلیم الهی، باشد که هر کسی توان تحمل آنها را ندارد، زیرا بسیاری از ناآگاهان، صفات خدا را همچون صفات مخلوقات می پندارند و پیامبر صلی الله علیه و آله و امام معصوم را در حد انسانی معمولی. بدیهی است که این گونه افراد تحمل پذیرش آن احادیث را ندارند، همان گونه که در بعضی از خطبه های نهج البلاغه آمده است که وقتی امیر مؤمنان علی علیه السلام بخشی از اخبار غیبی را بیان

۱. الکافی، ج ۲، باب المستضعف، ص ۴۰۴، ح ۱.

۲. «مستضعب» از ریشه «صعب» به معنای مشکل شمردن و دشوار دانستن چیزی است و آمدن این دو واژه (صعب و مستضعب) پشت سر یکدیگر برای تأکید است.

۳. «یعی» از ریشه «وعی» بر وزن «سعی» به معنای فهمیدن و حفظ کردن است.

۴. «رزینه» از «رزان» به معنای وقار گرفته شده و رزین به شخص باوقار و متین و سنگین و آرام گفته می شود.

فرمود، افراد ضعیف و نادانی که توان پذیرش آن را نداشتند حضرت را (نَعُوذُ بِاللَّهِ) به دروغ گفتن متهم کردند.

نمونه‌ای از این مقامات در قسمت آخر همین خطبه آمده است که به یقین همه توان درک و تحمل آن را ندارند.

رابطه این قسمت از این بخش خطبه با آنچه امام علیه السلام درباره مسئله هجرت بیان فرمود این است که مهاجران برای معرفت امام زمان خود باید سینه‌ای وسیع و روحی گسترده و فکری پرمایه داشته باشند تا بتوانند از این چشمه‌های پرفیض الهی بهره کافی ببرند.

سپس در سومین و آخرین نکته، خطاب به عموم مردم می‌فرماید: «ای مردم! از من سؤال کنید پیش از آن که مرا از دست بدهید، زیرا من به راه‌های آسمان از راه‌های زمین آشناترم. (آری برسید) پیش از آن که فتنه و فساد، سرزمین شما را همچون شتر لجام‌گسیخته لگدمال کند (و سایه شوم خود را همه جا بگستراند) و عقل‌های مردم را برباید؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَلَا نَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ، قَبْلَ أَنْ تَشْعَرَ بِرَجْلِهَا فِتْنَةً تَطَأُ فِي خِطَامِهَا،^۲ وَتَذْهَبُ بِأَحْلَامِ^۳ قَوْمِهَا).

این سخن از همان احادیث صعب و مستصعب است که ناآگاهان به مقامات معصومین علیهم السلام، آن را بر نمی‌تابند؛ ولی بارها علی علیه السلام آن را فرموده و به هر سؤالی از هر کسی پاسخ داده است.

۱. «تشعر» که از «شعور» بر وزن «شعور» گرفته شده، معانی مختلفی دارد از جمله به معنای هجوم است که متناسب با جمله بالاست و نیز از معنای آن بلند کردن و بالا بردن است و بالا بردن پا به معنای شروع حرکت است؛ یعنی پیش از حرکت فتنه.

۲. «خطام» به معنای زمام و دهنه شتر و مانند آن است و جمله «تَطَأُ فِي خِطَامِهَا» کنایه از این است که آن فتنه همچون شتر افسارگسیخته همه جا را لگدمال می‌کند.

۳. «احلام» جمع «حلم» بر وزن «نهم» به معنای عقل است و گاه به معنای خواب و رؤیا نیز آمده و در این جا مراد، معنای اول است.

جالب این‌که این سخن، تنها در منابع شیعه نیامده است، دانشمندان اهل سنت نیز از آن حضرت نقل کرده‌اند؛ یحیی بن سعید بن مسیب مطابق نقل الاستیعاب می‌گوید: «مَا كَانَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقُولُ سَلُونِي غَيْرَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ؛ از مردم کسی جمله «هر چه می‌خواهید از من پرسید» را بر زبان جاری نکرد، جز علی بن ابی‌طالب».^۱

در همان کتاب از ابوالطفیل نقل می‌کند که من، علی عليه السلام را دیدم خطبه می‌خواند و می‌گفت: «سَلُونِي فَوَاللَّهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أُخْبِرْتُكُمْ؛ وَ سَلُونِي عَنْ كِتَابِ اللَّهِ فَوَاللَّهِ مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَأَنَا أَعْلَمُ أَبْلِيلٍ نَزَلَتْ أَمْ يَنْهَارٍ أَمْ فِي سَهْلٍ أَمْ فِي جَبَلٍ؛ هر چه می‌خواهید از من سؤال کنید، به‌خدا سوگند! از چیزی سؤال نمی‌کنید مگر این‌که پاسخ آن را به شما می‌گویم، از قرآن از من پرسید، به‌خدا قسم! من می‌دانم کدام آیه در شب نازل شد و کدام در روز و کدام در دشت و کدام در کوه».^۲

در حدیثی از عبدالله بن عباس در همان کتاب استیعاب آمده است که می‌گوید: «وَاللَّهِ لَقَدْ أُعْطِيَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الْعِلْمِ وَأَيْمُ اللَّهِ لَقَدْ شَارَكَكُمْ فِي الْعُشْرِ الْعَاشِرِ؛ به‌خدا سوگند! علی بن ابی‌طالب عليه السلام از نه‌دهم علوم و دانش‌ها (به لطف پروردگار) بهره‌مند است و به‌خدا سوگند! در یک دهم باقی مانده (که در اختیار مردم است) شریک است».^۳

این سخن را با حدیث دیگری پایان می‌دهیم: محمد بن یوسف بلخی شافعی در کتاب خود چنین آورده است:

«از علی عليه السلام روایت شده است که روزی در مجلسی عمومی فرمود: سَلُونِي

۱. استیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۳.

۲. همان، ص ۱۱۰۷.

۳. همان، ص ۱۱۰۴.

قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي...؛ از من سؤال کنید پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من درباره آسمان‌ها سؤال کنید که با همه بخش‌های آن آشنا هستم. مردی از میان جمعیت برخاست و گفت: ای پسر ابوطالب اکنون که چنین ادعایی کردی بگو ببینم در این ساعت جبرئیل کجاست؟ امام علیه السلام مقدار کمی سکوت کرد و در فکر فرو رفت سپس سر برداشت و فرمود: من همه آسمان‌های هفتگانه را جست‌وجو کردم و جبرئیل را نیافتم و تصور می‌کنم تو جبرئیل باشی. سؤال‌کننده گفت: آفرین! آفرین بر تو ای فرزند ابوطالب! پروردگارت به تو بر فرشتگان مباحث می‌کند. این سخن را گفت و سپس از نظر حاضران پنهان شد.^۱ در ضمن، آگاه‌تر بودن حضرت به راه‌های آسمان‌ها به دلیل اهمیتی است که آسمان‌ها نسبت به زمین دارند.

نکته

نقش هجرت در اسلام

می‌دانیم که تاریخ اسلام بر اساس هجرت نوشته شده است؛ یعنی مسلمانان مبدأ تاریخ خود را نه میلاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفته‌اند و نه بعثت او، بلکه مبدأ را سال هجرت قرار داده‌اند و این نشان می‌دهد که مهم‌ترین فصل زندگی مسلمانان هجرت است و در واقع هجرت بود که صفحه جدیدی در تاریخ اسلام گشود و سرآغاز حکومت اسلامی و پیشرفت مسلمانان در همه زمینه‌ها شد.

محیط مکه علی‌رغم تبلیغات سیزده ساله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آمادگی برای پذیرش اسلام به‌طور کامل نداشت، زیرا سران زورمند قریش سعی داشتند هر حرکتی را که بر ضد خود می‌دیدند در نطفه خفه کنند؛ آن‌ها بت‌پرستی را حافظ

۱. احقاق الحق، ج ۷، ص ۶۲۱. همین روایت با کمی تفاوت در بحارالانوار (از کتاب فضائل شاذان بن جبرئیل، ص ۹۸) ج ۳۹، ص ۱۰۸، ج ۱۳ نقل شده است.

منافع کثیف خود و توحید را مزاحم می دانستند، ولی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گروهی از جوانان پاکدل را در این مدت، آهسته آهسته تربیت کرد و قبل از آن که خود به مدینه هجرت کند آن‌ها را به مدینه فرستاد. جمعی از پاکدلان مدینه به آن‌ها پیوستند و با یکدیگر هم پیمان شدند و در چنین شرایطی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه آمد و مورد استقبال واقع شد و آزادانه به نشر اسلام پرداخت و نخستین مسجد، بسیار زود ساخته شد.

هجرت به عنوان فریضه‌ای الهی همچنان ادامه یافت؛ یعنی هر کس در هر کجا از جزیره العرب مسلمان می شد می بایست به مدینه نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بشتابد و جمعیت مسلمانان را تقویت کند و آن‌ها که مهاجرت نمی کردند طبق صریح آیه، مشمول ولایت اسلامی نبودند: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا»^۱.

سرانجام هنگام فتح مکه که اسلام سایه خود را بر همه منطقه گسترانید موضوع هجرت ظاهراً پایان یافت و افرادی که بعد از آن تاریخ از مکه به مدینه می آمدند جزء مهاجران محسوب نمی شدند و طبق روایت مشهوری پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ فَتْحِ مَكَّةَ؛ بعد از فتح مکه هجرتی در کار نیست»^۲. سپس هجرت مفهوم وسیع و گسترده تری پیدا کرد؛ کسانی که از بلاد کفر به بلاد اسلام می رفتند، همچنین کسانی که برای دفع شر دشمنان اسلام از منطقه‌ای به منطقه دیگری منتقل می شدند از مهاجرین محسوب می گردیدند، لذا در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خوانیم: «أَيُّهَا النَّاسُ هَاجِرُوا وَتَمَسَّكُوا بِالْإِسْلَامِ فَإِنَّ الْهِجْرَةَ لَا تَنْقُطُ مَا دَامَ الْجِهَادُ؛ ای مردم! هجرت کنید و اسلام را محکم بگیرید، زیرا هجرت تا زمانی که جهاد برپاست قطع نمی شود»^۳.

۱. انفال، آیه ۷۲.

۲. امالی صدوق، ص ۵۸۹، ح ۱۴؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۶۵۴، ح ۴۶۲۵۱.

۳. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۶۵۶، ح ۴۶۲۶۰.

سپس از این معنا هم فراتر رفت و هجرت درونی و معنوی، افزون بر هجرت بیرونی و مکانی، بر آن افزوده شد، همان‌گونه که در احادیث متعددی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ الْخَطَايَا وَالذُّنُوبَ؛ مهاجر کسی است که از خطایا و گناهان هجرت کند».^۱

حتی در حدیثی از علی علیه السلام می‌خوانیم: «يَقُولُ الرَّجُلُ هَاجَرْتُ وَلَمْ يُهَاجِرْ إِنَّمَا الْمُهَاجِرُونَ الَّذِينَ يَهْجُرُونَ السَّيِّئَاتِ وَلَمْ يَأْتُوا بِهَا؛ بعضی می‌گویند: ما مهاجرت کردیم در حالی که مهاجرت نکرده‌اند؛ مهاجران واقعی کسانی هستند که از گناهان هجرت کنند و هرگز آن‌ها را انجام ندهند».^۲ به این ترتیب کسانی که هجرت مکانی کنند اما هجرت معنوی و درونی نداشته باشند، یعنی از گناهان دوری نکنند در زمره مهاجران واقعی نیستند.

دلیل این‌گونه توسعه در مفهوم هجرت روشن است؛ زیرا روح و جان هجرت، رفتن از کفر به سوی ایمان و از عصیان به سوی اطاعت است. از همین رهگذر در خطبه مورد بحث، معرفت امام هر زمان و رسیدن به خدمت او برای فراگیری معارف دینی به‌عنوان هجرت شناخته شده است.



۱. نزهة الناظر (حلوانی)، ص ۲۳، ذیل ح ۵۸.

۲. سفینة البحار، ج ۸، ص ۶۲۸.

وَمِنْ خُطْبَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

يَحْمَدُ اللَّهَ وَيَتْنِي عَلَى نَبِيِّهِ وَيَعِظُ بِالتَّقْوَى

از خطبه‌های امام عليه السلام است

که در آن حمد خدا می‌گوید و بر پیامبر صلی الله علیه و آله ثنا می‌فرستد و به رعایت تقوا
و پرهیزکاری سفارش می‌کند^۱

صفحه ۵۳۷

بخش اول

,k\ °Iq q Å, ç Üe ò iB a Å «ÄWE, ½Bß A { k-e E
k\ -°I è Å

۱. سند خطبه:

ابن ابی‌الحدید در شرح خود، ج ۱۳، ص ۱۱۴ درباره این خطبه می‌گوید: بدان این خطبه از برجسته‌ترین
خطبه‌های مولا عليه السلام و از کلمات کم‌نظیر آن حضرت است و انواع صنایع بدیع و فصاحت و بلاغت که خالی از
هرگونه تکلفی است در آن به کار رفته است. خطیب معروف عرب، ابن نباته بسیاری از تعبیرات این خطبه را
گرفته و در جای جای خطبه‌های خود برای زیبا ساختن آن‌ها به کار برده است.

نویسنده مصادر نهج البلاغه بعد از نقل این عبارت چنین نتیجه می‌گیرد که ابن ابی‌الحدید این خطبه را در
جای دیگری غیر از نهج البلاغه نیز یافته است به خصوص این که ابن نباته متوفای سال ۳۷۴ مدتی قبل از
تألیف نهج البلاغه از دنیا چشم بر بسته است. آمدی نیز بخش‌هایی از این خطبه را در غرر الحکم آورده است.

(مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۲)

وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ دَعَا إِلَى طَاعَتِهِ، وَقَاهَرَ أَعْدَاءَهُ جِهَادًا
عَنْ دِينِهِ؛ لَا يَشْبِيهِ عَنِ ذَلِكَ أَجْتِمَاعٌ عَلَى تَكْذِيبِهِ، وَالْتِمَاسٌ لِإِطْفَاءِ نُورِهِ.

صفحة ٥٤١

بخش دوم

/ Unl BÄ½ ÜÄ½ , UoÄBÜY le B¹/²B₁,&I ÜMA - TAB
½Bür °q»NlC °AkÄE , °e NlC °Ak ½I, UoÄ R -°IANjBM
É «NlC [N] ; -°ÄÜÄ½ ,NÜÄ; -°BèÄA qmM ûf ; ½BPI AB
,i ä -°In ,t M I k { ,tB ½a IÖ â ; ½¼ -ÄÜB½ AB
,kd a°A-aï ,îB-w I BTwI ,î â Iö TI ,î qû°IRBÄ n
/c û °A;zn ,c oé°A ô ,kÄ °I û i

صفحة ٥٤٥

بخش سوم

ù ÄB°A TE ,j «w ä M äB¹/²Bk°I/²B₁!&I jBLÄ&I &Bù
a Ä MS û ç ,B çÄ üMS ùpE ,B çÄ { HMR ß kç B»f /¼ç
B k°IS ½ »I ,Bª f MS iB»E ,Bp qMS ùo{ Ekç B»f /BçÄ
nB , é Ü»Io { E, é ½ç fS »Bù ,B«e e j ½ Tj oi E ,Bª HM
,çB Ä ITz ½n ½E ,çBÜ-°I «â ò ç ½ ù/Bk B«-w ,Bk Bk k]
,Bo Äw [] FT½Bo ùp è Ä½BL°i çBw ,BL °ñBÄ ,BLf k k { nB
,BnB çE -e ½BnÄç Ä ,Bk Ä ö h ½Bj ç IA ,Bj -i k ÄM
kç«A¹p « °A Ä MAÜÜj m°Ä w » /Bn ½E Ä ù ,Bn kç ½B
,nA°I MS »F-çI ,nB«°A ÄAe q e p ;JBÄ °I ä Ü»I ,JAmÄ°I ½E
, fBM «ÄE , fÄBk°I ù °BÄES »ß; m°AÄÜPI X°IAâ n
Bze U ° nB»¼ß ;ÄBÄTwI BÄh UAB» ß ù a°¼Bf
«Bª E BMÖe EA»Bf» ,BMAqA°I ,BM « °I °&I NÄ ù/BÄÜI
/ çB Ä , j Aª½ ù

صفحة ۵۵۳

بخش چهارم

/ ʔ L½ov h TĀB BM, fq ùḅ ū TĀBMB½&I jBLĀAĀnB
 / TĀ ċ B-M₄ «k½, TūwEB-M₄ «U½ »B; °BĀM °ĀC AnjBM
 B-ĀTWA¼ °B̄UoXĀ ,¼ °BU Ā] n ù,ö h-°I Mq»kċ¼F
 / Fe nÑé ūM «Ā BĀBĀ , °wn Āḅ TĀBM fBA &I

صفحة ۵۵۷

بخش پنجم

ù ù w k fMAfodU / L°I ʔĀAoL I ,Ç n IA¼qA
 «½RB¼ ½ »Bù/ °&I ʔ Ä °BMA ʔ Āv U , Tkv E
 ,Ak { RB½ TMÑ E °wn Öe MÖe ùoÄ½ ʔĀ {Aoù ʔĀ
 «°B ½B , ʔ-Āc°B ; ½ »B/A YK] TwI ,&I ʔĀ o] Ei ċ
 /] E k½ { Ñ °¼Bù ū v ° U BĀB½

خطبه در یک نگاه

این خطبه که از درخشان‌ترین خطبه‌های امیرمؤمنان علی علیه السلام است از چند بخش تشکیل شده است:

در بخش اول شکر و سپاس خداوند را می‌گوید و شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دهد و از پیروزی آن حضرت بر دشمنانش به لطف پروردگار سخن می‌گوید.

در بخش دوم، ضمن تأکید بر مسئله تقوا، همگان را به آمادگی برای سفر آخرت دعوت می‌کند و از پایان زندگی و مشکلات مر و حوادث پس از آن سخن می‌گوید.

در بخش سوم، ضمن تأکید بر ناپایداری دنیا و شرح عذاب دردناک الهی در قیامت که در انتظار مجرمان است از سرنوشت لذت‌بخش صالحان در سرای دیگر و نعمت‌های بی‌نظیر بهشتی و آرامش کامل و پاداش عظیم و فناپذیر آن‌ها بحث می‌کند.

در بخش چهارم، بار دیگر امام علیه السلام به آنچه در بخش دوم بیان فرموده باز می‌گردد و با تعبیرات جدیدی همه را تشویق به آمادگی برای سفر آخرت می‌کند. در بخش پنجم که آخرین بخش خطبه است اصحاب و یاران خود را مخاطب ساخته و از حرکات عجولانه و قیام‌های بی‌ثمر و تصمیم‌های خام برای نیل به شهادت و مانند آن، بر حذر می‌دارد و تصریح می‌کند که اگر در مسیر حق باشید، در بستر هم بمیرید شهید خواهید بود.

بخش اول

أَحْمَدُهُ شُكْرًا لِإِنْعَامِهِ، وَأَسْتَعِينُهُ عَلَى وَظَائِفِ حُقُوقِهِ، عَزِيزَ
الْجُنْدِ، عَظِيمَ الْمَجْدِ
وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ دَعَا إِلَيَّ طَاعَتِهِ، وَقَاهَرَ أَعْدَاءَهُ
جِهَادًا عَنِ دِينِهِ؛ لَا يَشْنِيهِ عَنِ ذَلِكَ اجْتِمَاعٌ عَلَى تَكْذِيبِهِ، وَالْتِمَاسُ
لِلْإِطْفَاءِ نُورِهِ

ترجمه

خداوند را به پاس نعمت‌هایش ستایش می‌کنم و برای ادای حقوق و اطاعت فرمان‌هایش از او یاری می‌طلبم، خداوندی که سپاهش شکست‌ناپذیر و مجد و عظمتش بزرگ است و گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست. انسان‌ها را به اطاعت پروردگار دعوت کرد و با دشمنان خدا از طریق جهاد برای دین حق، پیکار کرد و پیروز شد. هرگز هماهنگی و اتحاد دشمنانش در تکذیب وی و تصمیم بر خاموش کردن نورش او را از مسیر خود باز نداشت.

شرح و تفسیر

پیامبر رحمت و جهاد

امام علیؑ در این بخش، از حمد و سپاس خداوند آغاز می‌کند و می‌گوید: «خداوند را به پاس نعمت‌هایش ستایش می‌کنم و برای ادای حقوق و اطاعت فرمان‌هایش از او یاری می‌طلبم. خداوندی که سپاهش شکست‌ناپذیر و مجد

و عظمتش بزر است»؛ (أَحْمَدُهُ شُكْرًا لِإِنْعَامِهِ، وَأَسْتَعِينُهُ عَلَيَّ وَظَائِفِ حُقُوقِهِ؛ عَزِيزَ الْجُنْدِ، عَظِيمَ الْمَجْدِ^۱).

تعبیر به «وظایف حقوق» ممکن است اشاره به واجبات الهی، مانند نماز، روزه، خمس و زکات باشد که جز با توفیق الهی به طور کامل انجام نمی‌شود و ممکن است اشاره به حقوق الهی ناشی از نعمت‌هایی همچون گوش، چشم، عقل، هوش، جوانی و سلامت باشد، چون هر کدام شکری را می‌طلبد.

سپس به ذکر شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و بعضی از اوصاف برجسته آن حضرت پرداخته، چنین می‌فرماید: «شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست. انسان‌ها را به اطاعت پروردگار دعوت کرد و با دشمنان خدا، از طریق جهاد برای دین حق، پیکار کرد و پیروز شد. هرگز هماهنگی و اتحاد دشمنانش در تکذیب وی و تصمیم بر خاموش ساختن نورش، او را از مسیر خود باز نداشت»؛ (وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ دَعَا إِلَيَّ طَاعَتِهِ، وَقَاهَرَ أَعْدَاءَهُ جِهَادًا عَنِ دِينِهِ؛ لَا يَشْنِيهِ^۲ عَنْ ذَلِكَ اجْتِمَاعُ عَلَيَّ تَكْذِيبِهِ، وَالْتِمَاسُ لِإِطْفَاءِ نُورِهِ).

امام علیه السلام در این قسمت از کلامش به دو نکته مهم از زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره فرموده است: نخست این‌که او همواره در پیکار با دشمنان پیروز می‌شد و این دلیل روشنی بر مدیریت صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله در برنامه‌های مبارزاتی و جنگی با دشمن است، افزون بر عنایات و امدادهای الهی. دیگر این‌که هرگز اتحاد دشمنان در برابر او در عزم و اراده آن حضرت تأثیر نمی‌گذاشت و او را ناتوان نمی‌ساخت و از برنامه خود منصرف نمی‌کرد؛ شجاعانه پیش می‌رفت و به مقصود خود می‌رسید.

۱. «مجد» به معنای گستردگی، شرافت، جلالت، شکوه، جلال و عظمت آمده است و این صفت به‌طور کامل مخصوص خداوند است.

۲. «یثنیه» از ریشه «ثنی» بر وزن «سعی» در اصل به معنای پیچیدن خبری است و هنگامی که با «عطف»، بر وزن «کتف» همراه شود، به معنای پیچیدن پهلو و کنایه از بی‌اعتنایی و انصراف از چیزی است.

معروف است هنگامی که پیامبر ﷺ در مکه بود سران قریش به آن حضرت گفتند: تو به بت‌های ما بدگویی می‌کنی و ما را سفیه می‌شمی و اتحاد جمعیت ما را به پراکندگی مبدل ساخته‌ای! اگر هدفت به دست آوردن مال است هر چه می‌خواهی به تو می‌دهیم. اگر طالب مقامی، مقام برجسته‌ای به تو خواهیم داد و اگر این برنامه‌ها ناشی از بیماری توست به درمانت می‌پردازیم، پیامبر ﷺ فرمود: هیچ یک از این‌ها نیست، بلکه خداوند مرا به‌عنوان رسولش به سوی شما فرستاده و کتابی بر شما نازل کرده است. اگر آنچه را که آوردم می‌پذیرید در دنیا و آخرت بهره‌مند خواهید شد و اگر نپذیرید صبر می‌کنم تا خداوند میان من و شما دوری کند.

سران قریش رو به عمویش ابوطالب کردند و گفتند: از او بخواه که به بت‌های ما بد نگوید یا با هم پیکار می‌کنیم تا یکی از دو گروه - ما و آن‌ها - از بین برود. پیامبر ﷺ فرمود: «يَا عَمَّاهُ لَوْ وُضِعَتِ الشَّمْسُ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرُ فِي شِمَالِي مَا تَرَكْتُ هَذَا الْقَوْلَ حَتَّى أَنْفَذَهُ أَوْ أُقْتَلَ دُونَهُ؛ ای عمو! اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند (و بر همه منظومه شمسی مرا حاکم کنند) من دست از برنامه خود بر نمی‌دارم تا آن را به انجام برسانم یا در این راه کشته شوم».^۱



۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۷؛ مجمع البیان، ج ۸، ص ۷۲۶ و سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۷۲.

بخش دوم

فَاعْتَصِمُوا بِثِقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّ لَهَا حَبْلاً وَثِيقاً عَزُوتُهُ، وَمَعْقِلاً مَنِيعاً
ذُرُوتُهُ، وَبَادِرُوا أَلْمُوتَ وَعَمْرَاتِهِ، وَأَمْهَدُوا لَهُ قَبْلَ حُلُولِهِ، وَأَعِدُّوا لَهُ
قَبْلَ نُزُولِهِ: فَإِنَّ أَلْغَايَةَ أَلْقِيَامَةَ؛ وَكَفَى بِذَلِكَ وَاعِظاً لِمَنْ عَقَلَ، وَمُعْتَبِراً
لِمَنْ جَهَلَ! وَقَبْلَ بُدُوعِ أَلْغَايَةِ مَا تَعْلَمُونَ مِنْ ضَيْقِ أَلْأَرْمَاسِ، وَشِدَّةِ
أَلْإِبْلَاسِ، وَهَوْلِ أَلْمُطَّلَعِ، وَرَوْعَاتِ أَلْفَرْعِ، وَأَخْتِلَافِ أَلْأَضْلَاعِ،
وَأَسْتِكَائِ أَلْأَسْمَاعِ، وَظُلْمَةِ أَللَّحْدِ، وَخَيْفَةِ أَلْوَعْدِ، وَغَمِّ أَلضَّرِيحِ، وَرَدَمِ
أَلصَّفِيحِ.

ترجمه

به رشته تقوا چنگ زنید، زیرا رشته‌ای است با دستاویزهای محکم و پناهگاهی است که قلۀ آن بلند و اطمینان‌بخش است، (با اعمال صالح) به استقبال مر و سختی‌هایش بروید، و پیش از فرارسیدنش آماده آن شوید و هرگونه وسیله نجات را قبل از نزول مر فراهم سازید، زیرا پایان کار همه قیامت است، و مر برای اندرز خردمندان کفایت می‌کند و وسیله عبرتی برای جاهلان است و پیش از فرارسیدن قیامت، مشکلاتی است که می‌دانید، از جمله تنگی قبرها، شدت غم و اندوه، ترس از حوادث قیامت، بیم و وحشت پی‌درپی، درهم فرو رفتن استخوان‌ها (بر اثر فشار قبر)، کر شدن گوش‌ها، تاریکی لحد، ترس از وعده عذاب، غم و اندوه تنگنای گور و پوشانده شدن آن از سنگ‌ها (و سرانجام، خفتن در زیر خروارها سنگ و خاک!).

شرح و تفسیر

مشکلاتی که در پیش رو دارید!

امام علیه السلام در این بخش بعد از حمد و سپاس الهی و شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله، به مهمترین موضوع سرنوشت ساز در زندگی انسانها، یعنی تقوا می پردازد و می فرماید: «به رشته تقوا چنگ زنید، زیرا رشته ای است با دستاویزهای محکم و پناهگاهی است که قلّه آن بلند و اطمینان بخش است»؛
(فَاعْتَصِمُوا بِثِقْوَى اللَّهِ، فَإِنَّ لَهَا حَبْلًا وَثِيقًا عُرْوَتَهُ، وَمَعْقَلًا مَنِيعًا ذُرْوَتَهُ^۳).

در حقیقت، عالم دنیا به منزله چاهی فرض شده که نجات از مشکلات آن جز با چنگ زدن به ریسمانی محکم که همان تقواست ممکن نیست و بار دیگر به محلی تشبیه شده که مرکز طوفانهاست و برای نجات از عوارض منفی آن باید به دامنه کوه بلندی پناه برد و به این ترتیب، تقوا، هم وسیله نجات است، از حضيض ذلت به اوج سعادت و عزت، و هم عاملی است برای دفاع در مقابل طوفان شهوات و هوا و هوسها.

سپس امام علیه السلام یکی از مهم ترین وسایل عبرت و اندرز را نام می برد و آن را به صورت دقیق و تکان دهنده ترسیم می کند، می فرماید: «و (با اعمال صالح) به استقبال مر و سختی هایش بروید، پیش از فرارسیدنش آماده آن شوید و هرگونه وسیله نجات را قبل از نزول مر فراهم سازید چراکه پایان کار همه قیامت است و مر برای اندرز خردمندان کفایت می کند و وسیله عبرتی برای جاهلان است»؛ (وَبَادِرُوا الْمَوْتَ وَغَمْرَاتِهِ،^۴ وَأْمَهُدُوا لَهُ قَبْلَ حُلُولِهِ، وَأَعِدُّوا

۱. «معقل» به معنای ملجأ و پناهگاه و کوه بلند است، از «عقل» به معنای منع گرفته شده است.

۲. «منیع» از «منع» به معنای نفوذناپذیر، دست نیافتنی، و برج و باروی بلند است.

۳. «ذروت» به قلّه کوهها و قسمت بلند هر چیزی اطلاق می شود.

۴. «غمرات» جمع «غمره» بر وزن «ضریه» به معنای از بین بردن آثار چیزی است. سپس به هر چیزی که همه

لَهُ قَبْلَ نُزُولِهِ: فَإِنَّ الْغَايَةَ الْقِيَامَةَ؛ وَكَفَى بِذَلِكَ وَاعِظًا لِمَنْ عَقَلَ، وَمُعْتَبَرًا لِمَنْ جَهَلَ!).

بدیهی است کسی که سفر پرخوف و خطر و غیر قابل بازگشتی در پیش دارد، باید حداکثر آمادگی را برای آن پیدا کند و اسباب آن را از هر نظر فراهم سازد، آن هم سفری همچون سفر سرنوشت ساز آخرت، و بی شک اگر انسان با پرونده‌ای پاک و نامه اعمالی پر از حسنات و خالی از سیئات به سراغ آن رود، جای نگرانی نیست.

آنگاه امام علیه السلام به ذکر بخشی از حوادث تکان دهنده مر و قبر می‌پردازد و می‌فرماید: «و پیش از فرارسیدن قیامت، اموری است که می‌دانید، از جمله: تنگی قبرها، شدت غم و اندوه، ترس از حوادث قیامت، بیم و وحشت پی‌درپی، درهم فرو رفتن استخوان‌ها (بر اثر فشار قبر)، کر شدن گوش‌ها، تاریکی لحد، ترس از وعده عذاب، غم و اندوه تنگنای گور و پوشانده شدن آن از سنگ‌ها (و سرانجام، خفتن در زیر خروارها سنگ و خاک)»؛ «وَقَبْلَ بُلُوغِ الْغَايَةِ مَا تَعْلَمُونَ مِنْ ضَيْقِ الْأَرْمَاسِ^۱، وَشِدَّةِ الْإِبْلَاسِ^۲، وَهَوْلِ الْمُطَّلَعِ^۳، وَرَوْعَاتِ^۴ الْفَرْعِ، وَاخْتِلَافِ الْأَضْلَاعِ^۵، وَأَسْتِكَائِكِ^۶ الْأَسْمَاعِ، وَظَلْمَةِ اللَّحْدِ،

→ چهره زمین یا غیر آن را بیوشاند، اطلاق شده است. در خطبه بالا غمرات موت، شاید آن است که بر همه وجود انسان مسلط می‌شود.

۱. «ارماس» جمع «رمس» به معنای قبر و خاکی است که قبر را با آن پر می‌کنند. در این خطبه به همان معنای قبر است.

۲. «ابلاس» در اصل به معنای غم و اندوهی است که در مواقع ناگوار به انسان دست می‌دهد.

۳. «مطلع» در اصل به معنای محل بلندی است که وقتی انسان از آن جا نگاه می‌کند از وضع اطراف آگاه می‌شود. سپس به مواقف روز قیامت یا عالم برزخ که انسان از نتیجه اعمالش آگاه می‌شود، اطلاق شده است.

۴. «روعات» جمع «روع» به معنای ترس و وحشت است.

۵. «اضلاع» جمع «ضلع»، دنده‌هایی است که اطراف سینه را گرفته است.

۶. «استکاک» از ریشه «سک» به معنای مسدود کردن چیزی است و به بستن در و ناشنوا شدن گوش نیز اطلاق می‌شود و «استکاک الاستماع» یعنی کر شدن گوش‌ها در آستانه مرگ.

وَخَيْفَةَ الْوَعْدِ، وَغَمَّ الضَّرِيحِ^۱، وَرَدْمِ الصَّفِيحِ^۲.

با توجه به این که مر در نزد ما به معنای پایان همه چیز نیست و روح بعد از آن، هوشیار می ماند و بسیاری از مسائل بعد از مر را لمس می کند، قبرهای تنگ و تاریکی که در مقایسه با خانه های وسیع و زیبا بسیار وحشت انگیز است و نگرانی های مربوط به فشار قبر و وحشت از آینده، جدایی از دوستان و عزیزان و احساس تنهایی مطلق و متلاشی شدن اعضای پیکر در زیر خاک و در یک کلمه، منتقل شدن از محیطی آرام و مرفه به محیطی بسیار وحشتناک، همه این ها اموری هستند که فکر آن ها لرزه بر اندام انسان می اندازد و به همگان هشدار می دهد که برای چنین سفر پر خوف و خطری آماده شوند.

شایان توجه است که امام علیه السلام ضمن ده تعبیر گویا و کوتاه و تکان دهنده، گویی همه چیز را درباره مر و قبر، در مقابل چشم مخاطبان مجسم می سازد؛ اموری که همه بدون استثنا باید در انتظار آن باشند و اندیشه در آن انسان را از خواب غفلت، هر چند عمیق باشد بیدار می سازد و او را به اصلاح برنامه های زندگی اش وادار می کند.

شاید به همین دلیل در دستورات اسلامی آمده است که وقتی میت را به سوی قبر می برید قبل از رسیدن به قبر او را به زمین بگذارید، اندکی صبر کنید باز جلوتر ببرید و به زمین بگذارید و اندکی صبر کنید و به این ترتیب او را برای ورود به جایگاه وحشتناکش آماده کنید.^۴

۱. «ضریح» قبر یا شکافی است که در وسط قبر برای «الحد» ایجاد می کنند.

۲. «ردم» بستن چیزی است و این واژه به پر کردن گودال با خاک و همچنین به سدهای بزرگ نیز اطلاق شده است.

۳. «صفیح» به معنای سنگ های عریض و الواح پهن است.

۴. وسائل الشیعه، ج ۲، باب استحباب وضع المیت دون القبر...، ص ۸۳۸، ح ۶.

بخش سوم

فَاللّٰهُ اَللّٰهُ عِبَادَ اَللّٰهِ! فَاِنَّ اَلدُّنْيَا مَاضِيَةٌ بِكُمْ عَلٰى سَنِيْنٍ، وَاَنْتُمْ
وَالسَّاعَةُ فِيْ قَرْنٍ. وَاَنَّهَا قَدْ جَاءَتْ بِاَشْرَاطِهَا، وَاَزْفَتْ بِاَفْرَاطِهَا،
وَوَقَفَتْ بِكُمْ عَلٰى صِرَاطِهَا. وَاَنَّهَا قَدْ اَشْرَفَتْ بِزَلَزِلِهَا، وَاَنَاحَتْ
بِكَلَاكِلِهَا، وَاَدْصَرَمَتْ اَلدُّنْيَا بِاَهْلِهَا، وَاَخْرَجَتْهُمْ مِنْ حِضْنِهَا، فَكَانَتْ كَيَوْمِ
مَاضِيٍّ، اَوْ شَهْرٍ اَذْقَضِيٍّ، وَصَارَ جَدِيْدُهَا رَثًا، وَسَمِيْنُهَا غَنًّا. فِيْ مَوْقِفِ
ضَنْكِ الْمَقَامِ، وَاُمُوْرٍ مُّشْتَبِهَةٍ عِظَامٍ، وَنَارٍ شَدِيْدٍ كَلْبِهَا، عَالٍ لَجْبِهَا،
سَاطِعٍ لَهْبِهَا، مُتَعَيِّظٍ زَفِيْرِهَا، مُتَأَجِّجٍ سَعِيْرِهَا، بَعِيْدٍ حُمُوْدِهَا، ذَاكٍ
وُقُوْدِهَا، مَخُوْفٍ وَعَيْدِهَا، عَمٍ قَرَارِهَا، مُظْلَمَةٍ اَقْطَارِهَا، حَامِيَةٍ قُدُوْرِهَا،
/Bn ¼E Ä ù ,nA°I MŠ «F-çI ,nB«°A ÅAe q e p ;BTÄ°I à ÜI ,JAmÄ°I
« ÅE , fA Bk°I ù °BAES »Bj m°AaÜPI X°IAâ n
nB »¼Bf ;ABAFwI BÄ h UAB» B ù a°¼Bf , fBM
,B NYAqA °I ,BB½ « \ °I °&I ÑÄ ù /BÄÜI Bze U °
/ çB Ä , j A a½ ù «Bª E BMÖe EA»Bf»

ترجمه

از خدا بترسید، از خدا بترسید ای بندگان خدا! (و بدانید) که دنیا شما را به همان راه می‌برد (همان راهی که دیگران را برد و سرنوشتی چون سرنوشت آنها دارید) شما و قیامت را با یک رشته بسته‌اند (و کاملاً به یکدیگر نزدیک هستید) گویی نشانه‌های آن فرارسیده و علائم آن نزدیک شده و شما را در مسیر خود

قرار داده است. گویا زلزله‌هایش در شرف وقوع است و مانند شتر سینه بر زمین نهاده است. دنیا از اهلش بریده و آن‌ها را از آغوش گرم خویش خارج ساخته است؛ زندگی (برای آن‌هایی که رفتند) همچون روزی بود که گذشت یا ماهی که سپری شد؛ تازه‌هایش کهنه و فربه‌هایش لاغر شده‌اند. (سپس هنگامی که مردم به عرصهٔ محشر می‌آیند گنهکاران در برابر صحنهٔ وحشتناکی قرار می‌گیرند)، در جایگاهی تنگ، در میان مشکلاتی بزرگ و آتشی پرسوز که فریادش بلند و زبانه‌هایش آشکار، غرّش آن پرهیجان، شعله‌هایش فروزان، خاموشی‌اش دور از انتظار، آتش‌گیره‌اش شعله‌ور، تهدیدش مخوف، قرارگاهش (بر اثر دودهای متراکم) تاریک، جوانبش تیره و ظلمانی، دیگ‌هایش جوشان و امورش سخت و وحشتناک است. پرهیزکاران گروه‌گروه به سوی بهشت برده می‌شوند در حالی که از کیفر عذاب، ایمن و از سرزنش‌ها آسوده و از آتش برکنارند؛ در خانه‌هایی امن و مطمئن قرار می‌گیرند و از آن جایگاه، بسیار خوشنودند؛ همان‌ها که در دنیا اعمالشان پاک، چشمانشان (از خوف خدا) گریان، شب‌هایشان در دنیا بر اثر خشوع و استغفار همچون روز و روزهایشان از خوف پروردگار و توجه به او همچون شب بوده است. به همین دلیل خداوند بهشت را منزلگاه آن‌ها و پاداش (عظیم) را ثوابشان قرار داد. (آری) آن‌ها سزاوار این نعمت و شایستهٔ آن بودند. (سرانجام) در سرایی دائم و در میان نعمت‌های پایدار اقامت می‌گزینند.

شرح و تفسیر

ترس‌های محشر!

در این بخش از خطبه، امام علیه السلام به دنبال بحثی که دربارهٔ مرگ و شداید آن بیان فرمود، همهٔ مردم را به آمادگی برای این سفر پرخطر و خطر دعوت می‌کند و با تعبیرات تکان‌دهنده‌ای از آغاز قیامت و پایان دنیا سخن می‌گوید، می‌فرماید: «از

خدا بترسید، از خدا بترسید ای بندگان خدا! (بدانید) که دنیا شما را به همان راه می‌برد (همان راهی که دیگران را برد، و سرنوشتی همچون سرنوشت آن‌ها دارید) شما و قیامت را با یک رشته بسته‌اند (و کاملاً به یکدیگر نزدیک هستید) گویا نشانه‌های آن فرارسیده و علائم آن نزدیک شده، و شما را در مسیر خود قرار داده است، گویا زلزله‌هایش در شرف وقوع است و مانند شتر سینه بر زمین نهاده است؛ (فَاللّٰهُ اَللّٰهُ عِبَادَ اَللّٰهِ! فَاِنَّ اَلدُّنْيَا مَاضِيَةٌ بِكُمْ عَلٰى سَنَنِ ۱، وَاَنْتُمْ وَاَلْسَاعَةُ فِيْ قَرْنٍ ۲. وَكَانَهَا قَدْ جَاءَتْ بِاَشْرَاطِهَا ۳، وَاَزْفَتْ ۴ بِاَفْرَاطِهَا ۵، وَوَقَفَتْ بِكُمْ عَلٰى صِرَاطِهَا. وَكَانَهَا قَدْ اَشْرَفَتْ بِرِزَالِزِلِهَا، وَاَنَاخَتْ ۶ بِكَلَاكِلِهَا ۷).

جمله «أنتم و الساعه في قرن» با توجه به این که «قرن» به معنای طنابی است که چند شتر را با آن می‌بندند، اشاره به این است که فاصله شما از قیامت دور نیست. این تعبیر ممکن است اشاره به قیامت صغرا، یعنی مر باشد یا قیامت کبرا، یعنی روز رستاخیز، زیرا عمر دنیا هر قدر باشد ناچیز است و قیامت فرامی‌رسد.

تفاوت جمله «و کانها قد جاءت بأشراطها» و جمله «و أزفت بأفراطها» در این است که در جمله اول می‌گوید: نشانه‌های قیامت فرارسیده و در جمله دوم سخن از فراهم شدن مقدمات آن است.

جمله «وَأَنَاخَتْ بِكَلَاكِلِهَا» را بعضی اشاره به سختی‌های قیامت دانسته‌اند، زیرا هنگامی که شتر می‌خوابد و سینه به زمین می‌چسباند سنگینی خود را بر

۱. «سنن» به معنای طریقه و روش است و گاه به جاده نیز اطلاق می‌شود.

۲. «قرن» ریسمان و طنابی است که شتران متعدّد را با آن به یکدیگر متصل می‌کنند.

۳. «أشراط» جمع «شَرَط» بر وزن «شرف» به معنای علامت و نشانه است.

۴. «أزفت» از ریشه «أزف» بر وزن «شرف» به معنای نزدیک شدن گرفته شده است.

۵. «أفراط» جمع «فَرَط» بر وزن «شرط» کوه کوچک و علامت است و خطبه بالا ناظر به معنای دوم است.

۶. «أناخت» از «أناخه» به معنای خواباندن شتر است.

۷. «کلاکل» جمع «کَلَكَل» بر وزن «جنگل» به معنای سینه است.

زمین می افکند؛ ولی بعید نیست اشاره به این باشد که برنامه مر و قیامت همچون شتری است که بر در خانه همه می خوابد. کنایه از این که هیچ کس نمی تواند از آن بگریزد.

سپس حضرت درباره اوضاع دنیا می فرماید: «دنیا از اهلش بریده و آن‌ها را از آغوش گرم خویش خارج ساخته است؛ زندگی (برای آن‌هایی که رفتند) همچون روزی بود که گذشت یا ماهی که سپری شد؛ تازه‌هایش کهنه و فربه‌هایش لاغر شده‌اند»؛ (وَأَنْصَرَمَتِ الدُّنْيَا بِأَهْلِهَا، وَأَخْرَجَتْهُمْ مِنْ حِضْنِهَا، فَكَانَتْ كَيَوْمٍ مَضَى أَوْ شَهْرٍ أَنْقَضَى، وَصَارَ جَدِيدُهَا رَثًّا^۱، وَسَمِينُهَا غَنًّا^۲). آری، آن‌ها که عمری کوتاه داشتند گویی به منزله یک روز بود و آن‌ها که عمری طولانی داشتند به منزله یک ماه، که گذشت.

جمله «أَخْرَجَتْهُمْ مِنْ حِضْنِهَا» اشاره به این است که دنیا مدتی آن‌ها را در آغوش خود پرورش می دهد، سپس آن‌ها را رها می سازد و به کام مر می فرستد.

جمله‌های «صَارَ جَدِيدُهَا رَثًّا، وَسَمِينُهَا غَنًّا» اشاره به دگرگونی همه نعمت‌های دنیاست؛ نوها کهنه می شوند و از دست می روند و چاق‌ها لاغر می گردند و با این جهان وداع می گویند.

آنگاه در ادامه این سخن بعد از وضع انسان در پایان جهان، به بحث از مواقف قیامت می پردازد، - گویا در این جا کلامی در تقدیر است و یا مرحوم سید رضی به هنگام گزینش عبارات بعضی از جمله‌ها را نیآورده است - می فرماید: «(سپس هنگامی که مردم به عرصه محشر می آیند گنهکاران در برابر صحنه وحشتناکی

۱. «حِضْن» به معنای سینه و آغوش است.

۲. «رَثًّا» به معنای کهنه است.

۳. «غَنًّا» به معنای لاغر و نقطه مقابل سمین است.

قرار می‌گیرند) در جایگاهی تنگ، در میان مشکلاتی بزرگ و آتشی پرسوز که فریادش بلند، و زبانه‌هایش آشکار، غرش آن پرهیجان، شعله‌هایش فروزان، خاموشی اش دور از انتظار، آتش‌گیره‌اش شعله‌ور، تهدیدش مخوف، قرارگاهش (بر اثر دودهای مترکم) تاریک و جوانبش تیره و ظلمانی، دیگ‌هایش جوشان و امورش سخت و وحشتناک است؛ «(فِي مَوْقِفٍ ضَنْكٍ الْمَقَامِ، وَأُمُورٍ مُّشْتَبِهَةٍ عِظَامٍ، وَنَارٍ شَدِيدٍ كَلْبَهَا^۱، عَالٍ لِّجَبِّهَا^۲، سَاطِعٍ لِّهَبِّهَا، مُتَغَيِّظٍ زَفِيرُهَا، مُتَأَجِّجٍ^۳ سَعِيرُهَا، بَعِيدٍ خُمُودُهَا، ذَاكِ^۴ وَقُودُهَا، مَخُوفٍ وَعِيدُهَا، عَمٍ^۵ قَرَارُهَا، مُظْلِمَةٍ أَقْطَارُهَا، حَامِيَةٍ قُدُورُهَا، فَظِيْعَةٍ أُمُورُهَا).

تعبیر به «موقف» اشاره به صحنه قیامت یا عرصه دوزخ است، به قرینه وصفی که بعد از آن آمده و قابل توجه این‌که امام علیه السلام در این عبارت و اوصاف دوازده‌گانه‌ای که برای آتش جهنم برشمرده، همه ویژگی‌های این اعجازات الهی را با دقت و فصاحت تمام بیان کرده، به گونه‌ای که پشت گنهکاران را می‌لرزاند. آتش سوزان و خطرناک، آتشی است که هم شعله‌هایش شدید باشد و هم بر اثر انفجاراتی که در آن رخ می‌دهد صدای وحشتناکی از آن برخیزد؛ به آسانی خاموش نشود و آتش‌گیره‌اش کاملاً آماده شعله‌ور شدن باشد؛ دودهای انبوه و کشنده، درون و اطرافش را فراگیرد به گونه‌ای که روز روشن در درون آن همچون شب ظلمانی گردد.

امام علیه السلام این اوصاف را چنان بیان می‌کند که گویی با چشم خود همه را در پشت پرده غیب می‌بیند.

۱. «ضنک» به معنای سختی و تنگی است.

۲. «کلب» به معنای گاز گرفتن سگ است، سپس به معنای هرگونه گزندگی و ناراحتی شدید به کار رفته است.

۳. «لجب» به معنای خروش امواج است.

۴. «متأجج» از ریشه «أجج» به معنای برافروخته شدن آتش است که توأم با صدا باشد.

۵. «ذاک» از ریشه «ذکاء» بر وزن «دواء» به معنای شدت داشتن شعله و حرارت آتش گرفته شده است.

۶. «عم» صفت مشبّهه به معنای نابینا از ریشه «عمی» بر وزن «جفا» به معنای نابینا شدن گرفته شده است.

سپس به احوال بهشتیان می پردازد و آن را نیز چنان دقیق و روشن ترسیم می کند که شعله اشتیاق را در دل مؤمنان برمی افروزد، می فرماید: «و پرهیزکاران گروه گروه به سوی بهشت برده می شوند در حالی که از کیفر عذاب، ایمن و از سرزنش ها آسوده و از آتش برکنارند؛ در خانه هایی امن و مطمئن قرار می گیرند و از این جایگاه، بسیار خشنودند»؛ ﴿وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا﴾ قَدْ أُمِنَ الْعَذَابُ، وَأَنْقَطَعَ الْعِتَابُ؛ وَزُحْرُ حُوا^۲ عَنِ النَّارِ، وَأَطْمَأْنَنْتَ بِهِمُ الدَّارُ، وَرَضُوا الْمَثْوَى وَالْقَرَارَ).

امام علیه السلام در این عبارت کوتاه، پنج امتیاز بزرگ برای این دسته از پرهیزکاران بهشتی بیان فرموده که همه را می توان در «آرامش و آسودگی کامل» خلاصه کرد؛ در امان بودن از عذاب، قطع عتاب، دور شدن از آتش، استقرار کامل در سرای بهشتی و خشنودی از این سرنوشت.

آنگاه به معرفی این گروه پرداخته و بخشی از اعمال آنها را شرح می دهد و می فرماید: «آنها کسانی هستند که در دنیا اعمالشان پاک، چشمانشان (از خوف خدا) گریان، شب هایشان در دنیا بر اثر خشوع و استغفار همچون روز و روزهایشان از خوف پروردگار و توجه به او همچون شب بوده است»؛ (الَّذِينَ كَانَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا زَاكِيَّةً، وَأَعْيُنُهُمْ بَاكِيَّةً، وَكَانَ لَيْلُهُمْ فِي دُنْيَاهُمْ نَهَارًا، تَخَشُّعًا وَاسْتِغْفَارًا؛ وَكَانَ نَهَارُهُمْ لَيْلًا، تَوْحُّشًا وَأَنْقِطَاعًا).

امام علیه السلام در این چهار وصف، مقام والای آنها را به عالی ترین صورت ترسیم کرده و آن را دلیل بر بهشتی بودن آنها شمرده است.

از یک سو اعمالشان در دنیا از هر گونه آلودگی به گناه و ریا و خودبزر بینی پاک بوده و چشمانشان از خوف خدا و مصایب بندگان مظلوم پروردگار گریان

۱. «زمر» جمع «زمره» بر وزن «عمره» به معنای گروه کوچک است.

۲. «زحزحوا» از ریشه «زحزحه» بر وزن «قهقهه» به معنای دور کردن گرفته شده است.

بوده است و از سوی دیگر با شب‌بیداری و خشوع و خضوع و استغفار از لغزش‌ها شب‌هایشان همچون روز و روزهای آن‌ها به سبب دوری از دنیاپرستان و درگیر شدن در غوغاهای مادی و انقطاع الی الله همچون شب بوده است. آری، این است اوصاف بهشتیان و الامقام و سعادت‌مندان اهل نجات و به یقین با داشتن این صفات، شایسته چنان افتخاری هستند، لذا امام علیه السلام در پایان این سخن می‌افزاید: «به همین دلیل خداوند بهشت را منزلگاه آن‌ها و پاداش (عظیم) را ثوابشان قرار داد و آن‌ها سزاوار این نعمت و شایسته آن بودند، در سرایی دائم و در میان نعمت‌های پایدار اقامت می‌گزینند»؛ (فَجَعَلَ اللَّهُ لَهُمُ الْجَنَّةَ مَأْبَأً، وَالْجَزَاءَ ثَوَابًا، وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا) ^۱ فِي مُلْكٍ دَائِمٍ، وَنَعِيمٍ قَائِمٍ).

به این ترتیب امام علیه السلام هم شایستگی‌های آن‌ها را شرح می‌دهد و هم جزا و پاداش عظیمشان را. چند صباحی با هوای نفس به مبارزه برخاستند و با عبادت پروردگار و خوف و خشیت او در روزها و شب‌ها شایستگی خود را ثابت کردند و خداوند جواد و کریم پاداش و جزای بسیار برتر و بالاتر، پاداشی زوال‌ناپذیر و جاودانه نصیبشان کرد.

بخش چهارم

فَارْعَوْا عِبَادَ اللَّهِ مَا بِرِعَائِهِ يُفُوزُ فَاِزْكُمُ، وَبِإِضَاعَتِهِ يَخْسِرُ
مُبْطِلِكُمْ. وَبَادِرُوا آجَالِكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ؛ فَإِنَّكُمْ مُرْتَهِنُونَ بِمَا أَسَافْتُمْ،
وَمَدِيدُونَ بِمَا قَدَّمْتُمْ. وَكَأَنَّ قَدْ نَزَلَ بِكُمْ أَلْمُخُوفُ، فَلَا رَجْعَةَ لَنَاوِنَ،
وَلَا عَثْرَةَ تُقَالُونَ. اسْتَعْمَلْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ بِطَاعَتِهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ، وَعَقًّا
عَنَّا وَعَنْكُمْ بِمَنْ ضَلَّ رَحْمَتِهِ.

ترجمه

ای بندگان خدا! مراقب چیزی باشید که پیروزمندان با رعایتش به پیروزی
می‌رسند، و بدکاران با ضایع ساختنش به زیان و خسران گرفتار می‌شوند. با
اعمال صالح بر مر خود پیشی بگیرید، زیرا شما در گرو کارهایی هستید که از
پیش فرستاده‌اید. و به سبب اعمالی که در گذشته انجام داده‌اید جزا داده می‌شوید.
گویی مر وحشتناک به سراغ شما آمده؛ نه دسترسی به بازگشت دارید و نه از
هیچ لغزشی توان پوزش خواستن. خداوند ما و شما را در راه اطاعت خود
و پیامبرش موفق دارد و از ما و شما به فضل و رحمتش درگذرد.

شرح و تفسیر

آماده سفر آخرت باشید

امام علیه السلام در این بخش از خطبه به دنبال بیان سرنوشت بدکاران و نیکوکاران
به هنگام مر و در قیامت، مطلبی را بیان می‌کند که سبب نجات و پیروزی
به هنگام مر و قیامت است، می‌فرماید: «ای بندگان خدا! مراقب چیزی باشید که

پیروزمندان با رعایتش به پیروزی می‌رسند، و بدکاران با ضایع ساختنش به زیان و خسران گرفتار می‌شوند؛ «فَارْغُوا عِبَادَ اللَّهِ مَا بِرِعَائِيهِ يَفُوزُ فَاِزْكُمُ، وَبِإِضَاعَتِهِ يَخْسِرُ مُبْطِلِكُمْ»^۱.

روشن است که این تعبیر گویای امام علیه السلام، اشاره به تقوا و عمل صالح است که رعایت آن سبب رستگاری و پشت کردن به آن سبب زیان و خسران است. همان‌گونه که در قرآن مجید می‌فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقِيهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»؛ «هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند و از خدا بترسد و از (مخالفت فرمان) او بپرهیزد چنین کسانی پیروزمندان (واقعی) هستند»^۲.

در ادامه این سخن، از کوتاهی عمر انسان و ابهام حاکم بر لحظه تحقق موت سخن می‌گوید و همه را به شتاب برای اندوختن اعمال صالح دعوت می‌کند، می‌فرماید: «با اعمال صالح بر مر خود پیشی بگیرید، زیرا شما در گرو کارهایی هستید که از پیش فرستاده‌اید و به سبب اعمالی که در گذشته انجام داده‌اید جزا داده می‌شوید»؛ «وَبَادِرُوا آجَالِكُمْ بِأَعْمَالِكُمْ؛ فَإِنَّكُمْ مُرْتَهِنُونَ بِمَا أَسْلَفْتُمْ، وَمَدِينُونَ بِمَا قَدَّمْتُمْ»^۳.

چه تعبیر زیبایی است تعبیر به رهن و دین درباره گناهان پیشین؛ گویی گناهان به صورت وامی به گردن انسان می‌افتد و همه و جود، به منزله رهن در برابر این وام، گروگان است، که تا توبه نکند و با اعمال صالح جبران نسازد همچنان گرفتار آن است. قرآن مجید می‌فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»؛ «(آری) هر کس در گرو اعمال خویش است»^۴.

۱. «مبطل» از ریشه «بطلان» به معنای بیهوده گرا و کسی است که درصدد ابطال حق است.

۲. نور، آیه ۵۲.

۳. «مدینون» از ریشه «دین» به معنای جزا گرفتن است و «مدینون» به کسانی گفته می‌شود که به سبب کاری که انجام داده‌اند به آن‌ها جزا داده می‌شود.

۴. مدثر، آیه ۳۸.

در حدیث معروف نبوی (خطبه شعبانیه درباره اهمّیت ماه مبارک رمضان) می‌خوانیم: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَفُكُّوْهَا بِاسْتِغْفَارِكُمْ؛ ای مردم! جان شما در گرو اعمال شماست آن را به وسیله استغفار آزاد سازید».^۱

در ادامه به همگان هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «گویی مر و حشتناک به سراغ شما آمده، نه دسترسی به بازگشت دارید و نه از هیچ لغزشی توان پوزش خواستن»؛ (وَكَأَنَّ قَدْ نَزَلَ بِكُمْ الْمَخُوفُ، فَلَا رَجْعَةَ تَتَّالُونَ، وَلَا عَثْرَةَ تُقَالُونَ^۲).

در حقیقت امام علیه السلام به این واقعیت اشاره می‌کند که ممکن است هر لحظه مر دامن انسان را در حادثه‌ای بگیرد، به خصوص این که ما مر های ناگهانی را که بر اثر ایست قلبی یا حوادث دیگر اتفاق می‌افتد با چشم خود می‌بینیم، مرگی که بازگشت‌ناپذیر است و اسباب عادی و ظاهری نمی‌توانند از آن جلوگیری کنند.

سپس امام علیه السلام این فراز را با دعای کوتاه و جامعی پایان می‌بخشد، می‌گوید: «خداوند، ما و شما را در راه اطاعت خود و پیامبرش موفق دارد و از ما و شما به فضل و رحمتش درگذرد»؛ (اسْتَعْمَلْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ بِطَاعَتِهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ، وَعَفَا عَنَّا وَعَنْكُمْ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ).

۱. وسائل الشیعة، ج ۷، باب تأکد استحباب الاجتهاد فی العبادة...، ص ۲۲۷، ح ۲۰.

۲. «تقالون» از ریشه «اقاله» به معنای بازگرداندن و در این جا کنایه از قبول عذر است.

بخش پنجم

الرُّمُوا الْأَرْضَ، وَأَصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ وَلَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَسُيُوفِكُمْ فِي هَوَى أَلْسِنَتِكُمْ، وَلَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعْجَلْهُ اللَّهُ لَكُمْ. فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً، وَوَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَأَسْتَوْجِبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ، وَقَامَتِ النَّيَّةُ مَقَامَ إِضْلَافِهِ لِسَيْفِهِ؛ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَأَجَلاً

ترجمه

بر جای خود باشید (و بدون اجازه دست به نبرد نزنید). در برابر مشکلات و بلاها شکمیا باشید، دست‌ها و شمشیرهای خود را در راه هوای نفس و آنچه بر زبانان جاری می‌شود به کار نگیرید و برای آنچه خداوند تعجیل آن را لازم ندانسته شتاب نکنید، زیرا آن‌کس از شما که در بستر خویش بمیرد ولی معرفت پروردگار خود و رسول او و اهل بیتش را به‌طور شایسته داشته باشد، شهید از دنیا رفته است، پاداش او بر خداست و ثواب اعمال صالحی را که قصد آن را داشته، می‌برد و نیتش جای ضربات شمشیرش را می‌گیرد. (بدانید) هر کاری وقتی دارد و سرآمدی.

شرح و تفسیر

هر کاری وقتی دارد!

امام علیه السلام در بخش پایانی این خطبه به کسانی که برای شهادت بی‌تابی و عجله می‌کردند و اصرار داشتند که نابه‌هنگام و بدون برنامه، امام علیه السلام آن‌ها را به مبارزه با

دشمن دعوت کند، چنین دستور می دهد: «بر جای خود باشید (و بدون اجازه دست به نبرد نزنید). در برابر بلاها و مشکلات شکبیا باشید، دست‌ها و شمشیرهای خود را در راه هوای نفس و آنچه بر زبانتان جاری می شود به کار نگیرید و برای آنچه خداوند تعجیل آن را لازم ندانسته شتاب نکنید»؛ (الزُّمُوا الْأَرْضَ، وَأَصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ. وَلَا تَحَرَّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَسُيُوفِكُمْ فِي هَوَى الْأَسْنَتِكُمْ، وَلَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يُعَجِّلْهُ اللَّهُ لَكُمْ).

همان‌گونه که گروهی، از جهاد فی سبیل الله فرار می کنند، گروهی به عکس عجله دارند و نابهنگام طالب جهاد و گاه شهادت در راه خدا هستند. گرچه نیات این گروه مقدس است ولی اعمال بدون برنامه و بی موقع به یقین آثار منفی و نادرستی دارد. به همین دلیل امام علیه السلام از این کار نهی می کند.

سپس به صورت دلیل چنین می فرماید: «زیرا آن‌کس از شما که در بستر خویش بمیرد ولی معرفت پروردگار خود و رسول او و اهل بیتش را به طور شایسته داشته باشد شهید از دنیا رفته است. پاداش او بر خداست و ثواب اعمال صالحی را که قصد آن را داشته، می برد و نیتش جای ضربات شمشیرش را می گیرد»؛ (فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً، وَوَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَأَسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحِ عَمَلِهِ، وَقَامَتِ النَّبِيَّةُ مَقَامَ إِصْلَاتِهِ^۲ لِسَيْفِهِ).

در پایان در جمله‌ای فشرده می افزاید: «(بدانید) هر کاری وقتی دارد و سرآمدی»؛ (فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَأَجْلاً).

این جمله‌های حکیمانه در هر عصر و هر زمان کارآیی دارد و پاسخ خوبی

۱. «الزُّمُوا» از «لزوم» به معنای ملازم و همراه چیزی بودن است و جمله «الزُّمُوا الْأَرْضَ» به معنای دستور به توقف و عدم حرکت است.

۲. «اصلات» به معنای شمشیر کشیدن است.

است برای افراد تندرو و وقت‌ناشناس که نیات پاکی دارند و چه بسا عاشق جهاد و شهادت‌اند، ولی زمان مناسب آن را تشخیص نمی‌دهند. پیوسته بی‌تابی می‌کنند و به رهبر خود فشار می‌آورند، ولی رهبر آگاه، تسلیم فشارها نمی‌شود و میوه را بی‌موقع نمی‌چیند؛ اما آنان را بشارت می‌دهد که خداوند پاداشی را که می‌خواهند به سبب نیتشان به آن‌ها می‌دهد. اگر در ادعای خود صادق باشند و ایمانشان به مبدأ و معاد و پیامبر و خاندانش علیهم‌السلام محکم باشد، مشمول ثواب مجاهدان راه خدا و شهیدان می‌شوند.

این سخن نه تنها در مورد جهاد و شهادت، بلکه درباره همه کارهای خیر، صادق است که باید به موقع اقدام کرد و در غیر موقع، نیت‌های خالص، کار اعمال صالح را انجام می‌دهد.

شبهه همین نکته مهم را در خطبه پنجم با تعبیر دیگری بیان کرده، می‌فرماید: «وَمُجْتَنِي الشَّمْرَةَ لِعَبْرِ وَقْتِ اِپْنَاعِهَا كَالزَّرْعِ بَعْدَ اَرْضِهِ؛ کسی که میوه را پیش از رسیدن بچیند، همانند کسی است که بذر خود را در زمین نامناسب و شوره‌زار بپاشد».

این سخن در عصر و زمان ما نیز صادق است؛ گروهی برای مبارزه با منافقان داخلی و دشمنان خارجی بی‌تابی می‌کنند و در انتظار زمان مناسب و برنامه‌ریزی نیستند و یا برای ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام و جان‌فشانی در رکابش سخت بی‌تابند. به همه آن‌ها می‌توان گفت که اگر پایه‌های ایمان شما محکم و نیاتتان خالص باشد، خداوند پاداش مجاهدان و شهیدان را به شما عنایت می‌کند.

نکته

قیام‌های نابهنگام

در جوامعی که تحت فشار شدید دشمن خارجی یا داخلی قرار دارند، گاه

کاسه صبر گروهی از مردمی ساده‌اندیش لبریز می‌شود و دست به قیام‌های نابهنگام می‌زنند که نه تنها به شکست می‌انجامد، بلکه دشمن را بیدار می‌کند و فرصت‌های آینده را نیز بر باد می‌دهد. یکی از مشکلات رهبران مدیر و مدبر، همین گروه‌ها هستند.

در تاریخ شیعه از این نوع قیام‌ها، بعد از واقعه کربلا مواردی دیده می‌شود که امامان اهل بیت علیهم السلام از آن نهی می‌کردند؛ ولی گاه بعضی از شیعیان مخلص نیز با آن‌ها همراهی می‌نمودند.

مسئله مهم این است که مبارزه و قیام برای سرکوب دشمن شرایط زیادی را می‌طلبد که رهبران مدیر و مدبر تلاش می‌کنند همه آن شرایط فراهم گردد تا قیام به نتیجه قطعی برسد. اگر دیگران «مو» را می‌بینند آن‌ها «پیچش مو» را می‌بینند و اگر ساده‌اندیشان «ابرو» را می‌بینند آن‌ها به «اشارت ابرو» نگاه می‌کنند.

از خطبه مورد بحث استفاده می‌شود که امیرمؤمنان علیه السلام با این که بزرگ‌ترین مبارز و مجاهد اسلام بود، گرفتار چنین اشخاصی شده بود که نقطه مقابل آن‌ها کندروان بی‌حال و تنبل بودند.

گاه عشق به شهادت پس از شنیدن آیات و روایات مربوط به مقامات شهدا، افرادی را به پیمودن این راه دعوت می‌کرد؛ ولی امام علیه السلام در این خطبه بهترین راه را به آن‌ها نشان می‌دهد و می‌فرماید: «عجله نکنید، بی‌تاب نباشید، هر کاری زمان و وقتی دارد و بدانید که اگر مؤمن و مخلص باشید خدا به نیات شما همان ثوابی را می‌بخشد که به شهیدان راهش می‌دهد».
